B-44

رسالة الهادر اسماء الرجال

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وسلام علی عباده الذین اصطفی یعنی حقیقت حمد یا هر حمد از هر حامد که صادر شود ثابت است خدا تعالی را وسلام بر بندگان او که برگزیده است ایشان را و حمد در لغت وصف جمیل است بجمیل بر قصد تعظیم و تبجیل و مدح در غیر مختار نیز می باشد و شکر فعلی است دال بر تعظیم منعم از جهت نعمت خواه فعل زبان باشد یا غیر آن و تفسیر حمد بر وجه مذکور اولی است بر حمد حق سبحانه و تعالی بر صفات ذاتیه بی تکلف و بنابر مذکور حمد اخص از مدح باشد مطلقا و از شکر من وجه و حمد در عرف عبارت است از فعلی که مشعر باشد بتعظیم منعم از جهت که منعم است و شکر صرف بنده است جمیع نعمتها را در آنچه آن نعمت از جهت آن عطا کرده شده و شکر لغوی متحصل نمیشود تا کسی نعمت نداشته باشد بخلاف حمد که [illegible] است و اگر آن نعمت باشد اخص از آن و تمام راز ربیت حصورست [illegible] بعضی جزئی که مذکور شد تفسیر کرده و تواند بود که مذکور در این مقام بهمان تفسیر شود و تواند بود که ما یطلق علیه الحمد مراد باشد پس شامل خود حمد هر دو معنی هر دو باشد و وجه اختیار این معنی هر دو معنی ظاهرست بنابر عموم و بر هر دو وجه موافقت کتاب مجید و عمل بمقتضای ظاهر حدیث مقتضی اختیار حمد است بعضی فضلا گفته اند که ظاهر آنست که باعث بر نعمت عقل است بلکه علم حدیث که این تالیف از آنست پس اینجا حمد بنا بر آنکه در مقابله نعمت است جامع است میان حمد و شکر و این را وجه اختیار حمد دانسته و پوشیده نیست که اگر بجای حمد لفظ شکر واقع شده نیز جامع بود میان حمد و شکر این وجه اختیار حمد نشود با آنکه ظهور آنکه باعث نعمت است محل نظر است و بعضی گفته اند که اختیار حمد که از شعب شکر است بر سایر افراد شکر بنابر آنست که حمد در اشاعت نعمت اتم است که مقصود است و اینها بر خفاء اعتقاد و عدم اعتماد بر افعال جوارح و بر وفق لبیب ظاهر خواهد شد که این سخن را وجهی نیست چه در این مقام مقصود بیان وجه اختیار لفظ حمد است بر لفظ شکر نه وجه اختیار قول بر فعل و اعتقاد چنانچه اعتقاد صاحب این [illegible] است ولا محتمل است که بر سبیل قسم شکر اینجا متحقق باشد اما قول پس آنکه در مقابله نعمت باشد و نوشتن بسمله و حمد در اول کتاب شکر فعلیست و مناسب دانستن این بعنوان شکر اعتقادیست زیرا آنکه اعتقاد نیست دال بر تعظیم منعم بلکه حیثیت باعث قول و فعل نعمت است لازم است که تعظیم باطنی باشد چه نعمت باعث تعظیم است و پوشیده نیست که اول بودن قول محل بحث است چه مقرر است که دلالت فعل [illegible] است و بعضی فضلا گفته اند که قطعیت دلالت بعد از تحقق منافی آن نیست که بنابر نظر احتمال بعید [illegible] این جواب تمام نیست چه پیداست که دلالت قول بی علم بوضع متحقق نمیشود [illegible] علم بعلاقه در میان آن فعل و آن [illegible] [illegible]

و ظاهر است که بعد از حصول این دو علم بر قول محتملات مدلول از دوام وقوع می باید بخلاف فعل و بدانکه این عبارت
و آیتی است از سورت نمل که پیغمبر صلی الله علیه و سلم مأمور شد و ایشان حمد برند و صلوات و جه صحیح است از چند وجه
در نکته مذکور رست که این تعلیم حمد و تسلیم است دوم آنکه ظاهر بعد کر تسمیه حمد و صلوات بعد مطلوب است و تیمن
نمودن و ایات قرآنی و کلام اسمانی بود و اتم خواهد بود سیوم آنکه آیت تحمیدات آن است که بکلام فرید قرار بعضی از قرا
کنند و بعد از آن مروج و رسمیت نماید پس این حمد مقتضی عمل بیان سنة سنیه باشد چهارم آنکه فقره مذکوره متضمن وصف
اصطفاء است که اشهر او صاف سید اشراف که مقصود از ذکر شمایل اوست پنجم آنکه چون صاحب شمایل علیه افضل الصلوة
والسلام از ملک العلام بکفتن این تحمید شده ظاهر آنست که در آن حمد نعم فائضه بر آن حضرت که شمایل مذکوره درین کتاب
که از آن جمله است منظور بود پس باید در وقت اراده ذکر شمایل که بعضی از آن نعماء است که حمد درین باب آن بوده
ذکر این حمد مناسب است و مراد نبیا و موصوفه با صطفا بقول مقاتل انبیاء است و بقول ابن عباس اصحاب
صلی الله علیه و سلم و بقول کلبی ... ان حضرت صلی الله علیه و سلم ... بقول بعضی ...
تفسیر اول را اکثر مفسران بنسبت دارند بنابران تفسیر که غیر انبیاء مراد باشد با انبیاء و عطف
لفظ بر مصنف ایراد کرده اند که لازم می آید استقلال غیر نبی بتسلیم با آنکه عبارت نووی در اذکار مشعر منع این
و بعضی فضلاء در جواب این ایراد گفته که ذکر غیر انبیا موجب استقلال غیر بتسلیم نیست و پوشیده نیست که مراد
از عدم استقلال تبعیت در ذکر است و این بر تقدیر نیست که ذکر غیر انبیا بعد از ذکر انبیا باشد خواه ذکر بلفظ علم بود یا غیر
و چون مذکور درین مقام لفظیست دال بر انبیاء و غیر انبیاء پس همه مستقل باشد بهتر در جواب که منع از کار منسوب است
بشیخ ابی محمد جوینی و الامام الحرمین که از جمله فقهاء شافعیه است و دلیل او بر منع آنست که سلام ... صلوة است
و دیگران بر آن نیستند و مصنف ... نیز شاید که بر آن نباشد و بدانکه مصنف رحمة الله علیه در جامع خود این حمد را آورده لهکل
خطبة لیس فیها تشهد فهی کالید الجذماء بنابرین ایراد شد که در آن لوازم است و این خطبه از آن عاریست و توان گفت
که مراد از خطبه الفاظ مخصوصه است نه کتابت ولهذا در بعض مؤلفات کبار سلف واقع نیست و بعضی فضلاء گفته اند
که مراد بتشهد حمد و صلوة است و بنابران خطبه سلف از آن عاریست و بعد این سخن بر مبصر پوشیده نیست ...
قال الشیخ شیخ در عرف بحسب عرف کسی است که پیر و او صحیح باشد و بحسب لغت آنکه سن او ما بین پنجاه و شصت باشد
و این سنی است که در آن اسماع حدیث مستحب است و بعد از این سن نزد ابن خلاد خلاف مستحب است و لیکن تحقیق
امر آنست که مراد از سماع بر آن است که محتاج الیه باشد الی فقط شیخ ابن حجر گفته که حافظ در عرف محدثان کسی
که شهرت یافته باشد بطلب حدیث و فراگرفتن از افواه رجال و معرفت ... و مراتب اسناد
... آن مقیم ... از ... بود

بسیار محفوظ او باشد و بنا بر آن ظاهر بنماید آنچه بعضی فضلا در تفسیر حافظ آورده اند که حافظ کسی است که عالم باشد
بصد هزار حدیث بالاسناد چه این تعریف صادق می آید بر کسی که معرفت امور مذکوره نداشته باشد و توصیف ترمذی
خود را باین دو صفت جهت آنست که مشتغلان بروایت و اعتقاد نمایند و او را باین دو صفت که موجب اعتماد است
بشناسند و بعضی شارحان گفته که ظاهر این ما قالان در روایت او است و غالب این است که سخن او قال العبد الضعیف
باشد و منشا این سخن بعضی آنست که توهم کرده اند که تزکیه نفس مطلقا ممنوع است و حال آنکه چنان نیست بلکه مرهم
فخار ممنوع است و در مقام نشر علم است که غرض ترغیب بر آنکه از او اخذ کنند و دفع چیزی که موجب اعراض از او
باشد مستحب است ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة بفتح سین جد او عیسی بوده و در تهذیب که اختصار تهذیب
الاسماء نووی است چنان مذکور است که محمد بن عیسی بن یزید بن سورة بن سکن لیکن بنا بر شهرت سورة عیسی را منسوب
ساخته الترمذی در لفظ ترمذ سه وجه جایز است یکی کسر تا و میم دوم ضم هر دو سوم فتح تا و کسر میم و ابو عیسی
ترمذی را بلا مدد بر محمد بخاری است و در بعضی نسخه ترمذی است با او گویند که وی اکمه بوده و بعضی فضلا گفته که این چنان
آنست که در کتب نقل کرده که وی است اکمه بوده غیر قیاده بعد دعا و معنی نیست که اکمه بمعنی ممسوح العینین
مدره و بمعنی کور مادرزاد آمده و مراد صاحب قاموس معنی اول است و اگر بر تقدیر ترمذی لازم نیست که بآن معنی
باشد تا منافی لازم آید و ترمذی را تصانیف در حدیث بسیار است و صحیح وی احسن کتب است از روی ترتیب و تکرار
آن کمتر است و ذکر وجوه و استدلال و مذاهب و تعیین انواع حدیث و جرح و تعدیل چنانچه در کتب وی است
در کتب دیگر نیست و از خواجه عبدالله انصاری منقول است که کتاب گفت ترمذی نزد من انفع است از بخاری و مسلم
بجهة سهولت تنقیح بر کتاب وی و گویند که عدد احادیث دو هزار و ششصد است از نزد وی منقول است که جد من مروزی
بوده و در ایام لیث بن سیار از مرو منتقل شده وفات ترمذی در ترمذ بود در سیزدهم رجب سنه تسع و سبعین و مائتین
بعد از وفات بخاری ببیست و سه سال باب ما جاء فی خلق رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی این باب حدیثی است
که آمده در بیان خلقت و هیات رسول الله صلی الله علیه و سلم و خلق بفتح خا و ضم در اصل مصدر است بمعنی اندازه کردن لیکن
استعمال فتح مخصوص اشکال و صور است که ادراک آن ببصر است و استعمال ضم در طبیعت و سیرت که از مدرکات بصیرت است
و بمعنی اینجا است استعمال خلق بفتح می و تقدیم کرده اوصاف ظاهر آن حضرت بر اوصاف باطن با آنکه مدار کمال بر اوصاف
باطن است و این بنا بر آن است که خواسته که در وصف آن حضرت از شریف باشرف ترقی کند یا بنا بر آنست که بحکم الظاهر عنوان
الباطن این دلیل بر آن است و بعضی فضلا گفته که بنا بر ترتیب وجود است چه اوصاف ظاهره در وجود مقدم است بر اوصاف باطن
و این سخن منظور فیه است چه درین مقام اوصاف ظاهره آن حضرت در حین کمال خلقت بیان می باید و آن اوصاف مقدم
بر وجود اوصاف باطن نیست حدثنا و در بعضی روایات اخبرنا واقع است و گاهی بجای حدثنا نویسند از جهت تخفیف

و در مصنف خبرنا انا نوشته یا ابنا یا رنا وظاهر از لفظ حدثنا بصیغه متکلم مع الغیر آن است که در سماع حدیث
دیگری هم شریک بوده باشد پس استعمال این صیغه در واحد صریح نه نمودیم و استعمال حدثنی وحدثنی و سمعت در سماع از لفظ
شیخ تنها بعینه و صریح ترین عبارات سمعت است بعد از آن حدثنا وحدثنی و نزد اهل مشرق اصطلاح واقع
شده بر اطلاق تحدیث در سماع آنچه لفظ شیخ و اخبار شایع شده در خواندن بر شیخ لکن بحسب لغت فرقی نیست
و خلاف است در رجحان قراءة و سماع و بعضی از ائمه که از آن جمله است محمد بخاری برآنند که قراءة و سماع برابر است
و عنعنه معاصر محمول است بر سماع بخلاف غیر معاصر و مختار این است که در حمل عنعنه بر سماع ثبوت تلاقی
میان شیخ و تلمیذ شرط است ابو رجاء به راء مهمله و جیم قتیبه بصیغه تصغیر بن سعید بن جمیل بن
طریف ثقفی بغلانی از اصحاب کتب سته از وی روایت کرده اند و وی از موالی ثقفیان است گویند که جد جد وی
مولی حجاج بن یوسف ثقفی بود منسوب است به بغلان که قریه ایست از بلخ و گویند که اسم وی یحیی است و حافظ ابن منده
گفته که نام او علی است و در طلب علم حدیث به مکه و مدینه و مصر و شام رفته و از امام مالک و غیره حدیث شنیده و وی ثقة
بود و کثیر الحدیث ولادت او در بلخ بوده و در رجب سنه ثمان واربعین ومائه و وفات او در شعبان سنه اربعین
ومائتین عن مالک بن انس از مجتهدان سنه است که صاحب مذاهب متبوعه اند و شان او ببیان غنی است
که امام شافعی از اصحاب وی است بسیاری از تابعین از وی حدیث شنیده اند مثل زهری و یحیی بن سعید انصاری
اگرچه وی از تبع تابعین است و مسلم در جامع خود این حدیث آورده بروایة ابی هریره رضی الله عنه که یوشک ان تضرب
الناس اباط الابل فلا یجدون عالما اعلم من عالم المدینة یعنی نزدیک است که بزنند مردم زیر بغلهای مرکبها در طلب علم
پس نیابند عالمی دانا تر از عالم مدینه و علما این حدیث را بر امام مالک حمل کرده اند و امام ابو القاسم عبد الملک بن زید
گفته که امام مالک اخذ علم از نهصد شیخ کرده سیصد از تابعین و ششصد از تبع و گویند که امام مالک سه سال در شکم
مادر بوده و وفات وی در صباح چهاردهم ربیع الاول سنه تسع و سبعین ومائه و بروایتی هشتاد و پنج سال
بود و در بقیع مدفون شد عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن التیمی مولی آل منکدر است و ویرا ربیعة الرای
میگفتند از فقاهت مشهور است سخن بسیار گفتی و میگفت که سکوت میانه خواب و گنگی است گویند که پدرش در دولت
بنی امیه بغزاء خراسان رفت و سی هزار دینار پیش مادرش گذاشته و بعد از بیست و هفت سال بمدینه آمد و دید
که محدثی در مسجد نشسته و مالک بن انس و حسن بن زید و اشراف مدینه از وی حدیث اخذ میکنند پرسید که این چه کس است
گفتند ربیعة بن عبد الرحمن گفت والله که پسر مرا خدا ارتفاع رفیع ساخته بخانه رفت و آنچه دیده بود بزوجه
خود گفت زوجه اش گفت که این حال که دیدی ترا بهتر یا سی هزار دینار گفت لی والله که دوست نمیدارم الا
این را زوجه اش گفت که پس والله این زر را صرف این ساخته ام و امام مالک در شان وی گفته که بعد از موت

حلاوت فقه رفت شهرت امام مالک در حیاة ربیعه بود پرسیدند که چون امام مالک بسبب تو این شهرت یافت
و تو خود نیافتی گفت ندانسته اید که مثقالی دولت از خروار علم بهتر است و وفات وی در انبار بوده سنه ثلث
وثلثین ومائة عن انس بن مالک مراد انس مشهور است که خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم ده سال بود
پیغامبر صلی الله علیه وسلم در شان او این دعا فرمود که اللهم اکثر ماله وولده فلهذا مال او بسیار شد و فرزندانش
چندان شدند که از انس مرویست که صد و بیست و پنج از اولاد صلبی خود دفن کرده ام سوای نواسه بروایة
او در کتب معتبره دو هزار و دویست و هشتاد و شش حدیث است صد و شصت و شش متفق علیه بخاری
و مسلم و فرد بخاری هشتاد و سه و مسلم هفتاد و یک و وفات وی در بصره بود سنه ثلث وتسعین نزد الترمذی
وانس بن مالک از جمله رواة حدیث پنج است و در اصحاب یکی ابن انس مشهور و دیگر انس بن مالک قشیری
و کعبی نیز گویند و سه غیر صحابی انه سمعه یقول ضمیر انه ضمیر شان است و ضمیر مستتر در سمعه راجع است
بربیعه و ضمیر بارز راجع بانس ... واقعیت او کحدثنا یا اخبرنا انه کان است و سمعه یقول جمله معترضه است
از جهة افاده آنکه طریق اخبار انس ربیعه را سماع است قراءة ربیعه و یقول محتمل است که حال باشد درین
تقدیر که سمعه قایل او مقصود این است که سمع قوله قایلا و محتمل است که بدل باشد بتاویل مصدر یعنی سمع قوله
و حمل یقول بر مفعول دوم سمع بنابر توهم آنکه مثل افعال قلوب است در تعدیه بدو مفعول ضعیف است و مخفی
نیست که عنعنه محمول بر سماع است بنابر ثبوت معاصرت و تلاقی میان راو و روی عنه در هر مرتبه لیکن فایده
معدیه در ایراد این جمله معترضه ظاهر شد و جار مجرور در مرتبه متعلق است به قائلا مقدر که حال است
از ابی رجاء چه ابن آبی رجاء ناقل از غیر خود بواسطه یا بی واسطه و مخفی نیست که اگر عنعنه بدین طریق محمول
شود مفهوم نگردد که هر راوی که از راوی فوق اوست سماع کرده و همچنین در هر مرتبه که واسطه نیست
دلالت نکند بر آنکه راوی بواسطه آنکه بی واسطه روایت از فوق او کرده یا بواسطه دیگری لیس بخبرانیست
که ظرف اول متعلق بحاثا قلا باشد و ظروف دیگر متعلق بفعل مقدر که بر سبیل استیناف و قوع یافته باشد
مثلا فلان عن مالک که مذکور شد حاصل آنست که کسی سوال کند عن نقل مالک در جواب گفته شود که نقل مالک عن
ربیعه و قس علی هذا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس بالطویل البائن ولا بالقصیر یعنی بود
رسول الله صلی الله علیه وسلم نه دراز نمایان و نه کوتاه و بائن اسم فاعل است از بان بمعنی ظهر و تواند بود که
از بان بمعنی بعد باشد و مراد بعید از توسط بود یعنی دراز که از توسط دور باشد نبود و درین
که طول را مقید بباین داشته و قصیر را مطلق آورده اشارت است بآنکه بطول اقرب بوده اند ولا بالابیض
الامهق در نهایه گفته که امهق سفید یست همچو گچ و در قاموس آورده که امهق سفید است که بسرخی آمیخته نباشد

و لو بهم گشتند بنا بر آنکه در معنی امهق سفیدی معتبر است و با بالامهق کافی بود و حاجت بذکر ابیض نبود
زیرا نکه چون لفظ امهق مفرد است دلالت بر تفصیل ندارد بلکه معنی آن امر مجمل است که مقید و محتاج تفصیل است اما
و این نفی آن ازین مفهوم قبیل مستقل نشود و لا بالآدم یعنی سیاه گون نبود چه در حدیث و در سفر السعادة گفته که آدم
مرد سیاه گون و در بعضی کتب گفته است که آدم سیاه گندم گون است لیکن در اینجا سفیدی بود و بنا بر این اگر میگفت
و لا بالاسمر الادم مطابق مطلب پیش میبود و لا بالجعد القطط و نبود کسی که در موی وی پیچ و خم باشد
و جعد بمعنی گره دار و گونه و جعد مقابل سبط است بمعنی قطط متصف و مراد از
در بر معنی مبالغه در این معنی است و قطط بفتح طا اول و کسر آن هر دو آمده و لا بالسبط بفتح با و کسر آن یعنی
که در موی وی نرم باشد یعنی آن حضرت صلی الله تعالی علیه و سلم چنین نبود بلکه در میان این دو بود یعنی بلکه
نه بسیار مثل موی حبشیان بعثه الله تعالی علی راس اربعین سنة مبعوث ساخت و بخلق فرستاد
خدای تعالی او را بر سر چهل سال و بدانکه سر را حقیقة فی اطلاق بر اول سال میکنند و بعضی بر سر سال [illegible]
شایع است و بنا بر شیوع مذکور بعضی گفته اند که بحذف مضاف قایل شوند و گویند که مراد راس آخر اربعین است
و بنا بر تقدیر مذکور لازم می آید که بعثه در تسع و ثلثین باشد و جهت دفع این گفته اند که سال را دو سر است یکی اول و یکی آخر
و بعضی گفته اند که این خلاف متعارف است و این محل نظر است که مخالفت آن با عرف ممنوع است چه سال بر سر رسید
و ماه بر سر رسید متعارف است و بر نبیب محققی نمانند که بر تقدیر که مضاف را تقدیر باید کرد لازم نیست که لفظ آخر باشد چه جمله
سال عبارت از مجموع امتداد زمانی است بعد از تحقیق این امتداد از هر طرف ملاحظه آن متصور است از هر
طرف که ملحوظ گردد اول آن امتداد همان طرف خواهد بود و بنا بر این تواند بود که لفظ اول مقدر باشد اول این طرف سال
چهل سال و راس او نهایت او و آنکه راس بمعنی علی کیرند پس راس چهل یعنی بالای او و فوق اگر چه قسم [illegible]
اما خلاف ظاهر آنست فاقام بمكة عشر سنين پس اقامت کرد در مکه ده سال و این حدیث مخالف حدیثی است که بعد
ازین در باب سن آن حضرت صلی الله علیه و سلم بروایت ابن عباس کرده که اقامت مکه سیزده سال بوده و همچنین مخالف
با آنکه مسلم روایت از ابن عباس کرده که اقامت مکه پانزده سال بوده و ارجح اقوال آنست که سیزده سال بوده و امام نووی
فرموده که این قول صحیح است و بالمدينة عشر سنين اقامت فرمود در مدینه ده سال و درین هیچ خلاف نیست
و بمذهب امام شافعی رحمه الله علیه افضل همه زمین مکه است و بعد از آن مدینه و نزد امام مالک رحمه الله علیه مدینه افضل
و مکه و بعضی گفته اند که از امتکاک است بمعنی مکیدن و وجه تسمیه مکه آنست و بعضی گفته اند که مکه است بمعنی
و وجه تسمیه آنکه در مذهب گناه است و مکه را نامها دیگر است مثل ام القری و ام رحم و صلاح و باسه و ناسه
و ثانی مبنون و بفتح سین مهمله مشدده و کوثی بضم کاف و فتح ثاء مثلثه و این نام بقعه است که در مکه بود

یان نام خوانده شده است و عُرس بعین مهمله و کسر نون بجیم و قارس بقاف و مهملتین و مقدسه او تقدس است

فتوفاه الله علی رأس ستین سنة یعنی قبض کرد خدای تعالی روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سر شصت

سال و مخفی نیست که این حدیث دال است بر آنکه سن آنحضرت شصت بوده و مشهور شصت و سه است

و راجح آنست و بعضی شصت و پنج گفته اند و موافق هر یک از این اقوال حدیث وارد شده است و در

تهذیب الاسماء آورده که علما در توفیق این اقوال چنین گفته اند که راوی شصت و سه سال ولادت و وفات

را عدد نکرده و این متعارف است و راوی شصت و پنج هر دو را داخل ساخته و راوی شصت کسور

اعتبار نکرده چه در تعیین سال اسقاط کسور شایع است و پوشیده نماند که بر این تقدیر باید که سن آنحضرت بقول

شصت و پنج باشد و ایضا عدم اعتبار سال ولادت بر تقدیری است که مبدأ این چهل سال روز ولادت باشد

مثلا آنکه بتاریخ هجری یا غیر آن متعارف است که تعیین مدت میکنند و بر تقدیری که مبدأ ولادت باشد

چنانچه ظاهر است عدم اعتبار آن وجهی ندارد و همچنین عبارت انس مناسب این توجیه نیست مگر آنکه

گویند که کسی بنا بر عدم اعتبار کسر گفته باشد که سال آنحضرت شصت بوده و انس این را حمل بر ظاهر کرده باشد

و زیادتی لفظ رأس و تفصیل عدد مکه و مدینه از جانب انس باشد و بعضی گفته اند که شاید مراد انس از اقامت مکه

و مدینه اقامت دین باشد و آن در مکه ده سال بوده بعد هفت سالی که در مکه دعوت آشکارا نبوده و این سخن گاهی

وجهی میداشت که تعیین شصت سال در سخن انس نمی بود ولیس فی رأسه ولحیته عشرون شعرة

بیضاء و نبود در سر آن حضرت و لحیه او بیست موی سفید و بدانکه لفظ عشرون چون با تای تانیث باشد بسکون عین

باید خواند و اگر با نباشد بسکون و فتح هر دو درست است و بعد از این از ابن عمر بعد از این میرسد که بود موی آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مانند بیست موی سفید و این روا نیست چه تعیین ابن عمر از روی تخمین است و نفی

انس از روی تحقیق و گویا که انس بر تعیین مطلع نبوده و الا بایستی تعیین کردی حدثنا حمید بن مسعدة

البصری آورده اند بصریکات ثلثه منقول است و در شان ابن حمید گفته اند که او واسع الروایة بوده و کثیر

الحدیث روایت کرده از مسلم و ترمذی روایت او و نسائی و مسعدة بفتح میم است حدثنا در این تقدیر است

که انه حدثنا عبد الوهاب الثقفی ابو محمد عبد الوهاب بن عبد المجید الثقفی و هی از اوساط اتباع

تابعین بوده منسوب است به ثقیف که جد قبیله است و ثقیف نام حیی است بفتح قاف و کسر سین ابن

قتیبة ابن بکر بن هوازن بسیاری از علما و از عبد الوهاب روایت کرده اند از جمله آن امام شافعی و امام

احمد و ابن راهویه نقل است که حاصل او هر سال مابین چهل هزار و پنجاه هزار بوده همه را بر اصحاب حدیث

انفاق میکرد ولادت او در ثمان و مائة و وفاتش در سنه اربع و تسعین و مائة و گفته اند که قبل از وفات بسه سال

در عقل او تغیر پیدا شده بود و عن حمید متعلق بحدثنا است و مراد از حمید ابو عبیده خزاعی بصری است
که مولی طلحه طلحات بود و او را حمید طویل میگفتند بنابر کوتاهی و گویند که وی قصیر بود و طویل الیدین
و بنابر طول یدین او طویل میگفته اند و بعضی گویند که همسایه کوتاه داشته حمید نام او را جهت امتیاز طویل
میگفته اند و زائده از ائمه حدیث است و او را عیب کرده بنابر دخل در امور بعض امراء وفات او سنه ثلث
و اربعین و مائه بود و عن انس بن مالک یعنی ناقلا عن انس و معنی اسناد این است که حدیث کرد
ما را حمید بن مسعدة بصری آنکه حدیث کرد ما را عبد الوهاب از حمید در حالتی که ناقل بود از انس قال
كان رسول الله صلی الله علیه وسلم بر سر قال انه مقدر است و انه کان مفعول حدثنا نیست و ضمیر قال
بر حمید راجع است یعنی حدیث کرد ما را عبد الوهاب از حمید آنکه گفت حمید بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ربعة
و تفسیر ربعة است آنکه بعد لیس بالطویل ولا بالقصیر یعنی بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه دراز و نه
کوتاه حسن الجسم نیکو جسم نه بسیار فربه و نه بسیار لاغر و دور نیست که مراد تناسب اعضا باشد و کان
شعره لیس بجعد ولا سبط ضمیر کان راجع است بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و جمله شعره لیس بجعد
خبر کان است و جعد و سبط را اطلاق بر شخص میکنند و بر موی و لهذا در حدیث سابق اطلاق بر شخص رفته بود
و درین حدیث بر موی اسمر اللون گندم گون رنگ بود و ظاهر آن بود که بلفظ اسمر اکتفا کردی چه
اسناد اسمر بلون مستلزم آنست که رنگ را رنگی باشد و این وصف منافی آنست که بعد ازین میرسد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ازهر اللون بود چه ازهر سفید است روشن و همچنین در حدیث ذکر میرسد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سفید بود گویا که ریخته شده از نقره و در حدیثی دیگر است که ابیض ملیح بود و وجه توفیق
شیخ ابن حجر چنین بیان فرموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید بود و سرخی آمیخته و رنگ چنین را
عرب اسمر میگویند و مراد از سفیدی در روایت دیگر آن سفیدیست و تشبیه بنقره باعتبار صفا و لمعان است
و همچنین ازهر بهمین اعتبار است و بعضی وجه توفیق چنین گفته اند که سمره در اعضا ظاهر بود که اثر
آفتاب بران رسیده و بیاض در ما تحت جامه و این وجه رد کرده اند بآنکه وارد است که گردن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم همچو نقره سفید بود و این رد مردود است چه تشبیه بفضه تواند بود که باعتبار لمعان
و صفا باشد چنانچه مذکور شد و بعضی فضلا بران وجه ایراد کرده که منافی آنست که ابر پاره دایم بر ایشان
سایه میکرده و مخفی نیست که دوام سایه کردن ابر پاره بر ایشان معلوم نیست و آنچه بعضی حدیث بران
دال است مخصوص بما قبل بعثت است بعضی احادیث متواتر است بآنکه بعد از بعثت نبوده مانند حدیثی که در حدیث متفق
که متفق علیه وارد است که رسول الله ما شد فی السماء سحابا ولا قزعة و در غزوه تبوک بعد از گذاشتن از دیار حجر جهت استسقاء دعا فرمود

در الاصابه مذکور است که راوی گوید بخدا سوگند که در آسمان هیچ ابر نبود الحال ابرها از هر طرف آسمان
پیدا شده و در هم پیوسته اذا مشی یتکفا و این جمله خبر سیوم کان است یعنی چون پیاده رفتی مثل
تمام جمله مستقیم به پیش روی کردی یعنی گام فراخ نهادی و بعضی باین تفسیر کرده اند که باز بلند انگشتی و باز
نهادی و پیوند از زمین نکشیدی چنانچه عادت متکبران است و بعضی از شراح مصابیح گفته اند که انسب
در تفسیر تکفا آنست که محمول بود بر معنی حدیث دیگر همچو طریق که پلیدار پیکو سازند و مقصود آنست
که پای را پلیدار [illegible] هستند چنانچه شیوه متکبران است و تکفی به قلب همزه
یا الف هم مرویست و یتکفا و هم مرویست و یتوکا به قلب همزه یا الف و توکا در الف کرده اند به وضع
معتمد در زمان و مقصود آنست که اعتماد بر قدم کردی چنانچه اعتماد کرده میشود در فلسطین بن معقل
حدثنا محمد بن بشار یعنی الحدیث تعیین لب بن عثمان بن کسان بصری مشهور است به بندار
یکنیه [illegible] فیس است که قبیله است از ربیعه مولد او بصره بوده و عقیقی نیز گویند
ولادت او در سنه سبع و تسعین و مایه بوده و وفات او در رجب سنه اثنی و خمسین و مایتین از کبار تبع مستفیدان
تبع تابعین است و لفظ لعنی بصیغه غایب بنابر التفات است بمذهب سکاکی یا آنکه راویان متصرف شده
کرده اند یا آنکه این لفظ متکلم این تفسیر دهد مقصود او تفسیر است حدثنا محمد بن جعفر ابو عبد الله
محمد بن جعفر هذلی بصری مشهور است به غندر بفتح دال و جو بر تجویز ضم کرده و ابن جریج و شعبه بسیاری
که از حدیث شنیده بسبب شعبه بوده بسیار از علماء روایت کرده اند از جمله احمد بن حنبل و یحیی بن معین و یحیی بن سیان
او گفته که محمد بن جعفر پنجاه سال روزی صائم بود و روزی مفطر و ابن جریج او را غندر خوانده چه محمد در مجلس او در امر
بود و سوال بسیار کرده ابن جریج گفت که بس کن ای غندر و اهل حجاز پرگوی را غندر گویند و وفات او در قول
ابو داود در ذی قعده سنه ثلث و تسعین و مایه بود و بعضی سنه اربع و مایتین گفته اند و در صحاح ستة حدیث
او هست حدثنا شعبة و ی از کبار اتباع تابعین است کنیت او ابو بسطام است کبار و سکون سین بصری
الاصل بود و در واسط متولد بود و باشتغال شده بصره ساکن در شان او گفته اگر شعبه نبودی کسی در عراق حدیث
ندانستی ولادت او در سنه ستین و مایتین و عمر او هفتاد و هفت سال حدیث از بسیار کس شنیده از جمله
حسن و سفیان ثوری گفته که شعبه امیر المؤمنین است در حدیث عن ابی اسحاق او را سبیعی گویند منسوب
بسبیع که بطنی است از قبیله همدان و نام او عمرو است بن علی بن عبد الله کوفی همدانی از کبار تابعین است دو سال
پیش از خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه دیده که خطبه میداده و اسامت
مغیره را نیز دیده اما سماع او از شان بصحت نرسیده و بعضی از ائمه حدیث گفته اند که وی از صد کس صحابی

حدیث شنیده وفات او در سنه ست وعشرین ومائه قال سمعت البراء بن عازب یقول براء بتخفیف
ومد وبعضی بقصر نیز گفته اند کنیت او ابو عماره است بضم عین وبعضی ابو الطفیل نیز گفته اند عازب صحابی انصاری
اوس مشاهد او خندق است چه زمان حضور در بدر کوچک تا زاینده بود وفتح کوفه او کرده در جمل وصفین ونهروان
با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود ووفات او در کوفه بود در ایام مصعب بن زبیر مرویات او در کتب معتبره سیصد
وپنج حدیث است بیست ودو متفق علیه بخاری ومسلم ودوازده بخاری بانزده ومسلم ایشان کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم رجلا مربوعا بعید ما بین المنکبین بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم مردی میانه بالا
که فراخ بود میان دو دوش او ورجل بر سه اطلاق دارد در مقابل مرئه دیگران مذکورست سیوم کامل ...
درین مقام معنی اول است اگرچه افاده مقصود نیست لیکن متعارف شده که میگویند فلان کس مردی بدین وصف
بود یا آنکه غرض افاده صفت است ومعنی دوم مناسب نیست زیرا که راوی آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم شباب ندیده چرا که آنحضرت بمدینه که تشریف فرموده اند سن ایشان پنجاه وسه سال بوده وظاهر آنکه
که براء وقتی میدید که خورد دیده باشد ومعنی سیوم هم محتمل است مربوع در ... مراد فا...ید وبعید بصیغه کریم است
وبتصغیر نیز مروی است واین تصغیر بعید همچون کریم است تصغیر ترحیم ونه تصغیر بعید ما بین المنکبین بنابر
آنست که مراد از ما مسافت است ومسافه قریب وبعیدی باشد باعتبار قرب وبعد طرفین پس راجع بان شود
که منکبین که طرفین این مسافه اند از هم دور بوده اند وبعضی گفته اند که بعید ما بین المنکبین کنایه است
از فراخی سینه که دال است بر جود ووقار وبعضی فضلا گفته اند که بنا برین از باب اخلاق باشد نه خلق وهیئة
ومخفی نیست که مقصود قایل درین مقام بیان هیئة است غایتش آنکه افاده آن کرده که هیات دلیل خلق است
عظیم الجمة الی شحمة اذنیه بسیار بزرگ بود موی سر او در حالی که واصل شده بود بنرمه دو گوش
ودر تفسیر جمه اهل لغت مختلف اند در صحاح گفته اند که موی رسیده باشد بدوش ودر مهذب گفته که جمه موی فرو تر
گوش ودر مقدمه زمخشری است که جمه موی بناگوش ودر دیوان گفته که جمه موی است ودر غریب ابو موسی گفته که
موی مجتمع است زیرا که جمه از جموم بمعنی اجتماع ودر خلاصه قنیه آورده که موی جمه تا نزدیک نرمه گوش ودر صحاح
در تفسیر وفره آورده که موی تا نرمه گوش وبعد از آن جمه است وبعد از آن لمه ... آن است که بر دوش فرود
آمده باشد پس جمه اطول باشد از وفره وبنابرین گفته اند که جمه را درین مقام حمل باید کرد بر معنی که ابو موسی
گفته یا بتفسیری که از دیوان فهم میشود یا خلاصه قنیه یا باید گفت که مراد از جمه وفره است به مجازی که مبالغه در عظم
تا شحمه اذن بوده وبعد از آن عظیم نبود وبنابرین مخالف نباشد با حدیثی که بعد ازین که می آید که شعر ... بمنکبیه یعنی اینها
موی بود که بهر دو دوش میرسید لیکن مخالف است با آنچه بعد ازین که می آید که موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فوق جمه بود ودون ...

وفرو بر آنکه این حدیث دال است بر آنکه لباس سرخ جایز بود و لو افراد شمسیه باشنی اوردن از جهت کراهت تلاقی تشنیع آنست
علیه حله حمراء ما رایت شیئا قط احسن منه و حله بدو پیراهن بود من یمنیه بعدم ... جیزرا حله نگویند
حله اند و جامه است از یک جنس یا جامه یا ستر و در حدیث است که رای حله علیه انزر با جدیها و ردند بالجمله و این آنست
بر آنکه حله دو جامه است و حله از آن میگویند که هر دو را ... میکنند و دیگری لیس لبس ... یعنی حله ظاهر آن بود که حمرا صفت الکل لیکن
افراد حمرا نظر بلفظ حله است و عبارت ما رایت شیئا ... اگرچه بمفهوم نفی مساوات نمیکند لیکن ... بر مثل این ...
شده بر تفضیل بعرف ... و این حدیث دلیل است شافعیه را بر آنکه پوشیدن جامه سرخ
مباح است لیکن باید که معصفر نباشد بر آنکه در نهی آن معصفر احادیث صحیحه وارد است حدثنا محمود
بن غیلان وی ... است کنیت او ابو احمد ... ببغداد رفت و حدیث میگفت و آن اهل بغداد بسیاری از او
روایت کرده اند و روایت او از ... تابعین ... و ملاقات با تابعین کرده و وفات او در سنه تسع و ثلثین و مایتین
بوده حدثنا وکیع در این ... که قال حدثنا ... در بعضی نسخ قال مذکور است ... قال حدثنا سفیان حدثنا
و مراد از وکیع ابن جراح است اصل او از نیشاپور است ... از سفیان ثوری شنیده و در بغداد حدیث ...
و از مشایخ ثقات است و بقول ابی حنیفه فتوی میداده و از ابو حنیفه نعمان بسیار شنیده و وفات او در
عاشوره بوده سنه سبع و تسعین و مائة در وقت مراجعت از مکه ... حدثنا یعنی حدثنا سفیان
در جامع الاصول گفته که مراد سفیان ثوری است که یکی از ... مذاهب ستة متبوعه است منسوب است
بیکی از اجداد و کسی مشهور بوده ابن مبارک گفته که حدیث از هزار و صد شیخ نوشته ام هیچ یک افضل ثوری
نبوده و ابن عیینه گفته که من از علما ... ثوری ام گویند که ابو جعفر خلیفه متوجه مکه شد و پیشتر نجاران فرستاده
بود که ثوری را از دار بیاویزند نجاران در مکه بصبح ... کردند و سفیان را طلب کردند سر وی در کنار فضیل
عیاض بود و پای وی در کنار سفیان بن عیینه پس ایشان گفتند یا ابا عبدالله ... شاد ... سفیان ... استار
کعبه را گرفت و گفت که بیزارم از وی اگر ابو جعفر در مکه درآید پس ابو جعفر پیش از دخول مکه وفات یافت
و سفیان ببصره رفت پنهان می بود تا آنجا وفات یافت و او را در شب دفن کردند در سنه ستین و مایة و بسیاری
برین اند که مراد از سفیان درین سفیان بن عیینه است کنیت او ابو محمد بود و در کوفه متولد شد در نیمه شعبان
سنه سبع و مائة امامی بود عالم زاهد متقی که اتفاق واقع است بر صحت حدیث او و روایت او حدیث از زهری
شنیده و سفیان ثوری و شافعی و غیر ایشان از او روایت کرده اند و وفات او در مکه بود در اول رجب
سنه ثمان و تسعین و مایة هفتاد حج کرده بود عن ابی اسحق که ذکر او گذشت عن البراء بن عازب
قال ما رایت من ذی لمة فی حلة حمراء احسن من رسول الله صلی الله علیه وسلم

یعنی هیچ ندیدم صاحب لمه را یعنی کسی را که موی او تا دوش رسیده در جامه سرخ که نیکوتر باشد از رسول الله صلی الله
علیه وسلم ولفظ من زائده است و مراد از رویت ابصار است و ذی لمه مفعول اول رایت است و احسن صفت ذی لمه است
و تواند بود که رویت علمی مراد باشد و برین تقدیر احسن مفعول دوم است یعنی ندانسته ام هیچ ذی لمه را نیکوتر و تفسیر
لمه بطریقی که ذکر کردیم در صحاح گفته در تحت لغت وفره در باب را چنانچه در بیان معنی جمه از او نقل کردیم لیکن در باب
میم و فصل لام گفته که لمه بکسر لام موی است که از نرمی گذشته باشد و چون بدوش رسد جمه است و شیخ ابن حجر از
اسناد خود نقل کرده که این معنی لغة موافق است و در قاموس گفته که لمه موئیست که متجاوز شده باشد از نرمه
گوش خواه بدوش برسد یا نرسد و کلامش ازینجا اذن در هر لغت مبینست لهذا توهم می شود که این حدیث منافی باشد
با حدیث سابق که شعر او تا نرمه اذن را غایت ساخته بود و چون گفتیم که آن نهایت عظیم است این حدیث مدفوع باشد
له شعر يضرب منكبيه او را ست موئی که بهر دو دوش میزند یعنی بدان میرسد و ایراد جمله اسمی جهة آنست که
در حین بیان ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا بر غلبه محبت او احکام حاضر موجود داده گویا که در حین بیان دیدها
مفضو است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچنان است و این جمله مؤکد ذی لمه است بتفسیری که او لمه را کردیم و اگر تفسیر
قاموس محمول شود آن با سابق در اکر عدم وصول بمنکب و تعیین لمه ما خوذ نباشد این منافی آن میشود ولیکن بر
که بغیر آن محمول کرده شود و لفظ بعید ما بين المنكبين لفظ بعید را مرفوع و منصوب مصغر و مکبر روایت کرده اند
و بیان این گذشته **لم يكن بالقصير ولا بالطويل حدثنا محمد بن اسمعيل** مراد محمد بخاری است
صاحب صحیح کنیت او ابو عبدالله است ولادت او روز جمعه سیزدهم شوال سنه اربع و تسعین و مایة
بوده و وفات او شب عید فطر سنه ست و خمسین و مائتین عمر او شصت و دو سال بوده سیزده
روز کم و نقل است که در بصره میگذشت و هنوز محاسن او ظاهر نشده بود چند هزار کس از پی او میرفتند
جهة اخذ حدیث و گویند محمد بخاری کتابت بدست راست و چپ هر دو میکرد و منقول است
از و گفته صد هزار حدیث صحیح یاد میدارم و دویست هزار حدیث غیر صحیح **حدثنا ابو نعيم**
نام او فضل بن دکین است و نام دکین عمرو بن حماد بن زهیر قرشی تیمی طلحی است مولی آل طلحة و دکین
لقب است ابو نعیم در غایت اتقان و حفظ بوده و مزاح و مطایبه بسیار کردی با وجود فقه و دیانت
و در کثرت شیوخ مثل وی کم است ابو نعیم با ثوری در جمله با پنجاه شیخ مشارکست ولادت او در سنه تسع
و عشرین و مایة و وفات او در سنه ثمان و عشرین و مائتین و امام رافعی در کتاب تدوین آورده که
وی را بتشیع نسبت میکردند **حدثنا المسعودي** آن وی عبدالرحمن بن عبدالله بن عتبة بن عبدالله
بن عتبة بن مسعود است از کبار علما است در آخر عمر در عقل او تغیری پیدا شده بود **عن عثمان**

بن مسلم بن هرمز توفي در سنه ابن عثمان گفته که لیث بن ... بمجان بود و عن نافع بن جبیر
بن مطعم مطعم نافع از جمله تابعین است و پدرش جبیر از کبار صحابه است و او کنیت در مدینه ... روایت کرده
عن علي بن ابي طالب از راویان حدیث کسی که علي بن ابي طالب میگفته اند یکی چون مشهور است اطراق
امیر المؤمنین است حاجت بذکر ما به الامتیاز نیست لیکن بعضی از فضلا گفته اند بنا بر عهد صاحبان این علم
ترک امیر المؤمنین خلاف اولی است ظاهر نشد و اسم ابی طالب عبد مناف است و والده امیر المؤمنین فاطمه
بنت اسد است و شرف اسلام و هجرت دریافته بود و شیخ عفیف در شرح این کتاب گفته ذکر کرده که
نقل است از فاطمه بنت اسد که در وقتی که با امیر المؤمنین حامله بودم چون اراده سجده صنم کردمی شکم
مانع آمدی و از این است که نزد ذکر آن حضرت کرم الله وجهه یعنی کرم الله وجهه عن سجدة الصنم و اکثر اقوال
این است که امیر المؤمنین اول کسی است که اسلام یافته از ذکور و سن او در آن وقت بعضی گفته اند ده و بعضی
چهارده و سیزده و هشت و ده نیز گفته اند در همه غزوات حاضر بود الا تبوک که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
او را بجای خود گذاشته شد و در هفدهم رمضان سنه اربعین ابن ملجم یلدی در کوفه او را زخم زد و بعد از
سه شب وفات یافت و او را در سحر دفن کردند و عمر او شصت و سه سال و نه ماه بود و مدت خلافت چهار
سال و نه ماه و اکثر اقوال این است که قبر او در نجف است که اکنون مشهور و معروف است و زیارت میکنند و امام
تاج الاسلام کلاباذی در اربعین خود آورده که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه حسن الوجه بود و شدید الادمة منحسر
از دو روا از نزدیک گندم گون مایل بحمرت بود میانه بالا بود و تابان روی و املح بود و اشعر البدن و عظیم
البطن و طویل اللحیة میانه هر دو دوش او پر بود و خضاب کرده بود و اطراف متناسب و مستوا بود
چنانچه بعضی در وصف آن گفته اند گویا که شکسته بود که باز بسته اند اولاد آن حضرت از پنج کس شده حسن و حسین و محمد
حنفیه و ابو القاسم که مادر او ام حبیب تغلبیه بود و ابو الفضل عباس که ام او بنی کلابیه بود قال لم یکن النبي
صلی الله علیه وسلم بالطویل و لا بالطویل القصیر یعنی نبود پیغامبر صلی الله علیه وسلم دراز و نه کوتاه شثن
الکفین و القدمین غلیظ بودند هر دو کف او و هر دو قدم او و شثن مرفوع بانکه خبر مبتدا محذوف باشد
و منصوب هم آمده و نصب او بانست که خبر کان مقدر است ضخم الراس ضخم الکرادیس رفع و نصب
در لفظ ضخم مروی است و وجه آن مذکور شد و معنی آن بزرگ است یعنی بزرگ بود سر او و بزرگ بود سرهای
استخوان او و کرادیس جمع کردوس است بضم کاف پیوندگاه است و چون میان رانی و کرادیس مناسبتی نیست
مضاف هر یکی را جدا ذکر کرد بخلاف کف و قدم که بیک مضاف اکتفا کرد بنا بر مناسبت ایشان طویل المسربة
و در مهذب گفته که مسربة خط موئی سینه است تا ناف و در قاموس گفته که میان سینه است تا شکم ا...

صشي تكفاء تكفيا و در تكفاء الف مقلوب است از همزه ولهذا بالف نوشته می شود بیا و در تكفیا یا مقلوب است
از همزه و ماقبل یا مکسور است در بعض روایات تکفاء همزه همچو تکفئو ودر شرح صحیح مسلم آورده که زعم کثیرین
این است که این همز است و چنین نیست که ایشان گفته اند و در نهایه آورده که روایت بی همز است اکا تمام
بخصوص قصب این جمله حال است از ضمیری که در تکفا است یعنی گویا که فرو می آید از بلندی و در سبب آن
واقع شود زیرا که مشهور میشد که بعضی عاشق است لم ار قبله ولا بعده مثله نه دیدم پیش
از وی نه بعد از وی مثل او را و مثل این عبارت در نفی مثل شایع است پس اشکال نیست با آنکه امیر المؤمنین پیش از آن
حضرت نبوده تا کسی ببیند و حاجت نباشد با آنکه در جواب تکلف کنند و گویند که مراد قبل از موت است
و بعد از موت است و تسهیل توجیه دیگر محتمل است یکی آنکه قبل و بعد ظرف مماثل باشد نه رویت تا معنی آنکه ندیدم
کسی را که مماثل او باشد در زمان پیش از او نه زمان بعد از او و این موقوف نیست بر آنکه رای پیش بعد
که مماثل پیش باقی مانده تا زمان آن حضرت دوم آنکه مراد از قبل و بعد زمان ماقبل از زمان وجود نیست بلکه مراد سابق
و لاحق زمان وجود ایشان است یعنی ندیدم در زمان قبل او نه در زمان بعد او کرا و احر عمر ایشان
بود مثل او و اختیار قبله بر قبلاً منه مؤید این است سیوم آنکه مراد از قبل و بعد زمان نباشد بلکه مراد از
قبل مقدم در وجود باشد یعنی سن و از بعد مؤخر در وجود یا مؤخر در وفات یا مؤخر در تولد یعنی ندیدم از مردی
که قبل از او بوجود آمده بود مثل او والله اعلم بالصواب یا آنکه رویت علمیت و درین تقدیر است لم ار
کائنا قبله و بعده مثله حدثنا سفیان بن وكیع ابو محمد سفیان بن وکیع بن جراح رواسی کوفی است
حدیث را جمع کرده راست گوئی بود لیکن در حدیث او چیزی چند که داخل نبوده داخل کرده اند لهذا حدیث
او اعتبار نمانده وفات در سنه سبع واربعین ومائتین بود حدثنا ابي یعنی قال حدثنا و مراد از اب وکیع
جراح است که مذکور شده عن المسعودي بهذا الاسناد نحوه بمعناه و مقصود این است که اسناد
که مذکور شد در حدیث وکیع بعد از مسعودی و مراد از اسناد طریقی است موصل به متن و متن کلامیست که نهایت
آن طریق باشد و سند از طریق متن است پس اسناد و سند در معنی بهم قریب اند و ایراد حدیث باین اسناد جهت تقویت
حدیث محمد بخاری است به تابع و این متابعت ناقصه است و در تفصیل کلام آنکه اگر راوی حدیث اصل از کسی تابع شده
بر آنکه روایت آن حدیث از شیخ کرده باشد آن متابعت تامه است و اگر متابعت نسبت بشیخ راوی یا مافوق او بعمل آید
متابعت ناقصه است خواه که متابعت لفظاً کرده باشد یا معنی لیکن باید که روایت از همان صحابی باشند و اگر متن یافته شود
از روایت صحابی دیگر که شبیه آن باشد و در لفظ و معنی پس آن شاهد است و بعضی متابعت را مخصوص داشته اند بانچه در لفظ متفق
شوند خواه مروی از صحابی باشند یا نباشند و شاهد آنکه در معنی باشند و اطلاق متابعت بر شاهد و عکس آن واقع است و ...

تفضیلست که شیخ ابن حجر در شرح نخبة الفکر ذکر کرده و بنا برین ظاهر شد سداد کلام شارح محدث که این متابعة
تامه است در مسعودی و بعضی فضلا که معاصر شارح این کتاب بوده اند گفته اند که این شاهد حدیث بخاری
زیرا که مع لفظ در لفظ نیست چنانچه لفظ بمعناه کاشف بدان است و گفته که شارح از لفظ بمعناه غافل بوده از
بمعناه و مقصد قایل شده و مخفی نیست که نسبت غفلت بشارح در سرشت کرده با وجود راجع شدن باصطلاح
او که نقل کردیم غافل بوده اذا لم یکن للمرء عین صحیحة فلا غرو ان یرتاب والصبح مسفر و در متابعت
و شاهد بودن این کسی که از ان [illegible] حدیث سفیان بن وکیع وارده با آنکه مذکور شد که وی
متابعت الحدیث است لیکن حدیث او را ابن حبان رد شده و در اصل ضعیف بوده ضعیف را بیا نیست
و صحاح متابعت و شاهد بودن هست و ظاهرا همین مذکور است که مثل این جایی باید گفت که اتفاق در لفظ باشد
و نحوه در جایی که در معنی اتفاق باشد میتوان گفت و مخفی نیست که این نقل دال است بر عموم اطلاق نحوه
هذا اینجا نیست جهت تخصیص و تعیین بعد از نحوه لفظ بمعناه مذکور شد حدثنا احمد بن عبدة الضبی البصری
ضبی بفتح صاد و تشدید باء موحده منسوب است به بنی ضبه که قبیله است از عرب که ساکن بصره است [illegible]
و بعضی گفته اند که قید ضبی احتراز است از احمد بن عبدة آملی و بعضی ضبی را ناصبی گفته اند و [illegible]
گفته اند که قصور بوده لیکن بخاری و ترمذی و ابو داود و خلق بسیاری از ضبی روایت کرده اند روایت از تبع
تابعین کرده و ملاقات با تابعین نکرده و وفات او در سنه خمس و اربعین و مائتین بوده و علی بن حجر بن ایاس
بن مقاتل ابن مخارش سعدی مروزی از کثیری الی نه حدیث شنیده و بخاری و ترمذی از او روایت کرده اند از اتباع
تابعین است ولادت او در سنه اربع و خمسین و مائة بوده و وفاتش در سنه اربع و اربعین و مائتین و ابو جعفر
محمد بن الحسین وهو ابن ابی حلیمة و ضمیر هو بعضی راجع بمحمد داشته و بعضی بحسین و بعضی گفته اند
که ذکر هو [illegible] اول است اگر ابن ابی حلیمه حسین بودی حسین بن ابی حلیمه گفتی و مخفی نیست که ابن ابی حلیمه علم شده بود
و ایراد هو بجهة همین است و اگر هو نبودی حسین ابن حلیمة گفتی مشعر باین معنی بوده والمعنی واحد
یعنی این سه کس روایت این حدیث کرده اند بعبارات مختلفه و لیکن معنی یکی است و بدانکه در روایت بالمعنی
خلاف کرده اند بیشتر بر آنند که جایز است در غیر کتب مصنفه اما در مصنفه جایز نیست قالوا این بیان حدثنا
است حدثنا عیسی بن یونس بن ابی اسحاق دیده بود [illegible] جد خود را ابی اسحاق دیده بود و از
[illegible] حدیث کرده و مالک بن انس و اوزاعی و غیر ایشان روایت کرده و از پدرش یونس و اسحاق بن راهویه
و جماعة [illegible]

چنین اند [illegible] وی این را حدیث گفت مأمون او را ده هزار امر کرد که وی هند وی از قبول آن اباء نمود و بینداختند

محمد بن اسلم [illegible] عقب [illegible] اند گفت که اگر مسجد را تا سقف بر سازند که شرف آن بر حدیث نخواهم گرفت

حفظ و [illegible] علم بود و یکسال فرا گرفتی و یکسال حج گذاردی گویند که چهل و پنج غزا و چهل و پنج حج کرده بود

وفات او در سنه سبع و ثمانین و مائة بود عن عمر بن عبد الله مولی غفرة بضم غین معجمه و سکون فاء گویند

که [illegible] آن ابن عباس کرده بود و از انس و سعید بن مسیب حدیث شنیده و بیشتر حدیث او مرسل است نسائی

او را ضعیف گفته وفات او در سنه خمس و اربعین و مائة قال حدثنی ابراهیم بن محمد من ولد علی بن ابی طالب

یعنی گفته است عمر بن عبد الله که حدیث کرده مرا ابراهیم بن محمد که از [illegible] محمد فرزند علی بن ابی طالب

و این معنی بر تقدیر بیست و من بیانی باشد و ولد مفرد و تواند بود که ولد جمع باشد چه در ولد [illegible]

و برین تقدیر تواند بود که من تبعیضی باشد یعنی از فرزندان علی و بفتح واو و لام و ضم واو و لام [illegible]

لام در لفظ ولد مروی است و مراد از محمد حنفیه است و حنفیه مادر اوست و این ابراهیم بسیار راست گوی بوده

ولیکن [illegible] گفته که حدیث او متصل نیست زیرا که او روایت از پدر خود دارد و از امیر المؤمنین

روایت ندارد قال کان علی اذا وصف رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم یکن رسول الله صلی

الله علیه وسلم بالطویل الممغط ولا بالقصیر المتردد یعنی گفت ابراهیم بن محمد که بود علی

چنانچه وقتی که وصف رسول الله صلی الله علیه وسلم کردی گفتی که نبود رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

در نهایت طول و نبود کوتاهی که اعضاء او در هم رفته باشد و در تاج المصادر ممغط [illegible]

تعیین کرده و موافق تفسیری که مصنف بعد از این نقل میکند این است و این مشتق است [illegible]

که نون را قلب بمیم کرده اند و بعضی گفته اند بضم میم اول و تشدید ثانی و کسر غین معجمه و [illegible]

نیز همان معنی دارد و جوهری در صحاح گفته که ممغط بضم میم اول است و فتح ثانی و تشدید غین معجمه

مفتوحه و طاء مهمله بنابر این اسم مفعول باشد و در نسخی که حاضر است بتشدید غین تصحیح یافته و [illegible]

جندی در شرح مصابیح [illegible] و در جامع الاصول گفته که محدثان بر اینند که این لفظ بتشدید میم [illegible]

و این دال است بر آنکه اسم مفعول باشد و این منافی نیست بتصحیح بجا بسیاری از محدثان این لفظ را

بصیغه اسم فاعل آورده چه مراد از عبارت جامع الاصول محدثان آن زمان است وکان ربعة من القوم [illegible]

میانه بالا از قوم و این بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه بعد از این می آید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطول بود [illegible]

و بعضی دفع آن چنین کرده اند که مراد از ربع آن نوعی است از آنکه آن مایل بطول باشد و مخفی نیست که مراد [illegible]

نوعی خفیف است که شامل سایر انواع است پس حمل [illegible] بر نوعی نفی [illegible] میکند و وجهی که در [illegible]

آنست که ما از ربعه درین مقام متوسط است میان طویل متناهی در طول که ممغط عبارت از آن است
و میان قصیر در غایت قصر که متردد عبارت از آن است و ربعه که متوسط نظر باین طول و قصر باشد تواند بود که اطول
باشد از مربوعی که متوسط باشد میان آنکه او را طول گویند یا قصیر نتوانند و مراد بمربوعی که بعد از این می‌آید اینست
لم یکن بالجعد القطط ولا بالسبط مقصود ازین عبارت معلوم شد کان جعلا رجلا بیان ... جعد بجیم
بر طریق چهار مرویست رجلا بکسر جیم و فتح آن و کسر آن و ضم آن و جمل صفت موی است لکن مراد ازین
کسی است که موی او متوسط باشد میان جعودة و سبوطة یعنی نه سخت نه رولیده و نه جعد و لم یکن بالمطهم
و ... و این تفسیر موافق است با آنچه در ... نقل کرده لیکن این صیغه اسم مفعول مرویست
و این تفسیر دال است بر آنکه وی لازم باشد ... یعنی ... روئی و مدور نبود ولا
بالمکلثم و ... این است تفسیر موافق ... باین عطف او بمطهم بر تقدیری که معین
معنی معنی شود نیکو نیست و از حواشی شرح ... چنین فهم می‌شود که مطهم روئی مدور است و مکلثم
روئی پر گوشت و بنا برین عطف خوب است لیکن موافق تفسیر مصنف نیست و کان فی وجهه تدویر
و بود در روی آنحضرت ... گردی ... پس ثابت این ندویر منافی ولا بالمکلثم نباشد
ابیض مشرب سفید است که در سفیدی او سرخی است و ... مذکور شده و در بعضی نسخ
مشرب اسم مفعول از باب تفعیل واقع است و اشراب آب دادن است و مراد ... آمیخته شده رنگی است
برنگی پس گویا که رنگی آب داده رنگ دیگر را و ... سفید مبالغه است باین طریق ذکر کرده و در نهایه جزری و در
قاموس گفته که اشراب لون ... سیر کرده ... پس ابیض مشرب یعنی سفید سیر و این مبالغه در سفیدیست
و منافی اسمریت است و تفسیری او لذا ذکر کردیم موافق قول مصنف است و بعضی فضلا گفته‌اند که این ملغت موافق نیست
آنچه از لغت فهم میشود از اشراب آمیخته شدن رنگی است برنگی و حمرت فهم نمیشود و ... منافی اسمری شود مگر آنکه اسمریت
اطلاقی که شیخ ابن حجر نقل کرده بوده باشد یعنی مراد سرخ و سفید باشد بود و مخفی نیست که بعضی ... تفسیر کرده
مشرب را بآنکه سفیدی او را سرخی ... باشد بآنکه تفسیر مصنف منقول است از اصمعی که در لغت علم است و آنچه
مقصود قایل آنست که بحسب لغت در معنی اشراب سرخی ماخوذ نیست میگوییم تواند بود که در عرف لغت مشرب با آنکه تفسیر
کردند شایع شده باشد اگرچه در اشراب سرخی ماخوذ نباشد ادعج العینین دعج از دعجه است بضم دال
و مراد از وی بقول جوهری شدة سیاهی چشم است با فراخی و در نهایه جزری گفته که شدة سیاهی سفید چشم است
پس معنی عبارت این است که چشمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار سیاه بود و گشاده یا آنکه سیاهی چشمان بسیار سیاه بود
و سفیدی بسیار سفید و اضافت ادعج به عینین بنابر تجرید او است از معنی عاملی و اختیار اضافت بنابر آنست که ...

يعني هر دو بيت نيز مثل چنانچه از صحاح فهم ميشود اهدب الاشفار يعني اهدب طويل الاشفار است
و شعر بعضي سلك جائي مزه است و اشفار جمع و مراد اينجا مزه است و اضافت اهدب نيز بنا بر تجريد است و فائده
اين تجريد تعميم است جليل المشاش والكتد مشاش جمع مشاشه است و مراد از و سر استخوان است كه نرم بود
و لتوان خاوئيد يعني بزرگ بود سرهاي استخوان او كه عبارت از بندگاهها است و كتد ميانه دوشانه است و در كتد فتح
و فتح هر دو مرتبه است اجرد و اجرد مرد بي موئي را گويند و حضرت صلى الله عليه وسلم چنين نبوده ليكن مقصود آنست
كه موئي بر همه بدن ايشان نبود بلكه در موضع چند بود مثل مسربه و ساعدين و ساقين ليكن وصف بنابر غلبه
باشد يا آنكه اكثر را حكم كل داده باشند ذو مسربة شثن الكفين والقدمين تفسير اين گذشت و بعض بعد ازين افزوده
خواهد كرد اذا مشى تقلع كانما ينحط في صبب وقتي كه براه رفتي پائي را بلند و بر از جائي برداشتي چنانچه بر فرازي آيد
از بلندي و لفظ في در صبب بجائي من واقع شده چه حروف جر قائم مقام يكديگر ميشوند و اذا التفت التفت جميعا
يعني وقتي كه التفات بجانبي كردي بتمامي ملتفت شدي يعني آنكه بگوشه چشم متوجه نشدي چنانچه دات متكبران است در نگريستن
تلسي و معامله شده به همها و در حاشيه شرح مشكوة گفته كه مقصود اين است كه نظر و از ديدن نكردي بر وجهي
كه از سبكي و خفت باشد و شارح محدث اين تفسير را انكار كرده و گفته اين نوع نظر از آنحضرت صلى الله عليه وسلم
ثابت شده گفته خاتم النبوة وهو خاتم النبيين ميان هر دو دوش او خاتم نبوت بود و او خاتم همه
پيغامبران بود و خاتم بفتح تا و كسر او ختم يعني مهر كردن و خاتم و خاتام و ختام همه بيك معني است يعني آنچه
بان ختم كنند و اضافت خاتم بنبوة بعضي گفته اند بجهت آنكه آن علامت نبوة است و بعضي گفته اند كه علامت تمامي نبوت
چه چيزي كه تمام شد آنرا مهر ميكنند و بعضي گفته اند كه خانه نبوة را بان مهر كرده اند تا ديگري در ان در نيايد اجود
الناس صدرا اجود ماخوذ است از جود و جودة هر دو مي تواند بود يعني كريم تر و يا نيكوتر مردم بود
از روي صدر و نسبت به صدر از جهت آنست كه جود و نيكوئي اطلاق فرع انشراح صدر است اصدق
الناس لهجة در فائق گفته كه لهجه تحرك زبان است و در مهذب آورده كه لهجه زبان است يعني راست ترين مردم بود
از روي حركت زبان يا از روي زبان و مراد قول و الينهم عريكة و نرم ترين مردم بود از روي طبيعت
و مراد از نرمي انقياد است و مقصود انقياد حق است يعني طبيعت آنحضرت صلى الله عليه وسلم در انقياد حق
از همه مردم زياده بود و اكرمهم عشيرة در مصابيح عشيرت است يعني قبيله و در ترمذي و جامع الاصول
عشرة يعني صحبت و كرم شرف است يعني اشرف مردم بود از روي قبيله يا از روي صحبت من رآه بديهة
هابه بيم كرد او را هر كه ناگاه ديد در مشكوة داشتي او را و من خالطه معرفة احبه و هر كه مخالطه كرد با او از روي
معرفة دوست داشتي او را چه مشاهده كمال آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن هيبت زائل ساختي و موجب محبت گشتي

يقول ناعته يعني گوید وصف کننده او یا موصوف او و ناعت مشتق است از نعت بضم نون و مشتق از نعت بفتح
نون بمعنی تکلم است. شکلی در نعت است لم ار قبله ولا بعده مثله صلی الله علیه وسلم قال ابو عیسی رحمه الله
بعضی گفته اند که این سخن راوی است و تواند بود که از مصنف باشد سمعت ابا جعفر [illegible] بن الحسین یعنی ابن حلیم
که ذکر او گذشت یقول سمعت الاصمعی یقول فی تفسیر صفة النبی صلی الله علیه وسلم یعنی شنیدم ابا جعفر
محمد بن حسین را میگفت شنیدم اصمعی را که میگفت در تفسیر صفة پیغامبر صلی الله علیه وسلم و اصمعی ابو سعید عبد الملک
بن قریب بن عبد الملک بن اصمعی بصری است یحیی بن معین گفته که از اصمعی شنیدم میگفت که امام مالک از ان حدیث
شنیده و از اهل حدیث و اتفاق است بر آنکه وی ثقه بوده هارون الرشید او را در مجلس خود با ابو یوسف مقدم ساختی و علومات
او بر سر زبان او بودی الممغط الذاهب طولا یعنی ممغط آن است که رفته باشد در طول و بیان ترجمه آن کامل باشد
و در بیان سخن آن گذشته قال سمعت اعرابیا یقول فی کلامه یعنی گفت اصمعی که شنیدم اعرابی را که میگفت در سخن
خود و مراد از اعرابی ساکن بادیه است تمغط فی نشابته ای مدها مدا به بضم نون و تشدید شین معجمه ناوک است
ممغط شده ناوک یعنی کشیده ناوک را کشیدنی سخت و مراد از کشیدن ناوک کمان است به مجاز و غرض از ایراد این تشبیه
تفسیر این لغة آن است که در مفهوم ماده این کلمه مد معتبر است با آنکه چون این لغة نظیر مجموعه است اورا تفسیر
کرد زیرا که در احادیث دیگر واقع شده و تفسیر او یا تبع است و المتردد الداخل بعضه فی بعض قصرا متردد آن است
که در آمده باشد پاره او در پاره دیگر از روی قصر و این سخن مبنی بر تشبیه است یعنی چنان کوتاه است که گویا بعضی اعضاء او
در بعضی دیگر داخل ساخته اند مثل آنکه گردن او در میان دو جای خود فرو رفته و ذراع در عضد و ساق در فخذ و امثال آن
پس معنی کلام ظاهر باشد و بعضی گفته اند که این عبارت ظاهر المعنی نیست و در اظهار معنی مرتکب تکلفات شده و اما
القطط فالشدید الجعودة والرجل الذی فی شعره حجونة ای تثن قلیلا یعنی جعودة بفتح جیم یعنی تثن قلیلا ای تثن قلیلا تثنی دو تا
شدن است و تفسیر رجل در این مقام بنا بر معنی لغوی نیست بلکه بیان مراد است و ایراد حجونة در تفسیر رجل و تفسیر او به تثنی
جهة آن است که معنی این است که حجونة ظاهر شود و الا کافی بود که گفتی رجل آن است که در شعر او تثنی باشد و اما المطهم
فالبادن الکثیر اللحم و بادن بمعنی ضخم است از بدن بمعنی ضخم و المکلثم المدور الوجه والمشرب الذی
فی بیاضه حمرة والادعج الشدید سواد العین والاهدب الطویل الاشفار والکتد مجتمع
الکتفین وهو الکاهل یعنی میانه هر دو شانه والمسربة هو الشعر الدقیق الذی کانه قضیب من
الصدر الی السرة یعنی مسربه آن موئی باریک است که گویا قیراط تراشیده از سینه تا ناف و قضیب تیر
تراشیدن است به تفسیر مهذب و در قاموس قضیب را بمعنی شاخ تفسیر کرده و بمعنی شمشیر لطیف هم گفته با یکی
این دو معنی هیچ یک لطف ندارد اگرچه بعضی شارحان ترجیح داده اند والشثن الغلیظ الاصابع من الکفین

والقدمین و بعضی گفته اند که غلیظ الاصابع است یعنی کوتاهی و این وصف در رجال پسندیده است
زیرا که ممدوح است و نیکو و در نساء مذموم است والتقلع ان یمشی بقوة تقلع آن است که چون
برود گویی بسختی می برد چنانچه عادت متکبران است والصبب الحدور و در مهذب گفته که حدور
بفتح حاء بمعنی نشیب است و حدر نیز بدین معنی است تقول انحدرنا فی صبوب وصبب یعنی فرود آمدیم
در زمین نشیب وقوله جلیل المشاش یرید رؤوس المناکب یعنی مراد از جلیل المشاش سرهای دوش است
و آنچه سابقا ذکر کردیم ظاهرا بهتر بود که معنی مشاش اعم است از این و ظاهرا آن بود که تفسیر مشاش را بر کتد مقدم
داشتی زیرا که در ذکر مقدم بود والعشرة الصحبة والعشیر الصاحب تفسیر عشرة وعشیر بر دو کرده و این مشعر است
بآنکه بر دو نسخه است و تقدیم عشرة بنابر آن است که نسخه اصل است و البدیهة المفاجأة یقال بدهته بأمر ای فاجأته
از باب علم است یعنی ناگاه رسید حدثنا سفیان بن وکیع ذکر او گذشت حدثنا جمیع بن عمیر بن عبد الرحمن
العجلی کنانی عمر در بعضی نسخ عمرو است و در شفاء قاضی عیاض نیز چنین است و بهمین طریق روایت از من کرده ابن حجر
گفته که عمیر بتصغیر است و گویند که این جمیع رافضی بود و شارح محدث گفته که گویا که خود تغییر میداد نام پدر را گاهی عمیر
و گاهی بعمیر چنانچه دأب روافض است که از عمر رضی الله عنه نفرت دارند ابن حبان جمیع را در زمره ثقات آورده و دیگران
وی را ضعیف میدانند و شیخ ابن حجر گفته که وی مرد رافضی است ضعیف و در قبول روایت مبتدع خلاف کرده اند و اصح آن است
که اگر مردم را به بدعت دعوت نمیکند و بدعت او موجب کفر نیست روایت او مقبول است چون بضبط و ورع و تقوی
متصف باشد املاء علینا من کتابه املاء مصدر است بمعنی اسم فاعل و حال است از جمیع یعنی حدیث کرد ما را جمیع در حالتی
که القا کننده بود ما را از کتاب خود و املاء القاء است و در بعضی شروح آورده که املاء نزد محدثان آن است که محدث القا کند
حدیثی را بر اصحاب خود و آنچه داند از بیان آن و شرح لغات و نکات متعلقه بآن بگوید قال حدثنی رجل من بنی تمیم
این قال بیان حدثنا است و شیخ ابن حجر آورده که نام این مرد ابو عبد الله تمیمی است راوی است مجهول الحال من ولد
ابی هالة گفته اند که ولد بواسطه مراد است چه ولد ولد بوده که روایت کرده من زوج خدیجة یکنی بأبی عبد الله
یعنی ابی هاله شوهر خدیجه است که ام المؤمنین است بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن کلاب القرشیة او را
در جاهلیت طاهره میخواندند و زوجه ابی هالة بن زراره تمیمی بود و از وی او را دو پسر شد یکی هند و دیگر هاله و از وی نزوج
عتیق بن عائذ مخزومی بود و از عتیق او را جاریه شد هند نام و بعد از عتیق بر سبیل التقدم در تدوین آن رسول الله صلی
الله علیه وسلم او را بزوجیت قبول فرمود و در احیان رسول الله صلی الله علیه وسلم اصح این است که بیست و پنج ساله بود
و خدیجه چهل ساله و وفات خدیجه در مکه بود در سه سال پیش از هجرت و عمر او شصت و پنج سال بود و کنیة آن مرد که از ولد
ابی هاله روایت میکند ابی عبد الله است و در تهذیب گفته که نام او یزید بن عمر بوده و شیخ ابن حجر گفته که ابو عبد الله تمیمی

روایة از والد خود ابی هاله میکند راوی است مجهول الحال و یکنی بصیغه مجهول تواند بود که ثلاثی معروف باشد و تواند بود که مزید فیه باشد از تفعیل
از آن افعال و هر یک معنی است و بیکی در بعضی نسخ است عن ابن لابی هالة عن الحسن بن علی رضی الله عنهما و وی سبط
اکبر است و ولادتش در رمضان سال سیوم از هجرت و وفاتش در سنه تسع و اربعین و بعضی تسع نیز گفته اند و در بقیع
مدفون شده بعد از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قریب شش ماه خلافت کرده اند و بعد معویه را مسلم داشته در سنه
و اربعین و از نسل او دو کس ماند حسن بن حسن و زید بن حسن قال سألت خالی هند بن ابی هالة و وی پسر خدیجة
الکبری است و ربیب رسول الله صلی الله علیه وسلم اسم پدرش [illegible] بوده [illegible] و شاید [illegible] که در حرب جمل
از جانب امیر المؤمنین علی بوده شهید گشت و بعضی گویند که بعد از آن در حرب زبیر است و گویند که اسم ابی هاله [illegible] پدر او
نیز هند بوده و بعضی گویند [illegible] و کان وصافا عن حلیة النبی صلی الله علیه وسلم و [illegible] بعضی تفسیر بسیار
وصف کرده اند و در قاموس گفته که وصاف کسی است که عارف صفت باشد و حمل بر این معنی الیق است و حلیه بمعنی خلقت
و صورت آمده و حمل بر یکی کنند در این مقام مناسب است و عن حلیة متعلق است بالسؤال مؤید این است روایتی
که در شفاء قاضی عیاض است که [illegible] هند بن ابی هاله عن حلیة رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] و کان وصافا
جمله حالیه است معترضه میان مفعول این سألت [illegible] یعنی که گفت سوال کردم خال خود را هند بن ابی هاله را از صفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم و او بسیار وصف کننده بود یا صفت شناس بود و انا اشتهی ان یصف لی منها شیئا اتعلق به
این جمله نیز معترضه معطوف بر معترضه اول یعنی و من میل داشتم [illegible] صفت کند از جهت من چیزی از خلق آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که بآن تعلق گیرم یعنی حفظ کنم تا متصف شوم بآن یا دوست دارم فقال کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم فخما مفخما جمله معطوف است بر سألت یعنی پس گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بزرگی بزرگ
داشته شده فخم بفتح فاء و سکون خاء [illegible] بمعنی عظیم است و [illegible] مفخم [illegible] و مفخم یعنی
معظم و [illegible] تعظیم آن حضرت صلی الله علیه وسلم بی اختیار [illegible] و اگر به تکلف و تعظیم بحسب ظاهر مشروک شده در باطن
بودی یتلألأ وجهه تلألؤ القمر لیلة البدر [illegible] درخشید روی او درخشیدن ماه در شب چهاردهم و قمر را درین
شب بدر خوانند زیرا که طلوع او با غروب آفتاب برابر میشود پس گویا که مبادرت میکند در طلوع و بعضی گفته اند
که بدر از جهت تمامی گویند چه بدر بمعنی تمام آمده اطول من المربوع [illegible] بود از میانه بالا [illegible] و تنافی این حدیث
با نچه گذشت که آنحضرت ربعه بوده سابقا دفع کردم و بعضی جهة منافات حمل المربوع بر بیان کردم و لفظ المربوع معنیا
میلی که ظاهر است صرف کرده اند پس خلاصه معنی آن شود که اطول مربوعی آن ربعه و مخفی نیست که این [illegible]
ایله مشتمل بر مخالفت ظاهر است مناسب نیست زیرا که و اقصر من المشذب باید که این بر طبق آن محمول
شود پس لازم می آید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرو مشذب باشد و مشذب بتفسیر نهایة مفرط در طول است

باقلاجم یعنی بسیار ورا زلم کوشت وحال آنکه ظاهر ف واست لیکن در قاموس گفته که مذنب بصیغه اسم مفعول دراز
نیکو جسم است وبرین تقدیر من المذنب را حمل بر بیان نتوانکرد وتعظیم الهالة بر رکس بودند رصحاح نامه را
تفسیر کرده بود ودر مهذب بیان سرکفته رجل الشعر یعنی موی او اندک شکستگی دارد چه رجل مویست که دروخم
باشد ولنبئة ان شعر بیان فرمود است أن انفرقت عقیقته فرق والا فلا یجاوز شعره شحمة اذنیه
اذا هو وفرة عقیقه موی ولادت است وموی که بعد از تراشیدن آن برآید آنرا عقیقه نگویند مگر مجاز ودرین حدیث
اگر بر حقیقت محمول باشد لازم می آید که موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم موی ولادت باشد واین بعید است چه عرب بسیار
مقید بوده بر آنکه در وقت ولادت حلق موی مولود کنند و ذبح نمایند وفقرا را طعام دهند مگر آنکه گفته شود که این از
کرامات الهی است نسبت بان حضرت صلی الله علیه وسلم که نخواست که بنام اصنام جهت او ذبح کنند ومؤید
این است آنچه در فتاوی بقالی مرویست که مستحب است اگر کسی عقیقه او پیش از بلوغ نداده باشند بعد
از بلوغ بدهند در هر وقت که باشد بجهت اقتدا بان حضرت صلی الله علیه وسلم که بعد از نبوت عقیقه
بنا بر عدم اعتبار ذبح ولادت با الله خود را داده بود ومؤید کلام ما دلیل نمی آید نتواند بود که دادن عقیقه
بنا بر عدم اعتبار ذبح ولادت باشد که قوم کرده بودند ومعانکه درین عبارت چند احتمال است یکی آنکه
والا عطف باشد بر ان انفرقت وفلا یجاوز تا آخر تمام در خبر او باشد دوم آنکه والا عطف
باشد بر ان انفرقت وجزا شرط فلا تنها باشد و یجاوز تا آخر کلامی دیگر باشد سیوم والا
عطف باشد بر فرق فلا یجاوز تا آخر تمام جزا باشد وبر تقدیر اول محتمل است که معنی چنین
باشد که اگر قبول کردی موی که در فرق شود آنرا دو فرقه ساختی ودر ان حین گذاشتی موی
او از نرمی گوش در وقت توفیر یعنی وا کردن چنانچه در تاج المصادر است وبرین تقدیر
باید که سبب عدم انفراق بستن موی باشد وقبول فرق بجهت گشادن ومحتمل است که معنی
چنین بود که اگر قبول کردی که دو فرقه شود بجهت آنکه وافر بودی وقریب العهد به حلق
نبودی وبهم آمیخته نبودی بجهت شانه کردن دو فرقه ساختی واگر قبول فرقه نکردی بجهت امور
مذکوره پس نگذاشتی موی او از نرمه گوش در وقتی که وافر ساختی با آنکه دیر تراشیدی وشانه
کشیدی وبر تقدیر معنی دوم اینست که اگر موی متفرق شدی وبی تکلف دو فرقه شدی فرق
کردی یعنی گذاشتی واگر خود متفرق نشدی پس فرق نکردی وبتکلف هم عمل آنرا دو فرقه ساختی
میگذاشت موی او از نرمه گوش چون توفیر کردی یعنی وافر ساختی با آنکه دیر تراشیدی وبر
تقدیر سیوم اگر متفرق شدی فرق کردی واگر فرق نکردی بسبب آنکه متفرق نشدی پس نگذاشتی

موئی او از نرمه گوش و اگر توفیر کردی و بسبب عدم اتفاق یکی از امور مذکوره بود و توفیر بمعنی وا گذا
ماوی و ... خلق آنحضرت ازهر اللون رنگ او سفید بود روشن و بعضی از اہل تفسیر مهذب و نہایت
سفید روشن است و بنا برین در نسبت ازہر بلون مثال آنچه در نسبت اسم مذکور شد واقع است و در
قاموس گفته که ازہر بمعنی بیاض است و حسن و بنا برین تواند بود که بمعنی احسن اللون بود و ازہر
اسم تفضیل باشد و ہم در قاموس تفسیر کرده ازہر را بروشن پس ازہر اللون یعنی روشن رنگ بود
واسع الجبین یکسو نی پیشانی است به تفسیر مهذب پس فراخ بود و مراد بفراخی جبین امتداد است
در طول و عرض أزج الحواجب و مهذب گفته که ازج باریک ابرو و در قاموس گفته که ازجج
استواسش ابروست با طول و در اساس گفته که دقت و استقواس است بعضی بر استعمال ازج
بمعنی استقواس استدلال کرده بشعر حسان رضی الله عنه در مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بعینین دعجاوین من تحت حاجب   ازج کمثل النون خط کاتب   چه تشبیه بنون
نون باعتبار استقواس خواهد بود و مخفی نیست که تمامی دلیل بر تقدیر نیست که تشبیه بنون بیان ازج بود
لکن تواند بود که ایراد این وصف جهت فائده استقواس بود و حاجب اسمی است که در اصل صفت
بوده بمعنی ساتر و وجه تسمیه آنست که ساتر بشره است و حاجب یعنی ابرو را جمع حواجب است
و حاجب سلطان را جمع حجاب است لفظ فی غیر قرن مقتضی آنست که حاجب صیغه مفرد نباشد و اختیار
جمع بنا بر آنست که اطلاق جمع بر تثنیه نزد شایع است و لفظ جمع مقتضی مبالغه است یعنی در طول
و امتداد چنانست که حواجب میتوان گفت سوابغ فی غیر قرن سوابغ جمع سابغه است
بمعنی کامله و لفظ او یا مرفوع است بخبریه مبتدا محذوف یا منصوب است بر مدح و جر به وصف
ضعیف است چه وصف ذی اللام که فی المعنی نکره باشد به مفردی که لام او بر صحیح بود بی لام صحیح
نیست باتفاق نحاة بلکه شیخ رضی گفته که لازم است وصف او بجمله که در صدر آن مضارع باشد
و مراد از قرن پیوستگی است و فی معنی من است و غیر بمعنی لا یعنی بی قرن و در حدیث ام معبد
در وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازج اقرن واقع است و بعضی توفیق چنین کرده اند که میانه
ابرو آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرجه بود که بتأمل ظاهر میشود و راوی این حدیث از روی
تأمل دیده و چنانچه واقع بود گفته و نزد عرب و اصحاب قیافت عدم اتصال ابروان پسندیده است
و بیاض ما بین ابروان صلی الله علیه وسلم موافق می شود با بینی و حسن تمام می بخشد زیاده از حسنی
که از نقصان ناشی می شود که عجم از ابرای پسند بینهما عرق یدره الغضب میان ابروی آن

رگی بود که غضب نکرده باشد و در صحاح مذکور است که در الریح السحاب و یستدرّه ای یستجلبه
نور بین عینیه عرق یدرّه الغضب و بعضی گفته اند که ظاهر آنست که از درّ السهم یعنی گشت برانگیز
چنانچه در قاموس آورده و مخفی نیست که مشهور بدوران در حرکت است و درین مقام مقصود نیست أقنى
العرنين در مهذب لغة که اقنی آنکه میان بینی وی بلند بود و عرنین بینی است که متصل است بکشتی ابروان
و مراد ازینجا بینی است و اضافه اقنی بعرنین بنابر تجرید است و بعضی فضلا گفته اند که ابن حاجب مخصوص گشته
افعل صفتی را در لون و عیب حال آنکه اقنی از لون و عیب نیست و مخفی نیست که ابن حاجب افعل تفضیل را
مخصوص داشته بغیر لون و عیب بجهت آنکه در لون و عیب بنای افعل صفتی بر قیاس و واقع است و بنای تفضیل موجب
کثرت التباس است و بنابرین تواند بود که افعل صفتی در غیر لون و عیب و بنا بود چون امدن مصدر باشد
وصف وی که در لون و عیب است نخواهد بود با آنکه در صحاح مذکور است که قنی عیب است در اسب و لیکن
عرب در مدح اسب گفته که لیس باقنی و لا اسعف ولیس تواند بود که تجلی اقنی بدین اعتبار باشد
له نور يعلوه يحسبه من لم يتأمله أشم یعنی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم نوری بود که برآمده بود بر آن
می پنداشت کسی که تأمل نکرده او را اشم و اشم بلندی استخوان بینی است با همواری بالا و مقصود آنست که قنای آنحضرت
حضرت صلی الله علیه و سلم بسیار نبود و بلکه چنان بود که بتأمل ظاهر می شده و در اول نظر بدون تأمل بنابران نور بالای
بهمواری می نمود و ظاهر عکسیت كث اللحية انبوه لحیه بود و بعضی شرح مذکور است که لحیه کث آنست که
غلظ و دراز نباشد سهل الخدين در نهایه تفصیل کرده این باآنکه رخساره او برآمده نباشد یعنی پرگوشت نبوده ضليع
الفم یعنی کشاده دهن بود ضلیع بمعنی عظیم و عظیم با صادره و تواند که مراد فراخی دهن بود و در فایق گفته
نزد عرب وسعت دهن پسندیده است و تنگی مذموم مفلج الأسنان مفلج اسم مفعول از باب تفعیل و مراد
از تفلیج انفراج است یعنی میان دندان ها گشادگی بود و مراد مطلق اسنان است چنانچه ظاهر است
باشد چنانچه در حدیث ابن عباس افلج الثنيتين واقع است و در بعضی روایات بخاری
است دقيق المسربة تفسیر این گذشت كأن عنقه جيد دمية في صفاء الفضة گویا گردن او
گردن صورتی بود در صفای نقره و دمیة صورت منقش است و بعضی ضم نیز آمده معتدل الخلق بفتح خاء یعنی
معتدل بود صورت ظاهر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مقصود ازین تناسب اعضا است و تواند بود
از خلق مخلوقات مراد باشد یعنی معتدل مخلوقات بود از قبیل دانا ترم بادن متماسك پرگوشت بود
محکم نه سست گوشت سواء البطن والصدر سواء خبر مبتدای محذوف است و تواند بود که صفت بادن
باشد. و در روایتی که بطن صدر به اضافه و رفع [illegible] لیکن بر تقدیر رفع ترکیب قبیح است چه صفت از ضمیر موصوف

خلا

خالی است چنانچه در سنن ابو داود مقرر است یعنی برابر بود شکم و سینهٔ آنحضرت یکی از دیگری بلندتر نبود در
عریض الصدر سینهٔ ایشان کشاده بود بعید ما بین المنکبین ضخم الکرادیس مذکور شده انور
المتجرد روشن بود از جسد مبارک او آنچه جامه پوشیده نبود اضافهٔ ... که اسم تفضیل است
به متجرد که معرفه است محتاج بتأویل است چه شیخ رضی نقل کرده که شرط است که مضاف الیه
نیز معرفه نیت حمل باشد مجموع از صاحب ... و امثال آن چنانچه در رای ... و لبس انوار را معنی
... باید ... گفت تا ... باید شد بحذف مضاف یا باید گفت که لام از برای استغراق
مجموعیت ... متجرد ... ذکر را مراد است و بر تقدیر فتح مصدر است و مقصود آنست
که انور عند التجرد ... مراد از آن جسد است موصول ما بین اللبة
والسرة بشعر یجری کالخط وصل کرده شده بود میان لبه او و ناف به موی
که ... بود همچو خط و لبه بفتح لام گو سینه است عاری الثدیین والبطن
مما سوی ذلک برهنه بود دو پستان و شکم او آنچه غیر آنست ظاهر اینست
که ما سوی ذلک قید مجموع ثدیین و بطن باشد و این معنی منافی عاری بودن
ثدی از ان و از غیران مطلق نیست و صاحب ... که جمیع آن ما سوی را
قید عاری گیرند که خلاف ظاهر است و روایت شفا چنین است که عاری الثدیین
ما سوی ذلک و این نیز درست است غایتش آنکه قید احترازی نباشد اشعر
الذراعین والمنکبین واعالی الصدر و اشعر به تفسیر صحاح بسیار موی است
و در قاموس بسیار و دراز موی طویل الزندین دراز بود هر دو پیوندگاه
ذراع او در کف رحب الراحة فراخ کف بود و این دلیل جود است و تنگی
کف دلیل بخل شثن الکفین والقدمین گذشت سائل الاطراف و در نهایه
تفسیر کرده سائل را به ممتد یعنی انگشتان آنحضرت صلی الله علیه وسلم دراز کشیده بود و در
... تفسیر سائل الاطراف به دراز انگشتان کرده و در فایق تفسیر کرده با آنکه انگشتان
راست و هموار بود او قال شائل الاطراف این شک راوی است و معنی
شائل مرتفع است یعنی انگشتان او بلند بود و بکف چسپیده نبود خمصان الا
خمصین یعنی برآمده از زمین و خمص آن موضع است از کف پا که بزمین نرسد یعنی
آن موضع از کف پای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلند بود و بزمین متصل نبود و در

گفته که این عبارت دال است بر مبالغه یعنی بسیار دور بود از زمین اما موضع از پایهای
حضرت صلی الله علیه وسلم لیکن از حد اعتدال خارج نبود بر وجهی که معیوب بود مسیح
القدمین ینبو عنهما الماء یعنی هر دو قدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم نرم و هموار
بود و در آن شکاف و شکن نبود و آب چون بآن میرسید روان میشد و زود میگذشت
از جهت ملاست و نرمی که بر میکندی پائی را از جائی بر میکند یعنی بر پا داشتی اذا زال
قلعا چون زائل شدی قدمین او از زمین مایل شدی در حالتی که بر میکندی پایها را
از جائی بر کند یعنی بر پا داشتی یعنی پائی را از جائی بر داشتی پائی را از زمین
بر داشتی بقوت و گام را نزدیک ننهادی و قلع بمعنی کندن چیزی از بیخ آمده
و بمعنی منتقل ساختن شیئی از جائی خود آمده و هر یک ازین دو معنی درین مقام
مناسب است و قلعا مصدر است بمعنی قلع قلعا یا زوال قلع و بر تقدیر اول حمل
فعلی حال است یخطو تکفیا و یمشی هونا و مراد از یخطو یمشی است بتفسیر
تکفی گذشت و هون بمعنی آرام و وقار است یعنی براه رفتی از روی تکفا و آرام
ذریع المشیة اذا مشی کانما ینحط من صبب ذریع بمعنی سریع و واسع
آمده و مشیه بمعنی راه رفتن است یعنی فراخ گام بود گاهی که میرفت چنان بود که فرو
می آید از نشیبی و اذا ظرف ذریع المشیة است نیز می توان گفت و اذا التفت
التفت جمیعا چون ملتفت شدی بجانبی بتمامی ملتفت شدی نه بگوشه
چشم چنانچه عادت متکبران است خافض الطرف فرو انداخته چشم بود
و در وقتی بچیزی نظر می کرد و منشأ این حال ظاهر اشتغال باحوال باطن بوده
و مراد از طرف چشم است و او را جمع نکنند و صاحب قاموس متردد شده در آنکه
علت عدم جمع آنست که در اصل مصدر بوده یا آنکه اسم جنس بوده و این نزد
مشهور است بآنکه مصدر اسم جنس نباشد و این خلاف جمهور است نظره الی
الارض اطول من نظره الی السماء نظر او بر زمین بیشتر بود از نظر
او باسمان چه جهت تکمیل اهل زمین مبعوث بوده و نیز زمین چون در وجود مقدم
است از آسمان عمدا و قربیت پس تواند بود که در آن نظر آن قرب ملحوظ باشد
چنانچه مرویست که اول مرتبه که باران باریدی پشت مبارک را برهنه کردندی تا باران

بیان رسد و فرمود کی که در حدیث جهود یعنی دراطول به و اکثر به نظر بر زمین منصوبست
با نکه نظر باسمان کثیر باشد پس حمل بر این هم مناقات نباشد میان این حدیث و دراهم
جهاد بهر کرده کرا ذا علس بحدیث یکفران بر فع طرفه الی السما و حمل نظره
الی الملاحظة بیشتر نظرا و بگوشه چشم نگریستن بوده و مدحفظ نگریستن بگوشه ست
از چشم که جانب گوش است و این نظر دو غیر رخ از مخاطبت بود پس منافی
نباشد با نکه گذشت کرا ذا التفت التفت جمیعا یسوق اصحابه میراند یاران (۱۴)
خود را یعنی از عقب ایشان که براه میرفت چنانچه شان شبانست لبسته بلکه در
بعض نسخ بقدم اصحابه است و بعضی فضلا گفته که نسخه اولی ابلغ است
زیرا نکه متضمن بسرعة مشی است و مخفی نیست که بر تقدیر تسلیم این تضمن افاده
سرعت مقصود نیست بلکه سرعت در سیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و سیران
حضرت صلی الله علیه وسلم مشتمل بر وقار و تمکین بوده و حلو نه چنین نبود و حال
آنکه ما ورد ی از کبار ائمه شافعیه است تصریح کرده که اگر کسی در روز
جمعه جذم بود ند که اگر سرعة نکند نماز از وی فوت شود باید که سرعة نکند
و یبدر من لقی بالسلام و پیش میگرفت در سلام لنیت بهر کس که ملاقی
می شد از مسلمانان سلام کردن و در بعض نسخ یبدو است و دو رنیست که این
تقدیر با در بالسلام از برای تعدیة باشد یعنی یظهر السلام علی من لقی و من لقی
منصوب بنزع خافض باشد و در بعض نسخ یبدا است و برین تقدیر درین
تقدیر است که یبدا ملاقات من لقی بالسلام یعنی سلام را اول ملاقات
می ساخت چون این مقتضای تواضع است و بعضی فضلا گفته اند که در
ضمن این ایثار غیر است در ثواب بهت بر خود چه جواب سلام فرض
است و ثواب فرض فوق سنت است و مخفی نیست که ایثار در امور دینی
نزد جمهور مذموم و نیز درانکه ثواب فرض فوق ثواب هر سنة باشد بحث
است حدثنا ابو موسی محمد بن المثنی وی ثقة بود و از سفیان و غیره حدیث
شنیده و در کتب ستة از وروایة هست و ائمه حدیث او را حجة دانسته
اند بیغداد رفت و مدتی محدث بود و باز ببصره رجوع کرده و در بصره وفات

یافت در سنه اثنین وخمسین ومائتین و وی برزمن مشهور بود حدثنا محمد
بن جعفر حدثنا شعبة عن سماك بن حرب حرب احتراز است از ضحاک
بن ابو لبید و سماک بن حرب ابو مغیره ذهلی کوفی برادر محمد و ابراهیم پسران حرب
تابعی مشهور است گفته که هشتاد کس صحابه را دریافته ام و چون بصر وی رفته
بود دعا کرد و حق تعالی باز داد و در آخر عمر تغییر یافته بود و در سنه ثلث
وعشرین ومائة وفات یافت قال سمعت جابر بن سمرة کنیت او ابو عبد الله
است و ابو خالد نیز گفته اند و سمرة که پدر اوست بعد از سعد وقاص در کوفه نزول کرده و
آنجا وفات یافت در سنه اربع وسبعین وغیر این نیز گفته اند و سمرة که پدر اوست
نیز صحابی بوده يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ضليع الفم اشكل
العينين منهوس العقب قال شعبة قلت لسماك ما ضليع الفم قال
قال عظيم الفم قلت ما اشكل العين قال طويل شق العين قلت
منهوس العقب قال قليل لحم العقب قاضی عیاض گفته که تفسیر سماک اشکل
العین را غلط است و صواب آنست که علما بران متفق اند و ابو عبیدة نقل کرده و
جمیع اصحاب که بیان غریب حدیث کرده اند و آن آنست که شکل سرخی است در سفیدی
چشم و شکلای را گویند به خون آمیخته بود حدثنا هناد بن السری کوفی است
از عبد الله بن مبارک و ابو الاحوص حدیث شنیده ثقه بوده از کبار اتباع تابعین است
و در سنه ثلث واربعین ومائتین فوت شده در نود سالگی حدثنا عبثر بن القاسم
زبیدی بصیغه تصغیر و کوفی است ثقة بوده عن اشعث یعنی ابن سوار سوار بتشدید با
مثل علام نسائی ... ضعیف گفته و بخاری حدیث او را در تاریخ آورده و مسلم و ترمذی
و نسائی و ابن ماجه حدیث او را اخراج کردند عن ابی اسحاق عن جابر بن سمرة
قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في ليلة اضحيان واضحيان بكسر
همزه بمعنی روشن مهتابی است و در صحاح گفته که روشنی که دران ابر نباشد
یعنی دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم در شبی روشن مهتاب وعليه حلة حمراء
برو بود حله سرخ و بیهقی کراهت پوشیدن جامه سرخ را حمل کرده بران که بعد از بافتن
رنگ کنند و آنچه ریسمان او رنگ کنند و بافند دران کراهت نیست و بعضی گفته اند که آن

حضرت صلی الله علیه وسلم از جهت عذر پوشیده بود و درین بحث است از آنکه از
احادیث فهم می‌شود که این در حجة الوداع بوده و بعد از آن عذر و وقوع نیافته فجعلت
انظر الیه والی القمر فلهو عندی احسن من القمر پس شروع کرده بودم و در آنکه
نظر کرده باشم بر سبیل دوام بسوی او و بسوی قمر پس واله که او نزد من نیکو
تر است از قمر و لام در لهو جواب قسم است و احتمال لام ابتدا هم هست و بخاری
اسناد این حدیث را به جابر و براء هر دو صحیح دانسته لیکن نسائی گفته که اسناد به جابر
خطا است و صواب روایة از براء است و بعض فضلا درین مقام ذکر کرده اند که جعل
از افعال مقاربه است پس دال است بر قرب نظر و قرب نظر سبب اعتقاد احسنیة نشود
و جواب گفته باآنکه نظر مفید استمرار است و قرب شروع استمرار منافی اصل شروع
نیست اینست خلاصه سخن او و درین سوال و جواب بحث است اما سوال بجهة
آنکه جعل دلالت شروع در خبر دارد و از افعال مقاربه بحیثیت آنست که شروع مستلزم
قربست چنانچه در مواضعش مبین است پس چون شروع متحقق باشد بنا بر اعتقاد
احسنیة نتواند بود و اما جواب بجهة آنکه نظر استمراری آنست که بان مقصد استمرار
باشد و آن در اول نظر متحقق باشد و اگر مدلول جعل قرب شروع باشد پس اصل
شروع باید که متحقق نباشد پس اعتقاد احسنیة بران متفرع نتواند بود

حدثنا سفیان بن وکیع حدثنا حمید بن عبد الرحمن الرواسی رواسی
بضم را و فتح همزه و سین مهمله در جامع الاصول گفته که این نسبة به جد اعلی است
رواس بن کلاب و سمعانی گفته که این نسبت است به بنی رواس و کنیة این
حمید ابو عوف است کوفی است روایة از هشام بن عروة و اعمش کرده و ازو
احمد بن حنبل و پسران ابی شیبة و علی بن حرب روایة کردند ابن ابی شیبة
گفته که ندیده ام مثل او را در سنه تسعین و مائة وفات یافت عن زهیر
وی ابو خیثمه است به خا و یا آخر حروف همچو خرجة است ابن معاویة بن حدیج
جعفی کوفی که ساکن جزیره بود از حفاظ ثقات است و اهل عراق میگفته اند
که چون سفیان فوت شد زهیر بجای او است و در حفظ او را تقدیم میکردند
بر شعبة و اقران او حدیث از ابی اسحاق همدانی و ابو الزبیر شنیده و یحیی بن

آدم وغیره وی را روایت کرده‌اند وفات او در سنه ثلث و اربع و سبعین و مائة بوده
اینست آنچه به فقیر رسیده و بعضی فضلا در شرح خود آورده که مسمی به زهیر دو نفر
یکی ابو خیثمه است و هو حجة زهیر بن حرب بن شداد نسائی ثقة بوده و مسلم از او
فوق هزار حدیث روایت کرده دوم زهیر بن محمد تمیمی است ابو منذر خراسانی
وی ضعیف است و ابو حاتم گفته که در شام از حفظ حدیث میگفت و غلط
بسیار میکرد و اول از طبقه عاشره است و زهیر درین حدیث ثانی است نه
اول چه اول ادراک ابی اسحاق نکرده چنانچه از تاریخ وفات فهم میشود و
نیز الله علیم رباب دام تصریح میکند بآنکه او راوی است از ابی اسحاق
چنانچه گذشت وفات او در سنت و عشرین و مائة بوده و ملاقات ایشان ممکن
است عن ابی اسحاق الهمدانی قال سأل رجل البراء بن عازب
أكان وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل السيف قال
لا بل مثل القمر پرسید مردی براء بن عازب را که آیا بود روی رسول
الله صلی الله علیه وسلم مثل شمشیر گفت براء که نی بلکه مثل ماه بوده و گویا که
مراد سائل آن بود که مثل شمشیر بود در طول براء رد کرده و گفته که
مثل ماه گرد بوده و شاید که مراد سائل آن باشد که مثل شمشیر بود در
لمعان براء گفته بلکه فوق این بوده و تشبیه به قمر کرده که جامع تدویر
و لمعان است و مسلم آورده که مردی پرسید جابر بن سمرة را که آیا
بود روی رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل شمشیر پس گفت نی بلکه مثل آفتاب
و ماه تابان بود و مستدیر بود و در جواب ذکر هر دو کرده و این شعر است
بآنکه روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامع استدارت و لمعان هر دو بوده
و قید مستدیر کرده تا اشارت باشد بآنکه مقصود از تشبیه این دو صفت است
چه سوال سائل محتمل اراده طول تنها یا لمعان تنها بوده و بعضی فضلا ذکر
کرده‌اند که ظاهر این است که مراد با براء لفظ لا کان مثل السیف باشد و درین
جواب این متوجه میشود که لا چون داخل ماضی شود تکرار واجب است
و لهذا لا قام و لا قعد گویند و لا قام تنها درست نیست مگر آنکه گویند که این حکم

مخصوص به غیر لائی است که قبل از بل باشد و پوشیده نیست که حکم مذکور در مقامی است
که فعل ماضی صریح مذکور شود بعد از و نه آنکه بر سبیل تقدیر بود و لهذا در جواب اقام
زید اکتفا بلا سوال کرده به آنکه در تقدیر لام قام زید است و بعضی گفته اند که بنا بر حدیث
جابر که گفته فهو عندی احسن من القمر توان بود و مراد بلا این است که لا بل مثل القمر
نفی مماثلت قمر بود یعنی بلکه نبود مثل قمر چه احسن از قمر بود و بعضی فضلاء
گفته که این خلاف مذهب جمهور است و متابعت مبرد است در بل بعد از نفی
با آنکه عرف درین مقام مقتضی گفتن الیف است و ایضا نفی مماثلت متمشی
و مفید حسنه وجه نیست بلکه مفید بعد وجه از ایشان و احسنیت از قمر
مقتضی آن نیست که تشبیه درست نباشد این است خلاصه سخن وی و مارا درین
چند بحث است اول آنکه در مخالفت این سخن با جمهور و متابعت مبرد
محل بحث است چه شیخ رضی نقل از ابن حاجب کرده که بل بعد از نفی محتمل
اثبات است و ابن مالک نیز برین است و ذکر احتمال دال است بر آنکه احتمال
نفی نیز دارد چنانچه مذهب مبرد است دوم آنکه گفتن الیف بحسب قواعد
واجب نیست و معلوم نیست که عرف بلغاء عرب باشد و حکم بر اقتضاء عرف
مشعر است با آنکه این سخن متعارف باشد و این منافی آن است که گفته مخالف
جمهور است زیرا آنکه امر مخالف جمهور مقتضاء عرف نخواهد بود سیوم آنکه
سیف ۴ تشبیه محمول است بر بیان مقدار جمال و نفی مماثلت سیف و قمر که موقوف شعر
است به احسنیت از هر یک حدثنا ابوداود المصاحفی سلیمان بن سلم
در بخیت روایت از ابی مطیع و نضر بن شمیل است و ترمذی و ابی
داود و نسائی از او روایت کرده اند ثقه بوده وفات او در سنه ثلث
و مائتین بوده در فقه و نحو و سائر فنون ادب امام بود و سمعانی گفته
که نسبت او بمصاحف است جمع مصحف و این نسبت شاذ است چه جمع
کثرت جز بیرا النسبة عمید هند حدثنا النضر بن شمیل نضر بنون مفتوحه
و ضاد معجمه و راء مهمله بر وزن حرب و شمیل بصیغه تصغیر ابو الحسن مازنی بصری
بیست در مرو نازل بود حدیث او ائمه ستة در صحاح آورده اند عن صالح

بن ابی الاخضر وی مولی هشام بن عبد الملک بن مروان بود صحبت زهری
کرد بخاری وی را قوی نمیدانند و نسائی تضعیف کرده لیکن حدیث او در
کتب اربعه هست عن ابن شهاب وی امام ابوبکر محمد بن مسلم زهری است
منسوب بزهره بن کلاب که جد اوست از مشاهیر فقهاء و محدثین است
و بزرگی او باتفاق در رفع است از صغار تابعین است بسیار از وی روایة
کردند مثل علی بن حسین بن علی کرم الله وجهه و عطاء بن ابی رباح و عمر بن
عبد العزیز وفات او در شام بوده در قریه که او را شعب و بدا گویند بفتح
شین وصیة کرده که او را بر سر راه دفن کنند وفات او در رمضان سنه
اربع و عشرین و مائة بوده و عمر او هفتاد و دو سال بود عن ابی
سلمه وی پسر عبد الرحمان عوف است و از فقهاء سبع است که در مدینه
بفقه مشهور بودند و از مشاهیر تابعین است و گویند که کنیة او اسم اوست
وی کثیر الحدیث است از ابن عباس و ابو هریره و عائشه و غیرهم
حدیث شنیده و وفات او در سنه اربع و تسعین بوده و اربع و مائة
نیز گفته اند عمر او هفتاد و دو سال بوده عن ابی هریرة در اسم و نسب
ابی هریرة خلاف است و اشهر آنچه گفته اند آنست که اسم او در جاهلیة
عبد شمس بوده یا عبد عمرو و در اسلام عبد الله یا عبد الرحمان دوسی بود
و حاکم گفته که اصح نزد ما آنست که نام او عبد الرحمان بن صخر بوده بخاری گفته
که بیشتر از هشت صد کس اصحابه و تابعین از وی روایة کردند وفات در مدینه
بود در سنه سبع و خمسین و غیر این نیز گفته اند و عمر او هشتاد و هفت [illegible] بود
احادیث مرفوعه او پنج هزار و سه صد و هفتاد و چهار است و حکایت است از امام
احمد بن حنبل رضی الله تعالی عنهما که گفت آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب
دیدم گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم آنچه روایت کرده است ابوهریره از تو
حق است فرمود که آری قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم ابیض
کانما صیغ من فضة رجل الشعر گفته بود رسول الله صلی الله علیه و سلم
سفید گویا که مخلوق بود از نقره و موئی از میانه جعد و سبط بود مراد

از تشبیه

شبیه به نقره گشت که آن سفیدی بسرخی آمیخته که مذکور شد در لون آن حضرت
صلی الله علیه وسلم مشرب در غایت سفیدی بوده پس منافی که میان این تشبیه
مذکور شد که لون آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرب بحمره باشد وصنع عجیبی خلق
است و درین اشارتی است بتماسک اجزاء حدثنا قتیبة بن سعید قال
اخبرنا اللیث بن سعد ابو الحارث لیث بن سعد بن عبد الرحمان
فقیه اهل مصر بود و مهدوی شافعی گفته که وی افقه بود از مالک لیکن اصحاب فقه
او را ضایع کرد ند گویند که مولی خالد بن ثابت فهمی بود و اصل بیش گفته‌ی
که وی اهل اصفهان است و مشهور این است که فهمی است متولد شد بقریه
اسفل مصر سنه اربع وتسعین و در سنه احدی وستین ومائة ببغداد در رسید
وگویند که ولایت مصر بر وی عرض کرده شد در مقام اباء و استعفا شد وگویند سال
بیست هزار دینار کسب کردی وگاهی بر وی زکوة واجب نشد وفات یافت
در شعبان سنه خمس وسبعین ومائة عن ابی الزبیر وی محمد بن مسلم مکی است
مولی حکیم بن حزام بود و از جابر شنیده وفات او در سنه سبع وعشرین ومائة
بود و صدوق بود ولیکن بتدلیس منسوب است حدیث او در صحاح ستة
هست عن جابر بن عبد الله الانصاری کنیت او ابو عبد الله است ایا ابو
عبد الرحمان از فضلاء صحابه است و پدرش نیز صحابی است هر دو در عقبه ثانیه
حاضر بوده اند مرویات او هزار و پانصد چهل حدیث است پنجاه وهشت متفق علیه
ومنفردات بخاری به بیست وشش و مسلم بصد و بیست و شش بمصر و شام رسیده
در آخر عمر چشم او پوشیده شده وفات او در مدینه بود سنه اربع وتسعین
أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عرض علي الانبياء گفت رسول الله صلی
الله علیه وسلم عرض کرده شدند بر من پیغمبران و عرض بمعنی اظهار است قال
عرض الشیء اذا ابداه فاظهره وگفته اند که ارواح ایشان متمثل شده در نظر
آن حضرت صلی الله علیه وسلم مصوری که بیان فرموده واین بر تقدیری است که رؤیة
در بیداری بوده باشد چه بعید است که احیا اجساد ایشان شده باشد و به اجساد
شده باشند لیکن مؤید احیاء اجساد است آنچه در بعضی روایات وارد است که

کرد بعث لادم حتی ... منی انبیاء و اگر در خواب بوده باشد اشکالی نیست
و نسبة معروضه به انبیاء مستلزم افضلیت آن حضرت صلی الله علیه وسلم است چه عرض
چشم بر سلطان حشم شائع است نه عکس فاذا موسی علیه السلام ضرب من الرجال
دیدم موسی علیه السلام را پس ناگاه موسی علیه السلام سبک گوشتی است از رجال و این کلام
مشتمل است بر تقدیر جمله که معطوف علیه فاذا النجم است یعنی رؤیت موسی
فاذا موسی الخ و نگویند که بودن موسی بحلیه مذکوره امری نیست که مفاجات
دران گنجد چه تواند بود که او را عرض ارواح بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شده باشد
بعد از آن جا تا آن صورت در نظر آمده باشند یا آنکه مراد آن بود که بعد از دیدن
ناگاه این علم حاصل شده باشد و ضرب الشیخ ابن حجر لتفسیر بتخفیف کرده و در نهایة
خفیف اللحم مستدق گفته و شیخ عفیف الدین در شرح مشارق آورده که جسمی
میان و جسم لاغر و نه تمام گوشت کانه من رجال شنوءة بر وزن فعولة
بفتح شین و ضم نون و بعد واو همزه است و بضم نون و تشدید واو نیز
آمده و اصل وی از طهارت و دوری از ناپاکی است و مراد درین مقام قبیله
معروفه که مردم آن بدرازی موصوف بوده اند و در بخاری بجای ضرب مضطرب
آورده یعنی طویل کم گوشت و در بعض روایات جسیم شک گوشت آمده و وجه
توفیق آنکه از جسامت مراد طول میشوا بود و منافات با کم گوشتی ندارد
و رأیت عیسی بن مریم و دیدم عیسی پسر مریم را و عیسی لفظی است
سریانی یا عبرانی و جمع او عیسون بفتح عین و بعضی گفته اند که معرب ایشوع
است و وجه تخصیص بیان نسب و رد عیسی رد نصاری است که ابن الله میگفتند
فاذا اقرب من رأیت به شبها عروة بن مسعود پس ناگاه نزدیکتر کسی
که من دیده بودم از روی مشابهت او عروة بن مسعود است و عروة ثقفی
کنیة او ابو مسعود است و ابو یعفور نیز گفته اند در صلح حدیبیه حاضر بوده
لیکن مسلمان نشده بود در سال نهم از هجرت مسلمان شد شخصی از ثقیف
که قبیله اوست او را در حین تبلیغ حین از آن کشته و بعضی گفته اند که مراد عروة بن
مسعود است و این صحیح نیست و به متعلق است به شبها و شبها تمیز است از نسبت

اوب بعضا لیه واحتمال حال نیز هست و حیثیة عروة با رواه نقل نکرده بنا بر این هیئت
هیئة حضرت عیسی معلوم نمیشود ولکن در صحیحین بروایة ابن عباس وارد است
که رایت عیسی رجلا مربوع الخلق الی الحمرة والبیاض سبط الراس در صحیحین
بروایة ابی هریرة که لقیت عیسی ربعة احمر کانما خرج من دیماس یعنی حمام والصفا
مروی است که فرایت رجلا آدم کاحسن ما انت راء من آدم و درینجا اشکال کنند بآنکه
میان ادمة و حمرت و بیاض که ازان دو حدیث فهم میشود منافات است
و بعضی جواب دفع تنافی بترتیب حمرت حدیث کسر و نده و مخفی نیست که سخن
مزیف مزیف است بنا بر ورود این حدیث در صحیحین و بعضی گفته اند که
احتمال وصف بعضی بر بعضی در رؤیا است پس وهم و وثوق بعضی مرتفع
شده و مخفی نیست که مقصود ازین تشبیهات آنست که امت بر هیئات و صورتی
که انبیا در دنیا داشته اند مطلع شوند و بر تقدیر آنکه بنا بر تعذر رؤیا بحسب اوقات
حالات صور مختلف مرئی شده باشد آن مقصود حاصل نشود و بعضی چنین
گفته اند که بیاض و حمرت هیچ یک بسیار نبوده و لهذا گاهی وصف حمرت
واقع شده و گاهی بادمة و بعضی فضلا درین وجه این نظر دارند که خروج
از دیماس با سایر الوان جمع نمیشود و هرچند حمرت و بیاض هم نباشد
و دور نیست که گفته شود که در حدیث نزول عیسی علیه السلام واقع است
اذا طأطأ راسه قطر واذا رفعه تحدر منه جمان جمع جمانة و هی حبة تصنع
من الفضة کاللؤلؤ یعنی گاهی که سر را پیش اندازد عرق ظاهر شود و اگر سر
بردارد فرود آید ازو مثل حبه که از نقره سازند بجهت مروارید و همچنین در حدیث
دمه چنین وارد شده بروایة بخاری و مسلم که فرایت رجلا آدم کاحسن ما رأیت رائی
ما انت رائی من ادم الرجال له لمة کاحسن ما انت راء من اللمم قد رجلها فهی
تقطر ماء و بنا برین حدیث تشبیه بخارج از دیماس باعتبار تقاطر باشد والله اعلم
بالصواب و توهم نکند که حدیثی که طبرانی روایة کرده که من سره ان ینظر الی شبیه
عیسی علیه السلام ابن مریم فلینظر الی ابی ذر مخالف این حدیث است چه شباهت

و درین مقصود حیث الخلق بفتح خا است و در نسخ حدیث من جهت الخلق بضم
خا است و در روایت ابن اسحاق فاذا اقرب من رأیت به شبها صاحبکم
یعنی خود و دیدم ابراهیم را پس نزدیکترین کسی که دیده‌ام از روی
مشابهت با وی رسول الله است یا آنکه گویا از صاحبکم خود را خواسته
یعنی نفسه لیکن چون در مقام تعریف لهذا بعبارت نه بلکه صاحبکم تعبیر کرده
بیان است که وی را بجانبی ای ذکر میکنند و رأیت جبرئیل علیه السلام فاذا
اقرب من رأیت به شبها دحیة و دیدم جبرئیل علیه السلام را پس نزدیکترین
کسی که دیدم از روی مشابهت با وی دحیه است و ذکر جبرئیل
علیه السلام در میان انبیا بر سبیل تغلیب است چه اطلاق نبی بر ملائکه
وارد نیست اگرچه اطلاق رسول وارد است و دحیة بفتح دال و کسر
هر دو مشهور اند از قدما صحابه است و در سایر مشاهد غیر بدر با حضرت
صلی الله علیه وسلم بوده تا زمان حکومت معاویة باقی بود و ساکن مزه بود که
قریه ایست از دمشق و جمیل ناس بوده و جبرئیل علیه السلام بصورت وی نازل
میشده و بعضی گفته اند که چون غرض از تشبیهات بیان حال مشبه است
متوجه نشود آنکه مشبه به باید که اقوی باشد و بعضی فضلا گفته اند که این سخن
محتاج الیه نیست چه تشبیه در صورت است و صورت مخصوصه مشبه به
اخص است و درین سخن نظر است چه وجه شبه صورت مخصوصه
به مشبه به نیست بلکه امر مشترک است میان طرفین تشبیه و اخصیه مشبه به نسبت
بآن واقع نیست حدثنا سفیان بن وکیع و محمد بن بشار والمعنی
واحد جمله والمعنی واحد معترضه است یا حال و رابطه به واو تنها اگرچه
نزد ابن حاجب ضعیف است لیکن دیگران بر آن نیستند بلکه گفته اند
که رابطه بواو و ضمیر هر دو در رعایت قوت است و واو تنها اقوی است
از ضمیر و ضمیر تنها ضعیف است و در بعضی نسخ بدون واو است قالا حدثنا
و در بعضی نسخ انا است یزید بن هارون ابو خالد سلمی است

ایشان و سفیان بن عیینه [illegible] ابو سعید انصاری و اقران او حدیث [illegible]
[illegible] حدیث بسیار [illegible]
کرده و کوفیه و غیر [illegible] بعضی [illegible] لیکن [illegible]
[illegible] وفات یافت [illegible] حصین بن [illegible]
مختلف فیه است به جیم [illegible] تصغیر [illegible] ابو یوسف [illegible] از تابعین است
روایت از ابی الطفیل کرده و از عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهما
حدیث شنیده و از [illegible] تابعین و از وی شعبه و ثوری وغیرهما
وفات او در سنه اربع و اربعین و مائة حدیث او در کتب سته هست
قال سمعت ابا الطفیل در جامع الاصول گفته که وی عامر بن واثلة اللیثی
است ادراک حیوة پیغمبر صلی الله علیه وسلم کرده و در سنه مائة و اثنین در
مکه وفات یافت وی آخر صحابه است از روی وفات و منقول است از
مبسوط سرخسی که ابو حنیفه رحمة الله علیه ملاقی جمعی از صحابه شده مثل انس
بن مالک و عامر بن طفیل و صواب ابو الطفیل است چه وفات عامر بن طفیل
در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده و یقول رایت النبی صلی الله
علیه وسلم وما بقی علی وجه الارض احد رآه غیری گفت
سعید که گفتم ابو الطفیل را که می گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
و باقی نمانده بر روی زمین هیچکس از بشر که دیده باشد او را غیر من و قید
وجه الارض احتراز است از عیسی علیه السلام که در شب معراج آن
حضرت صلی الله علیه وسلم را دیده و تحقیق آنست که این روایة از ابو الطفیل
مما فی السنة که شیخ ابن کثیر در رساله اصول حدیث آورده که آخر صحابه
از روی وفات علی الاطلاق انس بن مالک است و بعد از وی ابو الطفیل عامر
بن واثلة لیثی و گفته که وفات او در مکه بوده و وفات وی از ذکر صحابه
که در مکه بودند آخر بوده مگر آنکه سخن ابو الطفیل محمول شود بر مبالغه
یا ارض مکه مراد باشد و قول ابو الطفیل مشعر است بآنکه وی لائقه است

[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتم [illegible] آنحضرت صلى الله عليه
وسلم [illegible]
[illegible]
است حدثنا عبد الله بن محمد [illegible]
[illegible] ابراهيم بن المنذر الحزامي [illegible]
[illegible] وي از علما صدوق
بوده و اصحاب كتب [illegible] از وي روايت كرده وفات او در سنه ست
وثلثين ومائتين اخبرنا عبد العزيز بن ثابت الزهري و بعضي گفته اند
كه صواب عبد العزيز بن ابي ثابت است و در نسخ [illegible] بطريقي كه مسموع شده
لفظ ابي نيست و زهري منسوب است به بني زهره و عبد العزيز مذكور
متروك الحديث است چه كتب او سوخته و از حفظ روايت ميكرده و غلط
بسيار ازو واقع يافته وفات او در سنه سبع وتسعين ومائة بوده قال
حدثني اسمعيل بن ابراهيم ابن اخي موسى بن عقبة ابن اخا
صفة اسمعيل است و شيخ عفيف الدين گفته كه دليل برين كتابة بالف ثبت
و مخفي نيست كه حذف الف مخصوص است بانكه صفتي بود بين العلمين پس
بهر تقدير درين مقام الف ثابت خواهد بود و در تهذيب گفته كه اسمعيل
بن ابراهيم بن عقبه ابو اسحاق مدني راويست از عم خود موسى بن
عقبه و خلقي و نسائي او را ثقه گفته وفات او بعد از ستين ومائة بوده
عن موسى بن عقبة وي فقيه بوده و ائمه ستة احاديث او در كتب
خود آورده اند عن كريب بصيغه تصغير ابي رشدين بن ابي مسلم مولى ابن
عباس بوده روايت حديث از وي كرده و از وي پسران او رشدين و محمد
وديگران نيز روايت كرده اند و حديث او در كتب ستة هست عن ابن

عباس

عباس بود پسر عباس رضي الله عنهما و والده او خواهر میمونه بود که زن
ابن عباس رضی الله عنهما است و صحبت او چنین نقل کرده‌اند که هجرت بوده به سال و حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم رحلت فرمود و عمر او پانزده سال بود و گویند که وحی و ریب
جبرئیل دیده بود و در آخر عمر چشم او پوشیده گشت وفات او در طائف
بوده سنه ثمان و ستین در ایام عبد الله بن زبیر و عمر او هفتاد سال
بود و محمد حنفیه بر وی نماز گزارد قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم افلج الثنیتین اذا تکلم رای کالنور یخرج من بین ثنایا
صلی الله علیه وسلم کان کالنور یعنی مثل است الف و لام عهد ذهنی است
و یخرج صفت نور است زیرا که در معنی نکره است یعنی بود رسول خدای صلی
الله علیه وسلم دندان پیش او از هم گشاده کاهی که سخن میکرد دیده میشد
مثل نور که خارج می شد از میان دندان پیش او صلی الله علیه وسلم

باب ما جاء فی خاتم النبوة

حدثنا قتیبة بن سعید اخبرنا حاتم بن اسمعیل او از کوفه بود ابورجاء نام
و در مدینه می بود و ابن معین از و روایت کرده ثقه بوده وفات او در
مدینه سنه سبع و ثمانین و مائة عن الجعد بن عبد الرحمن بن اوس
کنیت او رانیز ذکر کرده بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی اخراج
حدیث او کرده‌اند وفات او در سنه اربع و اربعین و مائة بوده قال
سمعت السائب بن یزید بن سعید بن ثمامة بن اسود بن اخت نمر
و اخت نمر بفتح نون و کسر میم نام مرد است و کنیت سائب ابو یزید است
و نسبت او کندی و لیثی و کنانی و ازدی و غیره نیز گفته‌اند در سال دوم
از هجرت متولد شده در حجة الوداع با پدرش حاضر بود و هفت سال داشت
مرویات او پنج است چهار در بخاری و یکی متفق علیه بغدادی گفته که اصح این است
که وفات او در مدینه بوده سنه اربع و تسعین و در صحیحین وارد است که جعد
بن عبد الرحمن گفت که سائب را دیدم و چهار سال لیکن دیدم که بقوة بود و قوة
بود بدعاء رسول الله صلی الله علیه وسلم میدانست که شغل دهیت بی

خالتي إلى النبي صلى الله عليه وسلم و در بعضی نسخ الی رسول الله صلى الله عليه وسلم
است فقالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم إن ابن أختي وقع [illegible]
رسول الله صلى الله عليه وسلم رأسي ودعا لي بالبركة [illegible]
ثم توضأ فشربت من وضوئه ثم قمت خلف ظهره فنظرت إلى الخاتم
بين كتفيه فاذا هو مثل زر الحجلة برد خاله من سائب بن يزيد صلى الله عليه زر
وسلم و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم پسر خواهر من درد مند است پس
کف دست مالید رسول الله صلی الله علیه وسلم سر مرا و دعا کرد مرا به برکت یعنی
نمو و زیادتی یا سعادت چه برکت باین معانی آمده است و نیز یک معنی
است و وضو ساخت پس من از آبی که وضو ساخته بود آشامیدم و ایستادم
پس پشت او نظر کردم بخاتم نبوت میان دو شانه او پس ناگاه این علم حاصل
شد که آن مثل تکمه است و گفته اند که حجله بفتح حاء مهمله و جیم پرده ایست
که برای عروس در خانه می آویزند و در تکمه زرا معجمه تشدید را مهمله آنچه
پرده را بدان بسته میدارند و بعضی زر را به بیضه تفسیر کرده اند و حجله را
بکبک و این تفسیر دوم نیست اگر موافق لغت باشد لیکن در کتب مشهور
لغت نیست و بخاری از بعضی زر را بتقدیم مهمله بر معجمه نقل کرده ولیکن
ترجیح روایت اول کرده و بدانکه ظاهر این است که مع مذکور در
گوشت قدم سائب بوده باشد چه در اکثر روایات بجانب چپ آمده
است و وقع وجع گوشت قدم است و شافعیه باین حدیث استدلال
کنند بر پاکی آب مستعمل چه ظاهر این است که ماء وضو [illegible]
بود که با عضای آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیده بود و جواب آنکه
چون آمده که از خصائص رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد [illegible]
حدثنا سعيد بن يعقوب الطالقاني بکسر لام و بفتح نیز آمده
و آن شهریست میان مرو و [illegible] بود ابن حبان گفته که
گاهی خطا میکرد در روایت از حماد بن [illegible] و ایوب ابن جابر کرده [illegible]
[illegible] ابوداود و ترمذی و نسائی روایت کرده [illegible] اوود [illegible]

[illegible]

و در بعض نسخ حدثنا ابو ... جابر بن ... مذکور ...
و حدثنا قتیبة ... حدثنا ... عن سماک بن حرب عن جابر بن سمرة قال رأیت
الخاتم بین کتفی رسول الله صلی الله علیه وسلم غدة حمراء مثل بیضة الحمامة غده
پاره‌ایست در بدن که گوشت در گرد آن بر آمده باشد و مراد از حمرا مایل بسرخیست
چه آن مهر در جسد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و تشبیه به بیضه باعتبار
تشبیه است نه لون حدثنا ابو مصعب المدنی بضم میم و فتح عین و در
کاشف گفته که وی احمد بن ابی بکر زهری قاضی مدینه بود و از امام مالک
حدیث شنیده و در بعضی نسخ مدنی است و بعضی گفته که مدینی و مدنی یکی
است و بعضی گفته‌اند که مدنی آنست که از مدینه بیرون رفته نباشد
و سفر نکرده باشد و اگر سفر کرده مدینی است و این قول را حافظ
ابو الفضل مقدسی در کتاب انساب از بخاری نقل کرده و در صحاح
گفته که مدنی نسبت به مدینه رسول است و مدینی نسبت به مدینه بغداد است
و سید اصیل الدین اینجا تصویب مدنی کرده و وفات ابو مصعب در رمضان
سنه اثنین و اربعین و مائتین بوده حدثنا یوسف بن الماجشون وی
یوسف بن یعقوب بن ابی سلمه مدنی است از پدر خود و زهری روایت کرده
ثقه بود و وفات او در سنه خمس و ثمانین و مائة بود و بعضی ابیه مراد یعقوب
بن ماجشون است و در انساب سمعانی ماجشون را بکسر جیم و شین معجمه
تصحیح کرده و در جامع الاصول بفتح جیم آورده و گویند که این معرب ماه
گون است یا میگون و بر تقدیر این لفظ ابی سلمه است عن ابیه
مراد ابی سلمه است که جد یوسف است عن عاصم بن عمر بن قتادة
بفتح قاف و کنیة ابن عاصم ابو عمرو است تابعی است مدنی انصاری روایت از
جابر و انس بن مالک کرده و وفات او در سنه عشرین و مائة بوده عن
جدته رمیثة از صحابیات است و برا دو حدیث است یکی این و دیگر در
صلوة ضحی قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ولو اشاء ان
اقبل الخاتم الذی بین کتفیه من قربه لفعلت یقول لسعد بن معاذ

بیم [illegible] ظاهر بحمل مجدل [illegible] ثبت است [illegible]
معروف است [illegible] محتمل است [illegible] بحمل [illegible]
را بعد در معنی [illegible] بتقدیر [illegible] که [illegible]
و مفعول [illegible] است [illegible] مثل [illegible]
بعنی تقدیر [illegible] فعل [illegible] شده [illegible]
زیرا آنکه این التباس [illegible] کنایت [illegible] احتمال [illegible]
ماضی [illegible] وقت [illegible] حصول [illegible]
ایرند این جمله بیان قرب است و تحقیق سماع [illegible]
در تفسیر [illegible] و آن جهت [illegible] چنانچه
[illegible] منسوب است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد و احتمال [illegible] ضمیر [illegible] غایب [illegible] التفات [illegible]
و شاید که [illegible] اصل [illegible] سعد [illegible] حدیث اکنست
که شنیدم رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] خاتم را
که میان دو [illegible] است از جهت [illegible] آن [illegible] کردی که
گفت سعد بن معاذ را یا در شان سعد در روزی که مرده بود
جنبیده بود از برای او عرش خدای تعالی جل شانه [illegible] اهل عرش
و این احتزاز بتحریک الهی بوده جهت ایقاظ ملائکه یا آنکه متحرک شده عرش
از فرح یا غم یا منصب جهت قتل او و در بعضی روایات اهتزاز
العرش است و گویند که برای بیان بوده که مراد از عرش سریر است
که او را بران برداشته اند و این را بعضی تاویل کرده اند بفرح حمل او
و گویند که ابن عمر نیز برین بوده لیکن آخر رجوع کرده [illegible]
[illegible] از آنحضرت صلی الله علیه وسلم عرش الرحمان شنیده ام و در روایتی
دیگر از جابر اهتزاز لموت اهل السماء واقع است حدثنا احمد بن عبدة
الضبی و علی بن حجر و غیر واحد و درین اسناد اشعار است
بآنکه [illegible] زیاده بود برآنچه مذکور شد پیش ازین پس توهم ثنا [illegible]

نکنند

گفته و گویند که سبب بنا بختیه بوده و کتبی منکور شده بود و این مطلب موجب
بر اکثر و یک ... شده بود که درین مقام بیان خاتم پیشتر از کس ... کرده
باشند و درین مقام بیان خلق حضرت ... کسی با بسیار ...
شده قال اخبرنا عیسی بن یونس عن عمر بن عبد الله مولی
غفرة قال حدثني ابراهيم بن محمد من ولد علي بن ابي طالب قال كان علي
اذا وصف رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم فذكر الحديث
بطوله وقال بين كتفيه خاتم النبوة وهو خاتم النبيين 22
ظاهر این است که ضمیر ذکر راجع به ابراهیم بود و مخفی نیست که در
حدیث ابراهیم که سابقا مذکور شد بین کتفیه خاتم النبوة در اثنا ذکر
شده بود پس درینجا وجه ذکر بعد از ذکر حدیث که مشتمل است بیان
خفائی دارد و دور نیست که گفته شود که مقصود راوی درین مقام
بیان خاتم بود و چون حدیث طولانی بود و مشتمل است بر امور دیگر بیان
آن مقصود نیست ذکر نکرده و مجمل گفته که ذکر حدیث کرد و از جمله حدیث
آنچه مقصود است نقل از ابراهیم کرده و این عبارت اعم از آنکه بین کتفیه
در اثناء حدیث بوده یا آخر چه واو دال بر جمعیت است نه ترتیب حدثنا
محمد بن بشار حدثنا ابو عاصم مشهور بوده به نبیل بصیغه تصغیر
بنون و با موحده از حفاظ بصره است نام او ضحاک بن مخلد بوده عمرو بن
شبه گفته که والله ندیدم مثل او را از ابو عاصم مرویست که تا دانستم
که غیبت حرام است هیچ کس را غیبت نکردم حدیث وی در کتب ستة
هست وفاتش در ذی حجة سنة اثنی عشر و مائتین بوده اخبرنا عزرة
بن ثابت بفتح عین مهمله و سکون زاء معجمه ثقه بود و اصحاب کتب ستة
اخراج حدیث او کرده اند و ثابت پسر ابی زید انصاری است که راوی
این حدیث است حدثنی علباء بکسر عین مهمله و با موحده بن احمر
به مهملات یشکری بفتح یاء و ضم کاف صدوق بوده مسلم و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه اخراج حدیث او کرده اند قال حدثني ابو زید عمرو بن اخطب

بن معاذ بن عمرو الانصاری وی از بنی خزرج بوده یعنی مزدور
بود بحضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم کرده و حضرت تسبیح کرده بود
واز صحبت او ده کمال کرده و گویند صد و بیست سال عمر کرده و در سحر
وفاتش چند مدتی سپید شده بود و بعد جدا اصل موی اوست
ومشهور است بکنیت قال قال لی رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
یا ابا زید اشال یا زید یا اعسریة در کتب حدیث است الف از روی تخفیف
افتاده لیکن گفته اند که باید یاء تلفظ کرد و بعضی گفته اند که در لفظ
هم انداخته میشود ادن منی فامسح ظهری فمسحت ظهره فوقعت
اصابعی علی الخاتم قلت وما الخاتم قال شعرات مجتمعات ادن
امر است از دنو بمعنی قرب و مسح بموار کردن و سترن و مالیدن
دست بر چیزی اینجا معنی مراد خیر است فمسحت عطف است بر
محذوف ای دنوت فمسحت ظهره خلاف بطن اصابع و در ان هشت
لغة است کسر الف و با فتح همزه و فتح الف با کسر با ضم همزه والف
با فتح با و اصبوع بضم همزه و با و واو کسر الف با ضم یا بدون واو قلت
ما الخاتم سخن علبا است و شعرات مجتمعات جواب ابی زید و ظاهر این است
که ابا زید او را که خاتم محسوس نکرده چه اگر هیئات آن ربید بودی ظاهر
آن بودی که بیان میکردی حدثنا ابو عمار بصیغه مبالغه یعنی نداد
الحسین بن حریث مصغر حرث الخزاعی لنسبت بخزاعة مولی ایشان بود
روایة از فضیل بن عیاض و عبد الله بن مبارک کرده و اصحاب کتب ستة
غیر ابن ماجه از و روایة کرده اند حدثنا و در بعضی نسخ اخبرنا علی بن
حسین بن واقد مروزی بوده روایة از پدر خود و از سلیم که مولی
شعبی بوده کرده ابو حاتم بضعف وی قایل است و دیگران بقوت
حیثنا و چند سال زیست وفات او در سنه احدی و عشرین و مئتین
حدثنی ابی حسین بن واقد قاضی مرو بوده روایت از ابن بریده
و عکرمه کرده و از و پسرانش علی و علاء و عبد الله مبارک نیز ثقه بوده

ومشار

وفات او در سنه اثنتي وتسعين بوده عبد الله بن بريدة بن الحصيب
بصيغه تصغير الاسلمي كنيت او ابو سهل است وي هم قاضي مرو بود از مشاهير
ثقات تابعين از پدر خود و سمرة بن جندب و عمران بن حصين حديث
شنيده در مرو وفات يافت و برا نزد اهل مرو حديث بسيار است
قال سمعت ابي بريدة بريده عطف بيان ابي است و كنيت وي ابو الحصيب
است ابن عبد الله بن حارث الاسلمي پيشتر از بدر مسلمان شد گويند كه
علم دار آنحضرت صلى الله عليه وسلم كردي در غزا بدر نبوده ليكن
بيعت رضوان دريافته ساكن مدينه پس بصره رفت و بعد از ان
بغزا او خراسان رفته در مرو وفات يافت در زمان يزيد بن معوية
سنة اثني يا ثلث وستين و وي در مرو نسل مانده پسرانش عبد الله
و سليمان از و روايت كرده اند و گويند كه وي آخر كسي است
از صحابه كه در خراسان وفات يافت قوله جاء سلمان الفارسي
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم سلمان سلمان الخير و سلمان بن
الاسلام مي گفته [illegible] اند كنيت او ابو عبد الله است و در صحيح
بخاري است بروايت [illegible] از سلمان كه من از رامهرمز و ان قريه ايست
شهير از اعمال خوزستان و گويند كه اصل او از اصفهان بوده
از قريه كه او را جي گويند بكسر جيم و تخفيف يا و بفتح جيم و تشديد
يا و درين زمان در اصفهان قريه است كه او را جي گويند با جيم
و تخفيف يا دور نيست كه همان باشد و گويند كه در انجا خانه است
كه مسجد او بوده و گويند كه او را دختري بوده در اصفهان و
دو دختر در مصر امام نواوي ذكر كرده كه باتفاق عمر او به دويست
و پنجاه رسيده بود در فوق تا سيصد و پنجاه خلافست و [illegible]
كه زمن عيسى دريافته بود و در تنقيح كه شرح بخاري است نقل
از ذهبي كرده كه خطا است مراد وي از ابناء ثمانين بوده و بعضي رسيده
زنبيل بافي كردي و از كسب خوردي در چنين كه پرسي هر از كس

امیر بود عبایی پوشیده است که بدان خطبه کرد و ملبوس و مفروش او همان
بود عطا او پنج هزار درهم بود در مداین رحلت کرد در زمان خلافت
امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه سنه خمس وثلثین
مرویات او شصت حدیث است از مجوسیه بنصرانیه نقل کرده و قاید
با راهبان می بود و از راهبی قرب ظهور حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم شنیده و متوجه حجاز شد با جمعی از اعراب آنها وی را فروختند به
به یهودی و آن یهودی بیهود دیگر از بنی قریظه آن یهود وی را بمدینه
برد و آنجا می بود تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه رفت و راهب
علاماتی که سلمان محض میکرد ذکر کرده بود حین قدم المدینة جاء بمائدة
علیها رطب فوضعها بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال یا سلمان ما هذا فقال صدقة علیك وعلی اصحابك فقال
ارفعها فانا لا ناکل الصدقة قال فرفعها حین ظرف جاء است
یعنی در وقتی و قدم بکسر در ماضی و فتح در غابر از قدوم بمعنی
رسیدن بجائی از راه دور و باز آمدن از سفر و مقصود معنی
اول است و فاعل قدم ضمیر رسول الله صلی الله علیه وسلم است و مائده
خانی که بران طعام باشد و در مهذب خوان آراسته گفته و اگر طعام
بران نبود خوان گویند وضع بفتح عین در ماضی و غابر بمعنی نهادن
و زبهر داشتن و عیب کردن و زادن و پیدا کردن و نیک دویدن و
مراد معنی اول است ما استفهامی بمعنی چیست بان سوال کنند
از مدلول اسم یا از حقیقت مسمی یا از وصف و حال آن چنانچه ما زید
وجواب را دهند فاضل او کریم واو در مفتاح باین تصریح کرده
چون درینجا مدلول و حقیقت معلوم است سوال از وصف وحال
است چه مطعومی که بکسی برند متصف بیکی از دو وصف که صدقه
بودن است و هدیه بودن می باشد وچون بنسبت با نحضرت صلی
الله علیه وسلم باعتبار اتصاف بیک وصف قابل تناول بود و باعتبار

وصف

وصف دیگر نبود محل سوال از وصف آن بوده و بعضی که حمل آن بر سوال
از حقیقت کرده اند محتاج اند بتکلف تمام و صدقه عطا است از برای
ثواب آخرت و در آن نوع ترحمی و ذلی هست و لهذا آنحضرت صلی
الله علیه وسلم از آن ابا میکرده اند بخلاف هدیه که از آن غالباً غرض است
چیزی را از جهت تطییب للقرب با دو وجه تسمیه صدقه آنست
که بآن ظاهر می‌شود صدق رغبت صاحب آن در آن ثواب ادفع
امر است از رفع بفتح عین و رماضی و غایر یعنی بر داشتن و بلند
کردن در روایة کرمان و مقصود معنی اول است و ظاهر این روایة
دال است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن تناول ننموده و
اصحاب نیز لیکن بروایة احمد طبرانی وارد است که قال لاصحابه کلوا
وامسک یده فلم یأکل پس بنا برین مراد از رفع برداشتن از نزد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم باشد نه مطلق ابن عراقی که شارح تقریب
الاسانید است گفته که این دال است بر تحریم صدقه تطوع بر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم و صحیح مشهور این است و مخفی نیست
که این سخن محل نظر است چه دلالت بر تحریم درین حدیث نیست بلکه
دال است بر امتناع اکل صدقه اعم از آنکه این امتناع بر سبیل وجوب
یا ندب و مراد از ضمیر انا لا ناکل حضرت است صلی الله علیه وسلم
وآل و تواند بود که معاشر انبیاء مراد باشد و ظاهر این روایت
دال است بر آنکه هدیه سلمان گفت از احتطب حطبا فبعته سلمان طعام
بوده باشد و دور نیست که مراد از طعام خوردنی باشد پس شامل باشد
فواکه و مطبوخات را بلکه آب را کما فی قوله تعالی ومن لم یطعمه فانه منی
لیکن هم طبرانی نقل کرده روایت کرده که فاشتریت لحم جزور ثم [illegible]
جعلت فی قصعة من ثرید فاحتملها حتی اتیت بها علی عاتقی حتی وضعتها
بین یدیه و برین تقدیر باید که هدیه سلمان مطبوخ بوده باشد نه رطب
و دور نیست که گویند باید که روایت طبرانی حکایت روز دیگر باشد

بر سبیل هدیه برده بوده بار اول که صدقه بود تنها بر من مراد است و مثل در بعض جمله
که بجای لفظ مثله خوان آراسته بود یعنی آورده بود و ذکر مثل از آن است که خوانی
آراسته چنانچه در حدیث دیگر مذکور باعتبار رضوان است یا باعتبار رطب فوضعه
بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ما هذا یا سلمان
فقال هدیة لک فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابسطوا الاصحابه
در لفظ ابسطوا اختلاف روایات واقع است و اشهر با موحده و سین
مهمله همچو انصروا و بسط از باب اول یعنی پراکنده ساختن است و فراخ
گستردن و فراخ کردن و دراز کردن دست و شاد ساختن و هریک از این
معانی درین مقام محتمل است یعنی پراکنده کنید و متفرق سازید این را بر
وجهی که دست هریک از حضار بآن برسد یا سفره را فراخ اندازید و بگسترانید
یا فراخ سازید مجلس را تا جای دیگران باشد یا آنکه دست بطعام دراز کنید
یا شاد سازید مسلمانان را بخوردن هدیه او و آنکه مراد به ساختن سفره باشد
ملائم است با حدیثی که در باب خبز میرسد بروایت قتاده از انس که گفته و
ما اکل النبی صلی الله علیه وسلم علی خوان ولا فی سکرجة ولا خبز له مرقق قیل
لقتادة علی ما تاکلون قال علی السفر و حمل بر بعض معانی که مشعر است بآنکه حضرت
صلی الله علیه وسلم از مائده خورده باشد منافی این حدیث می‌شود و در
بعض نسخ انشطوا است همچون اعلموا بنون و شین معجمه از نشاط یعنی
با نشاط باشید و شاد باشید بر طعام خوردن و انشطوا نیز هست همچون
اعلموا از انشاط بمعنی شاد کردن و در بعضی نسخ انشقوا است از
انشقاق بمعنی شکافته شدن یعنی از هم جدا شوید و بهم متصل مباشید
و گفته اند که ازین حدیث جواز قبول هدیه کافر فهم می‌شود و هم
جواز فهم می‌شود آنکه کسی که دعوی اظهار تملک امری کند از و قبول
توان کرد بی تفحص از حال او چه سلمان در آن حین کافر بوده و نیز
بنده بوده و بنده را ملکی نمی باشد مگر آنکه ماذون بود ولیکن مروی
نیست که سلمان گفته باشد که من ماذونم و تواند بود که گویند که

چون

که چون در حقیقت سلمان حر الاصل بوده و او را بظلم فروخته بوده
اند کسب از ملک او بوده پس او را لازم نبوده که اظهار اذن کند در
صدقه و هدیه و هم چنین میان حضرت صلی الله علیه وسلم که مهدی الیه بوده
لازم نبود که تفحص و تجسس احوال کند ثم نظر الی الخاتم علی
ظهر رسول الله صلی الله علیه وسلم فامن به ثم حرف عطف
است از برای تراخی و ایراد ان در ین مقام بجهت تراخی زمان نظر
25 است از زمان هدیه چه مرویست که سلمان از راهب سه علامت
شنیده بود یکی عدم قبول صدقه دوم قبول هدیه سیوم خاتم بعد از
تحقق علامتین مترصد علامت ثالث می بوده تا در روزی که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم با جنازه یکی از انصار به بقیع رفته بود سلمان
آنجا رفت و از خلف آن حضرت صلی الله علیه وسلم در آمد بجهت نظر
بخاتم پس حضرت صلی الله علیه وسلم ردا از پشت مبارک خود افکند
بجهت آنکه سلمان خاتم را ببیند پس سلمان خاتم را دید و ایمان آورد
و فاء در فامن متفرع است بر رویت آیات ثلث وکان عبدا للیهود
فاشتریه رسول الله صلی الله علیه وسلم بکذا وکذا درهما علی ان
یغرس نخیلا فیعمل سلمان فیه حتی تطعم فغرس رسول الله صلی الله
علیه وسلم النخل الا نخلة واحدة غرسها عمر رضی الله عنهما عنه
کان از افعال ناقصه است ولام در للیهود لام ملک و معنی اشترا خریداری
کردن است و در جامع الاصول آورده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
خریده اند سلمان را بشرط آنکه لب انکه آزاد کند و بعضی گفته اند که از اشترا
مراد مجاز است یعنی امر کرد سلمان را بآنکه خود را باز خرد چه در بعضی کتب حدیث
از جمله مسند امام احمد آمده است که سلمان مکاتب شده بامر آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و بعد از امر در کتابت اعانت فرموده اند یا آنکه مراد بشرا اعانت
در کتابت است و تواند بود که اشترا و عتق خود باشد و پیغمبر صلی الله علیه
وسلم مباشرت عقد کتابت شده باشند باذن و توکیل سلمان وکذا وکذا

کنایت است از عدوی که مشتمل بوده بر عطف و نصب تمیز مشعر است
بآنکه فوق ده بوده تا صد و گویند که چهل او بیشتر بوده و بعضی گفته اند که
عدم تعیین در ما هم دو وجه است که یا جهت آن بوده باشد که کمی زیادتی آن
روز بتحقیق معلوم نبوده لیکن برین تقدیر باید که کم برین وجه که عدم در
مشتمل بر عطف بوده معلوم باشد و کلمه علی بمعنی مع است و غرس بفتح غین
در ماضی و کسر در غابر بمعنی درخت نشاندن و بعضی گفته اند که اصل ان عز
بوده سپس بدل است از راء بنا بر تقارب ایشان و ضمیر هم راجع است
بیهود بحسب ظاهر دال است بر آنکه سلمان میان جمعی مشترک بوده باشد و
ضمیر فیه راجع است به غرس یا به نخیل و در بعضی نسخ منها منه فیها و
و تانیث ضمیر باعتبار کثرت نخیل چنانچه تانیث حملت حتی تطعم از باب
بصیغه معلوم و از باب جعل هم بصیغه مجهول و معنی اطعام نخل در یافتن
میوه اوست و بر تقدیر دوم معنی آنکه تا زمانی که معطوم شود یعنی ما
کول شود و مراد وقت ثمره است نخل و نخیل درخت خرما و احد آن نخله
گویند فحملت النخل من عامها فلم تحمل نخلة فقال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ما شان هذه فقال عمر یا رسول الله صلی الله علیه و
سلم انا غرستها فنزعها رسول الله صلی الله علیه وسلم فغرسها فحملت
من عامه حملت از حمل بفتح عین در ماضی و کسر در غابر بمعنی
بار گرفتن بر شکم یا بر درخت و مراد ثانی است یعنی پس بار گرفت نخل از
سالی که بر غرس آن گذشته الا نخل یک پس گفت رسول الله صلی الله علیه
وسلم چیست حال این نخله که بر نکرده پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه یا
رسول الله صلی الله علیه وسلم من نشانده ام پس کند آنرا رسول الله صلی الله علیه
وسلم پس نشاند آنرا پس بار آورد از سالی که بر غرس آن گذشته
حدثنا محمد بن بشار حدثنا بشر بن الوضاح البصری کنیته ابو الهیثم
صدوق بوده در سنه مائة و احدی عشرین وفات یافته حدثنا و در بعضی نسخ
انا است ابو عقیل بهمون علیم الدال و سری و ورق همچو جعفر نام قصبه است

ازهور

ستان قريب بجهرودانم و عقيل بشيء است تصغير ابن عقبه ناجي ساجي
لسين مهمله ثقبه و مجهول و در بخاري و مسلم هست عن ابي نضرة بفتح نون
و سكون ضاد معجمه منذر بن مالك بن قطعة بكسر قاف ... از ابن عمر و ابي سعيد خدري
و ابن عباس حديث شنيده و از تابعين بصره است پيش از حسن باندك زماني
رحلت كرده قال سألت ابا سعيد الخدري سعيد بن مالك بن سنان بن
عبيد بن ثعلبه بن عبيد الابجر و او را خدري مي گفتند كه خدره را و ماورا او
ابجر است كه در غزاء احد سيزده ساله بود و از جهت صغر سنش بر گردانيده
شد و پدرش در ان روز در ان غزا شهيد شد از ابي سعيد مرويست
كه چون رسول الله صلى الله عليه وسلم از احد باز امد ما رفتيم كه ملاقات كنيم
پس نظر بمن كرد و گفت كه سعد بن مالكي گفتم آري پدر و مادرم فداي
تو باد پس نزديك شدم و زانوي انحضرت صلى الله عليه وسلم بوسيدم
فرمود كه اجرك الله في ابيك و ابو سعيد بعد از ان با رسول الله صلى الله عليه
عليه وسلم دوازده غزا كرد اول ان خندق بود احاديث مرويه او هزار
و صد و هفتاد است چهل و شش متفق عليه و بخاري منفرد است بشانزده
و مسلم به پنجاه و دو و گويند كه موي محاسن او كنده مي نمود گفتند كه همه كس
با زميكي گفت كه اين از اهل شام دارم چه لشكر يزيد در روز
حره در خانه من امده اند و انچه بود برده اند طائفه ديگر در امدند
و هيچ نيافتند مرا خوابانيدند و هر يك از ريش من پاره گرفتند وفات او در مدينه بود
سنه اربع و سبعين و نزد بعضي اربع و ستين و پارانسال هست عمر او هشتاد
و چهار سال بود عن خاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم يعني خاتم النبوة
معه لفظ كي از رواة است از فوق ابي نضرة و ثقا قد بود كه از ابي نضرة بشنيد
انكه يعني در كلام اي تغير است چنانچه مذكور شده فقال كان في ظهره بضعة
ناشزة مجمعه بفتح با و پاره از گوشت ناشزه يعني برامده از نشز از باب ...
بمعني بلند شدن و از جائي بر خاستن و فراتر نشستن و بلندي جستن بر كسي
و نافرماني و بد خوئي كردن و مقصود معني اول است بضعة ناشزة برفع و نصب

روایت بفتح بآنکه عامل کان نامه باشد ونصب بآنکه خبر کان ناقصه باشد
وبرحسب تقدیرین ظرف ظرف لغو است ومعنی آنکه ابن کثیر گفت که صحت بود
در پشت او چادر گوشت برآمده یا گفته بضم خاتم در پشت او پاره گوشت
برآمده اما آنکه کان تامه بود ومرفوع او ضمیر مستتر وجمله خبر مبتدا محذوف
وجمله بر آستینا فیه وانند دیگر مناسب نیست زیرا آنکه لازم می آید که در جواب
سوال دل اکتفا بذکر مکان کرده باشد حال آنکه سوال از مکان نیست پس مطابقت
نباشد وهمچنین دفع بعضی بآنکه اسم کان ناقصه باشد وفی ظهره نسبة بعضی
مستفاد میکرد ووان درجواب سوال از خاتم مقصود نیست حدثنا احمد
بن المقدام بکسر میم عجلی منسوب است به ابو الاشعث العجلی
البصری مقدام بکسر میم وعجلی منسوب است به بنی عجل بکسر عین صدوق
بوده وروایة از حماد بن زید وفضیل بن عیاض کرده وفات او در سنه
ثلث وخمسین ومائتین بوده اخبرنا حماد بن زید بن درهم ای امام
ابو اسمعیل ازدی است از جمله علماء اعلام است ابن مهدی گفت ندیدم
کسی را که کتابت نکرده باشد احفظ از وی وندیدم در بصره افقه از وی و
ندیدم کسی را اعلم بسنت از وی وفات او در رمضان تسع وسبعین ومائة
سال او هشتاد ویک بود از تابعین بسیار حدیث شنیده مثل ثابت
بن انس وحفظ وابن سیرین وثابت بنانی وعمرو بن دینار
وغیرهم واز وی سفیان ثوری وعبدالله مبارک روایة کرده اند خطیب گفته که ابراهیم
بن ابی عیاش وهشیم بن سهل هر دو از وروایت کرده اند ومیان وفات
ثوری وهشیم صد سال است عن عاصم الاحول ابو سلمی بصری است از
ثقات تابعین است کسی در وسخن ندارد الا ابن قطان حدیث او در کتب
ستة هست وفات او در سنه اثنین یا ثلث واربعین ومائة عن عبدالله
بن سرجس بفتح جیم سین وکسر جیم بر وزن نرجس مزنی است واز جمله اصحاب
است حلیف بنی مخزوم بوده وبآن جهت او را مخزومی گویند ساکن بصره
بود حدیث او در کتب ستة هست وسرجس بیصرف بعدم آن وارد است

قال ثنا

قال اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی ناس من اصحابه فدرت
هکذا من خلفه فعرف الذی ارید فالقی الرداء عن ظهره فرایت موضع
الخاتم علی کتفیه مثل الجمع حولها خیلان کانها ثالیل واو بمعنی
حال است وناس یعنی مردمان اصلا وا اناس بود همزه از برای تخفیف حذف

است وصاحب کشاف گفته که حذف همزه با الف و در حکم لازم است واو میانرا ناس
گویند باعتبار آنکه مرئی می‌شوند وظاهر اند بر ابصار چنانچه جن باعتبار مستتر
و مخفی از ابصار میگویند وبعضی گفته اند که از اشتیاق روانست که ضد
وحشت است چه انسان مدنی بالطبع است و وزن ناس فعال است چه
او بران باعتبار اصل اند و ناس اسم جمع است واصحاب یعنی یاران جمع
صحب مخفف صاحب چه فاعل را جمع بر افعال نمیکنند درت ماضی احوف
از باب دوم مشتق است از دوران بمعنی گشتن است گذار اشارة است بکیفیة
انتقال خلفه یعنی پس از جهات سته جهت عرفت از باب دوم است معرفة
وعرفان شناختن در لقاء افکندن رداو آنکه بر دوش افکنند علی کتفیه
یعنی مشرفة علی کتفیه وبعضی تفسیر بمابین کتفیه کرده اند واین ارتکاب
خلاف ظاهر است بی احتیاج ومقصود از ذه آنست که ارتفاع موضع
خاتم فوق ارتفاع کتفین بوده جمع مشت است باعتبار اجتماع وانضمام
انگشتان حول پیرامن ضمیر حولها راجع بخاتم باعتبار آنکه علامت نبوت
است خیلان جمع خال ثالیل همچون مصابیح جمع ثالول همچون زنبور
یا ثولول بضم وسکون واو واین اصح است چه در دستور اللغة این را
در ثاء مفتوح بنا ورده ودر مضموم آورده فرجعت حتی استقبلته
فقلت غفر الله لک یا رسول الله فقال ولک فقال القوم استغفر
لک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال نعم ولکم ثم تلا هذه
الآیة واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات رجوع از باب
دوم بمعنی برگشتن استقبال به پیش روی کسی در آمدن غفران ومغفرة
واغتفار آمرزیدن بفتح عین در ماضی وکسر در غابر استغفار آمرزش

و همزه استفهام [illegible] مقام همزه [illegible] است [illegible]
[illegible] تصدیق [illegible] استفهام [illegible] نفی [illegible] خطاب [illegible] قوم اسم [illegible] است
[illegible] [illegible] گردانیده [illegible]
جایز است و هم چنین [illegible] اسماء جموع که [illegible] مستعمل است مثل رهط
و نفر و بعضی گفته اند که تعالوا القوم [illegible] عام اصل است و فاعل قال
ثانی ضمیر عبد الله سرجس و مراد از قوم حضار مجلس عبد الله و مقصود از
لکم آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم جهت شما این حاضران نیز استغفار کرده یعنی
لک و للمؤمنین فرموده بنا بر آنکه باستغفار رحمت مؤمنان مامور اند و بعضی
گفته اند که عبد الله و للمؤمنین را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده
اما وقوع آن از آیت استنباط کرده و این بعید است و بعضی قوم را بر اصحاب
حمل میکنند و فاعل قال را ضمیر عبد الله میگیرند بنا بر التفات چه مقتضای
ظاهر است غفلت است و برین تقدیر فاعل فلا محتمل است که عبد الله باشد
و تواند بود که ضمیر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و بعد از این وجه محقق
نیست و دوریست که گفته شود و مراد از قوم صحابه اند از عبد الله
استفسار وقوع استغفار کرده اند چه این مرتبه علیه است خواستند که
تحقیق شود و اگر در شأن عبد الله وقوع یافته باشد شاید در شأن ایشان
نیز وقوع یابد و فاعل قال ثانی و قایل لکم رسول الله صلی الله علیه وسلم
باشد جهت اطمینان خاطر و تسلی ایشان خود مبادرت بجواب فرموده
باشند اگرچه مخاطب عبد الله بوده باشد لیکن چون مقصود تحقیق صدور
این فعل از آن حضرت است صلی الله علیه وسلم بجواب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در حالتی [illegible] بهتر حصول می یابد نیز ضمیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
انکه آمدم عبد الله سرجس رضی الله عنه آمدم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم
در حالتی که میان مردمی چند بوده از یاران او پس گشتم هم چنین از عقب او
و در بعضی کتب این لفظ اظهار کیفیت انتقال کرده پس دالست من انحوه من
میخواستم یعنی دیدن خاتم پس افگند ردای از پشت خود پس دیدم موضع

خاتم را مشرف نموده گفت الا دعا نمی کنی که حق تعالی شفا بخشد بود در مقدار یا دو ظهور
عرق فرو خطیر جا نمود و در کمی دست اسب شبیه بود به تالید پس باز گشتم عقب تا
برابر شدم او دراصل از صحبت ملک الطعام و اصحاب کرام رداء صحبت
میکرده بودم گفتم خدا نمی بیامرزد ترا تا رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت و ترا و دین حین عاصم احول میگوید که پس گفتند قوم که حاضران
مجلس عبدالله بودند که آیا استغفار کرد برای رسول الله صلی الله علیه وسلم
از برای تو پس عبدالله گفت آری استغفار کرده برای من و از برای
شما نیز چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باستغفار جهة مومنات مامور اند
پس جهت تقویه این معنی تلاوت کرد عبدالله آیة مذکوره او بر تقدیر
دو احتمال دیگر بنا بر آنکه مذکور شد ترجمه ظاهر خواهد بود و بدانکه در
احادیثی که در شان مقدار و لون و موضع خاتم وارد یافته اختلاف بسیار
بحسب ظاهر هست اکنون اورده میشود بیان شافی که وافی دفع تنافی
باشد ان شاء الله تعالی و وقوع خواهد یافت و تفصیل این آنکه بحسب
روایات مختلفه تشبیه به زر حجله و غده حمراء و بیضة الحمامة و بندقه و جمع
و رفر الجمع الفائض علی اللحم و در بعضی روایات الخاتم شعرات مجتمعة و غده
حمراء و بعضی الی الدهمة و نموده لون جسد او وجه وجهی در توفیق
میان این احادیث آن است که منقول است از قرطبی که خاتم گاهی خورد
می شد و گاهی کلان و بنا بر این اشکال اختلاف مقدار مرتفع می شود و چه
تفاوت بحسب اوقات بوده و آنکه شعرات گفته در حین بوده که موضع آن
با سائر جسد برابر شده بود و جز شعرات آن ظاهر نبوده و همچنین که در مقدار
تفاوت بوده تواند بود که لون و محل بحسب اوقات اختلاف بوده باشد
پس روایات مختلفه هر یکی روقتی است که در آنوقت خاتم بآن حال بوده
و قاضی عیاض گفته که خاتم اثر شکافتن ملکین است سینه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و امام نووی حکم به بطلان این سخن کرده هیچکس نگفته که شق
ما بین الکتفین تا صادر بوده و گفته که این از زخرفات ناسخان است چه این کتاب

ازو شبیه نشده بعضی بچیزی حجم مثل بیضه حمامه گفته که خاتم اثر شق ملک بعد که

سینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بپشت رسیده از شق سینه مبارک

خاتم ... گفته‌اند تردد این توجیه از عبارت بعضی روایات در شق سینه است

و ... این توجیه نیست ... حدیثی که

روایت کرده در شرح ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع است قال

بین اصبعی الملکین لصاحبه ابتغی لی السکاکین قد قره علی قلبی قال احدهما لصاحبه جئهم

فی صدره و ختم علیه بخاتم النبوة چه این عبارت صریح است برآنکه خاتم بر قلب آن

حضرت صلی الله علیه وسلم بوده و بنا برین آنچه قاضی گفته که خاتم اثر شق است درست

نیست و مراد اینجا که امام نووی فرموده اند نظر است و محل خاتم بحسب

اکثر روایات بین الکتفین است و در بعضی عند ناغض کتفه الیسری است

و ناغض بنون و ضاد معجمتین استخوان نرم کتف است و در بعضی الی طرف کتفه

الیسری و بعضی فضلا توفیق میان این احادیث بطریق مذکور مستحسن

دانسته یعنی موضع آن بحسب اوقات مختلف می‌شده باشد چنانچه مقدر در

و مخفی نیست که در مسلم بروایت عبدالله بن سرجس آورده فنظرت الی خاتم النبوة

بین کتفیه عند ناغض کتفه الیسری و بنا برین در توفیق او وجه آنست که گویند

مراد از بین الکتفین وسط حقیقی نیست بلکه مراد آنست که بر نفس کتف واقع

نبوده و تواند بود که بیک کتف قرب داشته باشد و لهذا عند ناغض کتفه الیسری

و بین الکتفین را بهم و باهم ذکر کرده باشد

باب ما جاء فی شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم

حدثنا علی بن حجر اخبرنا اسمعیل بن ابراهیم ابن اسمعیل غیر

آنست که مذکور شد که برادرزاده موسی بن عقبه است آن مدنی است و ابن اسدی

بصری است مولی ابن اسد از جملهٔ ائمه است روایت از ایوب سختیانی و علی

بن جزعان و حمید و غیرهم کرده و از و ابراهیم بن طهمان و احمد و غیرهما

شعبه او را ریحان فقها و سید المحدثین گفته و ابن مهدی گفته که وی

اثبت است از هشیم فوت او در بغداد بوده سنه ثلث و سبعین و مائة

عن حمید

عن حميد و در بعضي نسخ حميد الطويل عن انس بن مالك قال كان شعر رسول
الله صلى الله عليه وسلم الى نصف اذنيه يعني موي آنحضرت صلى الله عليه وسلم
تا نصف دو گوش او بود اين بيان چه مقدار است يا بيان حال خفي او وقت ... پيش
يا جامع ... است كه بايد كه آنحضرت گوش او ... حدثنا هناد بن
السري حدثنا عبد الرحمن بن ابي الزناد و كنيه او ابو محمد است مدني است
از پدر خود و ... صالح بن ... و غير ايشان ... و علي بن حجر و ابن معين گفته
ثابت است در روايت از هشام بن عروة و ابو حاتم و نسائي او را گفته
كه لا يحتج به بخاري حديث او را بتعليق آورده و حجت است در صحاح مفتي بغداد بود در سنه
اربع و سبعين و مائة وفات يافت عن هشام بن عروة هشام ابو المنذر كنية او و ابو
منذر راست و ابو عبد الله نيز گفته اند قرشي است از جمله ائمه اعلام است
روايت كرده اند وفات او در سنه ست و اربعين و مائة و ابو حاتم گفته كه ثقه
بود عن ابيه عروة بضم عين مهمله و سكون واو عروة ابن زبير بن عوام قرشي اسدي
است حديث از پدر خود زبير و ... عائشه و عبد الله بن عمر و غيرهم
از صحابه شنيده و از وي پسرش و عمر بن عبد العزيز و ديگران روايت كرده اند ولادت او
در سنه ... و تسعين عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت كنت اغتسل
انا و رسول الله صلى الله عليه وسلم من اناء واحد وكان له شعر فوق
الجمة ودون الوفرة اغتسال تمام بدن شستن غسل بضم عين اسمي
است مأخوذ از ان و رسول الله صلى الله عليه وسلم مفعول معه است و ... بر
عطف مناسب نيست چه مقصود افاده معيت است و ... در معيت
بخلاف عطف چه در صورت عطف تواند بود كه بر سبيل تعاقب غسل ميكرده باشند
نه در يك حال و حال آنكه مقصود ثاني است چه اغتسال بفضل زن و عكس ان منهي
است چنانچه ابو داود و نسائي روايت كرده اند كه نهى رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان تغتسل المرأة بفضل الرجل و يغتسل الرجل بفضل المرأة و هم در حديث
... بروايت بخاري و مسلم هست كه من اناء واحد بيني و بينه و اين ظاهر است
در آنكه اغتسال معا بوده باشد اناء بكسر همزه ظرف است و معني جمه و وفره اختلاف

انست و در تفسیر آن مذکور شد و مصنف در سنن گفته که این حدیث حسن
غریب و صحیح است لیکن وجه درستی این جز گفته که در سنن ابی داود و همچنین روایت
میکنی اینجا فوق الوفرة و دون الجمة و متبع است و گفته که شیخ ما توفیق چنین کرده
که فوقیت و دونیت گاهی باعتبار محل گویند گاه باعتبار کثرت و قلت پس حاصل این سخن است
که مراد از فوق جمه آنست که محل طرف موی فوق جمه بود و نیز آنکه بمنکب نرسیده
مراد از دون وفره آنست که محل طرف شعر فروتر از محل وفره بوده زیرا که
از شعر آن حضرت بوده فوق وفره و دون جمه در روایة ابی داود و بحسب
طول مراد است چه گاهی که در طول فوق وفره باشد طول از آن خواهد بود
واکر دون جمه و قرب بین هر دو روایة بحسب معنی متحد اند و این حدیث دال
است بر جواز آنکه کشف بدن کنند هر زوج و عکس آن و جواز اغتسال ایشان
از یک ظرف و آنکه جنب اگر دست در آب اندکی فرو برد ما را مستعمل نمی سازد
چه این اغتسال که بجهت جنابت بوده چنانچه احادیث دیگر بیان دال اند و بعضی
فضلا گفته که حدیث دال است بر جواز نظر رجل بعورت مرأة و عکس آن و جواز
طهارت هر یک بفضل دیگری و مخفی نیست که در دلالت بر هر یک نظر است اما
در اول بنا بر آنکه از حدیث جواز کشف عورت فهم نمی شود چه جای جواز نظر
و اما در ثانی جهت آنکه اغتسال در یک حال بوده و جواز اغتسال بفضل فهم نمی شود
تا آنکه روایة دیگر دال بر عدم جواز است چنانچه گذشت گفته اند در مسلم [illegible] روایت
که [illegible] روایة از عائشة آنچه دال است بر آنکه ان اناء سه مد آب میگرفته یا قریب بآن
حدثنا احمد بن منیع همچون علم ابو جعفر اصم بغوی حافظ است صاحب
[illegible] اصحاب کتب ستة ازو روایة کرده اند لیکن روایة بخاری ازو بواسطه
است و بغوی مشهور بنواسه اوست وفات او سنه اربع و اربعین و مائتین
بوده اما ابو قطن بفتح قاف وطا عمرو بن هیثم بصری است روایة از ابی حنیفه
و ابن عروبة کرده و ازو احمد [illegible] قدری بوده لیکن صدوق بوده ائمه ست حدیث
او را اخراج کرده اند وفات او سنه ثمان و تسعین و مائة حدثنا شعبة
عن ابی اسحاق عن البراء بن عازب قال کان رسول الله صلی الله علیه

وسلم

وسلم مربوعا بعيد ما بين المنكبين وكانت جمته تضرب شحمة اذنيه
مخفي نيست كه اگر تفسير جمه بموي تا دوش كنند اين حديث ملايم نيست مگر آنكه
گويند كه مراد از يضرب شحمه اذنيه آن نيست كه منتهي بان مي باشد بلكه مراد آنست
كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم موئي را بر نرمه گوش و برابر آن مي گذاشت حدثنا
محمد بن بشار اخبرنا وهب بن جرير بن حازم وهب بفتح واو وسكون
ها ثقه بود در كتب سته حديث او هست وفات او در سنه ست ومائتين
(30) الى جرير بن حازم ازدي بصري جنازه ابو الطفيل ديده ثقه بود ليكن حين
مدو تغير پيدا شد پسرش وهب او را منع كرد از حديث و بعضي گفته اند كه در روايه
او از قتاده ضعفي است هست حديث او در كتب سته هست عن قتاده بفتح قاف
ابن دعامه بدال مهمله مفتوحه ابو الخطاب سدوسي بصري حافظ مشهور مفسر
باتفاق وي احفظ اصحاب حسن بصري است ومروي از علي بن مديني است كه سائل
از اعراب نزد قتاده سوال كرد ورفت پس قدحي در خانه ايشان غايب شد
بعد از ده سال بحج رفته بود و سائل اعرابي آمد وسوال ميكرد قتاده چون سخن
او بشنيد گفت يار قدح اين است پس چون از وي پرسيد مد مقرر شد و گويند كه قتاده
دعوي كرد كه سلوني ما شئتم دران حين امام ابو حنيفه رحمه الله عليه جوان بود اين
خبر شنيد و نه پسنديد از قتاده پرسيد كه آن نمله با سليمان عليه السلام مكالمه
كرد نر بود يا ماده وي ساكت شد گويند كه وي اكمه بود در كهولت وفات
يافت سنه ثمان وعشر ومائة قال قلت لانس كيف كان شعر رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال لم يكن بالجعد ولا بالسبط كان يبلغ شعره شحمة
اذنيه محتمل است كه سوال قتاده از كيفيت مطلق موئي آنحضرت صلى الله عليه وسلم
باشد چنانچه از اطلاق سوال فهم مي شود ودرين حين جواب انس محمول است
بانكه اول بيان مطلق موئي كرده باشد وبعد از ان موئي سر ومحتمل است كه سوال
از كيفيت سر بود ودرين جواب قتاده محمول بر بيان سر است چنانچه آخر جواب
ان مشعر است حدثنا محمد بن يحيى بن ابي عمر المكي وي ابو عبد الله مدني
است نزيل مكه روايت از فضيل عياض ومحمد كرده وازو مسلم وترمذ

سو

ملازم سفیان بن عیینه بوده ابوحاتم گفته که در وی غفلتی بود وفات یافت در سنه
ست و ثمانین ومائة اخبرنا سفیان ابن عیینة عن ابن ابی نجیح بنون و ضم جیم و حاء مهمله
همچون علیم مکی است مولی ثقیف بوده راوی است از پدر خود و مجاهد و از شعبه وفات
در سنه احدی وثلثین ومائة عن مجاهد کنیة او ابو الحجاج بن جبر بجیم و باء موحده
ساکنه مولی عبدالله بن سائب مخزومی است و از جمله تابعین و فقهاء مشهور مکه است
از ابن عباس و ابن عمر حدیث شنیده در سنه مائة وفات یافت و بعضی ثمان ومائة
گفته اند عن ام هانی خواهر ابو طالب است نام او عاتکه بوده در زمان جاهلیت قبل
از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم وی را خطبه کرد و هبیرة بن وهب مخزومی نیز و ابو طالب
وی را به هبیره داد و هبیره فرا از هبیرة جعدة بن هبیرة و غیره متولد شده و در سال فتح مکه
مسلمان شد و بجهت اسلام میان او و هبیره مفارقت بود واقع شد پس حضرت صلی الله علیه
وسلم وی را خطبه فرمود وی جوابی گفت که حضرت صلی الله علیه وسلم ساکت شد از وی علی
و ابن عباس وغیرهما روایت کرده اند مرویات وی چهل و شش حدیث است و محمد بن اسمعیل
بخاری گفته که من نمیدانم که مجاهد را از ام هانی سماع بوده باشد قالت قدم
علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم مکة قدمة وله اربع غدائر قدمة مفعول مطلق قدم
است از برای مرة یعنی یکبار [illegible] آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار بار بمکه قدوم فرموده
یکی قدوم عمرة القضا دوم قدوم فتح مکه سیوم عمره جعرانه چهارم حجة الوداع
و بعضی احادیث دال است بر آنکه این قدوم فتح مکه است غدائر جمع غدیره است یعنی گیسو
یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمکه در حالتی که نازل شد مبارک را چهار گیسو بود حدثنا سوید
بن نصر سوید بصیغه تصغیر و نصر همچون فتح وی مروزی است راوی است عن عبدالله مبارک
و ابو حیبه و از وی ترمذی و نسائی وغیرهما ثقه بود وفات او در سنه اربع ومائتین حدثنا
در بعضی نسخ اخبرنا عبدالله بن المبارک ابن واضح الحنظلی مولی بنی حنظله بوده و از بسیار
تابعین حدیث شنیده مثل هشام بن عروة و یحیی انصاری و حمید طویل و اعمش و از بسیاری
تبع تابعین حدیث شنیده مثل معمر و ابن جریج و ثوری و اوزاعی و مالک و ابن عیینه و از وی خلایق
بیشمار روایت کرده اند از جمله سفیان ثوری و محمد بن حسن هر و لیث هر از امام که در زمان
ابن مبارک کسی را از وی طلب علم زیاده نبوده به یمن و شام و مصر و بصره و کوفه رفت و سفیان

گفته

گفته که ابن مبارک عالم مشرق و مغرب بود و ما بین آنست خطیب بغداد گفته که محمد بن نعیم
و حسین بن داود و ما از ابن مبارک روایت کرده اند و هم لیکن وفات ایشان در صد و هشتاد و یک سال
و دو سال است محمد بن یوسف گفته که صحبت ابن مبارک صحبت بود بدرستی که ابو حنیفه گفته
بود در سنه احدی و ثمانین و مائة و مولد او در سنه ثمان عشر و مائة بوده عن معمر
بفتح میمین و سکون عین مهمله ابو عروه معمر بن راشد البصری ساکن یمن بوده از زهری و قتاده حدیث
شنیده و از وی کثیری از اعلام مثل ابو اسحاق السبیعی و عمرو بن دینار و یحیی بن ابی کثیر و
ایوب و این چهار از تابعین اند و از شیوخ او اند و نیز از تابعین نیست و این از جمله
مناقب اوست معمر گفته که چهارده ساله بودم که پیش قتاده نشستم پس هرچه شنیدم حدیثی
را از وی الا که گویا که نقش شده در سینه من ثقه و فاضل بود حدیث او در کتب سته هست
و بعضی در روایة او از ثابت سخن دارند وفات او در سنه ثلث و خمسین و مائة بوده و عمر
او هفتاد و هشت سال عن ثابت بن اسلم البنانی از اعلام بصره است پنجاه سال انس بن مالک
صحبت داشته روایة از ابن عمر و ابن الزبیر کرده و شعبه و غیره از وی روایة کرده اند و وی
منسوب است به بنانه بضم یا که قبیله است و وی را کرامات ظاهره بوده وفات او در سنه ثلث
و عشرین و مائة بود و عمر او هشتاد و شش سال عن انس بن مالک ان شعر النبی صلی الله
علیه و سلم کان الی انصاف اذنیه انصاف جمع نصف است و مراد ازاین افوق احد است
یعنی بود موی پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا نیمه‌ها دو گوش او و آنکه جمع به اعتبار آنکه کلا یا
نصف اعلی هر یک باشد و گاه با سفل تاویلیست بعید حدثنا سوید بن نصر اخبرنا عبد الله
بن المبارک عن یونس بن یزید ابو یزید قرشی ایلی است بفتح همزه مولی معاویه بن ابی
سفیان بوده از کبار تابعین حدیث شنیده مثل عکرمه و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله
بن عمر و نافع و زهری و غیرهم و از احمد بن حنبل مرویست که هیچ کس بحدیث زهری دانا
تر از معمر نیست الا یونس و در لفظ یونس شش وجه آمده ضم نون و کسره و فتح با همزه
و ترک آن و لیکن ضم بی همزه افصح است بخاری گفته که وفات یونس در سنه تسع و خمسین و مائة
بوده عن الزهری اخبرنا عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود برادر
زاده عبد الله مسعود از جمله فقهاء سبعه که در مدینه اشتهار بعلم داشته اند و وی معلم
عمر عبد العزیز بوده و حافظ ابو بکر بیهقی روایة کرده از عبد الله عتبه که والد عبید الله

است که گفته یاد ندارم که حضرت صلی الله علیه وسلم را دیده باشم در حالتی که زیاده باشد موی سفید وی
از شش ساله بیست شماره کرده شد و دوست مالیده بر سر من ... و ذریت ...
و درین منقبت است عظیمه ... و ذریت ... کرده که وفات عبد الله ...
با ربیع و تسمیه ... عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یسدل شعره سدل فرو گذاشتن از باب اول و دوم مراد اینجا فرو هشتن موی است
از حوالی سر با آنکه دو قسم سازند ... و قسم ساختن موی است بآنکه قسمی
از جانب راست افکنند ... و قسمی از جانب چپ فکان المشرکون یفرقون
و او حال ... مقرر است فرق و تفریق جدا کردن و پراکنده ساختن از باب اول و ثانی
و در بعضی روایات بتشدید راست از باب تفعیل وکان اهل الکتاب یسدلون رؤسهم
فکان یحب موافقة اهل الکتاب فیما لم یؤمر فیه بشیء ثم فرق بعضی شارحان گفته اند که
لفظ امر حقیقت است در ایجاب اگرچه در امر صرفی خلاف کرده اند که وضع او حجت او و
وجوب است یا مشترک است میان وجوب و ندب و بنابرین ایراد این اشکال کرده که حدیث
دال است بر محبت آن حضرت صلی الله علیه وسلم موافقت با اهل کتاب را در غیر واجبات
یعنی اموری که بر خلاف ایشان بر سبیل ندب وارد شده باشد در فیما لم یؤمر داخل است
و محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم موافقت ایشان را در آن امور چه صورت دارد و بعد
از آن قایل شده بآنکه صرف امر از حقیقت خود باید کرد و بمعنی اعم از وجوب و ندب حمل باید نمود
این است سخن او و بر عارف اصول مخفی نیست آنچه گفته که حقیقت لفظ امر وجوب است بل
... است چه مقرر است نزد جمهور که حقیقت لفظ امر قول است که بآن طلب فعل کنند
یعنی صیغه مخصوصه و تحقیق آنست که حقیقت آن وجوب نیست و امام رازی در تفسیر آن ...
... آورده که مانع از نقیض باشد و شیخ ابو زرعه در شرح منهاج بران اعتراض کرده که آنچه گفته
که در وجوب حقیقت است صیغه افعل است و سخن در تعریف لفظ امر است که مرکب از الف
و میم و راست و حقیقت این وجوب نیست چنانکه آمدی و ابن حاجب و غیر ایشان ایضاح
کرده اند پس بنابرین قایل را قایل شود و احتیاج بجوابی که ذکر کرده نماند و بعضی این حدیث را
دلیل ساخته اند بر آنکه شرایع ما قبل ما شریعت ما است و بعضی دلیل نقیض آن ساخته اند
بنابر آنکه اگر شریعت ما بودی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم واجب بودی و محبت

موافقت

موافقت دلیل عدم وجوب بدست نمی‌آید بعضی فضلاء در شرح این کتاب گفته است که عمل
بر شرایع غیر انبیا و صلوات الله علیهم بنابر آنکه واجب بوده خود واجب نمی‌باشد الا بجهت آنکه
پیغمبر ما مأمور بمتابعت شریعت سابق معلوم نبوده و بجهت بنابر احتمال عدم عمل بر
شریعتی که بوده و آنکه غیر آن ظاهر میکند آنست که شرایع سابقه شریعتهاییست
که اگر بعدی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واجب بودی وجوب واجب بایستی بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بیان مامور باشد چنانکه لم یؤمر فیه بشیء شامل آن نباشد تا قائل را نرسد
که گوید که قول او ما لم یؤمر احد نیست که امر بر آن بر سبیل خصوص وارد نشده باشد
مثل بسمل شعر که امر بجهت خصوص آن وارد نشده بود اگرچه امری عام باشد که آن
خصوص در تحت آن مندرج بود مثل امر بر عمل شریعت سابقه در چیزی که نزول وحی بجهت
آن نشده باشد زیرا آنکه بسا دعوی حکم از احکام شریعت ما از ان قسم است که بجهت خصوص
آن وحی نازل نشده بلکه وحی بر سبیل عموم وارد شده بر وجهی که شامل آن خاص است مثل
آن خاص و مثال آنست پس لازم می‌آید که در امثال این امور آنحضرت صلی الله علیه وسلم
را جهت بر عمل شرایع سابقه باشد اگرچه مخالف شریعت ایشان باشد و یکی تحقیق
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اموری که وحی بجهت آن نازل نشده
اجتهاد میفرموده پس احکام اجتهادی از ان قسم است که در ان مامور نبوده بر سبیل
بنا برین آن احکام داخل شود در اموری که بجهت موافقت اهل کتاب بان متعلق
بوده پس باید که عمل بران بنابر متابعت آن شریعت باشد نه بنابر اجتهاد و دور نیست
که گفته شود که چون اجتهادیات در مامورات داخل است چه مراد از امر اعم است از انکه صریحا
باشد یا ضمنا لهذا ما لم یؤمر را مطلق آورده و مقید نساخته بغیر اجتهادیات و این قرینه است
بر آنکه عمل بشریعت ما قبل از مامورات نیست و ایضا دور نیست که گویند مراد ما لم یؤمر اجتهادیات
است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست میداشته که اجتهاد او موافق شرایع باشد
ثم فرق یعنی بعد از ان دو بخش ساخته بجهت آنکه وحی نازل شد لیکن آن بر سبیل
ندب بوده نه وجوب زیرا آنکه کثیرا از اصحاب استدلال میکرده اند حدثنا محمد بن سنان
اخبرنا عبد الرحمن بن مهدی بن حسان مهدی بفتح میم بصیغه اسم مفعول و ابن
عبد الرحمن حافظ ابو سعید بصری لؤلؤی است ثقه بوده احمد و ذهلی از و روایت کرده

علي بن مديني گفته اعلم الناس بحديث عبد الرحمان است و فات او در سنه [illegible] و ستين
ومائة بوده در سنه شصت و [illegible] حدثنا ابراهيم بن نافع المكي [illegible] حافظ
است و ثقه بوده اصحاب كتب سته از وى روايت كرده اند عن ابن ابي نجيح عن مجاهد
عن ام هانى قالت رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم ذا ضفائر اربع [illegible]
بمعنى البغرا است و ذا منصوب است بحاليه و ضفائر جمع ضفيره است بمعنى گيسو

باب ما جاء في ترجل رسول الله صلى الله عليه وسلم

ترجل و ترجيل بيك معنى آمده لهذا درين مقام هر دو مستعمل است و در نهايه گفته كه ترجل
تسريح شعر است و تنظيف و تحسين آن و مراد از تسريح فرو هشتن و كشادن موى است پيشتر
از شانه و در مقدمه گفته كه تسريح شانه كردن موى است و در تاج المصادر آورده كه ترجيل موى
شانه كردن و ظاهر آنست كه ترجيل از رجل باشد كه بفتح [illegible] است كه موى متوسط ميان [illegible]
و جعودة و ترجيل و ترجل رجل ساختن موى است و تسريح و تحسين لازم آنست پس تفسير
نهايت تفسير بلازم باشد و تفسيرات بموى شانه كردن ازان جهت است كه مقصود از شانه كردن
رجل ساختن موى است و مؤيد اين است آنكه در صحاح تفسير شعر رجل كرده و بعد ازان
گفته كه و قد رجل شعره ترجيلا و در ترجمه باب ترجل آورده نه ترجيل چه ترجيل درين معنى
مشهورتر است از ترجل لهذا در بسيارى از كتب لغة تفسير ترجيل باين معنى كرده اند و ترجل را
بمعنى ديگر و از اشتراك ايشان درين معنى ساكت اند و حال آنكه درين باب ترجيل بيشتر
از ترجل مستعمل است پس جهت اهتمام در افاده اشتراك ابتدا بترجل كرد حدثنا اسحق
بن موسى الانصارى مدنى الاصل بوده در كوفه مى بوده ثقه بوده در حمص وفات
يافته سنه اربع و اربعين و مائتين بوده حدثنا معن بسكون عين مهمله و نون
بن عيسى بن يحيى بن دينار الاشجعى مولى الاشجع بوده از اصحاب امام مالك است
موطا را [illegible] خوانده علي بن مديني گفته كه معن بن عيسى چهل هزار مسئله را بمالك رسانيد كه
مالك شنيده بود در سنه ثلث و تسعين و مائة وفات يافت حدثنا مالك بن انس عن
هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت كنت ارجل
ارجل شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا حائض و در بعضى نسخ گفته اين
اسناد هست كه حدثنا اسحاق بن موسى اخبرنا معن اخبرنا مالك عن ابن شهاب

عن

عن عروة عن عائشة رضي الله تعالى عنها الحديث حائض و در بعضي نسخ حائض بغير تا آمده و بعضي
آيد و از بسيار كتب لغت هم چنين و بعضي گفته اند حائض است با انثى ان ليكن حافظ عسقلاني
حيوان كرده كه بر حسب روايت و مقابل آنها بعضي يا بنو حدثنا يوسف بن عيسى
رقي مروزي روايت از ابن عيينه و امثال آن كرده و از و بخاري و مسلم و ترمذي و نسائي
. در سنه تسع و اربعين و مائتين وفات يافته انا وكيع انا الربيع براء مهمله و باء موحده
همچنان بر وزن است ابن صبيح بصاد مهمله و ربيع غازي و عابد و صدوق بوده وليكن بد حفظ
بوده از حسن و عطاء روايت كرده و از وي ترمذي و ابن ماجه و بخاري در تاريخ و در جامع الاصول
گفته كه اول كسي كه در اسلام تصنيف كرد وي بود و شيخ جزري گفته كه وي عابد بود وليكن
ضعيف است و در حديث مناكير دارد و از انجمله حديث يوسف بن عيسى كما كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم الحديث و در سنه وفات يافت عن يزيد بن ابان
بفتح همزه و باء موحده و كسر نون بتخفيف و تشديد منصرف است و بعضي غير منصرف داشته اند
و بر وزن افعل گرفته اند و اين ضعيف است كه افعل را بجهت ... هو الرقاشي بتخفيف
قاف و شين معجمه در تقريب گفته كه وي زاهد است ضعيف از مائة و عشرين وفات يافت
بخاري حديث او را در بعضي تصانيف آورده و ترمذي و ابن ماجه ازو روايت كرده اند عن
انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يكثر دهن رسول الله
راسه وتسريح لحيته ويكثر القناع حتى كان ثوبه ثوب زيات دهن بفتح
دال مصدر و دهن بضم دال اسم و در اول و در كاف ... و در غاير بمعنى چرب كردن و بمعني
است شدهاي و اذان و بدهن قناع و مقنع و مقنعة سرپوش و مراد اينجا خرقه است
كه بر سر مي انداختند جهت آنكه دستار چرب نشود زيات زيت فروش نسبت بزيت است
و اين مبالغه كثرت دهن راسه است و در مغرب گفته كه تسريح شو تخليص بعضي از بعضي و بعضي
گفته اند كه مخلوط كردانيدن ... است و بعضي گفته كه شانه كردن است و ضمير ثوبه بعضي
راجع بقناع داشته اند و اين من حيث المعنى انسب است چه ملايم نظافت آنحضرت
اين است ليكن من حيث اللفظ بعيد است و بنا بر اين تقدير كانه بالنبي كان ثوبه
و بعضي گفته اند كه صواب آنست كه شيخ جزري گفته كه اين حديث از مناكير است ليكن
در مصابيح آورده و بضعف آن معترض نشده و بغوي در شرح السنة و جامع ترمذي

بي زيارت بعضى [illegible] تجعل ثنا ضاد ... المسجد تا ابا بكر الصديق [illegible]
اسلام است پسر سلام [illegible] تصغير ابن سعى كلمه كردي همه بغلبت ... كفتم كرد برا
نمي شناسم عن اشعث بن ابي الشعثا نقد بود ... خبار بود ... روايت كرده وفات او
سنه خمس وعشرين ... من جهة ابي الشعثا نام او سليم است ابن اسود محاربي
وكوفي ... از عمرو بن مسعود وابي ذر كرده ... امير المؤمنين علي رضي الله تعالى
عنه بوده و بخاري حديث او را در تاريخ آورده و ... خود ... بوده اند
وفات او سنه اثنتين وثمانين عن مسروق رضي الله عنها عن عائشة مسروق بن اجدع
و داله معلة بن مالك همداني كوفي است خواهرزاده عمرو معدي كرب است و
از كبار تابعين است پيش از وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم مسلمان شد از عمر
خطاب و ابن مسعود و خباب و زيد بن ثابت و عائشة وغيرهم حديث شنيده كويند
كفته كه عمر رضي الله تعالى عنه از من پرسيد كه نامت چيست كفتم مسروق بن اجدع عمر
رضي الله تعالى عنه كفت كه شنيدم كه از پيغمبر صلى الله تعالى عليه وسلم كه فرمود كه اجدع
نام شيطاني است تو مسروق بن عبد الرحمان شعبي كويد كه در ديوان ديدم كه مسروق
بن عبد الرحمان نوشته وفات او سنه اثنتي و بعضى ثلث وستين كفته اند عن عائشة
رضي الله تعالى عنها قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليحب التيمن
في طهوره اذا تطهر وفي ترجله اذا ترجل وفي انتعاله اذا انتعل ان مخففه
از مثقله است ملغى است از عمل و در حالتي كه داخل فعل شده مستغني است از اسم و لام در
ليحب فارق است ميان مخففه و نافيه تيمن آغاز كردن كار را تي بدست راست و پاي
راست و جانب راست طهور بفتح طاء و بضم هر دو مرويست و مشهور در فتح
آلي است كه بان طهارت كنند و ارادت معنى مصدري ازان قليل است و در ضم علي و در
مقام بهر حال مناسب معنى مصدر نيست و مراد از تطهر ارادت طهارت است چه
نيست كه محبت بعد از طهارت باشد چنانچه از صيغه ماضي فهم مي شود و بعضى فضلاء كفته كه
و اذا تطهر دلالت بر تكرار و محبت او ميكند بجهت تكرار طهارت چنانچه در اذا قمتم الي
الصلوة فاغسلوا كفته اند و مخفي نيست كه در آيه مذكوره تكرار از علية فهم مي شود چه در
امثال اذا رايت الاسد فخذ حذرك مراد آنست كه فخذ حذرك للاسد پس مراد از آيه در

فاغسلوا

ثم غسلوا للصلوة است و جمله صلوة سبب است تكرر سبب آنكه تكرر سبب لازم است
و اشتغال القلب در رها كردن و شغل همان معني آمده است و اذا اشتغل نيز مرويست و مراد از امور
ثلثه معلوم نيست چه در بخاري و مسلم تتمه حديث است و آن ذكر نفرموده كه و بعضي گفته اند كه مراد
از اين امور مخصوصه را نيست بقرينه تتمه حديث و يكي از فضلاء اعتراض كرده بآنكه اين قائل تقدير
كرده چيزي كه مفيد خلاف مقصود است چه تتمه حديث دال است بر آنكه از اين امور مراد همين ثلثه باشد
مخصوص او نيز مخفي نيست كه مقصود قائل عدم اراده انحصار است در آنچه معترض فهم كرده در محال
بعيد است بدانكه بعض نسخ غير ابوذر حسب مثل استنجا و وضوء و خلاء پاك كرد صاحب حنفي و امثال
آن حدثنا محمد بن بشار اخبرنا يحيى بن سعيد بن فروخ بفا و راء مهمله مشدده و بنا معجمه
عجمي تميمي است بر نسبت ولادت كنيت او ابو سعيد است سفيد او رفت و حديث لقب او قطان
اعاظم ائمه حافظ و عالم و عارف حديث از صغار اتباع تابعين است ثوري و شعبه و ابن عيينه
از او روايت كرده اند با آنكه از شيوخ او اند و از تلامذه او احمد حنبل و ابن راهويه و خلق بسيار اند
معني گفته كه يحيى بن سعيد بيست سال چنان بود كه هر روز ختم قرآن كردي و چهل سال در مسجد
بود و از او فوت جماعت نشده و هرگز او طلب جماعت نديد يعني هرگز چنان نشد كه جماعة
از او فوت شده باشد و طلب جماعة كند زهير گويد كه يحيى را بخواب ديدم پيراهن پوشيده
و در ميان دو دوش او نوشته بسم الله الرحمن الرحيم براءة يحيى بن سعيد
من النار و ديگري گويد كه من سال پيش از فوت او در هوي بخواب ديدم كه او را كتابتي كه بشر
يحيى بن سعيد بامان من الله تعالى يوم القيمة ولادت او در سنه عشرين و مائة وفات
در صفر سنه ثمان و تسعين و مائة عن هشام بن حسان القردوسي گفته اند كه وي ازدي است
و بعضي گفته اند كه قردوسي است از جمله حفاظ است از حسن بصري سماع كرده و از او حماد
بن زيد و خلق روايت كرده احاديث او در كتب سته هست وفات او سنه سبع و
اربعين و مائة در حسان صرف و عدم آن هر دو جائز است كه اگر ماخوذ از حس باشد
بالف و نون و علميت غير منصرف است و اگر از حسن باشد منصرف عن الحسن البصري
ابو سعيد بن ابو الحسن و اسم ابو الحسن يسار بصري از سبي ميسان بود و مولاي زيد
بن ثابت است و والده او خيره بود و مولاة ام سلمه كه از امهات مؤمنين است ولادت
او در مدينه بود دو سال قبل از تمام شدن خلافت امير المؤمنين عمر رضي الله تعالى عنه و در وادي

القری ترتیب یافت و بعضی صحبت حسن و طلحه و عائشه رضی الله تعالی عنهم منبه لیکن سماع
او از ایشان صحت نرسیده و بعضی گفته اند که ملاقی شده با امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی عنه ولیکن
صحیح نیست و در جامع الاصول آورده که وقتی که امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی عنه به بصره رسید
حسن در وادی القری بوده و شیخ عارف احمد خیوقی معروف به نجم الدین کبری قدس سره
در اجازت خیحی درویش در مشائخ صحبت خود با ذکر کرده تا به حسن رسیده و گفته اند که حسن به
صحبت صحابه رسیده بود و بعضی که صحبت علی را با و منسوب میدارند و گویند که علم طریقت از علی اخذ
کرده صحیح نیست و حسن از ابن عمر و انس و ابا بکره و جندب بن عبدالله و معقل بن یسار
و دیگر از صحابه حدیث شنیده و مرویست از حسن که در غزاء خراسان با ما سیصد کس از اصحاب
رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم بودند و در حدیث حسن ارسال و تدلیس بسیار است
وفات او در سنه عشر و مائه بود و پیش از وفات ابن سیرین بصد روز عن عبدالله بن
مغفل کنیه او ابو سعید است و بعضی ابو زیاد و بعضی گفته اند مزنی است از اصحاب
شجره ساکن مدینه بود و به بصره نقل کرده و وی از آن ده کس است که عمر خطاب رضی الله عنه
ایشان را به بصره فرستاد که مردم را فقه آموزند وفات او در بصره بود در سنه ستین
وفیه این نیز گفته اند قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الترجل الا غبا
بکسر غین معجمه ... یک روز شانه زدن و یک روز نازدن و امروز بعد چند روز و حتی غب شبانه
و شب گذاشتن و باخرات میدان و مواقیت شی چند حدیث ... اول مراد است یا دوم
بر تقدیر دوم فاصله تا یک هفته تعیین کرده اند و بنابرین ... احتمال حدیث محمل است و بعضی
گفته اند که احتیاط در آن است که حمل بر تخلل هفته کنند تا از وقوع نهی سالم باشند حدثنا
الحسن بن عرفة العبدی المؤدب روایت از اسمعیل عیاش و ابن مبارک کرده و ابن معین
او را ثقه گفته صد و هفت سال زیست در سنه خمس و سبعین و مائتین وفات یافت حدثنا
عبد السلام بن حرب بن سلم وی ابو بکر نهدی است کوفی است از روایت ازو
سجستانی کرده و از وی خلق روایت کرده اند ابن معین گفته که وی صدوق بوده ترمذی
گفته که وی حافظ بود در سنه احدی و تسعین متولد شده بود و شش سال زیست عن
یزید بن ابی خالد کنیه یزید است پس صواب آنست که لفظ ابن بیاشد و ذهبی
در میزان آورده که یزید بن عبد الرحمن دالانی محدثی است مشهور و ابن حبان در ...

گفته

گفته لا يكتب به وابن عدي گفته كه كسي از و روايت كرده عبد السلام بن حرب است و در حديث
اولين است عن ابي العلاء الاودي منسوب الى اود اسم قبيله و نام او داود بن عبد الله
است روايت از شعبي و عبد الرحمان بن ابي بردة كرده و در اولين است و امام احمد او را
ثقه ميداند عن حميد بن عبد الرحمان الحميري البصري وي از قدماء تابعين است ابن
سيرين گفته كه وي افقه اهل بصره بود و اين حميد غير حميد طويل است كه در باب اول مذكور شد
اگرچه بعضي فضلا ببرآن رفته چه در تقريب مذكور است كه حميد بن عبد الرحمان حميري راوي است
از مردي كه صحبت دريافته بود و حميد طويل ابو عبيده خزاعي بصري است مولى طلحة طلحات
35 حميري نيست عن رجل من اصحاب النبي صلى الله تعالى عليه وسلم ان النبي صلى
الله تعالى عليه وسلم كان يترجل غبا و در بعض شروح اين كتاب مذكور است
كه اين حديث صحيح به اين سبب است زيرا كه اسناد او مجهول است و يكي از فضلاء گفته كه درين
نظر است زيرا كه راوي ميدانسته كه اين رجل از اصحاب نبي است صلى الله عليه وسلم و اصحاب
همه عدل اند و مخفي نيست بر عارف قواعد علم كه حديث محتمل است كه اين شخص را اگرچه شرف
صحبت حاصل بوده ليكن سماع از حضرت رسول صلى الله عليه وسلم حاصل نبوده باشد و مقرر است
كه حديث اين نوع كسان از صحابه مرسل است و در حجت بودن مرسل بحث است

باب ما جاء

في شيب رسول الله صلى الله عليه وسلم شيب و مشيب سفيدي موي را گويند
و اصمعي گفته كه شيب سفيدي موي است و مشيب رسيدن مرد است بعمر است و مرد
سفيدي موي را اشيب گويند و در صحاح گفته كه ورود صيغه افعل ازين باب بر غير قياس است
زيرا كه از غير فعل يفعل مي آيد حدثنا محمد بن بشار اخبرنا ابو داود الطيالسي
نام او سليمان بن جارود است از حفاظ است فارسي الاصل بوده ليكن مولاي قريش است
يحيى بن معين گفته كه مولى زبير بن عوام بوده و مادر او نيز از فارس بوده و مولدات
بني نصر بن معوية است و فات او در ربيع الاول سنه اربع و مائتين بوده انا همام
بن يحيى علام ابن يحيى عودي حافظ بوده روايت از حسن و قتاده و عطا كرده و از و
ابن مهدي و غيره امام احمد و يرا پسنديده ائمه سته حديث او را در صحاح خود آورده
اند وفات او سنه ثلث و ستين و مائتين بوده عن قتادة قال قلت لانس بن مالك

هل خضب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لم يبلغ ذلك انما كان شيئا في صدغيه ولكن كان ابوبكر رضي الله تعالى عنه خضب بالحناء والكتم

خضب بفتح عاى در ماضى و كسر در مضارع و تخضيب و اختضاب رنگ كردن و خضاب اسمى است از جمله انواع هم مستعمل و گاهى بجاى مصدر مستعمل شود چنانچه طلاع و عذاب بجاى تطليع و تعذيب و در خضب ذكر مفعول كنند و در اختضاب نكنند مثلا خضب شعره گويند و اختضب شعره نگويند و همچنين در ساير امثال اين در باب افتعال و درين مقام مراد بيان رنگ كردن موئى است كه بسبب سفيدى رسيده بفتح اول و ضم ثانى فاعل لم يبلغ ضمير ليست راجع بشيب يا برسول الله صلى الله عليه وسلم و ذلك اشارت است بخضاب يا بوقت او و ايراد شيئا كه جهت مشار اليه بعيد است و شارت است به بعد مشار اليه انما بمعنى ما و الا مفيد حصر است و تنوين شيئا جهت تقليل است و صدغ بضم صاد بناگوش و بر زلف نيز اطلاق كنند و درين مقام هر دو معنى مناسب است و حصر درين مقام هر دو معنى مناسب است و حصر درين مقام نسبت بموئى محاسن است كه متبادر از سوال خضاب رنگ كردن محاسن است پس منافى اين نيست كه در موئى سر شيب نباشد چنانچه از حديث آينده فهم مى شود و حنا ببلير حا و معروف شديد است و كتم بفتح كاف و تا بتخفيف و بعضى بجو نيز تشديد كرده اند و در بعضى كتب لغت گفته كه ريست شبيه به برگ مورد و نزد بعضى وسمه است و نزد بعضى نيل است و بعضى اهل حديث گفته اند كه مراد انست كه ابوبكر رضي الله تعالى عنه بهريك رنگ ميكرد جدا از هم اجتماع و اين موجب سواد است و ان منهى است و بعضى گفته اند كه بايد در حديث او الكتم باشد تا افاده تخيير كند ليكن روايت بواو است و در بعضى نيست كه گفته شود كه تواند بود كه نهى از سواد با ابوبكر رضي الله تعالى عنه نرسيده باشد چنانچه در شرح مشارق شيخ عفيف الدين ذكر كرده كه شعبى گفته كه حسن بن على سواد خضاب ميكرد زهرى گفته كه حسن بن على و سعد بن ابى وقاص بسواد خضاب ميكردند و همچنين ابو سلمه بن عبد الرحمن بسواد خضاب ميكرد و عمل همه بنا بر اطلاق عدم اطلاع بر حديث نهى بود و حجه گفته كه اجتماع كتم و حنا موجب رنگى است ميانه سرخى و سياهى حدثنا اسحاق بن منصور ابو يعقوب اسحاق بن منصور بن بهرام بكسر با موحده از اهل مرو بوده ساكن نيسابور بعراق و حجاز و شام رفت و از ائمه اعلام حديث شنيده از جمله ابن عيينة و يحيى بن قطان و عبد الرحمن بن مهدى و مسلم گفته كه وى ثقه بود يكى از ائمه اصحاب

حديث

حجت است وخطیب گفته که فقیهی عالم بود وبدو است که تدوین حنبل احمد بن حنبل
و اسحاق بن راهویه گردید ویکی از فضلا گفته که تدوینی اوبه تشبیع سخن کرده اند و معلوم
نیست که این سخن از کجا نقل کرده وفات او سنه اسدی وخمسین وماتین ... سعی
روایة از ابن عیینة و وکیع کرده اند بخاری وابوداود وترمذی ونسائی و حکم ... معه
سنه اربعین ومائتین حدثنا احمد شنا عبد الرزاق ابو بکر بن همام بن نافع حمیری یمانی صنعانی
مولائی حمیر بود واز کبار ائمه حدیث شنید واز وخلق بسیار از ائمه وحفاظ اسلام روایت
کرده اند از جمله عیینه ومعتمر بن سلیمان وایشان از شیوخ اویند و عبد الرزاق تشیع بود ... داشت
ودر آخر عمر اعمی شد وتغیری یافت وفات او در سن هشتاد وپنج در سنه احدی عشر ومائتین 36
عن معمر عن ثابت عن انس قال ما عددت فی راس رسول الله صلی الله علیه وسلم
ولحیته الا اربع عشرة شعرة بیضاء گفت انس که شمار نکرده بودم در سر
رسول الله صلی الله علیه وسلم وریش او الا چهارده موئی سفید یکی از فضلا گفته که چون
در حدیث دیگر از انس مرویست که به بیست موئی نرسید پس جهت عرف باید که پیش از چهارده
وقریب به بیست باشد وسیوطی گفته که چون انس قبل از شمار ه رویت ... حکم کرده که به بیست نرسد وکمتر از بیست جهت احتیاط بگفته چه موئی هم یافته میشود
نمیشود ودر بعضی ... بعضی ... بعد از تحقیقه حکم کرده باشد حدثنا
محمد بن المثنی حدثنا ابو داود الطیالسی اخبرنا شعبة عن سماک بن
حرب قال سمعت جابر بن سمرة سئل عن شیب رسول الله صلی
الله علیه وسلم فقال کان اذا ادهن راسه لم یر منه شیب فاذا
لم یدهن رای منه سمعت در بجا متعدی باشد بمفعول دوم نیست چه مقصود
سماک بیان انست که حدیث از جابر بطریق سماع رسیده وجمله سئل با متعلقات او
چه مفعول عطف است بر وی یکی از فضلا سئل را حال گرفته بتقدیر قد وتقدیر مفعول
جهت سمعت لازم داشته وگفته که بعد از تمامی حدیث یقول را تقدیر باید کرد ودر بعد
این سخن وتعسف ان احتیاج هم بیان نیست ودر بعضی نسخ بخاری بجائی دهن
ومضارع او که یدهن است بحرکات ثلثه ادهن یدهن از باب افتعال است وبنابرین را
... مرفوع باشد بنا علیه چه این فعل لازم است وبعضی برین اند که روایت بنصب را

شده است و به سبب وفور [illegible] بعضی بر ابوبکر و غیره راجح است بر [illegible] صلی الله علیه
و سلم با بر سه [illegible] حجر [illegible] است [illegible] الفضل [illegible] بن عمر بن الولید
[illegible] صاحب [illegible] کتب [illegible] روایة
از ولید و طبقه او کرده و بسیاری گفته که او را هیچ باکی نیست وفات او در سنه ست و خمسین و
مائتین بوده احمد عیسی بن ادم بن سلیمان کوفی کنیة او ابو زکریا مولی بنی امیه
بوده از جمله اعلام است و ائمه سته حدیث او را در صحاح اورده اند و روایة از ابی اسحق
کرده وفات او در سنه ثلث و مائتین بوده عن شریک القاضی هو ابو عبد الله بن عبد الله
بن سنان بن عیسی نخعی است بسیار روایت کوفی بوده قاضی واسط شده بعد از ان کوفه
ولادت او در بخارا بوده در سنه خمس و تسعین عمر عبد العزیز را دریافته و از ابو اسحاق
بسی حدیث شنیده و عبد الله بن مبارک از و روایة کرده و در شان او گفته که بحدیث کوفیان
اعلم از سفیان الثوری است حدیث او بخاری در تاریخ اورده و دیگر ائمه در صحاح خود گویند
چون قاضی شد حفظ او تغیر یافت وفات او سنه سبع و بعضی ثمان و سبعین و مائة گفته اند
از اوساط تابعین است عن عبید الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر خطاب کنیة
او ابو عثمان است و ابو حاتم نیز گفته اند از جمله ائمه اعلام و راسخین در علم است از قاسم
بن محمد و عبد الله حدیث شنیده و حمید طویل و غیره از و روایة کرده اند وفات او سنه
سبع و اربعین و مائة بوده عن نافع نام او عبد الله بن سرجس است مولی عبد الله
بن عمر رضی الله تعالی عنهما بود از کبار تابعین مدینه است حدیث از ابن عمر و غیره
شنیده و از و زهری و خلق کثیر از و روایة کرده اند و ی از مشاهیر اهل ثقات ایشان
است و روایة مالک از نافع از ابن عمر نزد بخاری اصح رسانیده است و از امسک ذهبیه
وفات نافع سنه سبع عشر و مائة بوده و بعضی سنه عشرین گفته اند عن ابن عمر عبد الله
بن عمر خطاب رضی الله تعالی عنهما کنیة او ابو عبد الرحمان است در مکه با پدر مسلمان
سبق اسلام او بر پدر که بعضی بر انند صحیح نیست که در غزا بدر نبود و در بعضی احد
خلاف کرده اند و صحیح انست که اول مشاهد او خندق بوده بعد از ان در سایر مشاهد
حاضر بوده مرویات او در کتب معتبره هزار و ششصد و سی حدیث است صد و هفتاد
متفق علیه و منفرد است بخاری و هشتاد و دو حدیث و مسلم بسی و یک و بعد از ابو هریرة

روایة

روایة وی از سایر اصحاب ری است پیش از وی متولد شد وفات او در مکه بود بعد از
قتل عبد الله بن زبیر بیست ماه در سنه ثلث وسبعین قرار داشت وچهار سال بعضی گفته اند که در عقب
مقتول شده وبعضی گویند در سوم ماه قریب یک ماه از آنکه گویند یکماه وشد بعضهم
قال انما کان شیب رسول الله صلی الله علیه وسلم نحوا من عشرین شعرة بیضاء
مراد از نحو قریب است وسابقا مذکور است که شیب آن حضرت مبنی است بر تحقیق وقول
ابن عمر از سعدی تخمین پس منافات باهم ندارد وتحقیق انس رد چنین تخمین است وبعضی
گفته اند که اربعة عشر قریب عشرین است پس منافات نباشد ومخفی نیست که این اطلاق
از استعمال بعید است چه از قریب بعشرین در عرف اربعة عشر اراده نمی نمایند وبعضی
توفیق باین کرده اند که موی اربعة عشر در تحت عدالت در نیامده اگر چه در آن وقت موجود
بوده ودر تحت شمار ابن عمر در نیامده بنابر اهتمام واحتیاط وجهت در طلب متوقف بر آن
وبعضی گفته اند که عدم یکسان در وقتی بوده ودر آن وقت چنان بود که از آن خبر داده اند و
این وجه پس ضعیف است چه ظاهر است که ایشان هر دو در اواخر حیات آن حضرت صلی
الله علیه وسلم ملازم بوده اند وظاهر است که هر دو تا ساعی حال آخر حیات را نقل خواهند کرد
حدثنا ابو کریب محمد بن العلاء محمد بن علاء ابن کریب همدانی کوفی است از ابابکر
بن وغیره سماع کرده حدیث او در کتب ستة هست واز ثقات حفاظ است وفات
سنة ثمان واربعین ومائتین بوده حدثنا معویة بن هشام کوفی است از سفیان
ثوری وغیره روایة کرده ابن ... وابو صالح والسنة بخاری در غیر جامع صحیح از وی روایة
کرده وائمه خمسه در صحاح وفات او سنه خمس ومائتین بوده عن شیبان وهو ابو
معاویة شیبان بن عبد الرحمن النحوی المؤدب التمیمی نسبة الواو واز وی ابن مهدی
وعلی بن جعفر روایة کرده اند چندگاه ساکن کوفه بود پس منتقل شد به بغداد روایة از
حسن بصری وغیره کرده محمد بن سعید گفته که وی ثقه بوده در حدیث ووی به قدر
نسبة کرده بود وفات او در بغداد بود سنه اربع وستین ومائة در خلافت مهدی عن
ابی اسحاق السبیعی عن عکرمة بنده ابن عباس بوده وخالد بن یزید بن معویة اورا
از علی بن عبد الله بن عباس بچهار هزار دینار خرید عکرمه چون مطلع شد گفت علم
مولای خود را باین مبلغ فروختی پس علی طالب اقاله کرد واورا آزاد ساخت حماد گفت

کرا علم قوم بتفسیر عکرمه است و گفته بیکو ... بس عجزا این آمدی و مرا تعلیم کتاب سنه کرده
و محمد بن سعد گفته که در سنه ... بوده وفات او در مدینه بود در سنه سبع و مائه بود ...
و سنه نیز گفته اند عمر وی هشتاد سال بود عن ابن عباس قال قال ابو بکر یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم قد شبت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شیبتنی هود
والواقعة والمرسلات وعم یتساءلون واذا الشمس کورت نسبت شیب بر
گردانیدن هود و شاید که نام پیغمبر علیه السلام باشد و درین صورت مضاف مقدر است یعنی
سورت هود و بنابرین لفظ هود منصرف است و شاید که نام سورت باشد و درین صورت
غیر منصرف است و از قبیل ماه و جور است و همچنین در معطوفات بر هود احتمال جاری است
و یکی از شارحان گفته که اسناد تشییب بسورة مذکوره با آنکه مؤثر حق تعالی است یا اسناد
بسبب است و بنابرین مجاز عقلی است و یا بنا بر تنزیل اسباب است در منزلة مؤثر در اسناد
حقیقی است و یکی از فضلاء گفته که اسناد باسباب بنابر تنزیل مذکور غیر مجاز عقلی نیست
و بر عارف دقایق معانی مخفی نخواهد بود که سخن شارح مذکور بر مذهب جمهور و سکاکی
چه بمذهب سکاکی مجاز عقلی راجع می شود باستعاره بالکنایة و در استعاره بالکنایة بمذهب
او لفظ مشبه مستعمل می باشد در مشبه به با دعاء آنکه عین اوست مثلا در انبت الربیع البقل
اسناد بربیع شده با دعاء آنکه قادر مختار است بنا بر مبالغه در تشبیه پس درین مقام چون
اسناد در ... و بنابر دعاء آنست که فاعل حقیقی شد حقیقت خواهد شد بمذهب جمهور و استعاره
بالکنایة بمذهب سکاکی و تشییب این سور بعضی گفته اند که بنابر ذکر احوال قیامت و ذکر نزول
امم ماضیه است و مواعید ایشان بنابرین ذکر این سور بر سبیل تمثیل است چه ذکر این امور
در غیر این سور نیز هست چنانچه در حدیث ذکر شیبتنی هود و اخواتها او اقتربت و بعضی گفته اند
که تشییب هود بنابر اشتمال اوست بر استقامت که عمل بآن بر کمال صعوبة است و در رساله
قشیریه آورده که از شیخ عبد الرحمان سلمی شنیدم که می گفت از ابو علی سنوسی شنیدم که گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم گفتم که از شما روایت میکنند که فرموده اید که شیبتنی
هود چیست که موجب شیب شده قصص انبیاء و هلاک امم است فرمود که نی لیکن قول خدای تعالی
فاستقم کما امرت و بعضی اشکال کرده اند که امر باستقامه مخصوص هود نیست بلکه
در سورت شوری نیز هست و جواب آنست که در این سورت اولا امر مسموع شده

شیبی دورا

و ما علا آن الی رمثة استعداد بنده مصطفی است از اذا رادت یعنی که دانیده شدم
برای او صلی الله علیه وسلم و این اراده از رؤیت بمعنی ابصار است و علامت پدرم
[illegible] مقدم ... جهت تأکید عدم [illegible] است که انه فانا لعید
تعقیب [illegible] بشود ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم
[illegible] ... بعد نبوت گشت چنانچه عارف رومی
[illegible] ... [illegible] زنور حق مزه است و بدان روی پیغمبر معجزات
و جمله علیه ثوبان جمله ابتدائیه است و در و علیه استینافی است و جمله را حالیه گرفتن از
نهی ابهتا و دلیل آنکه رأیتها المعنی مفعول اشیر یا انبه است که اراسم اشاره و حرف تنبیه
فهم می شود مناسب نیست بجهت آنکه ملائم نیست که جزاز نبوت مقید باین قید باشد
اگرچه بعضی فضلاء چنین قید کرده و مراد از ثوبان و ازار و رداست و علا فعل
ناقص و مضارع او یعلو از علو بمعنی بر زبر چیزی شدن و غلبه کردن بر شیئ و مراد
معنی ثانی است و جمله و له شعر عطف است بر جمله هذا نبی الله و شیبه احمر مراد از احمر
مایل بحمرت است چنانچه در ابتدا شیب می باشد و غلبه شیب که حدیث بران دال است
منافی نیست با قلت بیاض شیب که از احادیث مذکور فهم می شود چه تواند بود که بیاض
قلیل باشد و حمرت که بر بیاض مقدم می باشد بسیار باشد و تواند بود که تنوین شعر از برای
تقلیل باشد یعنی او را اندکی موی بود و آن شیب بیاض مراد باشد و از حمرت خضاب
آن و این موافق است با روایت دیگر از حدیث ابی رمثه که و له شعر قد علاه شیب احمر
مخضوب و یکی از فضلاء گفته که اگر مخضوب حمل بر تشبیه کنند رواست یعنی احمر کالمخضوب
مخضوب و مخفی نیست که این توجیه جاری نیست در روایة ابی داود که و بها ردع من
حناء و حمل حمرت بر خضاب منافی است با حدیث انس که گفته لم یبلغ ذلک و وجه توفیق آنکه
گفته اند که مراد نفی غلبه شیب است بر وجهی که محتاج بوده باشد بخضاب و خضاب که
راوی نقل کرده گاهی واقع شده باشد بجهت جواز بیان نه جهت احتیاج شعر بان حدثنا
احمد بن منیع انا سریج ابن النعمان و سریج بصیغه تصغیر بضم سین و جیم و نعمان
بن مروان عفران ری ابو الحسن بغدادی است ثقه و عالم بوده روایت از ابن
ماجشون کرده و جماعتی و اصحاب کتب ستة غیر مسلم از و روایت کرده اند اصلا و از

وازخراسان بوده وفات او سنه ... بشر ... حضرت ... بن
عاد از ائمه اعلام است وانس ... روايت کرده ... کرده
... حديث ... حديث ... سنه ...
ثقه وصدوق بوده وفات او سنه ... حدثنا محمد بن عمر ... عن سماک بن حرب قال قيل
لجابر بن سمرة أکان في رأس رسول الله صلى الله عليه وسلم شيب قال
لم يکن في رأس رسول الله صلى الله عليه وسلم شيب الا شعرات في مفرق
رأسه صلى الله عليه وسلم اذا ادهن واراهن الدهن شيب بر اطلاق بر
سفيدي موي وبر موي سفيد صرف ميکنند وظاهر اين است که درينجا بمعني ثاني مراد
است تا استثناء الا شعرات درست آيد بي تاويل واگر بر معني اول باشد تقدير مضاف بايد
کرد يعني الا بياض شعرات وشعرات جمع قلت است بنابرين توهم مي شود که منافي باشد با کثرة
که از روايت انس وابن عمر فهم مي شود ودفع اين توهم آنست که درين حديث سخن
در موي سر است وکثرتي که از آن دو حديث معلوم مي شود متعلق بموي سر ولحيه هردو
بوده وقلت موي سر با کثرت موي سر ولحيه منافي نيست وهمچنين توهم منافات کرده اند
ميان اين حديث وانس که گفته که اعتکاف ... صدمينه وجواب آن است که سخن انس
دران حديث در شعر لحيه بقرينه قول سائل که هل خضب کلام ظاهر در شعر راس است
پس منافات نباشد ومعروف بکسر را ... تفرق موي است ... بفتح وضم دال ... و
... باب ... ما جاء في خضاب ...
رسول الله صلى الله عليه وسلم بدانکه علما اختلاف کرده اند در آنکه آنحضرت صلى الله
عليه وسلم استعمال خضاب فرموده اند يا نه بيشتر منع کرده اند بنابر حديث انس که لم يبلغ
ذلک وبعضي تجويز کرده اند بنابر حديث آتيه وتوفيق ميان حديث نفي واثبات بدين
کرده اند که آنحضرت صلى الله عليه وسلم بوي طوش را بسيار استعمال کرده اند وآن سياهي
موي را پوشيده وبعضي که آن تغير را اعتبار کرده اند اعتبار خضاب کرده اند وبعضي که اعتبار
نکرده اند نفي کرده اند ونووي گفت که مختار آنست که آن حضرت صلى الله عليه وسلم
وقتي بخضاب متوجه شده بودند ودر معظم اوقات نبوده وهر يک از روات خبر داده
از آنچه ديده وهمه صادق اند حدثنا احمد بن منيع انا هشيم بن بشير ... وصبغه

تغيير

تصغیر ابن بشیر سلمی و رسلی احاتی ثقه بود لیکن ارسال خفی و تدلیس بسیار از و واقع
شد حدیث او در کتب سته صحت هشتاد و سال عمر او شد در سنه ثلث و ثمانین وفات
یافت اخبرنا عبد الملك بن عمیر عن ایاد بن لقیط قال اخبرنی ابو رمثة قال
اتیت النبی صلی الله علیه وسلم مع ابن لی فقال ابنك
هذا فقلت نعم اشهد به بصیغه امر از شهد بشهد و شهادت گواهی و علم
قطعی و حضور و درین مقام معنی اول معتبر است و بصیغه متکلم نیز مرویست بمعنی اقر به
و این تقریر مضمون این است و فائده این کلام جنایات است از و چنانچه در جاهلیت
مقرر بوده که هر یک از منسوبین بجنایت دیگری ماخوذ میداشته اند لهذا حضرت صلی
الله علیه وسلم جهت رد آن فرمود که قال لا یجنی علیك ولا تجنی علیه یعنی
نمی کشد گناه خود را بسوی تو و نمی کشی تو گناه خود را باو و در تاموس آورده که جنی
الذنب علیه جنایة یعنی جره اليه و نوراند بود که استشهاد برای آن بود که نسب پسر
ثابت شود چه آن پسر از سریة بوده و بنابرین محتمل است که آنچه فرموده آن حضرت
صلی الله علیه وسلم که لا یجنی تا طرد عادتی باشد جهت او و پسر و مقصود آن بود که هیچ
یک بجهت جنایة دیگری اندوه ناک نشوند و بجهت امداد و اعانت و تخلیص مضطرب نگردند
ورأیت الشیب احمر در بعضی نسخ قال ورأیت و بعضی گفته اند که سخن ابی رمثة
صریح است در آنکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم شیبی بوده و آن شیب ابیض نبوده بلا احمر
بوده بآنکه سیاهی موئی مبدل بسرخی شده بود بنابر شیب و آن شیب ابیض نبوده بلکه
احمر بوده مخفی نیست که عبارت ابی رمثة دال نیست بر آنکه این حمرت از خضاب نبوده
باشد بلکه ظاهر این است که حمرت خضاب باشد و بنابرین ظاهر نمی شود وجه سخن مصنف
رحمة الله علیه که قال ابو عیسی هذا احسن شیء روی فی هذا الباب وافسر لان
الروایات الصحیحة ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یبلغ الشیب جز احسنیه
این حدیث ظاهر این است که باعتبار موافقت روایات صحیحه باشد و درین بحث است
و همچنین افسریة بمعنی اظهریة از غیر بمعنی کشف و بیان محل بحث است زیرا که این حدیث
نص در موافقت آن احادیث نیست بلکه احتمال دارد چنانچه ذکر کردیم بلکه حدیث
انس که گفت لم یبلغ ذلك در دلالت برین معنی اتم است و در بعضی نسخ در ذیل این

این حدیث این عبارت واقع است که ابو مرثد اسمه مرعاقه بن نابغة التمیمی و بعضی
فضلا گفته که وجه تاخیر بیان وایشان در این حدیث ظاهر نیست و دور نیست که تاخیر آن باشد
که بعضی از ایشان در متن کتاب جزو حدیث نبوده و مقصود خاصیت که روایت او بجا صحابی متفق
شود و در بنا بجمیع آن که حدثنا سفیان بن وکیع اخبرنا ابی عن شهاب القائلی عن
عثمان بن موهب موهب بفتح میم و ها و جد عثمان است و مصنف تنبیه بر این حکم کرده در ذکر
حدیث که روی ابو عوانة الخ و مخفی نباشد که در تقریب آورده که عثمان بن موهب مقبول است
و شیخ از طبقه خامسه و او غیر عثمان بن عبد الله بن موهب بنی هاشم و اصحاب کتب ستة از و روایت
نکرده اند مدنی وفات او در سنه ستین بوده قال سئل ابو هریرة رضی الله تعالی عنه هل
خضب رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نعم قال ابو عیسی وروی ابو عوانة
هذا الحدیث عن عثمان بن عبد الله بن موهب فقال عن ام سلمة و در بعضی
نسخ عبد الله مذکور نیست و ظاهر این است که مراد آن باشد که بدل لفظ ابو هریرة ام سلمه
است یعنی سئل عن ام سلمة و بعضی شارحان گفته اند که مراد این نیست که ظاهر است بلکه مراد
آنست که بیان خضاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد است در طریق ابو عوانة از ام سلمه
بر یکی از فضلا وجه ترک ظاهر مخفی بوده و وجه آن این است که در صحیح بخاری است که عن
عثمان بن عبد الله بن موهب قال دخلت علی ام سلمة فاخرجت الینا شعرا من شعر النبی صلی
الله علیه وسلم مخضوبا عثمان بن عبد الله بن موهب تیمی روایت از ابی هریرة و ابن عمر
کرده و از وی شعبة و ابو شعبة و ابو عوانة بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه اخراج
حدیث او کرده اند و ابن معین و ابی داود او را ثقه گفته اند و ابو عوانة بفتح عین نام او
وضاح بن عبد الله یشکری واسطی بزاز است مولی یزید بن عطا و واسطی است از شیء
جرجان بوده از جمله ثقات است حسن و ابن سیرین را دیده بود و از محمد بن منکدر
یک حدیث شنیده و از ائمه اعلام مثل شعبه و ابن علیة و وکیع و غیرهم روایت کرده اند
وفات او در سنه ست و سبعین بوده و بعضی سنه خمس و سبعین نیز گفته اند حدثنا
ابراهیم بن هارون اخبرنا النضر بن زرارة عن ابی جناب در تقریب مذکور
است که ابراهیم بن هارون بلخی صدوق بوده از طبقه حادی عشر و در کاشف گفته که
ثقه بوده و نضر بفتح نون و ضاد معجمه مجهول فتح ابن زراره مجهول بحاله بجیم ا

معه ابن عبد الكريم دهلي كنيتا و ابو الحسن كوفي است نزيل بلخ بوده و با كلمه مذكور بعذر
است و ابو جناب بجيم و تخفيف نون همچون صحاب امر و حيه كلبي است مشهور با ين كنيت و در
حديث ابو صنعي است بنابر كثرت تدليس او اخراج حديث ترمذي و ابو داود و ابن ماجه كرده اند
وفات او سنه خمس و مائه بوده عن اياد بن لقيط عن الجهزمة ابجو و جهزمة و ي صحابيه است
گويند که پيغمبر صلى الله عليه و سلم نام او عطيه و ليلى بفتحين فرموده امرأة بشير بن الخصاصية
بشير همچون حليم است و خصاصية بمهمله مكرره بتخفيف يا است در شمائل و جامع الاصول
بتشديد يا وارد است و منقول است از شيخ جمال الدين فيروزآبادي که تشديد لحن است نيز
انکه در کلام عرب فعاليه بتشديد يا وارد نشده و امام مستغفري در کتابي که در معرفة صحابه نوشته
آورده که نام بشير زحم بوده و پدر او دغا پسر اهلبان سجفتين ابن سعيد پيغمبر صلى الله عليه و سلم
او را بشير نام نهاده و گويند که خصاصية مادر او است و سعيد جد او قالت انا رأيت رسول
الله صلى الله عليه و سلم يخرج من بيته ينفض رأسه وقد اغتسل و براسه ردع
من حناء او قال ردغ من حناء شك في هذا الشيخ رايت بمعنى ابصرت متعدي است
بيک مفعول و تقديم مسند اليه بجهت حصر و تقويت و رشکل يخرج حال است از رسول الله صلى
الله عليه و سلم ينفض از باب اول است نفض و انتفاض لرزانيدن و افشانيدن چيزي را
ردع جمع ردعه است بفتح دال و سکون در صحاح تفسير به باللائي کرده و بنابر کلام
مبتني است بر تشبيه يعني بر سر يعني بر سر او حنا بوده بر وجهي که مشبه بود بلا،
مصدر رواية است از ردغ بفتح دو ساطي و غا بمعني واردن را لودن و مراد تا و ... رجم
قال الشيخ ابراهيم عائد است چه گفته اند که مراد از شيخ کرده کتاب ثبت شک باد نشده
بود ابراهيم است و يخرج و ينفض و هر يک از دو جمله بعد از و حال اند از فاعل فعل مقدم
بر ان ترجمه نفت جهزمة که من ديدم رسول الله صلى الله عليه و سلم در حالتي که بيرون مي
امد از خانه خود بر وجهي که مي افشاند سر خود را در حالتي که تحقيق غسل کرده بود و
حال آنکه بر سر او بار شبيه بلائي بود از حنا و يا بسر او الوده کي بود از حنا حدثنا
عبد الله بن عبد الرحمن بن فضل بن بهرام سمرقندي مذکور شده و يکي از فضلا
که عبد الله بن عبد الرحمن را در سابق حمل بر ابو يعلى طائفي بود کرده در ينجا حمل بر ابو
محمد دارمي کرده و گفته که اگر چه عبد الله بن عبد الرحمن متعدد است ليکن شيخ ترمذي

مفتی است حدثنا ... باید کرد واما عمرو بن عاصم بن عبید الله ابو عثمان
کلابی قیسی بصری حافظ حدیث او از همام وجریر بن حازم وحرب بن شداد وغیرهم یحیی
بن سعید وی را ثقه دانسته و ابن معین گفته که صالح بوده نسائی گفته که باکی نیست بوی
است آنچه در تهذیب آورده ودر تقریب مذکور است که عمرو بن عاصم صدوق بود
در حفظ او چیزی بود در سنه ثلث وعشرین ومائتین وفات یافته وحدیث او در کتب
ستة هست اخبرنا حماد بن سلمة اخبرنا حميد عن انس قال رأيت شعر رسول
الله صلى الله عليه وسلم مخضوبا قال حماد واخبرنا عبد الله بن محمد بن
عقيل قال رأيت شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم عند انس بن مالك
مخضوبا عقیل بفتح عین همچون علیم پدر ابو طالب است ومادر عبد الله زینب
بوده دختر امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه عبد الله روایت از ابن عمر وجابر کرده
واز وی معمر وزائده وبشر مفضل ابو حاتم گفته که وی لین الحدیث است وابن خزیمه
گفته که حجت نمی شود وتوفیق خضاب که ازین دو حدیث فهم می شود ما بین ذلك که
در حدیث انس مذکور بود بآنست که هر یک جز از وقتی باشد یا انکه انس یا کسی که از
ان موی بایشان رسیده بود از اثر عطری که موجب لون باشد معطر داشته باشند والوده
خضابی نباشد که حضرت صلى الله عليه وسلم استعمال فرموده باشد

باب ما جاء في كحل رسول الله صلى الله عليه وسلم

اصـ... ن را گویند که سرمه سیاه است کنند و بر هر چه در چشم ریزند وظاهر درین
مقام اطلاق ثانی وکحل بفتح مصدر است بمعنی سرمه کشیدن وحمل بران از دو معنی دور است
است لیکن مروی ضم است حدثنا محمد بن حميد الرازي روایة از یعقوب قمی
کرده واز وی ابن ماجه وترمذی وجماعتی بعضی او را ثقه دانسته اند وبعضی گفته اند
که کثیر المناکیر بوده نسائی گفته که ثقه نبود در سنه ثمان واربعین ومائتین وفات یافته
حدثنا ابو داود الطيالسي عن عباد بن منصور الناجي عباد بتشدید بای موحده
عین کنیته او ابو سلمه است روایت از ابی رجاء وعکرمه کرده وی ضعیف است وابو حاتم
گفته که آنچه عباد از عکرمه روایت کرده بود وبواسطه بعکرمه میرسد بخاری حدیث او را
در تعلیق آورده وائمه اربعه در صحاح خود عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله

عنهما

عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اكتحلوا بالاثمد فانه يجلو البصر وينبت
الشعر اكتحال سرمه كشيدن اثمد بكسر همزه وميم سنگ سرمه سياه و احسن او اصفهاني است و هذا
معنى اغنيه بتفسير سرمه اصفهاني كرده ليكن از جهت صرب نيز ارشد و چون مقتدا در ارامر
حضرت صلى الله عليه وسلم طلب مصالح است كه از مصالح دين باشد و درين مقصود صحيح بدن
است فرمود فانه يجلو البصر يجلو از باب افعال است مشتق از جلا يعني بردن پرده و غم و تاريكي
و پيدا كردن و روشن كردن باشد و اينجا حمل بر بعضي اين معاني رواست بعد چشم و روشني
چشم و قوت ابصار و مراد اول است و اگر جلا بمعني بردن پرده بود يا بردن تاريكي حمل
بصر بر معني سيوم محتمل است ينبت از باب افعال بمعني رستن و افزون شدن و هرچه بعيد
و نبات رستن و روييدن و افزون ساختن و روياندن و افزون ساختن و هريك
ازين معني دويم و سيوم مناسب است و در لفظ شعر فتح عين جهت مناسبت بصر است
و زعم ان النبي صلى الله عليه وسلم كانت له مكحلة يكتحل منها كل ليلة ثلثة في هذه
وثلثة في هذه يعني گمان ابن عباس آن بود كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم سرمه داني داشت
كه سرمه مي كشيد از ان هر شب سه در چشم راست و سه در چشم چپ يكي از فضلا گفته
كه اگر قائل ابن عباس بودي زعم در كار نبودي بلكه ان النبي صلى الله عليه وسلم گفتي
بدون زعم پس ظاهر نسبت زعم به محمد بن حميد است كه شيخ ترمذي است و مؤيد آنكه زعم
محمد بن حميد است كه در حديث ديگر اين قول به يزيد مدني بن هرون منسوب
و مخفي نيست كه اين غريب نيست كه ابن عباس را درين حكم جزم نبود
چون او را گمان ثبوت بوده بيان كرده و افاده ان كرده كه اين حكمي است مبني بر زعم
و گمان و بجزم بر نسبت و آنكه در حديث ديگر كه يزيد بن هرون منقول است منافي
ابن عباس نيست و ذكر فاعل دران حديث جهت آنست كه متبادر از معلق كه بعد
از حديث مذكور شود آنست كه مسند بصحابي باشد و لهذا درين حديث ذكر فاعل كرد
زعم بفتح عين در ماضي و ضم در غابر بمعني دعوي كردن و دروغ گفتن و گفتن چيزي
بگمان و درينجا معني ثالث انسب است و اول هم رواست مكحله بضم ميم و حاء
اسم آلة است بر سبيل شذوذ و وجه تخصيص اكتحال بشب آنست كه در چشم
بيشتر باقي ماند و بهتر سرايت ميكند در طبقات آن حدثنا عبد الله بن الصباح

بصیغه مبالغه الهاشمی البصری العطار روایت از معمر کرده واصحاب کتب سته الا ابن
ماجه از و روایت کرده‌اند وفات او سنه ثمان ومائتین بوده اخبرنا عبید الله بن موسی
العبسی منسوب بعبس بفتح عین وسکون موحده وسین مهملتین وبا موحده ویاء ابو محمد کوفی حافظ ثبت
ثقه بود وبتشیع منسوب در کتب سته از و روایت هست وفات او در ذی قعده
سنه ثلث عشر ومائتین بوده اخبرنا اسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق سبیعی کنیت او ابو
یوسف است از جمله اعلام است روایت از جد خود وغیره کرده واز و کثیری روایت کرده‌اند
وی ثقه بود از کبار اتباع تابعین است ولادت او در سنه مائه بوده وفات در سنه ثلثین
وستین ومائه بود عن عباد بن منصور ح در جامع الاصول گفته که نوشتن حا از
برای از برای انتقال از اسنادی است باسناد دیگر واین حا مفرده مهمله است وبعضی گفته‌اند
که از تحویل است بلا بحث تحول از اسنادی بدیگری وقاری چون منتهی شود بان باید گوید حا
بلفظ به ح کند در طیبی شرح مشکوة آورده که نزد انتقال از اسناد باسنادی مسمی حا
مهمله نوشته می‌شود وابن صلاح گفته که از معتمدی بیان این مسموع نشده وبخط
جمعی کان حفاظ دیده شده که بدل ان صح نوشته اند پس بنا بر این رمزی باشد از صح تا توهم
نکنند که اسناد حدیث ساقط شد وبعضی اصفهانیان گفته‌اند که اشارت تحولت از اسناد
بدیگری وبعضی گفته‌اند که از حائل است چه حائل می‌شود میان دو اسناد باید که تلفظ بان نکنند
وبعضی گفته‌اند که اشارت بر الحدیث است وبعضی چون منتهی باین ح
سند مسمی بحا معجمه سوده می‌گفته‌اند که خای معجمه است که اشارت است باسناد پ
آخر وشیخ جزری گفته که ظاهر این است که تعیین این باجتهاد مؤلفین است ومقید
بان ملتفت شده آید قال وحدثنا علی بن حجر حدثنا یزید بن هرون اخبرنا
عباد بن منصور عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یکتحل قبل ان ینام بالاثمد ثلثا فی کل عین ودر بعضی نسخ صحت
که قال یزید بن هرون فی حدیثه ان النبی صلی الله علیه وسلم کانت له
مکحلة منها عند النوم ثلثا فی کل عین واکتحال بچشم منافی آنست که در شرح
سنه مذکور است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در چشم راست سه میل می‌کشید ودر
چشم دو میل ومصنف در جامع خود آورده که از تکحل یکتحل فی الیمنی ثلثا یبتدی بها

ونجیتم

ویختم بها وفی الیسری ثنتین دو وجه توفیق گذشته هر یک بوقتی وقوع امر بوده وآنچه ابوداود
روایت کرده که من اکتحل فلیوتر هر دو روایت موافق است چه ایتار بثلث موافق است بحمل است
که نسبت بهر چشم بوده وشاید که نسبت بهر یک از عینین باشد حدثنا احمد بن منیع اخبرنا
محمد بن یزید الکلاعی روایت از اسمعیل کرده واو از امام احمد حجة بوده وابدال از جمله
ابدال شمرده اند حدیث او ابو داود ونسائی وترمذی اخراج کرده اند وفات او سنه ثمان وثمانین
ومائة بوده عن محمد بن اسحاق بن یسار المدنی صاحب مغازی کنیة او ابو بکر است وابو عبد الله
نیز گفته اند قرشی مطلبی است به نسبة ولا نسبی دیده بوده روایة از عطا وشعبه وغیره کرده صدوق
بوده وتدلیس داشته بخاری حدیث او را در تعلیق آورده وترمذی در شمایل واربعه در کتب
خود وفات او سنه احدی وخمسین ومائة بوده عن محمد بن المنکدر بصیغه اسم فاعل است
از انکدار کنیة او ابو بکر است ابن سعد بن تیم حدیث از جابر وانس شنیده حدیث او
در کتب سته هست از جمله تابعین است وجامع عبادت وزهد وفقه بوده ودر سنه
ثلثین ومائة وفات یافت عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
علیکم بالاثمد عند النوم فانه یجلو البصر وینبت الشعر حدثنا قتیبة ودر
بعض نسخ قتیبة بن سعید اخبرنا بشر بن مفضل بصیغه اسم مفعول از تفضیل کنیة
او ابو اسمعیل است بصری است ثقه وعابد بوده حدیث او در کتب سته هست
وفات او سنه اربع وثمانین ومائة بوده عن عبد الله بن عثمان بن خثیم
تصغیر وی مکی است صدوق بوده وصالح الحدیث است روایت از صفیه بنت شیبه
وغیرها کرده وفات او سنه اثنین وثلثین ومائة بوده عن سعید بن جبیر بن هشام
الاسدی نسبة والکنیة وی ابو محمد است واجماع است بر علو مرتبه وی در علوم
وعظم شان وی در عبادت وورع وزهد از هشتاد صحابه سماع کرده مثل ابن عباس
وابن عمر وانس وغیرهم واز وی خلق بسیار روایة کرده از تابعین وغیرهم از جمله
دو پسر او عبد الله وعبد الملک ومحمد بن واسع ومالک بن دینار وزهری وغیرهم
حجاج ظالم او را بظلم کشت در شعبان سنه خمس وتسعین وبعد از قتل او در روزی چند
نقل است که چون سر سعید بن جبیر بزمین افتاد سه مرتبه تهلیل فصیح ازو ظاهر شد
عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

عليكم بالاثمد فانه يجلو البصر وينبت الشعر باب ما جاء في لباس رسول الله
صلى الله عليه وسلم لباس بكسر لام عبارتست از آنچه او را بپوشند حدثنا محمد بن
شيخ اخبرنا محمد بن حميد الرازي انا الفضل بن موسى كنيت او ابو عبد الله مروزيست
روايت او از هشام بن عروه در طبقه اوست وفات او سنه اثنتي ومائة بوده او در كتب
ستة از روايت هست و ابو عثيلة بجاء دوم حرف ... عبيد نام او يحيى بن
واضح انصاريست نسبة واللاحاديث او در كتب ستة هست وثقة جا ... است شبيه
تكبير وزيد بن حباب بحاء مهمله و دو باء موحده كنيت او ابو الحسن است ... كوفه
بود روايت از حسين بن واقد كرده امام احمد از وي روايت كرده حديث او در كتب ستة
هست وفات او سنه ثلث ومائتين بوده عن عبد المؤمن بن خالد بن سعيد
روايت از ... كرده ثقة ... او ترمذي وابو داود ونسائي اخراج
كرده اند عن عبد الله بن بريدة عن ام سلمة قالت كان احب الثياب الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم القميص قميص پيراهن جمع او قمصان است
واقمصه وبعضي گفته اند كه وجه احبيت آنست كه ستر بدن بيشتر از ازار و ردا ميكند
و اين تقدير ليست كه مراد از ثياب ازار و ردا باشد و حال آنكه ظاهر اراده جميع افراد
ثوب است و ظاهر اين است كه احب اسم كان باشد و قميص خبر و عكس نيز مرويست
رتر جيح ... گفته اند كه چون باب از جهت اثبات احوال است لباس را
پس ... را وصف احبيت ثابت در ... النسب است ... از فضلاء گفته
كه اين سخن چيزي نيست زيرا كه ام سلمه ذكر اين حديث در باب لباس ذكر نكرده
ومخفي نيست كه اين رد مردود است كه مقصود آن است كه عبارت ام سلمه دو احتمال
وارد ديگر احتمال نظر مصنف كه حديث را در لباس اورده النسب استنباطيست
آنست كه بران محمول كرد ليكن بران بعض ساخته ... از احوال وست و مراد از
احوال خارج محول است حدثنا علي بن حجر حدثنا الفضل بن موسى عن عبد
المؤمن بن خالد عن عبد الله بن بريدة عن ابيه عن ام سلمة قالت كان
احب الثياب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم القميص حدثنا زياد بن
ايوب طوسي الاصل بوده بدلويه ملقب شده وازان ... ميرفت ...

وبرانه

ویرا شعبه صغیر لقب کرده از جمله حفاظ است بخاری ومسلم وترمذی ونسائی حدیث
او را اخراج کرده اند البغدادی یعنی بعضی لغتها اند که اول ذال معجمه وثانی مهمله ودر
لباب که از کتب سالکه عمالک است بمهملتین تعیین کرده وفقها این اسم را مکروه میدارند
چه کویند که اهل شرق را بتی بود مسمی به بغ ویکی از مشرق هدیه کسری آورده بود ویرا
آن بلده داد وی گفت بغداد یعنی بت داد و بلده بآن اسم موسوم گشت وبنا برین
منصور خلیفه بود آنرا دار السلام نام کرده وگویند که ابن مبارک در بغداد تعیین دال
مهمله میکرد واز معجمه منع می نمود وی گفت که بغ شیطان وداد با عجام اول
بخشش است وگفته اند که روایت کتاب بمهملتین وبغدان بنون نیز آمده حدثنا
ابو تميلة عن عبد المؤمن بن خالد عن عبد الله بن بريدة عن امه عن ام
سلمة قالت كان احب الثياب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبسه
القميص قال الترمذي هكذا قال زياد بن ايوب في حديثه عن عبد الله
بن بريدة عن امه عن ام سلمة وهكذا روى غير واحد عن ابي تميلة مثل
رواية زياد بن ايوب وابو تميلة يزيد في هذا الحديث عن امه وهو
الاصح مقصود از هكذا اول اشارت است بحاضر در ذهن که بیان آن به عبارت
عن عبد الله تا آخر کرده وبعد از فراغ از روایة ابو تمیلة اتیان این اشارت و
تنبیه جهت آنست که کسی توهم نکند که لفظ عن امه در عبارت زیاد وبن ... شی
از خارج معلوم کرده وملحوق ساخته ونیز هکذا اشارت بهمین عبارت که ... مذکور
مذکور است نکرد بلکه اشارت بحاضر در ذهن کرد ودر عبارت معین ساخت چه بر آن
تقدیر محل آن بود که توهم شود که مشار الیه متن حدیث است وهکذا ثانی اشارت است
به بیان مذکور یعنی از عبد الله وجه تاکید در افاده موافقه مثل روایة زیاد بن ایوب را
آورده واکتفا باشارت نکرد وبعد از فراغ از تحقیق اسناد خواسته که افاده آن کند که
ابو تمیله ترجیح روایت مشتمل بر عن امه میکرد پس گفت که ابو تمیلة تا آخر یعنی ابو تمیله
بعد از گفتن لفظ عن امه میگفت وهو الاصح یعنی اثبات عن امه اصح است از اسقاط
منقول نیز بعد لفظ وهو الاصح است واتیان عن امه جهت بیان موقع زائد است
حدثنا عبد الله بن محمد بن الحجاج بصیغه نسبت از نجح کاهی اورا بجد منسوب میدارند

و عبد الله حجاج گویند کنیت او ابو عثمان است صدوق بوده روایت از عبد الوارث و حماد
بن هشام کرده وفات او در سنه خمس و عشرین و مائتین بوده حدثنا معاذ بن هشام
روایت از پدر خود و از ابن عون کرده و از وی امام احمد و غیره گفته اند صدوق بوده لیکن
حجت نیست وفات او در سنه مائتین بوده حدثنی ابی یکی از فضلا در شرح خود گفته که
نمیدانم که ام هشام است مخفی نماند که این هشام دستوائی است ابن ابی عبد الله بن
ابی بکر دستوائی حافظ در شأن او گفته اند که امیر المؤمنین بود در حدیث امام نووی در
شرح بخاری گفته که بعضی دستوائی بنون گفته اند و اصح اول است و دستوا بلدی است
از اهواز روا از بسیار تابعین حدیث شنیده از جمله ابو زبیر و قتاده و یحیی بن کثیر و حماد
بن سلیمان و از وی شعبه و ابو داود و طیالسی و پسرش معاذ وفات او در سنه اربع و خمسین
و مائه بوده و ثلث و اثنین و اصدی نیز گفته اند عن بدیل یعنی ابن الصلیب العقیلی
و در بعضی نسخ بخاری صلیب بن میسره واقع است و بدیل و صلیب و عقیل همه بصیغه
تصغیر است و تفسیر بدیل با ابن صلیب حجت رد کسی است که گفته که وی ابن میسره است
بفتح میم و سین و بعضی گفته اند که صواب ابن میسره است و بدیل بن میسره ثقه بود و شعبه از و
روایت دارد وفات او سنه ثلثین و مائه بوده عن شهر بن حوشب شهر بفتح شین
معجمه و حوشب بحاء مهمله مفتوحه و شین معجمه مولی اسماء بنت یزید بوده صدوق است
کز ال حدیث او را بخاری در تاریخ آورده و ائمه خمسه در کتب خود بنائی گفته
که قوی نیست و احمد و ابن معین او را ثقه گفته اند عن اسماء بنت یزید
سکنه انصاریه از صحابی عبد الاشهل است و کنیت او ام عامر است وی در مدینه بود
مجعل و دین انصاف داشته در یرموک حاضر بوده و نه کس از کفار بحرب کشته قالت
کان کم قمیص رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الرسغ کم بضم کاف آستین و رسغ
بضم را مفصل کف و ساعد یعنی بود آستین پیراهن رسول الله صلی الله علیه وسلم
تا بندگاه دست کف و ساعد و حکمت درین ترک اسراف و تکبر است و نیز تجاوز
ازین مانع خفت حرکت و بطش میگردد و قصر ازین مانع حر و برد نمیگردد و بروایتی دیگر
کان ید قمیص رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفل من الرصغ بصاد مهمله و غین معجمه بمعنی رسغ
است تفاوت در مخرج یک حرف است در حاشیه مشکوة مذکور است که رصغ بصاد در روایت ترمذی و ابو داود

و در ایه

و در توفیق حدیثین بعضی چنین گفته اند که مبتنی بر تعدد پیراهن است یا روایت اولی مبتنی بر تقدیر است
و انکه باعتبار غالب بعضی بحثی است حدثنا ابو عمار الحسین بن حریث حدثنا
ابو نعیم عن زهیر عن عروة بن عبد الله بن قشیر بصیغه تصغیر روایت از ابن سیرین
و جماعتی کرده ثقه بود عن معویة بن قرة بضم قاف و فتح راء مهمله مشدده ابن ایاس مر
بصری از پدر خود از انس بن مالک روایت کرده و ازو قتاده و شعبه و اعمش و غیرهم
عالمی عامل بود حدیث او در کتب سته هست ولادت او در روز جمل بوده و وفاتش در
سنه ثلث و عشر و مائة عن ابیه قرة بن ایاس ابو معویة مزنی از جمله صحابه است
قال اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رهط من مزینة لنبایعه وان
قمیصه لمطلق او قال زر قمیصه مطلق آمدم پیش رسول خدای صلی الله علیه وسلم با گروهی
از مزینه از برای آنکه مبایعت کنیم با او و حال آنکه قمیص او بسته نبود یا آنکه صحابی
چنین گفته تکمه پیراهن او بسته نبود و طلق بمعنی ضد است و رهط در صحاح گفته که
ما دون عشره از رجال و در قاموس و نهایه گفته که از ثلث تا عشره یا دون آن و بعضی
تا بچهل گفته اند و این منافی نیست بان روایة که از مزینه چهار صد سوار آمده اند و مسلمان
شده اند چه شاید که رهط شده باشند و مزینه قبیله ایست از مضر و بیعت دست در دست
کسی نهادن و لام در لنبایعه علت آمدن را و لیست در رهط و در سر قمیص مضاف
مقدر است بر تقدیر اول یعنی آنچه در قمیص مشهور است فادخلت یدی فی جیب
قمیصه فمسست الخاتم بفتح سین اول و کسر دوم هر دو لغت گفت قرة ادخلت دست
خود را در گریبان پیراهن او و کف دست مالیدم بر خاتم و حدیث متضمن
فوائد است جواز هر یک از پیراهن پوشیدن و تکمه نابستن و ادخال دست در گریبان دیگری
بقصد مس بدن او جهت تبرک و تیمن و این دال است بر کمال خلق و شفقت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نسبت با حاضران و معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پیراهن تکمه داری پوشیده یکی از فضلاء در شرح خود گفته که حدیث دال است بر آنکه
جیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم وسیع بود بر وجهی که ادخال ید در آن آسان بوده و
بعضی گفته که حدیث مشعر است بر آنکه جیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جنب سینه
نبوده چه ادخال ید بر تقدیر اطلاق در است و مترتب در آن حدثنا عبد

حمید بصیغه تصغیر وی ابو محمد کشی است نام او عبد الحمید بتصغیر الحمید [illegible] حفاظ حدیث است
و صاحب تصانیف روایة از علی بن عاصم و محمد بن بشر و نضر بن شمیل کرده و از وی مسلم
و ترمذی و ابن خزیمه وفات او سنه تسع و اربعین و مائتین بود [illegible]
بن الفضل ابو نعمان سدوسی بصری که مشهور بوده به عارم یعنی شریر و مفسد
و وی رضی الله تعالی عنه بری بود ازین معنی لیکن باین لقب اشتهار یافته بود
ثقه بود و در آخر عمر تغیر یافته بود و بحدیث متوجه نشده وفات او سنه اربع و عشرین و مائتین
اخبرنا حماد بن سلمة عن حبیب بن الشهید بفتح حاء مهمله [illegible] کنیة
او ابو مرزوق است بصری است ثقه بود و از حسن بصری و ابن سیرین و عکرمه حدیث او
شنیده وفات سنه خمس و اربعین و مائه بوده و حدیث او در کتب سته هست عن
الحسن عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج وهو متکئ علی
اسامة بن زید علیه ثوب قطری قد توشح به فصلی بهم اسامه معنی و
مولی زاده رسول الله صلی الله علیه وسلم و والده او ام ایمن است که خاصه رسول الله صلی
الله علیه وسلم بوده و پدرش زید بن شرحبیل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم
او را پسر خوانده بوده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسامه را بر لشکری امیر ساخته
که عمر رضی الله تعالی عنه دران لشکر بود در سال وفات او خلاف است بعضی گفته اند
بعد از قتل عثمان بوده و بعضی گفته اند در آخر ایام معاویه بود بکسر قاف منسوب است
بقطر بفتح قاف و در جامع الاصول گفته که ثوب قطری منسوب است بکسر قاف جای
است نیکو که از جانب بحرین است و نقل از ازهری کرده که در اعراض البحرین گفته که قطر
دهی است و میپندارم که ثوب قطری بان منسوب است و کسر قاف از تغیرات نسبت است
بر خلاف قیاس و این شذوذ مخصوص بثوب است و در صحاح گفته که قطر بکسر قاف نوعی
است از برود که انرا قطری خوانند و در نهایة گفته که جامه است که دران سرخی هست
و علمها دارد و خالی از درشتی نیست توشح بمعنی پوشیدن و حمایل کردن هر دو آمده است
و درینجا ثانی مراد است ترجمه حدیث این است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمد در حالی
که اعتماد کرده بود بر اسامه بن زید بر وی جامه بود قطری بدرستی که حمایل کرده بود [illegible]
پس نماز گذارد با مردم وقت و این اتکا از ضعف و بیماری بوده [illegible]

قال محمد بن الفضل سألني يحيى بن معين عن هذا الحديث اول ما جلس الي
فقلت حدثنا حماد بن سلمة فقال لو كان من كتابك فقمت لاخرج كتابي فقبض على ثوبي
ثم قال امله علي فاني اخاف ان لا القاك قال فامليته عليه ثم اخرجت كتابي فقرأت عليه

يحيى بن معين بفتح ميم وكسر عين ابو زكريا مري بغدادي حافظ است امام محدثين بوده و
فضائل او بسيار است و مشهور است آنكه او را بسرير غسل كردند كه حضرت را صلى الله عليه وسلم
بران غسل داده بودند و او را بر نعشي برداشتند كه آن حضرت را صلى الله عليه وسلم
بيان غسل كرده بودند و نزد بران مرده رشته بود ولادت او سنه ثمان وخمسين ومائة بوده
وفات يافته در مدينه در ذي قعده سنه ثلث وثلثين ومائتين در حالي كه طالب حج و قاصد
ما جلس بمعنى ليست و مراد اول زمان جلوس يا زمان جلوس و اسم كان در لو كان من
كتابك ضمير ليست راجع بحديث كه از حدثنا كه گفته فهم مي شود و تقاضي كتاب جهت
كثرت اعتماد و زيادتي وثوق است و امله صيغه امر است از املال بمعنى القاء سخن بكاتب
جهت آنكه بنويسد و در بعضي نسخ امل بتخفيف لام است از املاء و اين نيز بهمان معني است
و امليته موافق اين روايت است و در بعضي نسخ فامليته است و در بعضي فامليت عليه
و خوف عدم ملاقات بنا بران است كه نيز عمر اعتقادي نيست و احتمال حدوث سوانح
هست و ازين اسناد فهم مي شود كه هر يك از اخبرنا و حدثنا بجاي هم استعمال مي شوند
و نيز آنكه محمد بن مفضل يحيى حدثنا گفته و نزد عبد بن حميد انا و حكايت مشعر است بكمال
اهتمام سلف در علم حديث حدثنا سويد بن نصر اخبرنا عبد الله بن المبارك
عن سعيد بن اياس الجريري منسوب است بجرير بصيغه تصغير كه يكي از اباء او
بوده يحيى بن معين گفته وي ثقه بوده و ابو حاتم گفته مروي صالح وحسن الحديث است
عن ابي نضرة عن ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى الله عليه و
سلم اذا استجد ثوبا سماه باسمه عمامة او قميصا او رداء ثم يقول اللهم لك
الحمد كما كسوتنيه اسألك خيره وخير ما صنع له ونعوذ بك من شره وشر
ما صنع له استجد اذ تازه گردانيدن اگر كسي گويد كه استجداد متضمن معني صيرورت
است الصفت از حالي بحالي و هيچ فرد از جامه منتقل نمي شود بوصف نوي
گوييم كه تنوين ثوبا جهت نوعيه است پس مقصود تازه گردانيدن نوعي از ثوب

چنانچه تفصیل ثوب بجامه و قمیص ورد است مشعر است باین و در نوع الا انتقال مقصود است
به حقیقت نوعی از جنس فردی مختلف بوصفی یا بشخص او بجنس فرد کر و در بعضی
شروح در تفسیر سماه باسمه گفته‌اند مشعر بود که این کلام است این قمیص الی غیر ذلک
اللهم منادی است حرف ندا انداخته‌اند و میم عوض از آن است لهذا جمع نمی‌شوند کاف
در کما جهت تشبیه است و ما مصدریست و تواند بود که کاف برای تعلیل بود چنانچه بعضی
جایز داشته‌اند و شاید که جهة ظرفیت زمانی بود و یا از برای مقارنت بود و مثل کما دخل
ضمایر غایبه راجع با جمیع و مراد از صنع درین مقام خلق است و لام در صنع للام العاقبت
است نه غرض که افعال الله از آن منزه است ترجمه این است که گاهی تا که حمد ابتدی
رسول الله صلی الله علیه وسلم جامه را مسمی ساختی انرا بنام خود خواه عمامه بودی
یا قمیص یا ردا پس میگفت این که خدایا حمد خاصه تراست چنانچه پوشانیدی مرا این
جامه را در خواست میکنم از تو خیر این و خیر آنچه خلق شده این است مثل حضور در
و حکمه عبادت که مجالس طاعت و پناهی مردم نبود از شر این و شر آنچه خلق از آن مترتب
شود مثل حصول خیلی ابلیس له و غیران حدثنا هشام بن یونس وابی بن غلش
الکوفی از جمله ثقات است عند ترمذی از ائمه سنه اخراج حدیث او کرده روایت او
بی حازم و ابن عیینه است وفات و سنه اثنی و خمسین و مائتین بود حدثنا القاسم
بن مالک المزنی نیز کوفی است صدوق بود روایت از حصین کرده و از او امام
احمد و ابن عرفه عن الجریری عن ابی نضرة عن ابی سعید الخدری
رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم نحوه مقصود از نحو
گذشت حدثنا محمد بن بشار اخبرنا معاذ بن هشام حدثنی ابی عن قتادة
عن انس بن مالک قال کان احب الثیاب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
یلبسه الحبرة و در بعضی نسخ یلبسها است و مرجع مذکر است احب و مؤنث ثیاب است
و حبرت بهجون عنبه است نوعی است از بردها بمعنی خوب‌ترین ثیاب است نزد
وی آن از پنبه یا کتان می سازند و در قی میدهند و حبره از تحبیر است بمعنی تز
و ثوب حبرت بطریق وصفیت و ثوب حبرت باضافه هر دو مستعمل
بوده است و حبرة مفرد است و جمع او حبر است و حبرات بهجون عنبه و عنبات

و مراد

ومراد از ثیاب درین حدیث جامها است نا دوخته است چه حبرت [illegible] ساخته اند
و در صحیح قمیص جامی را ان نیست که از ثیاب در ان حدیث جامها نا دوخته [illegible] است با آنکه
احبیت قمیص باعتبار ملبوسیت است مراد و احبیت حبرت باعتبار حسن و آنکه احبیت باعتبار
لون بود چه حبرت سبز است و مشابه ملبوس ثیاب اهل جنت است منافی تفضیل بیاض است
که از بعض احادیث فهم می شود با آنکه متعین نیست که لون حبرت سبز باشد چنانچه از تفسیر
سفیان در حدیث ابی جحیفه فهم می شود حدثنا محمود بن غیلان اخبرنا عبد الرزاق
اخبرنا سفیان در بعض نسخ الثوری است و بعض شارحان در تفسیر نسخه مطلق
گفته اند ابن عیینه کرده اند عن عون بفتح عین و سکون واو از ثقات بوده بن ابی جحیفة
عن ابیه قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم وعلیه حلة حمراء کانی انظر الی
بریق ساقیه قال سفیان اراها حبرة و در بعض نسخ نراه بضم نون و تذکیر
ضمیر و مرجع حله است باعتبار ثوب و بعضی گفته اند که در سوطی بدون تا معنی نداشته باشد
تذکیر ضمیر راجع بآن جایز است بریق و برقان مصدر برق است بمعنی لمع و محتمل است
که بریق مشتق باشد از برقان و بریق التقدیر بیه کما اضافه معنی فی باشد و حمل بر اضافه صفه
بموصوف درست نیست چه جان فقد بریق ساقیه می باید و از حدیث فهم می شود
که جامه آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا نیم ساق بود و ظن سفیان دال است بر آنکه
حبرت لازم نیست که سبز باشد یا سرخ در ان ثوب آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مرویست محمول است بر خطوط سرخ نه آنکه تمام جامه سرخ بود حدثنا علی بن خشرم
بفتح خاء معجمه و سکون شین معجمه و فتح را مهمله [illegible] جعفر و مسلم و ترمذی و نسائی اخذ حدیث
او کرده اند و نسائی وی را ثقه داشته وفات او در رمضان سنه سبع و خمسین و مائتین اخبرنا
و در بعض نسخ اخبرنا عیسی بن یونس با آنکه دو مرتبه مذکور گشته یکی از فضلا درین
مقام بیان او کرده عن اسرائیل وی برادر عیسی و نبیره ابی اسحاق سبیعی است عن ابی اسحاق
عن البراء بن عازب قال ما رایت احدا من الناس احسن فی حلة حمراء من
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان کانت جمته لتضرب قریبا من منکبیه و در [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروایة ابی اسحاق یضرب منکبیه مذکور شده
و [illegible] قریبا من منکبیه گفته وجه توفیق آنکه مذکور شده در ان تقریبی و این تحقیق و ان در [illegible]

زمان کان سعفه است از مشقله و لام لازم است و لهذا الیعرب کفته حدثنا محمد
بن بشار انا عبد الرحمن بن مهدی انا عبید الله بن ایاد وهو ابن لقیط
روایة از پدر خود کرده که ایاد است و طایفه صدوق بوده و بنده روی الیه الحدیث کلمه
وفات او سنه تسع و سبعین و مائه بوده عن ابیه عن ابی رمثة قال رایت النبی صلی
الله علیه وسلم وعلیه بردان اخضران برد بضم با جامه است مخطط که مراد از اخضر
مشتمل بر خطوط سبز است حدثنا عبد بن حمید قال انا عفان بن مسلم
ابو عثمان صفار حافظ روایت از هشام دستوائی و جماعه کرده و از وی بخاری روایت
ثقه بود وفات او سنه عشرین ومائتین بوده انا عبد الله بن حسان العنبری
التمیمی کنیت او ابو جنید است مقبول بود ائمه اربع حدیث او در صحاح خود آورده اند
عن جدتیه دحیبة وعلیبة در بعضی آورده که صواب دحیبة وصفیة است جدتان
علیبة و در تهذیب الکمال است که صفیه و دحیبه خواهران بوده اند ما دریان علیبه است
که قیله جده مادری یا پدری او بوده پس جدتین علیبه جده عبد الله باشد از جانب
پدر دحیبه و در جامع الاصول آورده که بروایة صفیه که قیله ابیه دحیبه است از علیبه وی از جده
پدر خود قیله و میان سخن جامع الاصول آورده که بروایة صفیه که ظاهر دحیبه است در شمائل
تنافی نیست چه شاید که قیله جده پدر صفیه بنت علیبه است و جد علیبه نیز باشد و تعطیه که از بعضی
شروح نقل کردیم اگر بنا بر توهم این تنافی است حال آنکه معلوم شد و الا بیان این بر مخطی است
و بعضی ایراد کرده اند که چون دحیبه و علیبه خواهران بوده اند هر دو جده عبد الله نمی توانند
بود و این ایراد ظاهر الفساد است بنا بر آنکه مذکور شد عن قیلة بفتح قاف و سکون
تحتانیه بنت مخرمة بخا معجمه و فتح را مهمله و در بعضی کتب مذکور است که قیله عنبریه تمیمیه روایت
کرده اند از وی صفیه و دحیبه دختران علیبه و هر یک ربیبه او بوده و وی جده پدر ایشان است
و از صحابیات است روایة کرده حدیث طویل غریب را قالت رایت النبی صلی الله
علیه وسلم وعلیه اسمال ملیتین کانتا بزعفران وقد نفضته و در بعضی نسخ نفضتا
بصیغه مجهول وفی الحدیث قصة طویلة اسمال جمع سمل است بفتح سین و میم
بمعنی کهنه و گاه هست که یک جامه را باعتبار اجزاء متصف باسمال دارند [illegible]
[illegible] مستعمل شده چه مضاف است بملیتین و ملیته تصغیر ملاءه است بضم میم و مد [illegible]

از جامه است که در آن خیاطی و قطع و بافته باشند بلکه تمامی بافته باشند و این تفسیر ترجمه است
چه الف و لام معهود معدود شده و الملبد با فتح بر عزارات متعلق است بمعمولی که مقدر است
نقش است که بنیعا انداب اول و آخر ملبد نقضه راجع بر عزاران است و مقصود این است که گلیمی
ریخته بود و بعضی از آن قصه طویل مذکور نگشته چه متعلق بامر لباس نیست و شیخ ابن حجر
در شرح بخاری آورده که شاید که این قصه آن باشد که طبرانی روایت کرده بسند صحیح که با یکی
من ابنا که قیله گفته در آن است الخ و در آن مذکور است که جاء رجل فقال السلام علیک یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقال و علیک السلام و رحمة الله و برکاته و علیه اسمال ملیتین قد کانتا بزعفران
فنقضنا و بیده عسیب نخلة مقشور غیر خوصتین من اعلاه قاعدا القرفصاء فلما رأیت ارعدت من الفرق فقال جلیسه
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ارعدت المسکینة فنظر الی فقال و علیک السکینة فذهب
عنی ما اجد من الرعب و عسیب نخل شاخی است که از آن برگ جدا کرده باشند و تفسیر الفاظ
دیگر در باب جلسه خواهد آمد حدثنا قتیبة بن سعید اخبرنا بشر بن المفضل
عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهم
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بالبیاض من الثیاب لیلبسها
احیاءکم وکفنوا فیها موتاکم فانها من خیار ثیابکم علیکم از اسماء افعال
است بمعنی الزموا و استعمال آن بباء و بدون آن هر دو وارد است لیلبسها امر است
از لبس یلبس بکسر عین در ماضی و فتح در غابر لبس و لباس و ملبس پوشیدن و
وکفنوا کفن پوشانیدن موتی جمع میت است و اموات نیز جمع میت آمده اصل آن
میوت بوده خیار یعنی گزیدها و در بعضی نسخ من خیر ثیابکم است و بنابر لفظ من معانی اخیت
حصر نیست و اطلاق بیاض بر سبیل ثیاب بطریق مبالغه است و مقصود جامه سفیدی
در غایت سفیدی و در لیلبسها التفات است از خطاب بغیبت چه ظاهر البسوها است و یکی از
فضلاء گفته که بهم التفات کرده از غیبت که در لیلبسها است و این سخن قابل التفات
نیست چه غیبت لیلبسها است و این سخن قابل التفات نیست چه غیبت لیلبسها بخطابی که در
در احیاءکم است مرتفع شده و کلام حکم خطاب گرفته ترجمه لازم باشید جامها بغایت سفید را باید که
بپوشند آن را زندگان شما و کفن پوشانید مردهای خود را از برای آنکه آن از گزیدها جامهای شما
حدثنا محمد بن بشار اخبرنا عبد الرحمان بن مهدی اخبرنا سفیان گفته

که مراد ابن عیینه است عن حبیب بن ابی ثابت الاسدی بروایت ابن عباس و زید بن
ارقم کرده و از وی شعبه و سفیان و جمعی محدثین ثقه بوده لکن کثیر الارسال و التدلیس است
وفات او در سنه تسع و عشر و مائة بوده عن میمون بن ابی شبیب الربعی بفتح
دو موحده که میان ایشان [illegible] است از علی و ابن مسعود روایت کرده صدوق
است کثیر الارسال بخاری در غیر جامع صحیح [illegible] روایت کرده و ائمه حسن [illegible] صحاح عن
سمرة بن جندب بن مالک الفزاری از علمای صحابه است [illegible]
شده بود [illegible] زیاد او را خلیفه خود [illegible]
از وی پسرش جابر روایت کرده و حسن بصری و شعبی و علی بن ربیعه مرویات او در کتب
معتبره صد و بیست و سه حدیث است دو از آن در بخاری [illegible] مسلم سمره بفتح سین
و ضم میم و در جندب ضم و فتح دال هر دو مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم البسوا البیاض فانها اطهر و اطیب و کفنوا فیها موتاکم اطهر اسم تفضیل
است از طهارت که مصدر طهر است بفتح هاء بحسب مشهور و بالضم در غیر مشهور و ضم در
غابر بمعنی پاک شدن از چرک یا نجاست و حلال یا بی عیب شدن و اطیب اسم تفضیل است
بمعنی طیب تر و طیب بمعنی خوشی و خوشبوئی و پاک و حلال و پسندیده و بمعنی نیک
بر و درین مقام اکثر این معانی مناسب است و وجه اطهریت بعضی گفته اند که گفت
[illegible] بول و ذکر امیخته نیست که بدان سبب توهم نجاست شود باعتبار عدم احتیاط
صابغ یا بجهت احتمال نجاست لون و برین تقدیر اطهر از مصبوغ باشد نه از غیر مصبوغ
مثل خود رنگ و جامه ها از پشمینه که بحسب اصل خلقت رنگین است و میتوان گفت که بیاض
از جمله خیار شیا لیست تفضیل آن بر بعضی کافی است و او وجه آنست که گویند که اطهریت
بیاض بنا بر آن است که غسل و تطهیر در وی بیشتر می باشد بجهت آنکه زود تغیر در وی ظاهر
می شود و بعضی فضلاء گفته اند که مراد با طهریت آنست که پاکی شسته می شود
چه در وی [illegible] تغییر لون نیست و این نیز مستلزم تفضیل بر ملون است که در غسل او [illegible]
تغییر لون باشد و او وجه در وجه اطیب بمعنی خوشتر آنست که ثیاب اهل بهشت است
چنانچه در شان ورقة بن نوفل مرویست که فرموده صلی الله علیه وسلم که ورا [illegible] با ثیاب سفید
دیدم اگر از اهل نار بودی جامه سفید نمی بود است حدثنا احمد بن منیع احمد

نیسی

٩٨

يحيى بن زكريا بن ابي زائدة ثقه بود السهمي الهمداني الوادعي و وي ... خود
كرده و از ابو عبد الوليد روايت كرده ثقه بود احمد ثنا بن يعني زكريا بن ابي زائده از حفاظ
است روايت از شعبي كرده و از وقطان ثقه بود وفات او سنه اربعين ومائة بود و روايت
اكثر و اشهر در زكريا مد است و قصر نيز و در بعض روايات هست و ذكري بتشديد يا و تخفيف
به قصر ... و لغت است ... از ... عرب ... علم عجمي مثل ... جبرئيل
و جبرائيل و همدان بسكون ميم است عن مصعب بن شيبة روايت او از عمه او ست
صفيه دختر شيبه زساده روايت كرده و مسلم و از بعضي حديث او در صحاح خود آورده اند
عن صفية بنت شيبة رضي الله عنها حاجب عبدري كه منسوب است به بني عبد الدار و گويند
كه وي را شرف رويت آنحضرت صلى الله عليه وسلم حاصل شده بود و روايت از ام حبيبه كرده
و مسند بخاري تصريح كرده بانكه وي از رسول الله صلى الله عليه وسلم ... دارقطني منكر روايت
او است از وي پسرش منصور ... روايت كرده ... زمان وليد بود حديث او را ائمه
سته آورده اند لكن بخاري در تاريخ آورده نه در صحيح عن عائشة قالت خرج رسول الله
صلى الله عليه وسلم ذات غداة وعليه مرط مرحل من شعر اسود اضافة ذات
بعض ظروف و اختصاص يعني به وقت ... و بعضي گفته اند كه اين اضافه مسمى
است باسم يعني ذات غداة يعني صاحب اين اسم و مرط بكسر ميم در نهايه گفته كه غالبا جامه
است كه از ريشم است و در صحاح گفته كه از پشم يا ابريشم كه ازار ازوي سازند و برين تقدير
اضافه بشعر مجاز است بخلاف تفسير نهايه و ظاهر از عليه مرط آنست كه بر سر انداخته باشد
و بنا بر تفسير صحاح كه تخصيص با زار كرده اشكال متوجه شود مگر آنكه گويند مراد از عليه مرط
آنست كه بر بدن او مرطي بود يعني از ملبوس بهمين مرط بود و برين تقدير البته بايد كه ازار
باشد و در ... اسود جر و رفع بر صفة شعر و مرط مرويست حدثنا يوسف بن عيسى اخبرنا
وكيع اخبرنا يونس بن ابي اسحاق شيباني كنيه وي ابو اسرائيل است روايت از مجاهد
كرده از وي پسر اش اسرائيل ... صدوق بوده ابن معين او را ثقه گفته و احمد حنبل
گفته كه حديث او مضطرب است و ابو حاتم گفته كه لا يحتج به وفات او سنه تسع وخمسين
ومائه ... عن ابيه عن الشعبي بفتح شين و شعب بطني است از قبيله همدان نام
بن شراحيل است روايت از بسيار صحابه كرده از جمله امير المؤمنين علي بن ابي طالب

و حسین و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و ابن عمر و ابن عباس و ابن جعفر و ابن زبیر
و جابر رضی الله تعالی عنهم اجمعین گفته که یافتند کسی را که صحابه را دریافته ام بسیاری از اکابر تابعین
از وی روایت کرده اند و مشهور و معروف است که گفته که هرگز سیاهی در سفیدی ننوشتم و هرگز نزد
من حدیثی نگفت که خواستم باشم که اعاده کند با وجود علو شان مزاح کردی وفات او سنه
اربع و تسعین بوده و کنیت [illegible] گفته اند شعبی بعض سنین و کسر [illegible]
اند [illegible] عن عروة بن مغيرة بن شعبة [illegible] در کتب [illegible] عن ابيه مغيرة
بن شعبة [illegible] ابی عامر بن مسعود ثقفی از مشاهیر صحابه است کنیت او ابو عبدالله [illegible]
و بعضی ابو عیسی گفته اند و وی از آنهاست که در دفن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دخل
داشته اند چندگاه والی بصره بوده بعد از آن در کوفه والی [illegible] وفات یافت در شعبان
سنه خمسین هفتاد سال داشت و برادر [illegible] پسر بود عروه و حمزه و عقار بقاف مشدده
[illegible] روایه حدیث ازو کرده اند و از صحابه ابو امامه و مسور بن مخرمه از وی روایت کرده
اند حدیث او در کتب سته [illegible] و در کتب معتبره [illegible] حدیث بینت
ان النبی صلی الله علیه وسلم لبس جبة رومية ضيقة الكمين گفته اند که این جامه
بوده که در بعضی اسفار و غزوات پوشیده اند والله تعالی اعلم بالصواب

[illegible]

در کثیری از نسخ این کتاب در این مقام [illegible] باب در بیان عیش واقع است اول باب
ما کوتاهی است مشتمل بر دو حدیث دوم باب طویل و در بعض نسخ باب طویل در آخر
کتاب است بعد از اسماء و سید جلال الدین محدث [illegible] گفته که اصل سماع ما موافق نسخه
اخیره است [illegible] را در [illegible] تفسیر کرده بحیوة و طعام و آنچه بآن زیست کنند
و در این باب اراده هر یک از حیوة و طعام محتمل است و وجه آنکه مصنف بیان عیش را در دو
باب آورده ظاهر نیست مگر آنکه آن باب محمول شود بر طعام و این باب بر زیستن یا
بر آنچه بآن زیست کنند چه از حدیث این باب فهم می شود استمرار فقر آن حضرت صلی
الله علیه وسلم پس معلوم می شود که زیست در همین فقر می کرده اند و فهم می شود
که زیستن ایشان بقدر قلیل بوده چنانچه ظاهر شده و وسعت چندان نداشته که رفقا و اصحاب
کما ینبغی محظوظ شوند و قصر بر یک احتمال از قصور نظر است والله اعلم [illegible]

سعید حدثنا حماد بن زید عن ایوب وی ابو بکر ایوب بن تمیم کیسان سختیانی
بصری تابعی است مولی ابن عمر بود و بعضی مولی جهینه نیز گفته اند وی در بصره پوست
فروشی میکرد و ازین جهت سختیانی گویند بسیاری از کبار تابعین را دیده و حدیث شنیده
مثل ابن سیرین و عمرو بن دینار و قتاده و از غیر تابعین مالک و ثوری و شعبه و ابن عیینه
شعبه وی را سید الفقهاء می گفت حماد بن زید گفته که ایوب افضل همه است که من با ایشان
مجالست کرده ام و اتباع او سنت را از همه اشد است و ابونعیم در کتاب حلیه آورده که حسن
میگفت ان و سید الفتیان و سید شباب اهل البصرة و آورده که وی چهل حج کرده بود در روایة ٩٩
کرده باسناد خود به حماد بن زید که روزی تنعم پیش از آنکه ابو حمزه میمون نزد من آمده گفت
که دوش ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در خواب دیدم گفتند که آمده ایم که نماز گزاریم بر ایوب
سختیانی و ابو حمزه را خبر از موت او نبود من گفتم که وی دوش وفات کرده باسناد خود از
عبد الواحد بن زید که با ایوب بودم در حرا تشنه شدم چنانکه ایوب اثر آن در یافت
گفت چیست [illegible] گفتم تشنگی بمن رسید که می ترسم بر خود گفت پوشیده
خواهی داشت گفتم آری پس سوگند داد مرا که در حیوة او کس را خبر نکنم بعد از آن پای
خود را افشرده بر حرا و آب جوشید و از آن می خوردم تا سیر شدم و با خود برداشتم و در حیوة
او با کس نگفتم در [illegible] گوشیدی [illegible] کو بیند [illegible] جامه او درازی یافتند
گفت الیوم شهرة در تشمیر است و نیز در حلیه روایة کرده که تمام بقیام گذرانیدی و نزد
صبح آواز بلند کردی گویا که [illegible] ساعت برخاسته از سخنان اوست که هر چند مبتدع در عمل
افزاید بعد او از خدای افزاید و ایضا روایة کرده از حماد بن زید که ایوب ما را گفت
که لازم بازار باش که بدرستی که غنی از عافیت است وفات او سنه احدی وثلثین مائة بود
عن محمد بن سیرین الانصاری کنیة او ابو بکر است وی و معبد و انس و یحیی و حفصه
و کریمه هم فرزندان سیرین اند که مولی انس بن مالک بوده و انس وی را مکاتبه ساخته
به بیست هزار درم پس ادا کرد و آزاد شد و از اطلاق ابن سیرین مراد محمد است و بوی
[illegible] نیز در حدیث روایات هست ابن سیرین از ائمه تابعین است از بسیاری تابعین
حدیث شنیده گویند که وی سی کس از اصحاب دیده بود پیش از قضیه عثمان بدو سال
متولد شد از تابعین شعبی و قتاده و ایوب و غیرهم از وی روایة کرده اند وفات او سنه

عشر و مائة بوده ... ابو هریره ... محمد بن سیرین غیر
منصرف است بعجمه و علمیت ... یکی از فضلا را توهم خلاف ... شده ... اکثر ...
که سیرین ... و ... کردی از نسبی ... است ...
که اهل ... گویند ... از بلاد عرب نبوده بلکه از بلاد عجم بوده چه در
... عجم قال کنا عند ابی هریرة وعلیه ثوبان ممشقان من کتان فتمخط
فی احدهما فقال بخ بخ یتمخط ابو هریرة فی الکتان لقد رأیتنی وانی لاخر
فیما بین منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم وحجرة عائشة مغشیا علی
فیجیء الجائی فیضع رجله علی عنقی یری ان بی جنونا وما بی جنون وما هو
الا الجوع ظاهر آنست که ثوبان ردا و ازار باشد و ممشق آنکه بگل سرخ که آنرا
مشق گویند بکسر میم رنگ کرده باشند ... فتح ... است ...
احمر کتان بفتح کاف و تشدید تا ... حذف الف ... تمخط یعنی
پاک کردن مخاط بینی است بخ بفتح با و ... کلمه ایست ...
و فرح ... گویند و بعضی گفته اند که ... تعجب است یا فخر و مدح ...
مبالغه است و تفصیل لغات آن بطریقی که در ... آمده ... تخفیف ...
و ضم خا و تنوین ... بسکون و تخفیف ... بتنوین و کسر ...
کتب ضم خا بی تنوین و با تنوین و تخفیف نیز مذکور است و منقول از ...
است که گاهی این کلمه از برای انکار بوده ... این مقام محتمل است و جمله یتمخط
استیناف است در جواب سوال از جهة تعجب و لام در لقد رایتنی جواب قسم محذوف
و بجهة اتحاد زمان حال و عامل جمله رایتنی ... قسم ... از افعال قلوب است
و لهذا فاعل و مفعول او هر دو ضمیر متصل ... و انی لاخر حال است از مفعول رایت
خرور سقوط است منبر اسم مکان است از نبر بمعنی بلند شدن از نبر ینبر بفتح عین در
ماضی و ضم در غابر مغشیا از غشی یغشی بکسر عین در ماضی و فتح در غابر غشی علیه بصیغه
مجهول یعنی زایل شد عقل او و مغشی علیه کسی که عقل او زایل شده عنق بضم و سکون نون
که ... تذکیر و تانیث او وارد است یری بمعنی یظن و ... سوم ...
او ... و ضمیر ... راجع است با نچه با ابی هریره بوده ... فهم می شود از گفته.

...

مانی چنین ترجمه بموده ما نزد ابی هریره و به جمعه جامه بود وا زکتان که مکان ممرخ اینک
کرده بود تمش بینی یا انکه بود مگر اثار دو پس کفت به به زهی حال بینی یا که مکنند ابو هریره
در جامه کتان وحال انکه والله من میدانم خود را در حالتی که بتحقیق بر زمین می افتادم در میان
منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم و حجره عائشه رضی الله تعالی عنها در حالتی که مستولی شده بود بر من
بیهوشی پس می آمد آینده پس می نهاد پای خود را بر گردن من و می پنداشت که
دیوانه ام و گمان می برد که مرا جنون است و حال آنکه مرا جنونی نبود و نبود آنچه بود مگر گرسنگی اگر
(70) کسی گوید که حدیث دال بر ضیق عیش ابی هریره است نه بر ضیق عیش رسول الله صلی الله علیه وسلم
که باب در بیان آنست گوییم که ضیق عیش اهل بیت در این مرتبه دال بر ضیق آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم چه معلوم می شود که به طبق دعاء اللهم اجعل رزق آل محمد قوتا زیاده
از قدر ضروری در خانه آن حضرت صلی الله علیه وسلم نبود و چنانچه حال ابو هریره که از اصحاب صفه
بوده با نجامی رسیده که از گرسنگی بی هوش می شده با آنکه در جوار آن حضرت صلی الله علیه وسلم
بوده اند اگر از قدر ضرورت زیاده می بود وی او را امداد کردندی و حال با نجا نمی رسید
حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا جعفر بن سلیمان الضبعی منسوب است
بضبیعة بالتصغیر قبیله که محله ایست از بصره که وی آنجا می بوده یکی از فضلا گفته که ضبیعه
اسم قبیله است سهو است چنانچه قول شارح ذکر که منسوب بضبیع گرفته و کنیه جعفر ابو
سلیمان از ثابت بنانی و مالک دینار حدیث شنیده صدوق بوده و زاهد لیکن شیعه بود و
وفات او سنه ست و سبعین و مائة بوده عن مالک بن دینار صدوق و عابد
بوده حدیث او در کتب اربعه هست در هر چهار جا معلق بوده و حق الکتابة گرفتی
و به بقال سپردی و از آن خوردی ازاری از شال پوشیدی و عبائی و چون زمستان
شدی پوستینی کبل و عبائی او را گفتند که دعاء استسقا نمیکنی گفت شما میگوئید که باران
دیر می آید و من میدانم که سنگ دیر می بارد و چون مالک صحابی نیست پس این حدیث
مرسل باشد قال ما شبع رسول الله صلی الله علیه وسلم من خبز قط ولا من لحم
الا علی ضفف قال مالک وسألت رجلا من اهل البادیة ما الضفف قال
ان یتناول مع الناس مراد از شبع رسول الله صلی الله علیه وسلم کفتند که سیری در
شکم معده است چه هرگز آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکم را پر نساخته اند که مراد از

شبع با صفت السنة که شبع آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دنیا فقط بود و متبادر از تقدیم معا
بر مطعومنا آنست که شبع از خبز و لحم یکجا حاصل نشده باشد لیکن روایتی بعد ازین مجامع
کرده اند بر عدم شبع از مجموع هست باب ما جاء فی عیش رسول الله
حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا ابو الاحوص عن سماک بن حرب قال
سمعت النعمان بن بشیر الانصاری نعمان و پدرش هر دو صحابی بوده اند از قبیله خزرج
انصار اند و نعمان عمره نام داشت خویش عبد الله بن رواحه بود مرویات نعمان در کتب معتبره
صد و چهارده حدیث است پنج متفق علیه و منفرد داشت بخاری یکی و مسلم چهار و در شام
بوده و مدتی امیر آن حدود بود [illegible] یقول الستم فی طعام وشراب ما شئتم تواند بود که
ما موصوله باشد و عاید محذوف و جمله بدل باشد از طعام و شراب و تواند بود که مصدریه باشد
بمعنی ما دام [illegible] مقام در الستم یا از کلام [illegible] مقصود ترغیبست بموافقت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم در تقلل [illegible] تقریر است جهت تحریض و تنبیه بر شکر
نعمت لقد رأیت نبیکم صلی الله علیه وسلم وما یجد من الدقل ما یملاء
بطنه و دقل بفتح دال و قاف بدترین خرما است [illegible] جهت آنکه متابعت است
و ترغیب باقتدا [illegible] که خالد بن ولید چون از مالک بن نویره صاحب علم شنیده
و برایان مواخذه کرد و بقتل او رد اگر این اضافه مستلزم سلب نبوت بقیاس
بغیر نیست مواخذه خالد چه صورت داشته باشد و اگر مستلزم است اضافت مغیره
چه توجیه است گویم که این اضافت از کسی که [illegible] بوده باشد چون مالک بن
نویره که بر ارتداد او بخالد رسیده بود موجب مواخذه است لکن از اهل ایمان و
ایقان محمول بر لطایف و نکات است چنانچه مذکور شد مواخذه که متهم بارتداد لازم آید
قتل نیست و قتل خالد او را بمحض این سخن نبود بلکه ارتداد او معلوم خالد شده
بود و ازین سخن دانسته که مقصود او اصرار بر سلب نسبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از خود است ترجمه نیستید شما در طعام و شراب آنچه می خواهید یا مادام که می خواهید
بران قادر بدرستی که بتحقیق دیدم پیغامبر شما را صلی الله علیه وسلم در حال آنکه
نمی یافت از بدترین خرما چه جای خرمای نیک آن قدر که پر کند شکم خود را و مقصود
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وجود ضیق معیشت هرگز از شکر خالی

تا به پرسش با او چو و اینجا تنبیه است بر نعمت از شکر حالی نباشید و حق نعمت بجا آرید ... الحمد
حضرت صلی الله علیه وسلم که اینجا بنا به اشتیاق و مظلومان [illegible] و ذخیره نکات
شمرده باید که با او انتها کنید و طریق و اوضاع را بدانید حدثنا هارون بن
اسحاق الهمدانی حدثنا عبدة عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة
قالت ان کنا آل محمد نمکث شهرا ما نستوقد بنار ان هو الا التمر والماء
و در بعض نسخ ان کنا است و عدم لام جواب صحت نسخه ترک آنست زیرا که ان مخففه
نیست و جمله از قبیله چون و اخوات فعل شود لام لازم او نیست و بهتر اینکه اتفاق در آل محمد جز آنست
و جمله از قبیل و کان الله علیما و نمکث حال است از آل است و تواند بود که آل منصوب باشد
بر تقدیر اعنی و نمکث خبر باشد و جمله ما نستوقد حال است از فاعل نمکث و خبر بعد از خبر باشد
نیست استیقاد در شعله ساختن و در شدید لازم و متعدی هر دو آمده بر تقدیر اول با بنار
جهت تعدیه است و بر تقدیر ثانی برای صله است شهر عبارت است از رویة هلال
تا رویة هلال و جمله ما نستوقد حال است از فاعل نمکث و خبر بعد از خبر مناسب نیست
چه نمکث باین مقید اگر نباشد ملاقی منظور دان و در ان هو نافیه است و ضمیر راجع
ما کول که از سوق کلام مفهوم میکرد و ظاهر عدم استیقاد نار برای طبخ است چنانچه
ضمیر هو مرجع او ما کول است مشعر است بآن و اگر مطلق مراد باشد چه جهت طبخ و چه
و چه جهت روشنی نار نیز محتمل است و مؤید آنست انچه مرویست از عائشه رضی
الله تعالی عنها که میگذرد چار تمام و نصف ماه که افروخته نمی شود در خانه رسول الله
صلی الله علیه وسلم آتش نه جهت چراغ نه غیر آن و در روایتی ذکر عدم استیقاد سه ماه نیز
هست و ان منافی این نیست بلکه تحقق هر دو محتمل است و در بعضی نسخ الا الاسود
ان است و مراد از آن نیز تمر و ماء است چه اطلاق اسود آن بر تمر و ماء شایع است نزد
عرب چنانچه بعضی مهمان مرید مدنی شده اند گفت نزد من نیست الا الاسودان جمع
این جمله بر تمر و ماء کردند و بسند بیند گفت که مراد من سنگ سیاه است و شب
حدثنا عبد الله بن ابی زیاد القطوانی بفتح قاف پدر او را حکم نام نهاده بوده
و ابو زیاد و صدوق و بسیمویهم او سلیمان است و برا گاهی به پدر نسبت دهند و عبد الله
حکم گویند و گاهی نسبت بجد دهند چنانچه در کتاب است صدوقا بوده روایة از ابن عیینة

و وکیع کرده و از عوالی فقه و ترمذی است ابن با جعفر بن محمد بن علی بن حسین
وی در کوفه بوده سنه ... و مائتین حدثنا سیار بن حاتم وی ابو سلمه
عنزی است روایت از جعفر بن سلیمان ضبعی کرده و امام احمد بعد ...
بوده وفات او سنه مائتین بوده و بعضی از ... گفته اند که ...
... کتب ... حدثنا سهیل بن اسلم العدوی وی روایت از حسن
و معاویه بن قره کرده و از ... تبوذکی ... وفات او سنه
احدی و ثمانین و مائة بوده عن یزید بن ابی منصور کنیته ابو ... بصری
صدوق ساکن ... بوده روایت از انس و ابی ... کرده صدوق بوده عن
ابی طلحة وی ابو طلحه انصاری است ... و درین کتاب
از وی ذکر روایت نیست قال شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم الجوع ورفعنا
عن بطوننا عن حجر حجر فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بطنه
عن حجرین شکونا فعل ماضی ... است از شکی یشکو شکوة و شکایة و شکی اشتکاه
و تظلم کردن ... و شکوة الی الامیر ای تظلمت و مراد
درینجا تظلم است و تعلق او بجوع بطریق تحمیل است رفع برداشتن و مفعول
رفعنا محذوف است ای رفعنا الثوب عن بطوننا و عن حجر متعلق است برفعنا
و این تقیید بعد از تقیید اوست بظرف اول و متعلق بودن دو حرف جر که بیک معنی باشند
بفعل واحد جایز است اگر تقیید فعل ثانی بعد تقیید باول باشد و حمل بر بدل اشتمال
مناسب نیست چه در بدل اشتمال لازم است که نسبت به مبدل منه مشتمل باشد بر نسبت
به بدل اجمالا چنانچه در اعجبنی زید علمه که نسبت اعجاب بزید باعتبار وصفی است از
اوصاف پس متضمن نسبت بعلم باشد مجملا و بعضی فضلا در رد بدل اشتمال چنین گفته اند
که آن مشتمل مبدل منه می باشد و اینجا چنین نیست و مخفی نیست که ... بود که ...
... باشد بنابر آنکه متبادر در فهم غیر آن نیست ترجمه گفت ابو طلحه که تظلم بردیم از
جوع بسوی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس برداشتیم پرده از شکم ها از ... از
سنگ سنگ یعنی هر یک بر شکم یک سنگ ... که بسته بودیم پس برداشت رسول
الله صلی الله علیه وسلم پرده از شکم خود از دو سنگ باید که مراد از شکم درین حدیث

فـ: نز

نیز نافع باشد چنانچه در حدیث آمده که بعضی کشف بطن تریغ مباح است و حدیث دال
نیست برانکه بطلان بکشف تر نیکرد باشد و جز بد موم نیست و منافی مقام تخمیر نشاء
نیست و فضلانی مهملات حضرت صلی الله علیه وسلم جوع عار وی بسته و این
عیان نمیت کی بعیا بیتی با کله جوع حضرت صلی الله علیه وسلم متواصل گالوا انک
تواصل قال لست کاحدکم انی اطعم واسقی و غیره دیدی ذکر یطعمنی ربی و یسقینی 52
ما انزی بر خدود او متعلق انده و هر سبقت چنین گفته اند که بند جوع شاید که مانع قیام
کرد به دو بر سبب بسیار قوت حاصل کرده و ایضا مانع دخول نفخ در امعا خالیه والله اعلم
قال ابو عیسی هذا حدیث غریب من حدیث ابی طلحة لا نعرفه الا من هذا
الوجه ومعنی قوله ورفعنا عن بطوننا عن حجر حجر کان احدهم یعشد فی
بطنه الحجر من الجهد والضعف الذی به من الجوع حدیث
غریب آنست که منفرد باشد به روایت آن یکی از راویان در موضعی از سند که تفرد
واقع باشد در حدیث ابو طلحه اشاره است که غرابت ناشی است از طریق ابی
طلحه نه از همه طرق در بعضا فهم میشود که صحابه روایت حدیث نیست این حدیث
از جماعتی از صحابه مرویست حدثنا محمد بن اسمعیل البخاری صاحب صحیح
وهو ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن مغیرة بضم میم بحسب مشهور و کسر
نیز جائز بود رسیده در لغة بن برد زیه بفتح با و راویه لفظ بخاری بمعنی ذراع است گویند
دزیه مجوسی بوده و بسیر ش مغیره مسلمان شد بدست یمان بخاری جعفی والی بخاری ولادت
او بعد از نماز جمعه سیزدهم شوال سنه اربع وتسعین ومائة وفات وی شب شنبه نزد
عشاء لیلة الفطر بوده و در عید فطر بعد از ظهر است سنه ست وخمسین ومائتین
و در موضعی که دهی است در سمرقند لاغری بود میانه بالا از وی روایت
است که سعید بن ابی مریم گویند خدای تعالی در یابم در حالتی که غیبت کسی را مطالبه نکند و گفته که
از آن زمان باز که متعلم شده ام هیچ چیز نخریده ام ولفظ وحشت ام از وی رسید بند حال کاغذ و سیاهی
کشش گفتم هیچ خریده از فربری منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم
فرمود این ترید گفتم محمد بن اسمعیل کرد گفت فرمود اقراه منی السلام محمد بن حمدویه
گوید که شنیدم از محمد بن اسمعیل که گفت صد هزار حدیث صحیح یاد دارم و دو دویست

به از غیر صحیح و روایت کرده که مشهور آن است که بخاری از ابی بکر بعد و بعد از آن
بث و نزد کرد له در بعضی از روات زمان خراسانی بود که بعضی علمای بلاد مجرده
و مروی است که در مجلس او بسیار می‌نشستند و از جمع اهل علم بعضی حدیث او
محدثان اصحاب مجلس کرده می‌گفتند که از ثقه است علی الخصوص حدیث و فقه او
گوینده تو و ... صحیح ... حدثنا آدم بن ابی ایاس اصل
اصل او از خراسان بوده و کنیت او ابو الحسن است در بغداد علاقه شد و متوطن شام
گشته و ثقه و عابد بوده ابو حاتم گفته که مردی ثقه بوده است مأمون متقن از خیار عباد
وفات او در سنه عشرین و مائتین و عمر او نود سال بود حدثنا ابو معاویة شیبان
بالا گذشته در باب شیب حدثنا عبد الملك بن عمير عن ابي سلمة بن عبد الرحمن
عن ابي هريرة رضي الله عنه قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم في ساعة
لا يخرج فيها ولا يلقاه فيها احد فأتاه ابو بكر فقال ما جاء بك يا ابا بكر
فقال خرجت القى رسول الله صلى الله عليه وسلم وانظر في وجهه والتسليم
عليه فلم يلبث ان جاء عمر فقال ما جاء بك قال الجوع يا رسول الله صلى الله عليه
وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا قد وجدت بعض ذلك
ساعة وقت حاضر و مراد جز نیست از ... و ابو هریره را تردد بود که آن
ساعت از شب بود یا از روز چنانچه حدیث مسلم بروایت ابو حازم از ابو هریره دال است
بر آن لا یخرج فیها لیس عادته الخروج و لا در لا یلقی نافیه است یلقی مضارع لقی
بکسر در ماضی و فتح در غابر لقیا بضم لام و کسر قاف مصدر آن است فاء در فأتاه جهت
تعقیب است بی مهلت یعنی اتیان ابی بکر از عقب خروج آنحضرت بود بی مهلت
والقی رسول الله صلی الله علیه وسلم در تقدیر ارید ان القی است و جمله حال است ازامر
نیست که ابو بکر رضی الله عنه بنور ولایت مطلع بر خروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در آن وقت شده باشد بنابر آن طالب ملاقات گشته وانظر عطف است بر ما قبل بر
حسب معنی چه تقدیر این است که ارید لقاء رسول الله صلی الله علیه وسلم وانظر فی
وجهه والتسلیم علیه یلبث بفتح عین در غابر و کسر در ماضی لبث مصدر بمعنی توقف
یعنی درنگ نکرد آمدن عمر بلکه حصول آمدن عمر بلکه آمدن او بی توقف بود و بنابر

تن جا نگه دارد تا حاصل مضمون است شاهد بيت استشهد علي بعض ان الجوع كه تهديد اجع
به سوي علي و يا ابو بكر و عمر و معني است آنچه بعد از بيت است فلم يلبثوا ان جاء ابو
الهيثم در بيابان بعد از حضر تهي جاي موضع جو ... بعض خلق كه آنحضرت ... بوده
بشارت است بطلاق جميع ماجوع كه آنجا بوده كه موجب خروج اهل بيت شده
و بعضي گمان كنند كه وقوع اين حال قبل از ظهور فتوح و غنايم بوده چه بعد از آن فتوح و غنايم محتاج
نبوده كه احتياج باشد بلكه معان كسي بجهة خلق و محبت و اهتمام بوده بي گفتم كه اسلام
ابي هريره بعد از فتح خيبر است و روايت او دال است بر آنكه اين حال بعد از فتوح بوده باشد
و فتوح منافي اين حال نيست چه ايشان در صدد و بذل و ايثار بوده اند و ... جهت دفع
احتياج نگاه نميداشته اند و در صحيحين بروايت ابي هريره آمده است معني آن باين مراجع است
كه رسول الله صلي الله عليه وسلم بيرون رفت از دنيا و از نان جو سير نشد و ... ياد كرده
او مرهون جو بود كه قرض كرده بود براي اهل خود و بعضي گفته اند تواند بود كه
ابو هريره اين مضمون را كه روايت كرده شنيده باشد و مشاهده نكرده باشد و مطلق اين
است ترددي و در آن كه اين حال از زمان ... شب بوده و متحقق نيست كه تا آخر اسلام
ابو هريره مشاهده اين امر نكرده باشد و روايت منتهي به سماع بوده چه شايد كه قبل
از اسلام مشاهده كرده باشد و در زمان اسلام روايت كرده باشد لكن آخر حديث دال است
بر آنكه اين امر بعد از فتوح باشد چه فهم مي شود كه بعد از اين قضيه در اسير آورده اند
و معلوم است كه اسير آوردن در اوايل فتوح نبوده والله اعلم فانطلقوا الي منزل
ابي الهيثم بن التيهان الانصاري نام ابو الهيثم مالك قضاعي است حليف انصار بود
پيش از هجرت رسول الله صلي الله عليه وسلم بمدينه رفته بود و بعد از هجرت مسلمان شد
و از جمله اكابر و اشراف صحابه است و تيهان بفتح تاء و كسر ياء مشدده است وكان
رجلا كثير النخل والشاء ولم يكن له خدم فلم يجدوه فقالوا لامرأته
اين صاحبك فقالت انطلق يستعذب لنا الماء فلم يلبثوا ان جاء
ابو الهيثم بقربة يزعبها فوضعها ثم جاء يلتزم النبي صلي الله عليه وسلم
ويفديه بابيه وامه شاء جمع شاة است يعني بز خدم جمع خادم است و در
تذكير و تانيث برابر است چه حكم اسما گرفته و ظاهر آن مي نمايد كه بمعني خدم خادم

می بود چو متابع [illegible] مگر آنکه بحق رسالت بشارت یابند بلکه [illegible] آن بود

کرده زمان ورسیدن [illegible] بی طاهر [illegible] طرف [illegible]

استقبال [illegible] بسبب [illegible] المادی

طلب می کند [illegible] بسبب [illegible] زمان شوربجه

بکسر قاف [illegible] است [illegible] مفعولاتست [illegible]

موضع [illegible] التزام درجه [illegible] باب تفعیل [illegible] ساخت او را بعد

حضور و مراد آنست که [illegible] واسی و در بعضی نسخ بصیغه باب افعال

است [illegible] بفتح یا [illegible] و در نهایه [illegible] درست که [illegible] مخفف بمعنی

فلما [illegible] ثم انطلق بهم الی حدیقة فبسط لهم بساطا ثم انطلق الی

نخلة فجاء بقنو فوضعه فقال النبی صلی الله علیه وسلم افلا تنقیت لنا

من رطبه فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اردت ان تختاروا

و تخیروا من رطبه وبسره فاکلوا وشربوا من ذلک الماء فقال النبی صلی الله

علیه وسلم هذا والذی نفسی بیده من النعیم الذی تسألون عنه

یوم القیامة ظل بارد ورطب طیب وماء بارد انطلق روان شده

با و [illegible] حدیقه بستان بسط گستردن بساطا بکسر با آنچه گسترانند

قنو بکسر قاف خوشه خرما چنانچه منقول شد و بعد دخول همزه استفهام در افلا تنقیت

محذوف است ای اسرعت فلا تنقیت و فا واسطه است بران محذوف و تولکه مقصود

ان حضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که رطب کافی است تختاروا از اختیار بمعنی برگزیدن

و تخیر که در بعضی نسخ است نیز بهمین معنی است واتیان تبعیض مشعر است بانکه ابوالهیثم

میخواسته که از ان خوشه چیزی نماند تا جهت تبرک بردارد و اهل و از ان برکت محظوظ

شوند و تواند بود که تخییر متعلق بمجموع متعلق برطب و بسر باشد پس شاید که مختار رطب

بود و باقی بسر و تواند بود که هر یک متعلق بمجموع بود و بسیار بر یک غیر مختار باقی ماند

بسر بضم با و خرما نارسیده و ثمره نخل را در اول مرتبه که ظهور کند طلع گویند بعد از ان

که سبز شود خلال بفتح خا و بعد از ان که کلان تر شود بلح گویند و چون شیرینی پیدا کند

و قریب بپختگی شود ان را بسره خوانند و چون پخته شود رطب گویند و نقش بمعنی [illegible]

است بیده یعنی بتصرف وعلم ایشان است بقول حق عز وجل لتسئلن یومئذ عن
النعیم ودر تفسیر این گفته اند که سوال از شکر ان شدت بنعمت وباز ماندن از ادای حق
است چنین گفته ان نعمت است و ممکن که حضرت صلی الله علیه وسلم باین کلام ارشاد و
ترهیب بوده باشد که از غفلت محفوظ مانند ویحتمل است که مراد تسلیه خاطر
حاضران باشد که اگر چه این نعمت مقر بنعیم آخرت است اما لیکن از سوال ایمن اند
و چون از لفظ هذا موهم آن بود که نعیم مخصوص طلب باشد ازان تفصیل فرمود
در تفسیر مذکور گشت و این سوال است از آنکه از بسر نخورده باشند فانطلق
ابو الهیثم لیصنع لهم طعاما فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تذبحن لنا
ذات در فذبح لهم عناقا او جدیا فاتاهم بها فاکلوا فقال النبی صلی
الله علیه وسلم هل لک خادم قال لا قال فاذا اتانا سبی فاتنا فاتی
بفتح عین در مابین ماضی از اتیان یعنی که بیاید پیش ما بیا و پر حد
و بعض شرح گفته اند که این دلیل است بر آنکه رطب نوعی از طعام است و طعام
صلاح نیست و این مردود است هم بقی طعام بودن او از این جا فهم می شود
بلکه طلب مصنوع بودن فهم می شود و در بفتح دال و راء مشدده شیر است
و نهی از ذبح ذوات در نهی از ذبح است تقدیر یعنی که ذوات در باشد و غیر آن
ذات در است در حال چه حمله در مستقبل ذات در می شده و عناق بفتح عین بز ماده
ماده که یک ساله نشده باشد و گوسفند ماده را نیز عناق گویند و آن مراد نیست جدی
کره بز ماده فاتاهم معطوف است بر محذوفی یعنی فطبخ فاتاهم یعنی سبا
اسیر فاتی النبی صلی الله علیه وسلم برأسین لیس معهما ثالث فاتاه
ابو الهیثم فقال النبی صلی الله علیه وسلم اختر منهما فقال یا نبی الله صلی الله
علیه وسلم اختر لی فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان المستشار موتمن
خذ هذا فانی والله رأیته یصلی واستوص به معروفا مستشار
کسی است که از وی طلب مشورت کنند مؤتمن امین کرد انیده شده هر دو اسم
مفعول اند و مقصود آنکه کسی که از وی طلب مشورت کردند وی را امین ساختند
خیانت نکند و سخن نافع گوید و درین سخن مقصود آن حضرت صلی الله علیه وسلم

فاده ابو الهيثم است و بعضى گفته اند كه وجه تلفظ باين خبر اعتقاد باين حكم است
نزد خود وجه عمل و بعض مناسب نيست چه از جهت عمل اعتقاد قلبى كافى است و كفتار
ديگر نيست حديث از روى جميع بعضى استعمال است و در اين كلام اشارت است
بآنكه اداء صلوة و فعليها ... ... حكم است ... ... ان العلية
تنهى عن الفحشاء والمنكر ... ... و ... ... مفعول است
وصيت ... كبير در شرح او معروف ... ... و معروف را ما مفعول
مطلق كويند يعنى ... معروف ... ... كفتيم معلوم شد كه آن لازم نيست بل
مطلق ابو الهيثم الى اهل ... ... بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقالت امرأته ... ... ما قال نبى النبى صلى الله عليه وسلم الا ان تعتق
قال فهو عتيق فقال النبى صلى الله عليه وسلم ... ... ان الله لم يبعث نبيا ولا
خليفة الا وله بطانتان بطانة تأمره بالمعروف وتنهاه عن المنكر وبطانة
لا تالوه خبالا ومن يوق بطانة السوء فقد وقى امرأة زن وكاهى بالف وصل
استعمال كنند و مرأة كويند بامرة ... ... و اكر بالف وصل
باشد بفتح ... است ليكن ... ... با و ضم و مناسبت با حركة اعراب
بلوغ رسيدن از بلغ يبلغ بفتح ماضى و ضم مضارع ما قال اشارت است معروفى كه آن
حضرت صلى الله عليه وسلم وصيت فرموده الا ان تعتق استثناء است از ما قال است چه
اعتاق حق معروف است در شأن عبد و در بعضى ... ابى الهيثم ... ...
موهم كه ابو الهيثم نزد او از آن حضرت صلى الله عليه وسلم نقل كرده عمل كرده باشد و ابو
الهيثم را با عتاق دلالة كرده باشد فادرفهو عتيق متفرع است بر قول امرأة و دال است برانكه
اعتاق بنا بر قول او است و تواند بود كه متفرع بر ... قول رسول الله صلى الله عليه وسلم
كه از تنبيه امرأة ابو الهيثم را معلوم شده فقال النبى صلى الله عليه وسلم عطف است بر ... ...
اى ... عند النبى صلى الله عليه وسلم بطانة با طاء جامه است ... ... ظاهر است و مراد از آن
صاحب سر داخل در امور شخص است لا تالوا اذا لو است همچون عدو بمعنى ترك
و ظاهر اين است كه استعمال و در اين از قبيل حذف و ايصال باشد كه ... ...
شرح تلخيص مثل اين را متعدى بدو مفعول گرفته و تضمين معنى منع

تفـ

تسویه تفسیر الا الوک حیدا الا استعمک حیدا گفته و بنابرین در بیان الا ضعیف داعی الله شد
و قسم شود که آنکه هیچ از ما نکنید نهان نه سود است چه جای امری از دو مستغنی و متی
منکر نگشتند تا زمین هیچ اطوار مستغرق کردد و ترجمه گفت ابو هریره که بیرون آمد بود
پیغامبر صلی الله علیه وسلم در ساعتی که عادت نبوده که بیرون آید در آن ساعت و ملاقات
نکرد در آن هیچ کس در آن ساعت پس آمد بسوی او ابوبکر پس گفت چه چیز است که آورده ترا
ای ابابکر پس گفت بیرون آمده ام برای دریافتن رسول الله صلی الله علیه وسلم پس درنگ
نکرد مگر اینکه آمد عمر با آنکه درنگی نداشت آمدن عمر پس گفت رسول الله صلی الله علیه
علیه وسلم چه چیز ترا آورده است ای عمر گفت گرسنگی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم و من بدرستی که یافته ام بعضی از جوع یا بعضی از آن
جوع که موجب خروج این جماعت شده چنانچه پس روان شدند بسوی منزل ابو الهیثم بن تیهان انصاری
و بود مردی بسیار نخل و گوسفند بود و نبود او را خادمان پس نیافتند او را پس گفتند
زن او را که کجا رفته است یار تو پس گفت که رفته است که طلب آب شیرین کند از
برای ما پس درنگ نکردند مگر اینکه آمد ابو الهیثم با مشکی پر آب که برداشته بود آن را پس نهاد
آن مشک را و بیامد و در بر گرفت آن حضرت را و گفت پدر و مادرم فدای تو باد پس
ایشان را به بستان خود برد پس گسترد جهت ایشان فرشی را پس رفت بسوی درختی از
خرما پس خوشه آورد پس نهاد آن را پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا شتاب
کردی پس نگزیدی برای ما از رطب او پس گفت یا رسول الله بدرستی که میخواستم که شما
گزین کنید از رطب او و خارک او پس خوردند و آب نوشیدند از آن آب پس گفت رسول
الله صلی الله علیه وسلم بآن خدای که روح من در قبضه قدرت اوست که این حاصل شد
از نعیم است که پرسیده خواهد شد از آن روز قیامت سایه خنک و رطب پاکیزه و آب خنک
پس روان شد ابو الهیثم از برای آنکه جهت ایشان طعامی بسازد پیغامبر صلی الله علیه وسلم
که جهت ما شیردار را نکشی پس ذبح از برای ایشان بزغاله ماده که بسال نرسیده بود یا بزغاله
نری و آورد آن را پس خوردند پس گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که آیا ترا خادمی هست گفت
نی گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم پس گاهی که بیاید ما را اسیری پس بیا پیش ما پس آورده
شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو سر که ثالثی با آن نبوده پس آمد او را ابو الهیثم پس گفت

صلی الله علیه وسلم که اختیار کن از ایشان پس گفت یا نبی الله بر گزین از برای من پس گفت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم که به درستی آنکه از و طلب مشورت کرده شد امین است فخذ هذا بگیر این را
پس به درستی که دیدم او را که نماز میگزارد و نماز خواندن صلاح است [illegible] که
خوب با او پس رفت ابو الهیثم به سوی زوجه خود پس خبر داد او را به قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم
پس گفت زن او که تو نیستی رسنده بآنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته الا آنکه او را آزاد کنی
زیرا که حق معروف درشان عبد اعتاق است پس گفت ابو الهیثم پس به درستی او آزاد است
پس گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بیا مرزد خدای تعالی ایشان را به درستی که خدای تعالی
برانگیخته پیغمبر صلی الله علیه وسلم را و نه خلیفه را هیچ جائی مگر الا که او را دو صاحب سریره
که درباطن او بوده با او عمل میکرده الذی یامر میکرده او را به معروف و نهی میکرده از منکر و دیگری
که منکر بوده است هرگز او را باز نمی داشت و منع نمیکرده او را از زشت و هر کس نگاه داشته
شد از صاحب بد پس به درستی که نگاهداشته شد و این حدیث دال است بر آنکه جایز
باشد برای بردن جماعتی بخانه کسی که با او اعتماد داشته باشند بی طلب و بر آنکه مناسب
آنست که پیش مهمان او آنچه حاضر باشد بنهد بعد از آن طعام پزند چه شاید او را جوع غالب
باشد و انتظار دشوار بود و بر آنکه تنها شراب خوش سیر شود و مهمان داری مناسب است
و بر استحباب آنکه مهمان سوال از مهمانی صاحب کند به عنوان اگر چیزی حاضر نباشد و عده بدهد و بر آنکه
جایز باشد طلب آنکه پس امر موعود را از وعده دهنده و بر آنکه در خلوص مشورت جد بیند تقصیر نباید
کرد و بر آنکه وصیت نبید کسی نیک باید کرد در شان غلامی که بکسی منتقل کرده میشود بر آنکه روایت
که اکثر علما این قصه متعلق با بو الهیثم است و در معجم طبرانی صحیح ابن حبان از حدیث ابن
عباس و غیره وارد است که ابو ایوب بوده و دور نیست که مثل این امر دوبار واقع
شده باشد یکبار نسبت بابی ایوب و یکبار نسبت با بو الهیثم امام نووی فرموده
که این حدیث دال است بر آنکه میوه پیش از مطبوخ حاضر باید ساخت و این محل نظر
است چه ظاهر درین است که تقدیم رطب بنابر آن بوده که جز آن ظاهر نبوده و مهمان
گرسنه بوده پس دال باشد بر تقدیم حاضر چنانچه گذشت حدثنا عمر بن اسمعیل بن
مجالد بضم میم بن سعید روایت کرده عمر از پدر خود و مسلم و ترمذی و ابن ماجه از و
روایت کرده اند حدثنی ابی اسمعیل روایت کرده از پدر خود و از آبی و از ابن

مسلم

نخعی و ابی عبد الله روایة کرده‌اند صدوق بوده من بیان [illegible] و یافته
شد عن قیس بن ابی حازم و در بعضی نسخ است حدثنی قیس بن ابی حازم [illegible]
از کبار تابعین است کوفی بوده متوجه شده که بان حضرت بیعت کند در وقت وفات
آن حضرت صلی الله علیه وسلم شنیده بسیاری از صحابه بکبار را یافته از جمله عشرة
مبشره را و گویند که این تابعین غیر وی کسی نیست که از عشره مبشره روایت کرده
باشد و بعضی گویند که از عبد الرحمن بن عوف حدیث نشنیده و نه وی روایة از جماعتی
اصحاب کرده که دیگری از اخبار روایت نکرده از جمله ابو دکین بن سعید و مرداس اسلمی
وفات او در سنه ثمان و تسعین بوده و بعضی اربع و ثمانین نیز گفته‌اند قال
سمعت سعد بن ابی وقاص نام او مالک بن اهیب است و اهیب نیز گفته‌اند
کنیت او ابو اسحاق است قرشی زهری است و مادر او حمنه بنت سفیان بن
امیه اموی مسلمان شد در هفده سالگی و بعضی هفده گفته‌اند در جمیع مشاهد بوده
با رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر بوده دعا فرموده که اللهم استجب دعوته بنابرین
او مجاب الدعوة بود و بعد فتح لشکر کسری وی کرد و بنا کوفه وی کرده و در روز احد
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سعد را که ارم فداک ابی و امی و مرویست از علی کرم الله
وجهه که نشنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع ابوین کرده باشد در شان کسی غیر وفات
او در عقیق بوده در قصر خود در زمان معویه رضی الله عنه سنه خمس و خمسین و عقیق هفت
میل یا ده میل از مدینه دور است و نعش او را مردم بر دوش نهاده بمدینه آورده بودند
و سال وی هفتاد و چهار بوده و هفتاد و سه نیز گفته‌اند مروان در آن زمان امیر مدینه
بود و بروی نماز گذارد و امهات مؤمنین در حجره‌ها خود بر وی نماز گذاردند وی آخر مهاجرین
است از روی وفات و گویند که چون وفات او نزدیک رسید جبه کهنه داشت از پشم گفت
این را کفن من سازید که روز بدر پوشیده بودم و بجهت همین نگاه داشته بودم مرویات او
در کتب معتبره دویست و هفتاد و یک حدیث است یقول انی لاول لاول رجل اهراق
دما فی سبیل الله بدرستی که من اول مردی ام که خونی ریخته در راه خدای تعالی و اول اسم تفضیل
مهموز الاوسط در اصل اوئل بود همزه را بواو بدل کرده ادغام کردند و جمع آن اوائل و اوالی آمده
و بعضی او را اسم تفضیل ندانند و گویند که اصل وی ووءل بوده واو را زایده ساختند تا [illegible]

بمعنی خوبی علیٰ فاقبل المطلب بهمزه کرده جمع او با در اول بنی سا خطبه لعوض باشد
بدیح کسته بین المهملة است ماصل این بود جمعیت علم دولغه و دیگر آمده همراق
و همی و یحمل تا طریقی است و بدانکه او لبیکه ما بهاق عم او دعیواس کتب است
وثابت شده که کسی ها او انکه به شد ما صوت سوی طالق حمل برآن کرده اند که
سر مشرکی شکسته بود چه ابن اسحاق روایت کرده که اصحاب کانوا یسکرون از دامن
بشعاب جبال میرفتند و نماز میگذاردند پس از جماعتی اصحاب در شعبی از شعاب مکه
بودند که ناگاه جمعی از کفار بالله برسیده اند در حینی ایشان در نماز بودند سعد با ایشان دوش
باستخوان شتر بسر کافری با شکست و این اول خونی بود که در اسلام ریخته شد و لیکن
لا قتل رجل منهم في سبيل الله و بدرستی که من اول مردی ام که انداخته تیر در راه
خدای تعالی بی اتفاق است و ضمیر منهم مرد مستعمل است و قصه این بطریق
که ابن اسحاق روایت کرده است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم عبیدة بن حارث را بفرستاد
بجوانیان بهشتاد سوار از مهاجرین بعد از ساختند و در انصار با ایشان کسی نفرستاد پس
رفتند تا به بالای آن جا رسیدند و جمعی از مشرکان ملاقی شدند و سعد انروز تیر
انداخت و بعضی کشتند و اول تیری که در اسلام انداخته شد آن بود و بعضی از
شارحان نقل کرده که این اول سریه بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم روانه ساخت و اول
لوا بعلی که در اسلام بسته شد و این صحیح نیست بلکه اول سریه لوا حمزه است چه آن
در رمضان بود هفتم از هجرت و سریه عبیدة در ماه شوال ماه هشتم از هجرت
چنانچه در طبقات ابن سعد و اقدی مذکور است لعلمّه رأیتني اغزو في العصابة من
اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ما تأکل الا ورق الشجر والحبلة حتی ان
احدنا لیضع کما تضع الشاة والبعیر و الله هر آینه دیدم خود را که غزا می کردم در
زمان جماعتی از اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم در حالتی که نمی خوردیم الا برگ درخت و میوه
درخت بادیه تا غایتی که یکی از ما می نهاد فضله همچنانکه می نهد گوسفند و شتر اغزوا
و از غزو است یعنی قصد کردن و بجنگ دشمن شدن و درینجا ثانی مراد است عصابه بکسر
عین در صحاح گفته که جماعتی از مردم و در نهایه گفته که عدد ایشان از ده است تا چهل
و ورق برگ است شجر هر نباتی که ویرا ساقی باشد حبله بضم حاء در صحاح گفته که ثمره عضاه است

بعد

بعد ازان گفته که صاحب حدیث سعد که از صحابه عشره است و بزرگ قدر است رسول الله صلی الله علیه
وسلم و سعد رو بلال وقت ... صحبت بعیر ... باشد که
را همه شامل است چنانچه از اصحاب ... الشیعه ... اکل برگ درخت چنان بوده که پیغامبر
صلی الله علیه وسلم در سال هشتم از هجرت ابو عبیده جراح را با سیصد سوار از مهاجرین و
انصار و طلب جهینه روانه ساخت به ساحل بحر و توشه ایشان انبانی خرما بود و ایشان
در ساحل ماندند تا زاد کم شد و جوع شدید عارض گشت پس ابو عبیده از ان خرما ایشان را
بعد ازان روزی دانه دانه میداد چون خرما تمام شد برگ درخت میخوردند تا لبهای ایشان همچون
لبهای شتر شدند بعد ازان اندر دریا جانوری بیرون افتاد که او را عنبر گویند پس نصف
ماه ازان خوردند و سعد بن ابی وقاص در ان حرب بود و اصبحت بنو اسد تعزرنی
فی الدین لقد خبت اذا وضل عملی و کرده بودند بنو اسد چنانچه مرا تادیب میکنند
در دین هر آینه نا امید شدم وقتی که حال من این باشد بعلم خود عمل نکنم با وجود ان ریاضت در دین
و تادیب باید کرد و نجم شد علم اصحت از افعال ناقصه است بمعنی صار و بنو اسد را بر دو قبیله اطلاق
کنند یکی از مضر و ایشان منسوب اند با سد بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر و دگر از ربیعه
تعزیر بمعنی توقیر و تعظیم آمده و بمعنی تادیب آمده چنانچه بر ضرب دون حد اطلاق میکنند
و درین مقام معنی اول مراد نیست و در قاموس تفسیر تعزیر بمواقف کردانیدن بر
احکام دین کرده و این معنی نیز بعید نیست و ایراد حدیث درین باب بجهت
آنست که دال است بر ضیق عیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب را توشه
نمیتوانستند داد که مستوفی باشد و حال ایشان منجر بخوردن برگ درخت شده بود
و بعضی گفته اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم درین غزا بوده و حدیثی در صحاح نیست
که مؤید این نیست لیکن عبارت کتاب ازان ابی است حدثنا محمد بن بشار
حدثنا صفوان بن عیسی وی ابو محمد بصری قسام است فقیه بوده از واحمد و بندار
و ذهلی روایت کرده اند ثقه بوده بخاری حدیث او را در تاریخ آورده و ائمه خمسه در صحاح
خود وفات او در سنه مائتین بوده روایت از ابن سیرین کرده و از و قطان و مکی و ابو
عاصم روایت کرده اند گفته اند که در آخر عمر تغیر یافته بود و مسلم و ابو داود و ابن ماجه
حدیث او در کتب خود آورده اند قال سمعت خالد بن عمیر العدوی البصری مقبول

است گویند از نهضت یعنی ادراک جاهلیت و اسلام کرده یعنی او را از صحابه شمرده‌اند و این هیبت منسوب است تشبیهاً بالرقاد جبهه بقیصر ابن حنبص [illegible] بصری قال بعث عمر بن الخطاب عتبة بن غزوان وی از کبار صحابه است و هفتم مردانست که با اسلام پیوسته‌اند و شهید شدن در [illegible] کرده بود و در غزوه بدر و بعد ازان حاضر بوده و اول کسی که از اصحاب نازل بصره شده وی است وفات او در سنه سبع عشر و بعضی خمس و عشرین و پنجاه و هفت سال داشته وقال انطلق انت ومن معك حتى اذا كنتم في اقصى ارض العرب وادنى بلاد ارض العجم فاقبلوا حتى اذا كانوا بالمربد وجدوا هذا الكذان فقالوا ما هذه هذه البصرة فساروا حتى اذا بلغوا حيال الجسر الصغير فقالوا ههنا امرتم فنزلوا فذكروا الحديث بطوله اقصى از مقصی است یعنی بعید و ادنی از دنو یعنی قرب و مربد از ربد است یعنی حبس کردن و در صحاح گفته که مربد جایست که در ان شتر حبس کنند و رطب جمع سازند و ان بصره است مربد بصرة حیال بجای حبس بکسر جیم پل و ضمیر فذکروا راجع است بروات و در بعضی نسخ فذکر است بصیغه تثنیه و مراد خالد و شویس است و در بعضی نسخ بصیغه واحد است و مراد محمد بن ثابت است یعنی گفت عمر رضی الله تعالی عنه برو و هر که با تو است از لشکر اسلام تا وقتی که باشید در مقصی یعنی ابعد زمین عرب و نزدیکترین شهر های عجم پس عتبه و کسانی که با او بودند رفتند تا مربد که موضعی است از بصره رسیدند یافتند این سنگ نرم را پس بعضی از بعضی پرسیدند که این چیست ان بعضی جواب دادند که این بصره است یعنی سنگ سفید است پس سیر کردند تا رسیدند برابر پل خورد پس گفتند که بجا است که مامور شده‌اید شما باقامت ان پس انجا فرود آمدند پس میگویند که راویان ذکر کرده‌اند حدیث را بطولی که دارد و تتمه حدیث را [illegible] بیا ورده تا زوده را انچه مقصود است از باب یعنی ذکر باب عیش رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب بر سید و مضمون تتمه حدیث آنست که چون فرود آمدند استمداد کردند از بعضی دهاقین حورستان پس آنها آمد و چون مشاهده ضعف حال قلت رجال کردند در مقام قتال شدند پس انها را منظور ساخت

و بسبب آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه او را با جماعتی که با او همراه بودند
با قامت که بعضی از مکان منشأ آن شهر دکر بیرحمی و از اهل هند استعدادگیره بود .
و بقصد حرب عجم از اهل هند متوجه شده بودند عمر رضی الله عنه خواست که بصره را
و بنای آن را ساختند بنا بر قول ... سنه سبع و عشر از هجرت بود و مشکوة مرقوم
نمادن سنه ثمان و عشر بوده قال فقال عتبة بن غزوان لقد رأيتني وإني
سابع سبعة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لنا طعام إلا ورق الشجر
حتى تقرحت أشداقنا فالتقطت بردة فقسمتها بيني وبين سعد فما منا
أولئك السبعة أحد إلا وهو أمير مصر من الأمصار وستجربون الأمراء بعدنا
سابع سبعة هفتم از هفت و اطلاق طعام بورق درخت جهت آنست که نسبت
با ایشان جای طعام بوده استعمال مفید مبالغه است در نفی طعام از قبیل لا عیب فیهم الا الکرم
تقرحت ریش شدن اشداق جمع شدق بکسر شین یعنی کوشه دهن التقاط اطلاع بر شیء است
بی طلب بردة جامه ایست مخطط و بعضی گفته اند که جامه ایست سیاه مربع که اعراب
می پوشند منا اولئک بدل است از منا و اسناد بدل جهت آنست که ضمیر متکلم محمول بر عتبة
و سعد نشود یعنی راوی گفت عتبه بن غزوان که بخدا سوگند که بتحقیق بود یعنی
: ز هفت کس که یار رسول الله بودند نبود ما را طعامی الا برگ درخت تا غایتی که گوشهای
دهن ما ریش شد پس یافتم برده پس بخش کردم آنرا در میان خود و سعد پس نیست
از ما ازان هفت کس هیچ یک الا که او امیر شهری است از شهرها و زود تجربه خواهید کرد
امرا را ازان هفت کس بعد از ما و این سخن محتمل است که خبر باشد از آنکه بعد از
ایشان امرا باشند که ثروت دنیا و تنعم موجب غرور ایشان شود و از تذکر ایام قبل از
امارت و اوقات خلوات نعمت که مقتضی شکر و موجب سلوک حسن ظن است غافل و ما
ببرکت صحبت آن حضرت حالات سابقه را متذکریم و از شکر غافل نیستیم و شاید که مراد
بود که حصول مرتبه امارت بی تحمل شدائد و مصائب و وقوع در مشقتها و نوائب
میسر نمی شود و لهذا تجربه خواهید کرد که تحقیق بمقاسات مصائب مطالب و مراتب
سند حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن حدثنا روح بن أسلم حدثنا حماد
بن سلمة حدثنا ثابت عن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد

احببت في الله وما يعطيك ... علی ذلك وذهبت في الله وما يجد هو احد

عاملتوه معه في ليله ويوم مالي فلبلال طعام ياكله ولكن

الا شيء يواريه ابط بلال ان ... حديقه ... قسم ... وظرف ...

لازم وما ... بسبيل اعتراض ...

و عدم ... چنانچه گویند که چنین ...

یعنی ... بیان ... ولفظ ... بعضی گفته اند که ...

بهم و لیله ... معنی ... نیست که ...

و نعم ... است ... اطلاق ... بسبیل ...

شب و روز است ... لفظ ... رالازم نیست ...

کنایه است از ... که تحقیق ترسانیده شده ام من در شان خدای

و یا ... بسیار ... ترسانیده شدم ... یعنی در آن زمان تا آنکه

ترسانیده ... که تحقیق ایذا کرده شدم من در شان حق ... یار ...

و حال آنکه ... کرده ... که ... آنکه ایذا کرده شده ... عالم ...

... که ... در آن شب ... شب و روز ...

که میان ... بوده است مرا و بلال را طعامی که میخورد ... جگر دار که

الا جز قلیل که ... بلال ... و مصنف گفته که این حال ...

بوده که از مکه ... بلال ... هجرت مدینه نیست ... بالاتفاق

... حدثنا علي بن عبد الله حدثنا محمد بن اسمعيل بن ابي فديك

... حدثنا ابن ابي ذئب عن مسلم بن جندب عن نوفل بن اياس

الهذلي قال كان عبد الرحمن بن عوف لنا جليسا جليس هم نشين است

كان نعم الجليس و بود عبد الرحمن نیکو جلیسی و فعل مدح ...

... خبر کان است وانه انقلب بنا ذات يوم انقلاب بازگشت کرد

یا جهت ... است یعنی باز گردانید ما را از راهی که بآن متوجه بودیم بسوی

خانه خود حتى اذا دخلنا بيته ودخل فاغتسل ثم خرج حتى ...

... نیست و یکی از فضلاء گفته که ... بعد ...

که ...

که بجهت آن بوده باشد که محتاج بوده بغسل و نحو آنست که بعضی زغسل طعام جوع ... و این
از مشکوات حسن مجالست او است و مخفی نیست آنکه عبد الرحمن عوف که از عشره مبشره
مبشره بجنت از صحابت غسل نکند و جنب از خانه بیرون رود و سیر کند بعید است
... کند بسیار بعید است و منافی حسن مجالست است چه جای آنکه ...
بلکه ... آن بود که خواسته که طهارت تامه و نظافت کامله در حین مؤاکله با احباب
حاصل شده و این از مشکوات حسن مجالست است وأتينا بصحفة فيها خبز
ولحم ... ما دام که هیچ کس از آن سیر شود که در آن نان و گوشت بوده
کسانی که گفته‌اند بزرگترین کاسه‌ها را جفنه گویند دیگر قصعه کرده کسی از آن خورد
و صحفه پنج کس و مکیله ... کس و صحیفه یک کس فلما وضعت پس چون این کاسه
نهاده شد بكى عبد الرحمن فقلت له يا أبا محمد ما يبكيك یعنی چه چیز ترا در
گریه انداخته قال هلك رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يشبع هو وأهل
بيته من خبز الشعير و دور نیست که مراد از شبع در این حدیث شبع نزد اهل
بیت باشد پس منافی نبود با حدیث الدال علی صحفه که دال بوده بر آنکه شبع گاهی بوده
چنان در حین مؤاکله با مردم بوده در خارج فلا أرانا أخرنا لما هو خير لنا
اری از مضارع مجهول یعنی گمان نمی‌بریم ما که باقی مانده‌ایم از برای آنچه خیر ما است
زیرا آنکه عیش ما برخلاف عیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم است در غایة ضیق بوده

باب ما جاء

في خف رسول الله صلى الله عليه وسلم حدثنا هناد بن السري حدثنا
وكيع عن دلهم بن صالح در روی ضعیف است وابوداود گفته که لیس به باس
ابوداود و ابن ماجه اخراج حدیث او کرده‌اند و بخاری در غیر صحیح عن حجير بن
عبد الله بن بريدة كندي مقبول است ابوداود و ترمذی و ابن ماجه اخراج حدیث
او کرده‌اند عن ابن بريدة وابی بریدة که در بعض نسخ است درست نیست و مراد
از ابن بریدة در اینجا عبد الله بن بریدة بن حصیب است قاضی مرو روایة از پدر خود
و عمران بن حصین و عائشة و سمره کرده و ولادت او در سال یرموک بوده سنه ...
و وفات او سنه خمس و عشر و مایة صد سال عمر یافت ابن معین و ابو حاتم ویرا

ثقه گفته اند و بریده [illegible] عبدالله [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] اند و [illegible] ایشان نجاشی لقب پادشاه حبشه [illegible]
مراد اصحمه است که [illegible] صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف باسلام یافته
بفتح نون و کسر [illegible] و شین بجیم و تخفیف آن آمده لیکن افصح کسر [illegible] و تشدید جیم [illegible]
[illegible] بعضی اتفاق است و [illegible] و چه این لقب [illegible] اهدی
للنبی صلی الله علیه وسلم خفین اسودین ساذجین فلبسهما ثم توضأ
ومسح علیهما ساذج را در مغرب بتفسیر کرده با جواهر و در تلویح گفته که [illegible]
کفن است و بعضی گفته اند که اعتبار [illegible] در مسح لازم نیست زیرا که [illegible] این است
که اگر خفین را در [illegible] مسح حاصل شود [illegible] اعتبار [illegible] لازم نباشد
و لازم بحث نیست که [illegible] دال است بر حصول مسح حکمی و [illegible] در تفسیر مسح
[illegible] و در مقاییس اللغة گفته که مسح امرار چیزی است بر چیزی [illegible] ساذج
معرب ساده است و مراد آنست که بیک رنگی دیگر آمیخته نبوده یا [illegible] نداشته
یا منقش نبوده و [illegible] بعضی گفته اند که درین حدیث فوائد است یکی بیان قبول
هدیه و عدم اشتراط لفظ قبلت و جواز مسح بر خفین و بعضی فضلا [illegible] فوائد
دیگر یافته اند مثل جواز عمل بر هدیه که طهارت آن معلوم نباشد دیگر آنکه حق هدیه
آنست که مصروف شود در [illegible] زبرای آنست بی مهلت [illegible] نیست که حدیث
دال نیست بر جواز [illegible] انتهی ظاهر بر غیر معلوم الطهارت چه فهم نمی شود که خف مذکور
معلوم الطهارت نبوده بخلاف حدیث [illegible] که راوی با آن تصریح کرده و همچنان عدم
اشتراط لفظ قبلت ازین حدیث فهم نمی شود چه شاید که قبلت فرموده باشند و راوی
ذکر نکرده باشند و وضوئی که در حدیث مذکور است جهت رفع حدث است که بعد از
پوشیدن موزه واقع شده یا جهت تجدید وضو بوده چه باتفاق مسح درست نیست بر خفی
که حصول طهارت بعد از لبس آن باشد حدثنا قتیبة بن سعید اخبرنا یحیی
بن زکریا بن ابی زائدة [illegible] ابوسعید [illegible] حافظ روایت [illegible] و [illegible]
کرده [illegible] و ابن معین روایة کرده ابن مدینی گفته که در کوفه بعد از سفیان ثوری
[illegible] از [illegible] جامع فقه و حدیث بوده وفات او سنه ثلث و ثمانین ومائة

عن الحسن

عن الحسين بن عياش وهو برادر ابي بكر بن عياش است روايت از [illegible]
كرده و از وي ابن مهدي روايت كرده و جعفي و ابن [illegible] گفته وفات وي در سنه [illegible]
ومائة بوده عن ابي اسحاق عن الشعبي قال قال المغيرة بن شعبة اهدى دحية للنبي
صلى الله عليه وسلم خفين فلبسهما وقال اسرائيل عن جابر عن عامر وجبة فلبسهما [illegible]
جراح است اسلام يا [illegible] بوده و بهجرت [illegible] كرده [illegible]
حاضر بوده با رسول الله صلى الله عليه وسلم و در غزا احد ثابت و زنده بوده و به بدان [illegible]
60 معتقد كه در روزان حضرت او رفته بود كنيم و در مدا پيش وي بدين جهت
افتاده بود و در اردن بطاعون درگذشته ومعاذ بن جبل بر و نماز كذارد روي لسيان
مضعف بقدر سنه ثمان وخمسين جابر قال پس قايل ضعيف است ومعني اسرائيل الا انه
بنا بر اين حديث معلق است چه حديث معلق آنست كه در مبادي سند او اسقط شود و
ساقط بايد ومحتمل است كه مقصود نسبت قول بايد با اسرائيل بروايت قتيبه از ابن يحيى
و اين عبارت در ذيل حديث قتيبه مؤيد اين است و بنا بر اين تعليق نباشد وجبة فلبسهما
حتى تخرقا ضمير راجع است بخفين بر طبق ضمير لبسهما و ارجاع بجبه و خفين بعيد است
تخرق دريده شد لا يدري النبي صلى الله عليه وسلم اذكي هما ام لا اين تركيب از قبيل
اقايم الزيدان است و ذكي بمعني مذبوح است يعني پوشيد خفين را در حالتي كه نميدانست
كه اين خفين چه مذبوح است يا نه قال ابو عيسى وابو اسحاق هذا هو ابو اسحاق
الشيباني واسمه سليمان بن فيروز و بعضي اين را اضافه كرده اند منسوب است بشيبان
نسبة والاثق است بخاري حديث او را اخراج كرده و فات او سنه تسع وثلثين ومائة
و ثان و ثلثين نيز گفته اند ابو اسحاق مشهور سبيعي است وجهت انكه ذهن با و منتقل شود و
در مصر تعيين كرده

في نعل رسول الله صلى الله عليه

وسلم مراد از نعل آنست كه پوشيده شود جهت اينكه پا از زمين نرسد و صف است ملبست چون لبس ان مصالح و اعراض بسيار است حدثنا محمد بن بشار حدثنا ابو داود اخبرنا همام عن قتادة قال قلت لانس بن مالك كيف كان نعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لهما قبالان قبال بكسرة قاف در مهذب گفته كه دوال نعلين است در ميان انگشتان بوده و در قاموس گفته كه زمام است كه ميان انگشت وسطى انگشت بلي او

وسؤال قتاده شیکرد عنه فهل وجه ب بر طبق انست و شبیکه مرادش این طرح بود
مرویست اتبید وجه انقطیه تری را معروف مست ونظر باطلاق سؤال احتمال ثانی اظهر
است ونظر بعضی اهل صاحب اصل الامارت بر یک براین علم است جهت آنکه
ایستعار بست ما قدمنا الشیء که بهیک مادو و احقا الیقال بهم وجه میسر که قال وام مخصوص
به عثمان بن عفان رضی الله عنه وشیخ جزری او رده که رسول الله صلی الله علیه وسلم یک زمان را
میان ابهام و انگشت مقارن آن میباده و کربرا میان وسطی و شهادت برد و طاهم ج
میسافت مدعالی که بعدی ادم بود واین تفضیل سافی بقدر حمال است تفسیر
تامیل است بر آنچه که میان ابهام و سبابه بوده صاحبهد ق نمی ابدا کرده علی
فضلا و بعضی صدق کرده حدثنا ابو کریب محمد بن العلاء اخبرنا وکیع عن
سفیان بن شعبه کفته اند که مراد این عیینه است عن خالد الحذاء کنیته ابو منازل
است بصری بوده از رجال ثقات است روایت از ابی عثمان نهدی و یزید بن شخیر
کرده او ز شعبی و این علیه روایت کرده اند چرا حذا آن میگویند که نفس
کسی بوده ملک کو سینه اطلاق اسم بجهت اقامت او در بازار کفشگران بوده
و وفات او سنه احدی و اربعین و مائه بوده عن عبد الله بن الحارث سرام
البصری کنیته او ابو الولید است و از ثقات تابعین از جمع صحابه روایت کرده حدیث
او در کتب سته هست عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان لنعل رسول الله صلی
الله علیه وسلم قبالان مثنی شراکهما مثنی بضم میم اسم مفعول از باب تفعیل
و بفتح میم هم روی مرویست اول از تثنیه است بمعنی دو تا کردانیدن
و ثانی از ثنی است بمعنی دو تا کردن چنانچه در تاج المصادر است پس هر دو روایت
بهم قریب باشند و بعضی فضلا کفته که ثنی رد چیزی است بچیزی و این طائف
المعنی نیست وحکم بتقارب بنا بر عدم تامل است ومخفی نیست که تامل او بنا بر
عدم اطلاع بر معنی ثنی است چنانچه کفتم حدثنا احمد بن منیع و در بعضی نسخ است
و یعقوب بن ابراهیم وی ثقه بوده حدیث او در کتب سته هست
حدثنا ابو احمد زبیری نسبت بزبیر است از ائمه احمد و غیره روایت کرده اند
و بندار کفته که ما حفظ ازو ندیدم صائم الدهر بود از صغار اتباع تابعین است

وفات

وفات او سنه ثلث وثلثین بود اخبرنا ابو موسی عیسی بن طهمان بصری بصری بود
نازل کوفه شده از انس وغیره سماع کرده و ثقه بوده وطهمان بهمزه مکسوره است قال
اخرج الینا انس بن مالک نعلین جرداوین لهما قبالان جرداوین در
شرح السنه تفسیر کرده بآنکه بر وی موی نباشد حافظ ابو موسی در نهایت با آنکه پیدا نبود
بنا شد از قبیل رجل جرد و عین این کلمه قال فحدثنی ثابت یعنی البنانی بعد
حتی بعیدا زان قال عن انس انهما کانا نعلی رسول الله صلی الله علیه
وسلم حدثنا اسحاق بن موسی الانصاری قال اخبرنا معن قال اخبرنا
(٦١) مالک اخبرنا سعید عن ابی سعید المقبری سعید کنیت او ابو سعید است
بسکون و اسم ابی سعید کیسان است مدنی بوده و مقبری بضم با و فتح منسوب
است بمقبره از مدینه که مجاور آن بوده و بعضی سبب این نسبت گفته اند که امیر المؤمنین
عمر وی را جهت حفر قبور تعیین کرده بوده محتمل است که هر دو واقع باشد
مقبری صفت ابو سعید است وی مکاتب ابیه بوده وی بلیث بن بکر و سعید
از جماعتی از اصحاب حدیث شنیده از جمله ابن عمر و ابو هریره و ابو سعید
واز بسیاری تابعین از جمله پدرش وفات سنه ثلث وعشرین ومائه بوده عن
عبید بن جریج عبید و جریج بدو جیم هر دو بتصغیر روایت از ابی هریره و
طایفه کرده اند واز زید بن اسلم و غیره و جماعتی روایت کرده اند تیمی است
به نسبت ولا مدنی است ترمذی حدیث او در شمایل آورده و تمه حدیث
انه قال لابن عمر رایتک تلبس النعال السبتیه سبتیه است بکسر
سین مهمله و سکون با موحده و معنی آن پوستی که مدبوغ است مطلقا یا مدبوغ
بآنکه لم یبق فیه شی است بماده قال انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یلبس النعال التی لیس فیها شعر ویتوضاء فیها فانی احب ان البسها
ظاهر رایتک ان است که در حین خطاب ابن عمر رضی الله تعالی عنه لابس بوده
و سوال از وجه ترک باشد و جواب ابن عمر انکه لبس سبتیه بنا بر تجرد او از مویی
است و خصوصیت آن منظور نیست و بنا برین باید که چنین سوال بالنعلین تجرد
از مویی باشد و در بعض روایات چنین آمده که سایل گفت تفعل اربع اشیاء
تفعلها اصحابه از جمله که لبس سبتیه را عذر کرده و بنا برین منت سوال مخالفت

ابن عمر است با اصحاب ... والله اعلم بالصواب حدثنا اسحاق بن منصور
حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن ابن ابي ذئب وی ابو الحارث محمد بن عبد الرحمن
بن مغیره قرشی ... از نافع ... کرده ...
... کرده اند علم ...
...
...
...
... بیان ...
... صالح پسر ابی صالح ... وفات صالح در سنه
... وعشرين ومائة بوده ...
او ... مختلط گشته لهذا
ترک تمام ان ... داشته اند عن ابی هریرة قال كان لنعل رسول الله
صلى الله تعالى عليه وسلم قبالان حدثنا احمد بن منيع حدثنا
ابو احمد اخبرنا سفيان ... تغیر کرده ...
السدی ...
است که ابن صفت ... اسمعیل سدی ساکن ان می
بوده و وی متهم است بتشیع حدیث او از ائمه سته غیر بخاری
اخراج کرده اند و سدی دیگر است منسوب بهمان سدی و گویند
که برادرزاده یا خواهرزاده وی بوده و برفض متهم است
ونام او محمد بن مروان است و در بعض شروح اورده که این سدی
کبیر است او ابو محمد بن عبد الرحمان ابن ابي كريمة ...
اعور است در اصل حجازی است از انس سماع کرده ...
و ثوری حدیث شنیده وفات او سنه سبع وعشرین ومائة بوده و
بعضی شروح مذکور است که این سدی کبیر است و وی
خویشی داشته که وی را نیز سدی می گفته اند منسوب بوی

قال حدثنی

حدثني من سمع عمرو بن حريث القرشي صحابی است و عمرو بن الحریث معدی نیز
هست و آن مراد نیست این حدیث مجهول الاسناد است لکن بلسف نعلین آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بثبوت رسیده یقول رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی
فی نعلین مخصوفتین در تاج المصادر گفته در باب ضرب که خصف بر هم نهادن نعلین
است و آنچه بدا ... و ... وحلق و مانند آن توان بود که مرا ... دار باشد و دال باشد چنانکه
نعلان حضرت صلی الله علیه وسلم ... داشت در قاموس گفته که خصف دوختن است و گفته اند
مراد اینجا پاره ... است حدثنا اسحاق بن موسی الانصاری اخبرنا معن
اخبرنا مالک عن ابي الزناد وی عبد الله بن ذکوان است ابو الزناد لقب او است
بان شهرت یافته بود و از آن ... میرفت با عبد الله بن جعفر در ... حاضر شده پس
صغار تابعین است و بسیار تابعین اند و روایت کرده اند مثل ابن ابی ملیکه و ابی اسحاق شیبانی
و غیر ایشان و این از جمله فضائل او است و یکی از ائمه گفته که ابو الزناد را دیدم که داخل مسجد
رسول الله صلی الله علیه وسلم شد ... تبع او ... بر اتباع سلاطین بودند و از علم فرائض و
حساب و حدیث و شعر ... بود از ائمه مدینه است و در ... مراد را بولود ...
قاتل امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه منه ابو الزناد و از ثقات است فجاة و مات فی
در رمضان سنه احدی و ثلثین و مائة و شصت و سه سال بوده عن الاعرج وی
ابو داود عبد الرحمن بن هرمز قرشی است ... و از جماعه صحابه سماع کرده از
ابو هریره و ابو سعید رضی الله تعالی عنهما ابن ... گفته که وی ثقه کثیر الحدیث است وفات
او ... سنه سبع و عشرین و مائة بخاری گفته که اصح اسانید ابی هریره
رضی الله تعالی عنهما عنه روایة ابي الزناد است از اعرج از ابی هریرة عن ابي هريرة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یمشین احدکم فی نعل واحد لینعلهما
نفی است ... بلد ... و این مقتضی حمل نهی است بر چیزی که در موقع نهی باشد
و ... نعل مؤنث غیر حقیقی است وصفا و بصیغه تانیث واقع شده و در بعض
نسخ واحد است و تذکیر نظیر لفظ نعل است و یکی از شارحان گفته که وجه تذکیر آنست
مؤنث غیر حقیقی است و مخفی نیست که در اسناد بضمیر مؤنث غیر حقیقی تانیث
است و واحد مسند بضمیر است چه مشتق است از وحد و یکی ا ... گفته که وی ...

میان نعا بر   و غیر حقیقی در اسناد فعل و شبه آنست نه در عدد و این سخن بس غریب
چه واحد شبه فعل است در اسناد و فعل بضمیر دارد نه بظاهر لینتعلهما جمیعا او لیحفهما جمیعا
هر یک ازین دو فعل بمعنای جمع و تکرم روایة است و شیخ ابن حجر گفته که امام نووی یحفهما
ضم اول کرده لیکن شیخ ما گفته که نعل بکسر عین وانتعل یعنی پوشیده نعل و افعل را افعل جلبه
یعنی پوشیده پای را فعل و نعل بفتح عین نیز بهمان معنی آمده پس اگر ضمیر تثنیه راجع بقدمین
است ضم و فتح جائز است اگر راجع به نعلین است متعین فتح است و وجه آنکه این سخن
که گاهی مرجع قدمین باشد مراد الباس است و الباس بر تقدیر فتح و ضم بمعنی مجرد و مزید فیه واقع است
و اگر مرجع نعلین باشد مراد لبس است و آن در مزید فیه درست نیست و یکی از شارحان گفته اگر مرجع
قدمین باشد حمل بر مجرد محتمل نیست چه بر تقدیر مراد الباس است و لفظ قدمین ابی معنی است و مثنیا
این سخن التباس لبس است بالباس چه مذکور شد که بر تقدیری که مرجع قدمین باشد مراد الباس
است و آن در مجرد و مزید فیه موجود است و ایضا گفته که بر تقدیر فتح که فعل مجرد باشد چه
ضمیر راجع به نعلین لازم است تجرید فعل از معنی نعل و حمل بر لبس فقط و اگر مزید فیه باشد بعد از
تجرید نیز تعلق او بنعلین درست است پس گاهی که مرجع نعلین باشد آن تخصیص حمل بمجرد لازم
نیست و این سخن منظور فیه است چه امتناع تعلق مزید فیه بنعلین بنا بر آنست که ان فیه
مقتضی للا [illegible] نعلین است و تجرید افعال از نعل این معنی را زائل نمی سازد و معنی حفا برهنه
پا گردانیدن است و در هنا از باب علم برهنه پا رفتن و روایة ثانی خالی از اشکالی نیست
چه فعل لازم است مگر آنکه بحذف و الایصال قائل شوند و درین تقدیر باشد لیحف بهما جمیعا و
در بعض نسخ لتنعلهما است بمعنی لینزعهما بر این تقدیر اگر مرجع نعلین است چه ضمیر خفائی نیست
و اگر قدمین باشد مضاف باشد ای بنعلیهما حدثنا قتیبة بن مالک عن ابی الزناد نحوه
این حدیث قتیبه منقطع و مرسل است بنا بر اسقاط اعرج و ابی هریرة مگر آنکه مراد آن باشد
که من ابی الزناد و بهذا الاسناد و بر این ورود ابی الزناد و عدم [illegible] به مالک [illegible] نیست
حدثنا اسحاق بن موسی اخبرنا معن اخبرنا مالک عن ابی الزبیر عن جابر ان
النبی صلی الله علیه وسلم نهی ان یاکل یعنی الرجل بشماله فاعل یعنی ضمیر جابر است
یا دیگری از رواة و چون مقرر است که حکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مثل ذا [illegible]
[illegible] و الله   بابت مل [illegible] هم هست باتفاق و عدم شمول احتیاج است

و نلاو

خلاف در کیفیت شمول است که آیا حقیقت عرفی است یا شرعی است یا مجاز پس درین
... از این تفسیر توهم اختصاص نشود و شاید که راوی را از سوق کلام معلوم باشد
... رجل است پس آنکه بعضی فضلا گفته اگر بجای رجل احدی بود انسب می‌بود
مناسب نباشد و این تفسیر صحیح دفع توهم رجوع ضمیر است بجابر یا بیان واقع او یمشی
فی نعل واحدة این را بعض حمل بر شک راوی کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که او بمعنی واو
است ... متعلق بهر دو شده و یکی از فضلا گفته که اگر حمل بر شک کنند روایة جابر هیچ
فایده ندارد زیرا که بان حکمی ثابت نمی‌شود و مخفی نیست که فایده منحصر در ثبوت حکم
نیست چه افاده منهی بودن احد هیمان میکند و تقویة می‌کند نهی را بسبیل نعلین را که ذکر
روایة کند و او را درین مقام ... قبیل ولا تطع منهم آثما او کفورا گرفتن انسب است
... آن کنند که هر دو در منهی بودن برابر باشد و گفته‌اند که این نهی تنزیهی است
... یکی ازین دو منهی حرام نیست ... رخصت مشی ... احادیث ... است و این ...
مشی گفته که آن مشی شیطان است حدثنا قتیبة عن مالک ح واخبرنا اسحاق
اخبرنا معن اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال اذا انتعل احدکم فلیبدأ بالیمین واذا نزع فلیبدأ بالشمال
ولیکن الیمنی اولهما تنعل وآخرهما تنزع مراد از یمین و شمال جانب یمین و شمال است حکمة
در ابتدا انتعال بیمین و نزع بشمال آنست که جانب یمین اشرف است و انتعال چون موجب
تزیین است تقدیم جانب اشرف الیق است و نزع سلب تزیین است و مستلزم نقصان
پس تقدیم جانب اخص ... در آن اولی است و یکی از فضلا گفته که انتعال تحمل مؤنتی است
و جانب یمین اقوی است و شمال اضعف پس در تحمل لایق تقدیم یمین است که اقوی است
و در نزع تقدیم اضعف و مخفی نیست که اقوی بودن یمین کلیه نیست اگرچه غالب چنان است
اما بسیاری را جانب شمال اقوی است اگر منشأ تقدیم این باشد باید که آنهایی که جانب یسار
ایشان اقوی است عمل بر عکس این کنند و مراد از یمین در ولیکن الیمنی رجل یمین است و در
بعض نسخ یمین است ... لها بر صیغه تصغیر مؤید اینست و بر تقدیر اول باید
... جبر کان باشد و اول منصوب باشد بظرفیة و مراد این باشد که رجل یمنی در اول زمان
منتعل شود و برین قیاس است آخرهما تنزع و شاید که فایده این جمله تنبیه باشد بر آنکه باید

این حمله ملکه باشد بروجهی که تقدیم یمین بامری مانند صادر از یمین مرتبه که صحیح باشد
که او را مامور روا رند یا آنکه چون طبیعت مقتضی تقدیم جانب اقوی است پس بنا بر
اغلب در صدد تقدیم یمین خواهد بود مطلق و در بعض در صدد تقدیم شمال مطلقا پس
مقام تقاضای آن می کند که حکم سابق را تاکید کنند و این جمله موکد ما سبق است و قول بعضی
فضلا که گفته که مفهوم من معتاد بتقدیم یمین اند پس ملحوظ نبود تقدیم پس بر وجه است خالی از تامل
اهمال نیست حدثنا ابو موسی محمد بن المثنی اخبرنا محمد بن جعفر اخبرنا شعبة
قال اخبرنا اشعث کنیت او ابن ابی الشعثاء است جهت بیان کنیت و بیان نسب کرده گفته
وهو ابن ابی الشعثاء زیرا که آن متضمن نسب است وجهت تنبیه بر بیان تضمن گفته که
عن ابيه عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يحب التيامن ما استطاع في ترجله وتنعله وطهوره یعنی دوست ۱۰
میداشت تیامن را یعنی اختیار یمین را چندانکه دادام که ممکن است و این عبارت محتمل
دو معنی است یکی آنکه معنی ما استطاع تاکید اختیار یمین باشد چنانچه گویند که نا می تواند این کار
می کند یعنی ترک نمی کند دوم آنکه مقصود اختیار تیامن باشد یعنی مادام که او را در بود معذور
نبود اختیار تیامن میکرد و ذکر ترجل و تنعل و طهور برای بیان است که یمین مخصوص
نبوده بلکه ترجل که منسوب بسر است و تنعل که منسوب بقدم است ذکر کرده تا اشعار
بآنکه در سر تا قدم رعایت این حال بنود و همچنین طهور که غسل فرد او است که شامل
جمیع بدن است مشعر باین معنی است حدثنا محمد بن مرزوق ابو عبد الله محمد
بن محمد بن مرزوق باهلی بصری منسوب بجد خود مرزوق صدوق بود او را اوهام بوده
حدثنا عبد الرحمن بن قيس ابو معاوية صبي زعفراني است بزرگ تکذیب او
کرده و شیخ ابن حجر در تقریب بر نام او رقمی نهاده که دال است بر آنکه اصحاب ستة اخراج
حدیث او کرده باشند از حسن و عکرمه و عطا شنیده و حماد بن زید و غیره از او روایت
کرده اند و وفات او سنه سبع و اربعین و مائة بوده حدثنا هشام در اسانید شمائل
مسمی بهشام پنج است عن محمد مراد بن سیرین است عن ابي هريرة قال كان لنعل
رسول الله صلى الله عليه وسلم قبالان ولابي بكر وابي عمر رضي الله عنهما قبالان
وا قبل من عقد ا عقد واحدا عثمان رضي الله تعالى عنه وابي بكر و عمر

تقدیم

تقدیر است ولفظ ابی بکر و عمر فیلالان پس این عطف مجموع است بر اسم وخبر کان و
اگر عطف بر رسول الله باشد صلی الله علیه وسلم لازم می آید فاصل میان معطوف ومعطوف
علیه باجنبی که ان قبالان است زیرا که فاصل وقبالان است کان ودر معطوف علیه شغل
که بعضی [illegible]
تخصیص خاتم وبیان القاب آن مذکور گشته حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا واحد
عن صبا ... وهب وی ابو محمد بصری است بنسبت وبلدیکی از جمله ائمه اعلام
بعلوم از ابن جریج ویونس گرفته ... واحمد بن صالح وغیره وفات او سنه سبع وسبعین و
مایه بوده عن یونس عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال کان خاتم النبی صلی الله
علیه وسلم من ورق وکان فصه حبشیا ورق بفتح واو وکسر را وسکون را نقره
است وفص بفتح فا نگین است وصاحب صحاح کسر فا را گفته لغة عوام است و
صاحب قاموس ... مسلم نشده وبعضی گفته اند که حبشی یعنی احتمال عقیق دارد وجزع
هر یک دارد ... احتمال نوع دیگر که منسوب بحبشه باشد هم هست واین حدیث منافی
منافی با آنکه بعد از این می آید که فص خاتم آن حضرت صلی الله علیه وسلم از فضه بوده مگر
مگر آنکه ... متعدد ... شوند یا آنکه حبشی باین معنی باشد که چنانچه در حبشه می سازند ساخته
باشند چنانچه در شمیرا ... حضرت صلی الله علیه وسلم وارد است که ... بوده یعنی
مصنوع بوده ... یعنی ... حدثنا قتیبة بن سعید اخبرنا ابو عوانة بفتح عین
نام او وضاح بصیغه تثنیه ابن عبدالله ... یزید بن عطا واسطی بوده وباین
اعتبار او را واسطی گویند ... بوده ... وابن سیرین را دیده ... محمد ...
منکر ... شنیده واز ... تابعین ... حدیث شنیده و... وابن علیه و
... وغیر هم از وی روایة کرده اند وفات او سنه ست وسبعین ومایه ... ومعنی
... هم گفته اند عن ابی بشر عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ان
... صلی الله علیه وسلم اتخذ خاتما من فضة فکان یختم به ولا یلبسه یختم
... از باب ... از ختم است یعنی مهر بر چیزی می نهاد ودر بعضی النسخ یتختم است
از باب تفعل وتختم خاتم پوشیدن است واین منافی لا یلبسه است مگر لا یلبسه ...
ختم مراد باشد ومقصود آن بود که در حین ختم خاتم میکندند

بعد

بعد از آن می پوشیدها ند و این است وجه توفیق این حدیث و احادیث اینکه دال است
بر پوشیدن خاتم و بهترین تقدیر ولا یلبسه با جمله حالیه گرفتن مناسب است بتقدیر تقدیر
قال ابو عیسی ابو بشر اسمه جعفر بن ابی وحشیة است بیا مشدده همچون سری
و در بعض نسخ وحشیه است همچون مرئیه وی روایت از سعید بن جبیر و مشایخ کرده و از
شعبه و هشیم روایت کرده اند صدوق بوده وفات او سنه اثنتین و عشرین و مائه بوده
حدثنا محمود بن غیلان اخبرنا حفص بن عمر بن عبید هو الطنافسی نسبت
بطنافس همچون مساجد از ائمه سته غیر ترمذی حدیث او اخراج نکرده و طنافس جمع
کذری است و درین نسبت بنا بر حمل آنست یا بیع آن و وی بطنافسی مشهور است و گفته
مصنف هو الطنافسی مشعر است بآنکه این حکم علم گرفته بوده اخبرنا زهیر ابو خیثمة
زهیر بصیغه تصغیر و خیثمه بفتح خا معجمه و سکون آخر حروف و فتح ثاء مثلثه و ایراد کنیة بعد
احتراز است از زهیری که کنیة او ابو منذر تمیمی است و ابو خیثمه نسائی بوده از
حفاظ حدیث است در بغداد نزول کرده روایت از جریر و هشیم کرده وفات او
در اوسط بوده سنه اربع و ثلثین و مائتین در سن هشتاد و چهار عن حمید
عن انس قال کان خاتم رسول الله صلی الله علیه وسلم من فضة وفصه منه
ضمیر منه راجع است بخاتم یعنی نگین از خاتم بود یا بفضه الخاتم بود چه نگین گاه
احجار باشد پاره از خاتم نیست بلکه جدا استعداد او و بعضی فصله لغتیه تقدیر کلام چنان است
که کان موضع فصه منه و تکلف و بعد این توجیه محتاج ببیان نیست حدثنا اسحق
بن منصور اخبرنا معاذ بن هشام حدثنی ابی عن قتادة عن انس بن مالک
قال لما اراد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یکتب الی العجم عجم مقابل عرب است
و کتابت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بکسری و قیصر و نجاشی و مقوقس پادشاه
اسکندریه و مصر و جیفر و عبد پسران جلندی و هر دو ملک عمان بوده اند و هوذه
بفتح ها بن علی حنفی که در یمامه می بود و حارث بن ابی شمر الغسانی ملک بلقا از
و در اهل یمن و منذر بن ساوی ملک بحرین هم واقع شده است قیل له ان العجم لا یقبلون
الا کتابا علیه خاتم یعنی خاتم بر و نهاده باشد یا بر و نقش خاتم باشد فاصطنع خاتما
یعنی ساز اصطناع امر بصیغه است کانی انظر الی بیاضه فی کفه

این

بی مشهور است بآنکه از نقره بود یا آنکه مجبر با کمال علم بوده چنانچه بمرتبه مشاهده شده بود
حدثنا محمد بن یحیی اخبرنا محمد بن عبد الله الانصاری وی از مشایخ محمد بن
بخاری است قاضی بصره بوده حدیث او ائمه سته در صحاح اخراج کرده‌اند قال حد
ثنی ابی عبد الله بن مثنی بن عبد الله بن انس بن مالک الانصاری صدوق بوده لکن
کثیر الغلط است حدیث او را بخاری و ترمذی و ابن ماجه اخراج کرده‌اند محمد بن عبد الله
الانصاری در روایت حدیث بر سه نسق اطلاق قاضی باید بزرگتر این است و جد دیگر را صحن
نام است و جد دیگر را زیاد و جن ثمامه نیهم ثقه ثلثه ابن عبد الله بن انس بن مالک که اکثر
کنیت که جن عمر ثمامه انسب می‌بود عن انس بن مالک قال کان نقش خاتم رسول
الله صلی الله علیه و سلم محمد سطر و رسول سطر و الله سطر مراد از محمد تواند (65)
بود که لفظ باشد و مقصود آن بود که سه لول نقش خاتم محمد لفظ بود بنا بر آنکه کتابت دال
بر الفاظ چنانچه سید المحققین در حاشیه زیاده فرموده‌اند و تواند بود که مراد نقش بود
یعنی نقش خاتم محمد بود و محمد بر سبیل حکایت مرفوع است و خبر کان مجموع لفظ محمد و
رسول الله صلی الله علیه و سلم است و برین تقدیر مناسب چنانچه نیست که رسول سطر بی خبر
منون بود و الله مجرور لیکن شیخ ابن حجر گفته که مرا میرسد که محمد رسولی به رفع به تنوین
و الله برفع و خبر جوابی و شاید که نقش منصوب باشد بخبریت کان ... اسم کان
باشد و سطر خبر مبتدا محذوف باشد یعنی هو السطر و این جمله را بجمله بعد از وی است سطر
است معترضه و ظاهر این است که ترتیب مسطور بحسب ترتیب لفظ باشد و بعضی
توهم کرده‌اند که این ترتیب مقتضی آخر الله است از محمد و مناسب این است که سطر
... اند این توهمیست فاسد چه موافق ترتیب کلام مجید این است و اگر سوره
هیچ کلمه کلمه بنویسند این جمله را بهمان ترتیب خواهند نوشت و این تقدیم خواهد بود بعضی
در رد این توهم گفته‌اند که رعایت ترتیب در کتابت اولی از رعایت تلفظ نیست که وقت
کتابه و تلفظ ظاهر است چه در تلفظ تقدم وضعی رتبتی نیست بلکه حدوث کلمه
بعد از انقضاء کلمه دیگر است بخلاف کتابه که در یک وقت اجتماع واقع با تقدم و تاخر لیکن
شیخ جمال الدین اسنوی در مهمات آورده که در بعض کتب دیده که کتابه از اسفل
به فوق بوده و برآنکه ظاهر که این کتابه مقلوب بوده باشد تا در تمام اسم ... توان خواند

چنانچه شایع است در نقوش خاتمها و جای بشهرت رسیده که کسی باین منقوض شده باشد حل ثقة
نصر بن علی الجهضمی وی و پدرش که هم پدر و هم نصر بن علی بن جهضمی بوده ثقه اند و در جامع
الاصول گفته که جهضم بطنی است و حدیث نصر راوی در کتب ستة هست و جد او نیز مسمی بنصر
بن علی جهضمی بود ثقه انه ابو عمرو کنیت است ابو رجبه امیة ز اخبرنا نوح بن
قیس الحدانی بحا و دال مهمله نسبت بحدان بطون عثمان که قبیله است عند بخاری حدیث
او اخراج کرده اند عن خالد بن قیس بن رباح وی بصری است ثقه بود عن قتادة عن
انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کتب الی کسری و قیصر و النجاشی کسری معرب
خسرو است و لقب پادشاه فارس و قیصر لقب پادشاه روم و نجاشی لقب پادشاه حبش
چنانچه پادشاه ترک را خاقان و پادشاه یمن را تبع و پادشاه یونان را بطلیموس و پادشاه
زنج را غانه و پادشاه بربر را جالوت و ملوک بقیه را جبر و ملوک سغد را افزید و ملک
صقلاب را ماجد و این کتاب در سال ششم از هجرت بوده و مراد از کسری پرویز است
و کتابت عبدالله بن حذافه سهمی برده بود و وی کتابت پاره ساخت بکفر از عالم رفت
و قیصر هرقل است و در ایمان او خلاف است و در استیعاب آورده که ایمان او رد ابن
حبان در صحیح خود آورده که وی نزدی چند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرستاده و نوشت
که من مسلمم آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت کذب عدو الله لیس بمسلم و وی در موقعه با اهل حق
جنگ کرده و وعده کرد که سال دیگر بیاید بجنگ و سال دیگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم به
تبوک از جهت وی رفتند و وی نیامده و نجاشی اصحمه است که ایمان آورد فقیل له
انهم لا یقبلون کتابا الا بالخاتم فصاغ رسول الله صلی الله علیه وسلم
خاتما حلقته فضة صوغ اماده ساختن چیزی است بر هیئتی و صاغ مجوز به اسم
بوده و نسبت برسول مجاز است و حمل فضه بر حلقه مشعر است بانکه نگین فضه نبوده
و نقش فیه مجهول یا معلوم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بر تقدیر معلوم
اسناد مجاز است و نقش در قاموس مفسر شده بوقوع دو لون یا بیشتر و در ام
و رسم خط در خاتم را نقش گفته چه بعد از نقش خاتم خاتم و نقوش می باید ... سول
از ... بیرون صفحه است و کتاب لی خاتم بجهته ان مقبول نمیکردند که بی خاتم مراد
اعتبار نیست با آنکه وضع خاتم را تعظیم میدانسته اند و ترکان ترک تعظیم و بنا برآن ...

مجلسه

مرفیده‌اند وقبول میکرده‌اند حدثنا اسحق بن منصور اخبرنا بود در بعضی نسخ حدثنا
اسمعیل بن عامر الضبعی وی ابو محمد بصری است ثقه صالح بوده و حدیث او در کتب
سته هست والحجاج ابن منهال بکسر میم ابو محمد سلمی ثقه بوده
و حدیث او در کتب سته هست عن همام عن ابن جریج عن الزهری عن انس
بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا دخل الخلاء نزع خاتمه و ضع
بجاء نزع نیز مرویست نزع بجهة نام خدای تعالی و جمله از قرآن مجید و نام اشرف
انبیا و مصنف رحمة الله علیه در جامع خود گفته که این حدیث حسن غریب است
و ابو داود گفته که منکر است حدثنا اسحاق بن منصور اخبرنا عبد الله بن نمیر
بنون و صیغه تصغیر کنیة او ابو هشام است کوفی است ثقه بوده و حدیث او در
کتب سته اخراج کرده‌اند در کتب خود اخبرنا عبید الله بن عمر عن نافع عن ابن
عمر رضی الله تعالی عنهما قال اتخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم خاتما
من ورق فکان فی یده ثم کان فی ید ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما
ثم کان فی ید عثمان رضی الله تعالی عنه حتی وقع فی بئر اریس اریس بهمزه
اینجا است صرف و عدم آن در وی جوز است و بئر اریس چاهی است نزدیک مسجد
قبا و از شارحان گفته که بستانی است که در آن چاهی است و بنا بر تقدیر مضاف
باید کرد یا باید گفت که در مضاف الیه تحقیق شده و دو ... اریس باشد
باشد چنانچه شیخ ابن حجر گفته و بئر اریس چاهی است که اریس در بستان نیز
میکرده باشند و خلفاء ثلث بجهة تیمن در خاتم متصرف شده بوده‌اند و آنکه مردم اطراف
... توهم بوده تعبیر میکرده‌اند چنانچه گفته‌اند که ظهور رونق بعد از فوت
بوده مراد از لفظ ید تصرف است پس منافی آن نباشد که بعد از این می‌آید که از
دست معیقیب ساقط شد لیکن در بعضی نسخ آنست که عثمان رضی الله تعالی عنه
... کردن چیزی خاتم از معیقیب میگرفت و متفکر بوده در امری که افتاد و این
منافی ... معیقیب افتاد مگر آنکه در وقت تفکر متفکر گفته است که بان معیقیب
... و بعد از فراغ از فکر نگیرد و در جواب دادن افتاده بعضی راضی سقوط از دست
معیقیب شده و بعضی از دست عثمان و هر کس بحسب ظن خود روایت ...

[illegible] في تختم رسول الله صلى الله عليه وسلم

تختم خاتم پوشیدن است حدثنا محمد بن سهل بن عسکر البغدادی تمیمی
به نسبت و الکنیة او ابو بکر است بخاری بوده و مقیم بغداد حدیث او در مسلم و ترمذی
و نسائی هست وعبد الله بن عبد الرحمن قالا اخبرنا یحیی بن حسان تنیسی
منسوب است به تنیس بکسرتین [illegible] به تاء ثانی حروف و نون و سین مهمله از ثقات
معروف است ائمه خمسه غیر ابن ماجه حدیث او اخراج کرده اند اخبرنا سلیمان بن بلال تیمی
به نسبت و الکنیة ابو [illegible] ابو محمد است و ابو ایوب نیز گفته اند ثقه بوده روایت
او در کتب سته هست عن شریک بن عبد الله بن ابی نمر بفتح نون و کسر میم
عن ابراهیم بن عبد الله بن حنین بضم حاء مهمله و صیغه تصغیر مولی بنی هاشم
کنیت او ابو اسحاق است ثقه بوده و در کتب سته روایت از و حدیث است
عن ابیه عبد الله بن حنین بحاء مهمله و نون بصیغه تصغیر روایت او در کتب
سته هست عن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان یلبس خاتمه فی یمینه امام نووی فرموده که جواز
تختم در یمین و یسار باتفاق واقع است و اختلاف در افضلیت است صحیح در مذهب
ما افضلیت [illegible] است زیرانکه یمین اشرف و احق است به زینت ولیکن [illegible] شعار
روافض [illegible] که عمل [illegible] رفض تختم به یمین است جهة ترک موافقت
ایشان یسار را اختیار [illegible] است ولهذا انکه شافعی رضی الله تعالی عنه خاتم در یسار
داشته حدثنا محمد بن یحیی اخبرنا احمد بن صالح مصری بوده وی ابو جعفر
طبری است ثقه بوده و حافظ و نسائی در وی سخن داشته [illegible] ذکر او را
شده بخاری در ابو داود در روایت از و کرده اند اخبرنا عبد الله بن وهب
عن سلیمان بن بلال عن شریک بن عبد الله بن ابی نمر [illegible] حدثنا
احمد بن منیع اخبرنا یزید بن هارون عن حماد بن سلمة قال رأیت ابن
ابی رافع نام وی عبد الرحمن است روایت از عبد الله بن جعفر [illegible] یتختم فی
یمینه فسألته عن ذلک فقال رأیت عبد الله بن جعفر یتختم فی یمینه
قال عبد الله بن جعفر الطیار ابن ابی طالب بجود و سخاوت مشهور بود

جواد

و او را رؤیة حضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شده بود کان النبي صلی الله علیه
وسلم یتختم في یمینه حدثنا یحیی بن موسی اخبرنا عبد الله بن نمیر اخبرنا
ابراهیم بن الفضل ترجمه وطاهرته عن عبد الله بن محمد بن عقیل عن عبد الله
بن جعفر ان النبي صلی الله علیه وسلم کان یتختم في یمینه حدثنا ابو الخطاب
بصیغه مبالغه زیاد بن یحیی بکری بضم نون وراء مهمله منسوب به بني نکر بصریست
نصره بصری بوده واز ثقات است وحدیث او در کتب سته هست اخبرنا او در
تبعیق نام است عبد الله بن میمون بن داود مخزومي مکي وي منکر الحدیث
بوده وحدیث او غیر ترمذي از ائمه سته اخراج نکرده عن جعفر بن محمد لقب
امام جعفر صادق بوده بنابر کمال صدق حدیث جعفر را بخاري در تاریخ آورده
وائمه خمسه در کتب خود ماده او ام فروه است دختر قاسم بن محمد بن ابي بکر صدیق
روایة از پدر خود وقاسم بن محمد او عطا کرده واز وي یحیی بن سعید وابن جریج
وامام مالک وامام ابو حنیفه وثوري وابن عیینه روایة کرده اند وگویند که اسماء
انهائی که از وي روایة کرده اند چهار هزار رسیده مدفون شده در بقیع در قبري
که پدر او وجد او وعم جد حسن بن علي رضي الله عنهم وعم رسول الله صلی الله علیه
وسلم عباس رضي الله تعالی عنه دران مدفون اند وفات او سنه ... بود در
بوده ... سال او شصت وهفت عن ابیه محمد را باقر مادر او ام عبد الله بوده
دختر حسن بن علي رضي الله تعالی عنهما جد او را باقر گفته اند بنابر تبقر در علم یعنی
توسع یا خابر بقر یعنی شگافتن ... وفات او در سنه مدینه بوده سبع ... عشر
و ... در شصت ... و در منتظم ... گفته اند از جابر وحدیث ...
... و از جماعتی از کبار تابعین مثل ابن مسیب ومحمد حنیفه وغیر ... و از او
... جعفر ... وائمه روایة کرده اند عن جابر ان النبي صلی الله علیه
وسلم کان یتختم في یمینه حدثنا محمد بن حمید الرازي اخبرنا جریر عن
محمد بن اسحاق عن الصلت بن عبد الله بن نوفل بن حارث بن عبد
المطلب لقب او ... بوده بفتح یا دال ... ثاني از تابعیان ... را
... خود حدیث او را اخراج کرده قال کان ابن عباس 67

بينه ولا اخاله الا قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتختم في يمينه
يعني گمان نميبرم او را بكسر همزه فعل متكلم است از افعال شك صاحب نهايه گفته كه قياس فتح
همزه است ليكن استعمال كسر اكثر والفصح است و در صحاح گفته كه فتح لغة بني اسد است
وجمله اخاله مخل صلت است يا رواة سابقه بر وجه ما حدثنا ابن ابي عمر ترجمه او يافته
شد اخبرنا سفيان بن عيينه عن ايوب بن موسى بن عمرو بن سعيد بن العاص
ثقه بوده وحديث او در كتب سته هست عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتخذ خاتما من فضة وجعل فصه مما يلي كفه
يعني گردانيد نگين او را از جانبي كه متصل مي باشد بكف يا گردانيد از جملهٔ كه متصل
بكف است از خاتم ونقش فيه محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم ونهى ان
ينقش احد عليه ونهي كرد كه كسي نقش كند بر طبق آن يا بر خاتم ونهي بنا بر دفع
التباس است وخلفاء بظاهر نهي عمل ميكرده اند واستعمال همان خاتم ميكرده اند
هو الذي سقط من معيقيب في بئر اريس وسيد در شرح منهاج فقه
آورده كه معاذ رضي الله تعالى عنه خاتمي ساخت ونقش آن محمد رسول الله صلى الله
عليه وسلم بود چون پيغمبر صلى الله عليه وسلم دانستند فرمودند كه اين كل شي امر
... حتى ... بعد از ان خاتم را از معاذ گرفتند و در دست ايشان بود وبر
تقدير صحت اين حديث عمل معاذ بنا بر ان بود كه نهي ان حضرت با و نرسيده
بود يا نهي بعد از ان بود و چون آن حضرت بجهت دفع التباس كه از غرض نهي است
خاتم از معاذ گرفتند و از ينجا تعدد خاتم معلوم مي شود و در رفع مع جمع اشكال
نافع است چنانچه پيشتر بان اشاره كرده شد حدثنا قتيبه ... حاتم
بن اسمعيل عن جعفر بن محمد عن ابيه قال كان الحسن والحسين
يتختمان في يسارهما وظاهر اين است كه سبطين رضي الله تعالى عنهما ...
اين عمل از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كرده باشند يا آنكه تحقيق تحقيق ... آنحضرت
صلى الله عليه وسلم بايشان نرسيده باشد وجه آنكه اين حديث منقطع است ...
محمد باقر ... سبطين حاصل شده حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن
الدارمي وهو ابن الطباع فقيهي ثقه بود حديث او ...

و در تقریب آورده و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه در کتب حدثنا عباد بن العوام عباد
بصیغه مبالغه ثقه بوده حدیث او در کتب سته هست عن سعید بن ابی عروبة ثقه و حافظ
بوده تصانیف بسیار دارد و تدلیس او بسیار است حدیث او در کتب سته است عن
قتادة عن انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم تختم في يمينه حدثنا محمد
بن عبيد المحاربي منسوب است بمحارب پدر او صدوق بوده حدیث او را ابو
داود و ترمذی و نسائی اخراج کرده اند حدثنا عبد العزيز بن ابي حازم فقيهي
صدوق بوده و حدیث از پدر خود حازم که نام او سلمة بن دینار است شنیده و از علماء
بن عبد الرحمان موت او فجاءة بوده در مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم در حين سجود
سنه اربع و ثمانين و مائة و سنه اثنين نيز گفته اند حدیث او در کتب سته هست
عن موسى بن عقبة عن نافع عن ابن عمر رضي الله تعالى عنهما قال اتخذ رسول
الله صلى الله عليه وسلم خاتما من ذهب فكان يلبسه في يمينه فاتخذ الناس خواتيم
من ذهب فطرحه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال لا البسه ابدا فطرح
الناس خواتيمهم طرح رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتم را متفرع بر اتخاذ ناس
نیز بر لبس دال است بر آنکه اتخاذ منهی است اگرچه لبس نباشد و لا البسه ابدا دال است
بر [illegible] در کراهیة و در بعضی طرق وارد است آنکه [illegible] و با این سبب
که در دست حضرت دیده شد روزی خاتمی از نقره [illegible] خاتمها از نقره [illegible]
و پوشیده اند پس آنحضرت خاتم خود را انداخت و مردم خاتمهای خود را انداختند
امام محیی السنة گفته که با آنکه لبس خاتم فضة جائز است پیغمبر صلی الله علیه وسلم
خاتم فضة [illegible] تا مردم بیندازند بجهة آنکه خوف آن بود که موجب حدوث
[illegible] گردد [illegible] خاتم غیر ملوک و حکام را مستحب نیست بنابرین توان گفت
[illegible] بجهت آن بود که چون حقیقت ایشان را احتیاج بخاتم نیست استعمال نمایند و
* مؤید [illegible] این است آنچه در حلیه مرویست از ثوبان که [illegible] علی ثنایا و خاتما قال بالقمع
[illegible] هذه الخاتم انما الخواتيم للملوك قال فما اتخذت بعده خاتما
[illegible]
در خلاصه و قنیه گفته که صفة [illegible] نیست که از چیزی باز دهند و این

وبیان ذرت [illegible] اسعد از صفت درع گفته و خبر بیان حال ودان باید [illegible]
بسیف بنابران است که پیغمبر از اسلحه مگر همراه می بود و بنابر آنا مي اسیف [illegible]
او اقوی است دیگری از فضلا این وجه گفته که سیف اسعد است که آن حضرت را نفع
میداده است زیرا که مي بایست وخود متعرض قتل نمیشد بخلاف مغفر و درع
که آلت حفظ از حرب اعدا بوده و شکی نیست که در حفظ از اعدا و شمشیر نیز دخل
تمام دارد هر چند که استعمال نیابد چه اعدا و دلیری ندارند نظر بکسی که شمشیر دارد
و متعرض قتل کفار شدن با نبی الرحمه بودن نبوت منافی نیست چه قتلی که از آن حضرت
صدور یابد از ارشاد عظیم است و متضمن رحمتی تمام نسبت با کل وانام و طغرا و رغزاد
احد امیه بن خلف را خود زخم زد بدان زخم مرد حدثنا محمد بن بشار اخبرنا وهب
بن جریر اخبرنا ابی عن قتادة عن انس قال کان قبیعة سیف رسول الله
الله صلی الله علیه وسلم من فضة قبیعة بفتح قاف و کسر با موحده و عین مهمله
نقره یا آهنی است که بر طرف قبضه باشد و بعضی گفته اند که آنچه تحت شاربین سیف آ
واین حدیث دلیل است بر جواز تحلیه سیف باندکی از نقره و درین خلاف نیست و همچنین
الات حرب مثل نیزه و تبر و ذره و موزه و ضراف زیرا که موجب خشم کفار است و در
[illegible] شده است و جواز نسبت برجال است نه زنان چه ابنیا [illegible]
جمیع ابنها [illegible]
[illegible] تشبه برجال است [illegible] حرام است و یکی از فضلا گفته که ظاهر این است که قبیعه
سیف از برای احکام باشد نه زینت زیرا که از آهن می سازند و در آهن زینتی نیست
پس بنابرین حکم صیه داشته باشد و تعییب بزر و نقره جائز است بقدر حاجت و
حدیث را دلالت بر جواز تزیین است نه بزر و نه بنقره و مخفی [illegible] که ظاهر استعمال
نقره در سیف و امثال آن زینت است و فقها گفته اند که علت جواز استعمال
در ساختن آهن دلالت نمیکند بر آنکه که اگر از نقره سازند زینت [illegible] باشد تمام
زینت در آهن ظاهر نیست بلکه در آهن مفید اند بجلا و روشنی که موجب زینت [illegible]
و آنکه مضبب مطلقا جائز است خلاف مفتی به است بلکه صحیح [illegible]
مداواه قابل ذهب کثیر و در ضبه نقره اصح اشهر او جه آنست که اگر صغیر باشد و بقدر
نیست و اگر صغیر باشد فوق حاجت یا کبیر بقدر حاجت دو وجه است

اصح

ادّم آنکه مکروه است وثانی آنکه حرام است ومعنی حاجت اصلا موضع سرّ است زیر
اثر ودر معنی اضطرار مطلق ظروف ذهب وفضه مباح است واسم در صغیر وکبیر آنست
که مبتنی بر عرف است حدثنا محمد بن بشار اخبرنا ودر بعض نسخ حدثنا معاذ
بن هشام قال حدثنی ابی عن قتادة عن سعید بن ابی الحسن البصری وی
برادر حسن بصری است عن علی زید بن ثابت الانصاری است روایة از ابن عباس وابی
هریره وغیرهما کرده سنه تسع ومائة وفات یافته یکسال پیشتر از برادر خود وثقه بود
حدیث او در کتب سته هست قال کانت قبیعة سیف رسول الله صلی الله علیه
وسلم من فضة واین حدیث مرسل است چه سعید صحابی نیست حدثنا ابو جعفر
٦٩ محمد بن صدران البصری صدران بضم صاد مهمله منسوب است بجد وپدرش ابراهیم
بن صدران اخبرنا طالب بن حجیر بصیغه تصغیر بحاء مهمله وجیم بصری است وصدوق
بوده بخاری از وروایة کرده در جزء صحیح عن هود وهو ابو عبد الله بن سعد
مصری بفتح مهملتین روایة از جدای خود مزیده واز سعید بن وهب کرده وصحابی اند
کرده عن جده ودر بعض نسخ لامه نیز هست ونام او مزیده است همچون کبیره صحابی بود
قال دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم مکة یوم الفتح وعلی سیفه ذهب وفضة
قال طالب فسألته عن الفضة فقال کانت قبیعة السیف فضة [illegible] در جامع خود
روایة این حدیث کرده وگفته که [illegible] است غریب [illegible] ضعیف وبعضی شارحان گفته اند
که این حدیث دال است بر جواز تحلیه سیف به فضه واین روایت را متابع هست
ودال است بر جواز تحلیه بذهب واین را متابع نیست ولهذا حکم بضعف آن کرده وبعضی
فضلا گفته که این حدیث را دلالت بر جواز تحلیه بذهب کدام نیست ومحتمل است که ذهب
جزء [illegible] مموّهه بفضه باشند ودران منع نیست ومخفی نیست که منع دلالت حدیث بجواز
مکابره است وسندی که وی تصور کرده چنانچه در حدیث سابق منقول شد مردود
ودر استیعاب گفته که اسناد این حدیث قوی است حدثنا محمد بن شجاع
[illegible] ری بجیم مضموم وتشدید راء مهمله مضمومه ودال مهمله ثقه بوده
مذکور [illegible] اخراج حدیث او کرده اند ویکی از شارحان گفته که محمد [illegible]
بخاری است که مذکور شد نه مدائنی که ضعیف است ونه بغدادی قاضی بلخ که

اخبرنا ابو حبيب محمد ابن تصغير نام او عبد الواحد بن واصل بصری ساکن
بغداد بوده ثقه است بخاری و ابوداود و نسائی حدیث او را اخراج کرده اند عن عثمان
بن سعد کاتب کنیه او ابوبکر المعبری است وی ضعیف است ابوداود و ترمذی حدیث
او روایت کرده اند عن [illegible] یعنی عثمان قال ضعف حفظ یعنی وضعت یکسر صاد
و عین معجمه نیز مرویست علی سیف یعنی علی طریق سیف سمره بن جندب و نعم
سمره انه صنع مثل ماضی معروف از صنع یعنی ساخت یا ماضی مجهول از صوغ و ثانی
روایة ضعت سیفه علی سیف رسول الله صلی الله علیه وسلم و کان حنفیا
به شکل شمشیر بنی حنیفه بود و ضبط کاف رابع بعضی داشتند چنانچه شیخ عفیف الدین
کرده خلاف ظاهر است حدثنا عقبة بن مکرم البصری العمی مکرم بصیغه اسم مفعول از
کرم و عمی نسبت بعم و کنیه او ابو عبدالله است از ائمه تسعه غیر بخاری بسد ابن ماجه از و روایت
کرده اند قال حدثنا محمد بن بکر بن عثمان بصری کنیه او ابو عثمان است صدوق بعض
و کاهی خطایی کرده حدیث او در کتب سته هست عن عثمان بن سعد بهذا الاسناد
شیخ مولانا جمال الدین محدث رحمة الله علیه رسیاف آنحضرت را نظم کرده سیوف نبیا العالی
المنار بهو المانور رسب ذو الفقار سیح القلعی و حتف و الرسوب منار مخذم ثم القضیب ذو
الفقار از منبه بن حجاج [illegible] بود در روز بدر بآن رسید بجهت خود اختیار فرمود
[illegible] و بتار و حتف از سلاح [illegible] بایشان رسید و مخذم بکسر میم و خاء و دال معجمه
و رسوب بفتح راست و شیخ ابو حافظ محمد عبد الغنی مقدسی در رساله که در احوال آنحضرت
نوشته آورده از انس بن مالک که گفت نعل سیف رسول الله صلی الله علیه وسلم نقره
بود و قبیعه آن نقره بوده و ما بین حلقها بود

[illegible]

درع جامه است از آهن که در جنگ پوشند و مؤنث سماعی است و تصغیر
جرمی از علماء [illegible] است و تواند بود که تصغیر باعتبار استعمال [illegible] باشند حدثنا
سعید عبد الله بن سعید الاشج الکندی کوفی ثقه است حدیث او
[illegible] خود آورده اند اخبرنا یونس بن بکیر کوفی صدوق بود بخاری
در تعلیق آورده و مسلم و ترمذی و ابن ماجه و ابوداود عن محمد بن اسحاق

اسحاق عن یحیی بن عباد بن عبد الله بن الزبیر یحیی بن عباد بتصغیر مبالغه
ملقب بوده ثقه است حدیث او در صحاح اربعه هست عن ابیه عباد عن جمله حدیث
عباد در کتب سته هست و عبد الله زبیر از جمله عبادله اربعه است که روایة حدیث از
ایشان بسیار است بعد از معاویه طلب خلافت کرد بغیر از شام ممالک متابعت اسلام
او کردند پیغامبر صلی الله علیه وسلم او را ابی بکر کنیة ساخته که کنیة جد امی وست و مسمی
به عبد الله جد وست که نام ابی بکر صدیق است و اول مولود از مهاجرین در مدینه وی است
ولادت او در اول سال از هجرت بوده و به ولادت او اهل اسلام را فرح تمام حاصل شد
چه یهود میگفتند ازانکه بجهت سحر ما ایشان را فرزند نخواهد بود گویند در عمل برین نهج
بود که یک شب در قیام بگذرانید و یک شب در رکوع و یک شب در سجود با عبد الله بن
سعد بن ابی سرح که از جانب امیر المؤمنین عثمان والی مصر بوده بغزاء افریقیه رفت
ملک آنجا با صد و بیست یا صد و بیست هزار بیرون آمد و عدد لشکر اسلام بیست هزار بود
و عبد الله زبیر او را دید از لشکر بیرون بود با جماعتی رفت و او را قتل کرد و آنجا فتح شد
[illegible] بود حجاج یوسف زبیر را در مکه قتل کرد و آویخت بروز سه شنبه هفدهم
ماه جمادی الآخر سنه ثلث و سبعین و اثنین نیز گفته اند و [illegible] او در سنه اربع و ستین
[illegible] بود [illegible] هشت حج با مردم کرد و مرویات او [illegible] حدیث است و زبیر از عشره
مبشره است عبد الله بن الزبیر بن العوام بن خزام بتصغیر مبالغه ابن خویلد بن
اسد بن عبد العزی بن قصی مادرش صفیه بنت عبد المطلب اسلام او در ظهور بعد
ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و او در آن حال شانزده ساله بود و عمی داشت که
او را بجهت اسلام تعذیب میکرد دو هجرت بارض حبشه کرد و بعد از آن بمدینه و رسول
[illegible] و عبد الله مسعود اخوت انداخت و در روز جمل پسر خود را گفت که بدرستی که من
[illegible] مقتول میشوم در حالی که مظلوم باشم و بزرگترین غمی که دارم که قرض
[illegible] را فروش و ادای قرض کن عبد الله زبیر گفته که قرض او هزار هزار و دویست
هزار بود و بعد از ادای قرض زیادتی مال را بورثه قسمت میکردند چهار زن داشت
حصه هر یک [illegible] هزار و دویست هزار بوده باشد پس مجموع مال او پنجاه هزار هزار و دویست
هزار بوده باشد گویند که سفید پوست بوده بلند مائل بکم گوشتی [illegible] جروز

سفوان از نواحی بصره عود اکنت و در سنه ست و ثلثین و سال شصت و چهار
بوده و غزا از ین سبیل گفته یا نزده بیرداشت و نه و ضرو امام بتالیفی فرموده که قتل
وی در وادی السباع بوده موضعی قریب بصره در حینی که از جنگ برگشته بوده میخواست
که از فتنه سالم بشد لیس غیر مذکور بود ... رسیده بود و سخن غافل دانسته و بعد از ان قتل کرده
و شمشیر ان شخص او با میر المؤمنین علی ورده همچون کسی که بث رتبی آرد امیر المؤمنین
و بیرا رث رسانیدی داده و در بعضی نسخ عبدالله بن الزبیر عن الزبیر بن العوام قال کان
علی النبی صلی الله علیه وسلم یوم احد درعان احد کوهی است قریب بمدینه که در سید
او بود اردو است انجیل انجبنا فنهض بفتح عین دارماضی و غانبرا از نهوض بمعنی برخاستن
بکرانه و دشوار رکزالی خلاصة القنیه – الی الصخرة یعنی بدشواری خاست در حالتی
متوجه بود به صخره و معلوم است که برای بر آن ... مردم برد بود او مطلع شود و صخره
سنگ بزرگ است ... صخره بالف و لام شاید که بمعنی ان باشد نزد مخاطب فلم
یستطع یعنی نتوانست که برای و عدم استطاعت بجهت تعب بسیار بوده که در ان
روز یافته بود و قدم کرانی ... زده که پوشیده بود و دیگر از فضلا گفته که نشاید عدم استطاعت
ثقل ملبوس نیست زیرا که ... است و در روز حرب پوشیدن امری که ثقل
ان مانع نزد ... که در ... سخن مخالفت ظاهر است بی عزورت زیرا که
اگر سوار ... چابه ثقیل ... باشد ... نتواند رفت از جرم ... بیست
و حاصل انکه ثقل درعین را ... عدم استطاعت دخل داده بس ناصواب است فاقعد
طلحه تحته ... طلحه ... فصعد و در بعضی نسخ فصعد النبی
صلی الله علیه وسلم حتی استوی علی الصخرة تا قرار گرفت بر صخره ... ب
شنیدم ... و در بعضی نسخ سمعت بدون فاء است النبی صلی الله علیه وسلم ...
اوجب طلحه یعنی واجب ساخت از برای خود بهشت را یا ... من شفاعة
منی ... این حکم معقود بوده با امور دیگر که ان روز از طلحه واقع شده چنانچه مردی
شصت ... زخم تیر و نیزه و سنگ خورده بود دست را وقایه آنحضرت ساخت و
... شد و امثال ان و طلحه از عشرة مبشره است خواهرزاده علی بن حضرمی است از جمله
... مسلمانان بدست ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوده و از ثمانیه سابقین

طلحه

باسلام است و از سنه ... ست که عمر رضی الله عنه فرموده که حتی رسول الله صلی الله
وسلم و بعد عثمان رضی الله عنه ... شبها بو مغیر بدر کردان وقت با حضرت صلی الله
علیه وسلم با سعید بن زید بجر کبری کاروان ابی سفیان رفته بود و بعد از فراغ غزا رسیده
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم او را با حاضران برابر ساخته ابو بکر رضی الله عنه چون
یاد میکرد کفتی کان روز تمام از طلحه بود دست خود را سپر حضرت صلی الله علیه وسلم ساخت و کشت
و ... دید و شل شد میان او و سعد بن ابی وقاص حضرت صلی الله علیه وسلم عقد اخوت بسته بود در روز جمل
مقتول شد در رجب سنه ست و ثلثین بود ... بود و خلافت عرب علق او رسید که
رامی آن معلوم نشود و کویند که رامی مروان بوده ابن قتیبه در معارف آورده که عایشه
دختر طلحه بعد از سی سال روزی زوج طلحه را بخواب دید که شکایت از غناکی می‌داشت تا وی را بیرون
او ... تغیر نیافته بود غیر آنکه پهلوی که بر زمین بود از سبزه نم شده بود و مرویات او سی و هشت
حدیث است یافعی در حدیث تاریخ خود آورده از بعض صلحا که روزی با عارف بالله
شیخ ابو محمد معروف با بن عبد الله بعد به زیارت تربت طلحه رفته بود چون از دور قبر
او را دید بتعظیم باز رفت بعد از آن متوجه قبر شد و زیارت کرد با تمام پس چون از
شیخ استکشاف این شد فرمود که چون بر وی مشرف شدم دیدم که ... سبز پوشیده است
و تاجی مکلل بود و جواهر بر سر دارد و ... پیش او ... شرم برکشتم ... با رسول
داد که باز کرد باز کشتم حدثنا ابن ابی عمر المکی حدثنا سفیان بن عیینه عن یزید
بن خصیفه بخا معجمه و صاد مهمله و صیغه تصغیر و این نسبت بجد است چه پدرش عبد الله
بن خصیفه است کندی مدنی است ثقه بوده ... حدیث او در کتب سنه است عن
سائب بن یزید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علیه یوم احد درعان
... یعنی پوشیده بود یکی را بالای دیگری و در صحاح ظاهر بینهما را تفسیر کرده
و طابق بینهما در باب قاف کفته که طارق الرجل بین الثوبین اذا لبس احدهما علی
... و شیخ حافظ ابو محمد عبد الغنی المقدسی آورده از محمد بن مسلم رضی الله عنه که کفت
دیدم که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز احد دو درع ذات الفضول و درع فضه در
روز حنین دیدم که بر او بود و درع ذات الفضول و سعدیه و کویند که سعدیه و فضه
... یعنی قعقاع بوده و مروی است که عدد ... ادرع آنحضرت صلی الله ...

بغت بود چنانچه مولانا فضل عماد الدین فالی نظم کرده او را ست ذات الوشاح وفضه
تبراء مع سعدیه وعریق وذات المواشی ثم سابغه وذات الفضول وهکذا غیر المرتق
ذات الفضول لان درعی بست که نزد ابی شحم یهودی رهن بود سی صاع جو بود
که از برای عیال قرض گرفته بود و محمد [illegible] سال [illegible] فی مسند [illegible]
مغفر بهمه معنی مشهور در صحاح گفته که علما زرهست که بافته اند از زره بقدر سر که در زیر کلاه می
پوشند و در مغرب گفته که چیزیست که زیر طاقیه می پوشند و خود را نیز گویند حدثنا عبد الله
بن سعید حدثنا مالک بن انس عن ابن شهاب عن انس بن مالک ان النبی صلی
الله علیه وسلم دخل مکة وعلیه مغفر فقیل له در شرح توربشتی بر مصابیح گفته که قائل
نضلت بن عبید اسلمی بود که کنیة او ابو برزه است هذا ابن خطل متعلق بن دیاسی
گفته که وی هلال بن عبد الله بن عبد مناف است و در نام او خلاف است عبد العزیز
و عبد الله و غالب و هلال گفته اند مرتد شده و امر بقتل مسلمانی کرد که خادم او بود و به
مسلمانان مایل بود و دو کنیزه داشت که هجو مسلمانان سرود میگفتند و اینکه در
حدیث وارد است که من دخل المسجد فهو آمن ابن خطل از ان مستثنی ساخته بود
متعلق باستار کعبه جمع ستر بعبیر بوده فقال اقتلوه نسبة قتل بعض بکل است
کل بعیه ال[illegible] والاتفاق [illegible] بقتل سعید بن حریث تنها شده و این حدیث فهم میشود که حرم
مانع اقامت حدود نیست برکسی اگرچه جنایت بخارج حرم کرده باشد و پناه بحرم برده و این
مذهب امام شافعی و امام مالک است و حنفیه بر آن اند که جواز قتل مخصوص بان ساعت بود و
جواب انست که اباحت قتل در ساعت دخول بود تا زمان استیلا و اذعان اهل مکه
و قتل ابن خطل بعد از ان بود و این حدیث مخالف است با حدیثی که در باب عمامه می
که روز فتح مکه عمامه سیاه داشتند فنا فی حدیث جابر است مسلم او [illegible] بد بحیل
یحمل بمکة السلاح و توفیق در او ان آنست که در اول ابتدای دخول مغفر داشتند
عمامه پوشیده اند پس هر راوی بر آنچه دیده گفته یا آنکه عمامه سیاه بالای مغفر بوده مراد
از ذکر مغفر افاده آن باشد که دخول آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اشتیاه بعضه جای
تا یاد آرت کرده که محرم نبوده اند و رفع تنافی ثانی آنست که نهی مذکور نسخ این حدیث
[illegible] باشد بر نهی از حرب مسلمانان یا بر وقتی که ضروری نباشد [illegible]

شهاب و بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یر بتوسل محرما
موریش دلیل ... بعضی گفته اند مراد احرام حج است اراده شکل ... کشایش شد خواه که مقصود
بالبعض ... که منکر است وجهی دعوی ... کرش وسقایان بود وجهی دعوی تاجر
جدا ... روز ... قول ابن شافعی است [illegible] ما جاء فی عمامة
رسول الله صلی الله علیه وسلم حدثنا محمد بن بشار حدثنا عبد الرحمن بن
مهدی عن حماد بن سلمة ح وحدثنا محمود بن غیلان حدثنا وکیع عن حماد
بن سلمة عن ابی الزبیر عن جابر قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم مکة یوم
الفتح وعلیه عمامة سوداء عمامه بکسر عین دستار و خود را نیز گویند و مراد
از فتح فتح مکه در رمضان سال هشتم بعثت و حدیث دال است بر آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم محرم نبوده و دال است بر جواز سیاه پوشیدن با آنکه سفید افضل
است و اختیار آن گفته اند بنابران بوده که حضرت صلی الله علیه وسلم ...
مالیده بود ... از ... بران ظاهر نمیشود و بعضی عباسیه بران بوده اند که رسول الله
صلی الله علیه وسلم ... عباس بخشیده و آن میان بنی عباس ماند و سیاهی شعار عباسیه
بجهت آن بوده و هر یک در بنی عباس که خلیفه می شده اند در روز جلوس بر سر می بسته
و بعد از انقضاء عهد عباسیه بغداد در مصر بوده و خلفا روز جلوس بر سر ...
حدثنا ابن ابی عمر حدثنا سفیان بن عیینة عن مساور الوراق
مساور ... کوفی است و ثقه بوده صدوق و عابد و حدیث او ائمه سته غیر بخاری را اخراج
کرده اند عن جعفر بن عمرو بن حریث عن ابیه عمرو بن حریث بصیغه تصغیر جا
مهمله و ... مقبول است مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه از روایت
کرده قال رایت علی النبی صلی الله علیه وسلم و فی بعض نسخ رسول الله صلی
الله ... عمامة سوداء حدثنا محمود بن غیلان و یوسف بن عیسی قال حدثنا
وکیع عن مساور الوراق عن جعفر بن عمرو بن حریث عن ابیه ان النبی
صلی الله علیه وسلم خطب الناس وعلیه عمامة و در بعض نسخ عصابه است
بمعنی عمامه سوداء حدثنا هرون بن اسحاق الهمدانی بسکون
میم منسوب است به همدان و نام او رسلة بن مالک ... رسیعه بود بفتح ...

و نیز سین از وی چون بطریق حدیث او کرده بود حدثنا یحیی بن سعید الاموی
اصح این است که این ثبت است عبد السلام صدوق است لیکن گاهی خطا می کرده
ابوداود و ابن ماجه تخریج حدیث او کرده اند مدینی احتراز است از محمد بن یحیی مدنی
و این نیز بر وی کس اطلاق یافته که بیکری مقدم است عن عبد العزیز بن محمد بن عبد الله
المدنی صدوق است و حدیث او در کتب سته هست لیکن حدیث او از کتب دیگران
می گفته لهذا خطا می کرده و نسائی گفته که حدیث وی از عبید الله بن عمر منکرات است
عبید الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اعتم
سدل عمامته بین کتفیه یعنی گاهی که دستار می بست فرو گذاشتی از عمامه خود
و مراد از سدل طرف عمامه است و در شرح السنة آورده که رأیت رسول الله صلی
الله علیه وسلم علی المنبر قد ارخی طرفیها بین کتفیه لیکن هم در شرح السنة است که
عبد الرحمن بن عوف می گفته که عمامه رسول الله صلی الله علیه وسلم فسدلها بین یدی و من
خلفی و محمد بن قیس گفته که ابن عمر را دیدم که فرو گذاشته بود عمامه را از پیش و پس و در رضا
دیدن جوز است که ابن عبد السلام گفته که ابن عمر را گفتم که چرا عمامه می بست رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت به بر کور العمامة علی رأسه و یغرسها من ورائه و یرخیها
بین کتفیه یعنی که می پیچید عمامه را بر سر خود و بر دوش بین مو فرو می گذاشت
علاوه میان دو شانه و این دلالت است بر آنکه طرف فوقانی مرسل بوده و این حدیث
منافی حدیث کتاب نیست لیکن منافی است با حدیث شرح السنة مگر آنکه گوییم که سدل
از عقب بیان در بعض اوقات بوده و راوی را بر آن اطلاع نبوده یا آنکه روایة اغلب احوال
کرده قال نافع وکان ابن عمر یفعل ذلک ظاهر این است که قائل این کلام عبید الله
باشد و محتمل است که مصنف باشد و همچنین در جمله قال عبید الله ظاهر این است
که قائل عبد العزیز باشد و ترک عطف بجهت اختلاف راویین و احتمال است که قائل
مصنف هم هست ورأیت القاسم بن محمد وسالما یفعلان ذلک و اگر قائل مصنف
بود حدیث منقطع است حدثنا یوسف بن عیسی حدثنا وکیع حدثنا ابو سلیمان
وهو عبد الرحمن بن الغسیل عبد الرحمن بن عبد الله بن حنظلة بن ابی عامر الراهب
حنظله را غسیل الملائکه میگفته اند زیرا که در روز احد چون شهید شده بوده رسول

صلی الله علیه وسلم بود که هیچ ملکی غسل میکرد و را زوجه او گفته که چون
جنگ قایم شد جنب بود و غسل نکرده جنگ متوجه شد بعد از آن سلیمان عبد الله را
ملقب باین لقب ساخته بود که پسر عبد الرحمن بوده از جمله صحابه است چون رسول
الله صلی الله علیه وسلم مقبول شد در صفت سیاه بوده در زمان یزید اهل مدینه بر خلع
یزید بیعت کردند و بیعت بعبد الله که غسیل الملایکه بود در اهل مدینه بود شهید شد و بن عبد الله
روایت صدوق بود گفته اند که در اوایل است حدیث او را غیر نسائی همه ایشان
تخریج کرده اند عن عکرمة عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم
خطب الناس وعلیه عصابة دسماء یعنی دستار چرب و چرکین بجهت آن بود که وی (73)
بسیار استعمال عطر میفرمودند و در نهایه تفسیر دسماء بسیاه کرده و در قاموس گفته
که بمعنی رنگی است نزدیک بسیاهی و در بعضی شروح مذکور است که این خطبه در مرض
موت بود والله اعلم
حدثنا احمد بن منیع حدثنا اسمعیل بن ابراهیم مشهور بابن علیه حدثنا
ایوب عن حمید بن هلال العدوی ابو نصر البصری ثقه بوده بعضی در شان
او توقف داشته اند بنابر دخول در عمل سلطان در کتب سته روایة از وی هست
عن ابی بردة برادر ابی موسی اشعری است رضی الله عنه نام او عامر است حفاظ
رجال گفته که او مردی بسیار حدیث است و حدیث از پدر خود و امیر المؤمنین علی
وعمر رضی الله تعالی عنهما و غیر ایشان شنیده بعد از شریح قاضی کوفه بود و حجاج بن یوسف
او را عزل کرد و برادر او ابو بکر بجای او نصب کرد و جد ابی الحسن اشعری است متکلم
وفات او در سنه ثلث یا اربع مائة بوده برادر ابو موسی اشعری پسرش بردة
کنیت بوده اند و ابی بردة ابن بنا ربکسر نون و تخفیف با و نیز هست خال براء
بن عازب است و ابن ابی بردة بعضی گفته اند پسر ابی موسی است و بعضی گفته اند برادر
و در بعضی نسخ عن ابیه است و برین تقدیر باید که برادر نباشد قال اخرجت الینا
عائشة رضی الله عنها کساء ملبدا وازارا غلیظا کساء اسمی است مفرد بمعنی جامه
جمع کسوة نیز آمده و مراد نیست ملبد یعنی پاره زده و غلیظ درشت فقالت قبض
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی هذین و غرض صدیقه رضی الله عنها آن است

بود که این جامه خشن حضرت صلی الله علیه وسلم بود بنابر بیان کمال تواضع ایشان و [illegible]
سلطنت با وجود [illegible] که [illegible] مناسب [illegible]
بعضی [illegible] اهل قدرت با خشونت لباس مناسب نیست لیکن [illegible]
[illegible] مناسب است چنانچه مرویست که یکی از مخلصان امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه با وجود [illegible] و سلطنت طعام و لباس فقیرانه داشت [illegible]
[illegible] گفت نزد امیر المؤمنین علی [illegible] که [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین فرمودند که [illegible]
[illegible] که بطریق [illegible] باشند [illegible]
[illegible] که [illegible] بوده که [illegible] مناسبت
آنست که بزرگ زینت و رعایت [illegible] حدثنا محمود بن غیلان حدثنا ابو داود
عن شعبة عن الأشعث بن سليم ترجمه او یافته نشد قال سمعت عمتي در
بعضی شروح او [illegible] که [illegible] حنظل است [illegible]
وسایر [illegible] تحدث عن عمها و در بعضی شروح او [illegible] عبد بن خالد [illegible]
است و این موافقت اول نیست چه اگر عم حضرت [illegible] خواهد بود
و در بعضی نسخ بینا انا امشی بالمدینة یعنی در وقتی که براه میرفتم در مدینه
بین ظرف زمان است و گاه از برای مکان نیز می آید که مضاف می باشد به مفرد
لفظی یا معنوی و محتاج است بجوابی که بآن معنی تمام می شود و گاه فتحه نون را
اشباع کنند و گویند بینا و گاه کلمه ما را با بین [illegible] شود و معنی یکی است اختلاف در تأکید است
و بعضی گویند که در بینما عوض از مضاف الیه محذوف است اذا انسان خلفی یقول
یعنی ناگاه آدمی در پس پشت من می گوید اذا مفاجات را و وقوع در جواب بینما [illegible]
و مضاف بجمله اسمی می باشد یا فعل ماضوی و بعضی منکر این وقوع اند و [illegible]
ایشان است ارفع ازارك فانه اتقى یعنی بلند کردن ازار را که [illegible]
موافقت [illegible] زیرا که احتراز از آلودگی ظاهرتر است یا آنکه از کبر و نخوت دورتر است
[illegible] که مراد بلند بستن باشد چه هر چند بالاتر بسته [illegible]
[illegible] را می باشد چندانی که به نیمه ساق برسد اتقی اسم تفضیل است از تقوی [illegible] از باب دوم

موال[illegible]

موا این در اصل وبقی یعنی بقیت و اعلو ایضا بدل کرده اند و در بعض نسخ اتقی است یعنی از
تقوی یعنی بالکسر و اتقی نیز شمرده اند معکوس سند یعنی مجازیست و محتمل است که اسناد اتقی
مجازی باشد و بعضی فضلا تجویز کرده که اسم مفعول از برای مفعول باشد و این کلامی مناسب
است که در این صیغه سماعی مقرر شده باشد زیرا که بنای اسم تفضیل از برای مفعول سماعی
و نقی بنقی با بنده نیز است سلام ترکی اسرع فاذا هو رسول الله صلی الله علیه وسلم
عطف است بر مقالت محذوف یعنی نظر کردم پس ناگاه او رسول الله بود صلی الله علیه وسلم
و بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم اتقی وی در حالت امر برفع ازار امریست که مناجات
ندارند بگفتن و محتاج بتاویل نیست فقلت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
انما هی بردة ملحاء و این بردیست که خطها سیاه و سفید دارد و غرض از این سخن شاید
آن باشد که امری نفیس نیست که بنا بر آن مظهر مطلوب باشد یا موجب کبر شود یا آنکه عجب
تصور کرده که رفع به بر بیت و کوتاه ساختن است پس گفته که این بعینه ملحاء است و در
بیان مرضی نیست و یکی از فضلا در توجیه جواب این گفته که پوشیدن ملحاء بطریق رفع
معتاد نیست رسول الله صلی الله علیه وسلم او را تنبیه کرده بر اینکه بر دراز آن حضرت صلی الله
علیه وسلم لازم است بموافقت عرف و این توجیه وقتی موجه است که ازار آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نیز ملحاء بعینه باشد چه وی بعد از سؤال به صلی الله علیه وسلم نظر
با زار آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده قال مالک فی اسوة به ضم همزه و کسر یعنی آیا نیست
ترا در من اینجا پیروی تراشاید کرد فنظرت فاذا ازاره الی انصاف ساقیه حدثنا
سوید بن نصر حدثنا عبد الله بن المبارک عن موسی بن عبیدة بضم تصغیر
وی روایة از محمد بن کعب و محمد بن ابراهیم تیمی کرده و از وی شعبی و عبدالله بن
بعضی ایشان وی را ضعیف داشته اند وفات او سنة ثلث وخمسین ومائة بعجم عن
ایاس بن سلمة بن الاکوع وی ثقة بعجم و حدیث او در کتب ستة هست عن ابیه
سلمة بن عمرو بن الاکوع و الاکوع لقب سنان بن عبد الله بن قشیر اسلمی مدنی است جد سلمه
وی نیز شرف اسلام دریافته بعجم سلمه از اهل بیعت تحت شجره است از شجعان صحابه است
و گویند که گرگ با وی سخن کرده بود و هفت غزا با رسول الله صلی الله علیه وسلم دریافت
بعد از قتل عثمان رضی الله عنه ساکن ربذه بوده و در آنجا تزوج و اولاد پیدا شده

قبل از وفات به یکشب شعور بحذیفه نزد وی باسر و محاسن را از نزد کردی لیس حشا با فرمن
کوید که پدر منا هرگز دور فقع تکفته مرویات او بسفتاد و شش حدیث است شرا فرد متفق علیه
و منفرد است بخاری بهست و فات او در مدینه بوده سنه اربع وسبعین بوده و سن او هشتاد بوده
قال کان عثمان بن عفان یأتزر الی انصاف ساقیه و در بعضی نسخ نیز است وقال
هکذا کانت ازرة صاحبی نوع است یعنی این نوع ازار پوشیدن صاحبی
یعنی النبی صلی الله علیه وسلم قال یعنی ما فی الدر رو به برطبق یا الزجه در بن قول
تجدد و تکرار نبوده و نتوانند بود که فاعل قال سلمه باشد و قائل ان ایاس چه تکرار قال یعنی تلعب
برانکه مقول ایاس نیست و سخن بعضی فضلا که تکرار قال با قرینه قابلیه عثمان است
و بر تقدیر ثانی سلمه و سلمه با نکه خود عارف احوال رسول الله صلی الله علیه وسلم بود معاینه
از عثمان کرده تنبیه بر انکه ذی النورین باین سنة عمل میکرده حدثنا قتیبة نزبت
اخبرنا ابو الاحوص عن ابی اسحاق السبیعی عن مسلم بن نذیر بصیغة التصغیر
و بنون و ذال معجمه و را مهمله و کنیتش ابو عیاض تجابی حدیث او را اخراج کرده و بیت
غیر صحیح و ترمذی و ابن ماجه و نسائی عن حذیفة بن الیمان حسیل
بصیغة تصغیر و حا و سین مهمله ابن جابر عبسی بعین ابن عیس بسکون این نیز
بفتح یا و بعین و ضاد معجمه این حذیفه و پدرش در احد حاضر بوده اند پدرش مسلمانان
بخطا مقتول ساختند و چون پدر را بخشید و صاحب سر رسول الله صلی الله علیه
وسلم است و یرا خبر کرد باسما و منافقان و آنها دوازده نفر بوده اند از اسفار
خلفا و انصار در صحیح مسلم است از حذیفه که گفت خبر کرد مرا رسول الله صلی الله
علیه وسلم بانچه شود تا انکه قیامت قائم شود و در ایام پدر هجرت بسوی حضرت کرد
ولیکن در بدر نبود و عمر خطاب و یرا والی مداین ساخت چون بمداین رسید
استقبال کردند در دست او قرص نان بوده و پاره گوشت و بر خری بالا دارشها
ربوده خود را برای ان خوانند اهل مداین گفتند که هرچه میخواهی بطلب گفت
که خوردنی میخواهم و علف حمار خود ما دامی که میان شما باشم پس والی انجا بود پس
عمر رضی الله عنه و یرا طلبید چون نزدیک شد عمر رضی الله عنه در براه او جائی پنهان
شد که حذیفه نمی دید پس دید حذیفه را بحالی که رفته بود و یرا در بر گرفت و گفت

شو

بود مراد او يعني ... بعاد در مقام اصحاب ... و ... وعبد الله بن بريد
حنظلي و ابو الطفيل رضي الله عنهم الا در بعضي كرده و از تابعين مردم بسيار ...
... بوده و درست است ملقب شد بعد از قتل عثمان رضي الله عنه بجمل ...
رضي الله عنه در ... شهيد ... قال اخذ رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعضلة ساقي او ساقه فقال عضله بعين مهمله وضاد معجمه
گرفته و ساق ... که بکوشت ... ساقه شکي است از رواة و قال هذا موضع
الازار يعني موضع طرف يا طرف موضع آن فان ابيت فاسفل يعني جانبي او اسفل است 75
يعني ... چنانچه ... گويند که اسفل است نه مطلق اسفل زيرا انکه فان ابيت از ان
... فان ابيت فلا حق للازار في الكعبين يعني اگر ابا کني از اول مرتبه که اسفل
ثاني موضوع باشد سبب آنکه ازار را هيچ حقي در کعبين نيست و اين دال است برانکه
الازار هيچ از کعبين پوشيده نشود و اگر شود وضعي است در غير موضع خود و تجاوز از
کعبين پوشيده نشود ... آنکه بزمين رسد مکروه است و اگر بزمين رسد و بعضي گفته اند
که کراهة و حرمة متعلق است که از کبر باشد چه در صحيح بخاري است که فرمود صلى الله عليه
وسلم من جر ثوبه خيلاء لم ينظر الله اليه يوم القيمة فقال ابو بكر رضي الله عنه يا رسول الله
صلى الله عليه وسلم ازاري يسترخي از تعاهده فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لست
ممن يفعله خيلاء [illegible]
شبيه بكسر ميم ... رفته ... حدثنا قتيبة بن سعيد نا ابن لهيعة لهيعة بعين
مهمله مجهول صحيفه ... عبد الله است بن لهيعة حضرمي مصري قاضي صدوق بوده لكن
كتب او سوخته بعد از ان غلطي از وسري زده در تقريب چنين مذكور است و نووي
در تهذيب جازم است بضعف او عن ابي يونس ترجمه او بنظر نرسيده عن ابي هريرة
رضي الله عنه قال ما رايت شيئا احسن من رسول الله صلى الله عليه وسلم رؤية
بمعني ابصار است يا علم و از حسن حسن وجه مراد است و مقصود و تفصيل وجه
آنحضرت است در حسن وكان الشمس تجري في وجهه مبين تفضيل و اگر رؤية
ابصار باشد احسن صفة شيئا است و حال بودن هم تواند بود زيرا آنكه تقديم بر ذي الحال
که نکره صرف است شيوع اجهل است و شيئا بجهة عموم از صرافة بدر آمده و مراد از شمس

شجاع است یا جسیم [illegible] که بجهت آب [illegible]
او و این لطف [illegible] [illegible] کلمه بعد بعد [illegible]
از شدت کوشیدگی سریع [illegible] بعد [illegible] بسیار [illegible] علی
برجم و است مثل [illegible] است [illegible] بیتعدیل است و مثل است
بر تشبیه [illegible] مانند [illegible] بعد [illegible]
جو [illegible] تشبیه در مشتعل [illegible] است [illegible] و بعض گفته [illegible]
تشبیه مقلوب است [illegible] مقصود تشبیه [illegible] است [illegible] اسرع
احدا اسرع فی مشیته [illegible] و معنی راه رفتن است و [illegible] از
رسول الله صلی الله علیه وسلم کانما الارض تطوی له [illegible]
میشوند کرد [illegible] انا لنجهد [illegible] از [illegible] و معنی [illegible]
جهد و [illegible] در رنج [illegible] انفسنا وانه لغیر مکترث اکتراث باک داشتن
یعنی [illegible] که جهد میکردیم [illegible] حدثنا علی بن حجر وغیر واحد
است [illegible] روات قالوا [illegible] حدثنا عیسی بن یونس عن
عمر بن عبد الله مولی غفرة قال حدثنی ابراهیم بن محمد من ولد علی
بن ابی طالب رضی الله عنه قال کان علی اذا وصف رسول الله صلی
الله علیه وسلم ودر نسخه النبی نیز است صلی الله علیه وسلم قال کان اذا مشی
تقلع کانما ینحط من صبب تواند بود که این اختصار حدیث سابق باشد و تواند
بود که مستقل بود حدثنا سفیان بن وکیع اخبرنا ابی عن المسعودی عن
عثمان بن مسلم بن هرمز عن نافع بن جبیر بن مطعم عن علی رضی الله عنه
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا مشی تکفأ تکفیا کانما ینحط من صبب
این حدیث نیز احتمال اختصار دارد و استقلال هر دو دارد

باب ما جاء فی تقنع رسول الله صلی الله علیه وسلم

تقنع قناع پوشیدن است و این حدیث در باب ترجل مذکور است و اعاده آن در
باب مستقل وجدا از لباس وجهی ظاهر ندارد حدثنا یوسف بن عیسی اخبرنا
ربیع بن الصبیح عن یزید بن ابان عن انس بن مالک قال کان رسول الله

صـ

صلى الله عليه وسلم يكثر القناع حتى كان ثوبه ثوب زيات اين حديث
نيز احتمال اختصار دارد مشتمل و بروه شبيه ما بعد في جامعة رسول الله صلى الله عليه
وسلم در باب منع است مر يعني از باب لبه كفته اند كه جلوس نشستن بعد از اصل نقل
و منه و نشستن است بعد از قيام و در حديث ابن منظور نيست چنانچه بنظر ميرسد
حدثنا عبد بن حميد نا عفان بن مسلم حدثنا عبد الله بن حسان العنبري
در باب لباس گذشته عن جدتيه دحيبة و صفية حدتا است عن قيلة بنت مخرمة انها
(76) رأت رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد وهو قاعد القرفصاء در صحاح گفته
كه نام نشستن است و بضم قاف و فا تصحيح يافته و در تفسير او رده كه يكى از انواع نشستن
ان است كه بنشيند بر ا   و چسبانيد ران بر شكم و دست را گرد خود آورد و بر ساق
بند چنانچه با الفكر و در تفسير ديگر آنكه بنشيند بر زانو اسر را پيش انداخته و ران را بر شكم
چسبانيده و كف خود زير بغل كيرد قالت فلما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم
المتخشع مفعول دوم رايت است اگر رويت علمي است و صفت رسول الله است و اگر
بصري است في الجلسة و معنى دوم صحاح مناسب تخشع در جلسه است چه از ان
جلسه تخشع فهم مي شود و تواند بود كه تخشع از لبس و ذكر استفاده كرده باشد ارعدت
من الفرق يعني مرا گرفت مرا لرزه و رعد بكسر را لرزه است و فرق بفتح فا و را
ترس است و ترس بنا بر هيبت ان حضرت صلى الله عليه وسلم بوده چنانچه گذشت
كه من راه بديهة هابه و انكه مراد از خوف خوف الله باشد بعالي امد باشد در حين
ديدن تخشع پيغمبر صلى الله عليه وسلم با كمال قرب و اصطفا اين است كه تتمه حديث در
باب لباس نقل كرديم بان ملايم نيست زيرا كه از ان فهم مي شود كه انحضرت صلى الله
عليه وسلم بجهة انكه ترس او بر و ر فرمو دند و عليك السكينة و ترس رفت و ظاهر
اين است كه اگر ترس خداي بودي ارادة زوال ان نكردي حدثنا اسمعيل بن
عبد الرحمن المخزومي ثقة بوده ترمذي و نسائي حديث وي را اخراج كرده اند
و غير واحد قالوا اخبرنا سفيان بن عيينة عن الزهري عن عباد بن
تميم عباد بصيغه مبالغه همچون قتاده ابن تميم بن زيد بن عاصم انصاري مدني از
مشاهير ثقات است روايت از عم خود دارد و از اجله انصار بوده و برا

از تابعین شمرده اند لیکن از وی منقول است که روز خندق با پیغمبر بود و چیزی یاد
یاد دارم و آن زمان در اطم بودیم از خوف بنی قریظه و این نقل مقتضی آنست که وی صحابی
باشد چه بر تقدیر این که صحابی نباشد ... نقل منکر است و در شرح
سوالات مصابیح شیخ سعد الدین کازرونی عن عمه وی عبد الله بن زید بن عاصم الانصاری
یکی از فضلا و در شرح این کتاب گفته که وی عم اضافی بوده و نسبتی که مذکور شد منقول است
از شرح شیخ سعد الدین کازرونی بر رواة مصابیح و منافی آنست که وی گفته و عبد الله بن
زید بدر را حاضر بوده و در شهود وی بدر را خلاف است ابن مسعود و ابو نعیم
و ابن عبد البر بعدم شهود قائل است و او همانست که بشرکت وحشی مسیلمه را قتل
شد و وحشی حربه رسانید و عبد الله شمشیر و بر کشته و مرویات او چهل و هشت حدیث
است و پدرش زید نیز صحابی است و عبد الله در یوم الحره مقتول شد در سنه ثلث
و ستین و هفتاد ساله بود انه رای النبی صلی الله علیه و سلم مستلقیا فی المسجد
واضعا احدی رجلیه علی الاخری استلقا بر قفا افتادن و در روضه است که این بر
عذر باشد چه ترک خشوع بی عذری نمی فرمودند و وضع یک پا بر پای دیگر منافی حدیث
ابی هریره است که لا یستلقین احدکم ثم یضع احدی رجلیه الحدیث و وجه توفیق آنست
که وضع رجل بر رجل دو نوع است یکی آنکه هر دو پای را دراز کرده باشد و یکی را فوق
دیگری مانده باشد و این جائز است که دران کشف عورت نیست دوم آنکه یک زانو را
افراشته ساخته باشد و پای دیگر را بران مانده باشد و این جائز نیست که موجب کشف
عورت شود و اگر نشود جائز است و وجه این ایراد حدیث در باب حلیه ظاهر نیست
حدثنا سلمة بن شبیب بمعجمه طبیب بشین معجمه و بای موحده و یای آخر الحروف
و بای موحده دیگر حدثنا عبد الله بن ابراهیم المدنی و نسخه مدنی نیز هست کنیت
وی ابو محمد است وی متروک الحدیث است ابن حبان نسبت وی بوضع کرده تحدیث
او را ابو داود و ترمذی اخراج کرده اند حدثنا اسحاق بن محمد الانصاری
وی مجهول است حدیث او را ابو داود اخراج کرده و ترمذی حدثنا ربیح کتاب عن ربیح
تصغیر ربح است یعنی ابو سود گویند که نام او سعید است ملقب بربیح شده وی
مقبول است حدیث او را ابن ماجه و ابو داود اخراج کرده اند و ترمذی

عن ابيه عن جده ابي ضريح عن ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا جلس في المجلس ودر نسخه في المسجد هست احتبى بيديه
صلوات الله عليه ودر بعضی نسخ صلوات الله وسلامه عليه هست احتبا جمع
ساختن پشت وساقين بهم واين تفسير صحاح است ولفظ احتبا بيديه نيز مي باشد
ولفظ اجلس درين مقام دال است بر جزئية حكم چنانچه قاعده معقول است چه ابوداود
روايت كرده ازجابر باسناد صحيح كه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى الفجر
تربع في مجلسه حتى تطلع الشمس حسناء وتواند بود كه مجلس را تخصيص به غير مسجد كنند
باعتبار مسجد را به غير آنكه بعد از صلوة فجر بوده باشد [illegible] رسول الله
صلى الله عليه وسلم بر آن تكيه كنند ودر دستور اللغة گفته كه تكيه‌گاه است ومراد از تكاء كه در باب
لاحق است اعتماد بر مردم است چنانچه حديث دال بران است وآنكه يكى از فضلاء
گفته كه اينجا مراد از تكاءة بر غير تكاءة است محل نظر است چه لا اكل متكيا هيچ دلالت
بر آن نهادكاءة بر تكاء نزارد وتخصيص هم مناسب نيست وكان متكيا نيز دلالت
بر آن ندارد حدثنا عباس بن محمد الدوري البغدادي دور محله است از
بغداد ونام ذهبي ازان نيز هست وعباس مولى بني هاشم بوده ثقه است حافظ يحيى
بن معين چون او را ياد كردي گفتی [illegible] دوست ما ويار ما حديث او در كتب
اربعه هست حدثنا اسحاق بن منصور عن اسرائيل عن سماك بن حرب
عن جابر بن سمرة قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم متكيا على وسادة
على يساره اتكا قرار گرفتن بر چيزی كه در نيست انداز وخطابي گفته كه عامه از اتكاء
تكيه‌مند الا ميل بيك طرف واعتماد بر آن وعلى يساره در حديث مقتضى ترمذي
عامه است ولفظ متكيا محتمل است كه بدل باشد يا حال از رسول الله حدثنا احمد بن
سعيد اخبرنا بشر بن المفضل اخبرنا الجريري عن عبد الرحمن بن ابي
بكرة الثقفي از تابعين حجة الحديث است در بصره متولد شده حين كه
اول مسلمانان نازل شده بودند واول مولود است اهل اسلام را در بصره حديث از
امير المؤمنين علي و پدر خود شنيد وعبد الله عمرو عاص واز جماعتی شنيده اند
وبر توثيق او اتفاق واقع است عن ابيه ابي بكرة نام او نفيع است بتصغير نقع

ابن حارث بن كلدة بكاف ولام مفتوحتين ودال مهمله وبعضي گفته اند كه وي پسر حارث
ابن كلده ثقفيه بوده كه اورا بجوره لاحق ساخت وگفت پسر من است ومادر او سميه دختر
ابنة حارث بن كلده ثقفي و وي نيز مادر زياد بن ابيه است كه معويه اورا برادر خود
ساخت و بابو سفيان لاحق ساخت شهرت او بكنيت است گويند كه روز طايف و برابكره
فرستادند پيغمبر صلى الله عليه وسلم اورا ابوبكره جهت كنيت ساخت و ازاد كردند پس وي
از موالي انحضرت صلى الله عليه وسلم باشد پيوسته بعبادت مشغول بايشد وچون وفات
يافت اولاد او را شرف بصره بهم بود در كثرت علم و مال در حرب على عليه السلام كناره جستند
يك از طرفين ميل نكرد وفات او سنه احدى و خمسين بود و احدى و خمسين نيز گفته اند بعد روات
مروية او صد و سي چند و حديث است سي وو متفق عليه و بخاري منفرد است به پنج و مسلم
بيك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا احدثكم باكبر الكباير على ان فضلاء
گفته كه اگر كسي گويد كه تعدد اكبر كباير مشكل است چه ان كبيره است كه اكبر باشد از جميع كبيرهاي
كه غير او است گويم كه هر گاه موصوف متعدد باشد معني آن واز كبار است كه هيچ يك ازان
متعدد و اكبر از غيران متعدد نباشد و شارحي ذكر و توجيه گفته كه مقصود زيادتي بر من
اضيف اليه است نه مطلق و درين توجيه اين بحث ميرود كه زيادتي بر من اضيف اليه
اگر موصوف متعدد نباشد در و تعدد مقصود نيست تا اينجا است مضمون سخن او و مخفي
نيست كه اگر اشكال سايل ازين ممر است كه از صيغه اكبر كباير وحدت فهم مي شود پس منافي
تعدد باشد جواب اين فاضل در برابر نيست بلكه جواب اين است كه اگر اضافت اسم
تفضيل بمعني لامي باشد لازم نيست كه اكبر در اطلاق و در اطلاق بر واحد كنند زيرا كه در بين
معني مبالغت شرط نيست و مي تواند بود كه از اكبر اراده متعدد نمايند و اگر بمعني اول
باشد ميتواند بود كه موصوف را اسم جمع يا مفرد مستغرق تقدير كنند بر وجهي كه شامل
متعدد باشد و اگر اشكال اين است كه اكبر كباير چون كبيره است كه از جميع احادها او خود
اكبر باشد پس تعدد مستلزم تفضيل مفضول است و مفضوليه افضل جواب ان فاضل عام است
زيرا كه چون مفضل عليه جمع است و دلالت بر احاد دارد بايد كه مفضل را زيادتي بر
جميع احاد مضاف اليه باشد و ماعداء متعدد بعضي از مضاف اليه است و اگر شارح
ذكر وجه جواب گفته كه اگر سوال بيان باشد اقرب است از انكه جواب باشد باشكال

مبني

متنی بر زیادتی بودن احدهما ضعیف المدار است و برین تقدیر جواب صواب آنست که مراد زیادتی
کبائر اکبر است از باقی به جهات و افضلیت مفضول من وجه بر افضل من وجه محال نیست
و بهانکه اکر امور مذکوره بسبیل حصر نیست پس تواند بود که اکبر شامل غیر مذکورات باشد
و اکتفا به امور مذکوره به جهت آنست که مقتضای وقت یا حسب حال مخاطبین اهتمام بشان
مذکورات بیشتر بود و هر چند بعضی بعید باشد که اکبر از بعض امور مذکوره باشد مثل
قتل عمدی موجب شرعی که از عقوق اکبر است و دلیل بر کبریت عقوق اینجا بمحل
آنکه حلال مراد عقوق شهادت می باشد بخلاف قائل مجرد دعوی است اگرچه بکلی از فضلا
... و بدانکه خلاف است بدانکه هر کس که کبیره است نسبت با فوق یا آنکه کبیره
قسمی است از کنه اکثر محققین قائل اند برآنکه و آیه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه الآیة
دال است بر تمیز کبائر از صغائر بالذات چنانکه تمیز بینا شد در کفارات سیئات اجتناب
از جمیع باید جز بکلی لهذا بعضی در تفسیر کبیره گفته اند آنست که مشعر بود بقلت مبالات
بدین همانکه شارع وعیدی بیان مرتب داشته باشد و آنکه صاحب و سبب ان نمی شود
قالوا بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الاشراک بالله مراد از
اشراک تواند بود که مطلق کفر باشد و ... مثل باشد نفی صانع چه هر که نفی صانع
کند عالم را موجود بالذات داند پس قایل باشد بانکه موجود بالذات غیر واجب الوجود
می باشد و عقوق الوالدین متعلقست بیکی از ایشان است و تعبیر از احدهما بوالدین تنبیه
است بر آنکه ... بیکی از ایشان شدید کریهی می شود و عقوق نافرمانی کسی
است که فرمان او باید برد و یکی از فضلا گفته که عق مثل شق است بحسب لفظ و
معنی و از آن است عقیقه و عقوق زیرا که در عقوق والدین شق عصای اطاعت
است و این دال است بر آنکه ماخذ عقوق عق باشد و در صحاح گفته که عق ولده
یعق و عق والده یعق عقوقا و معقة پس معلوم شد که هر کدام بیانی مستقل دارد
و وجهی که در اخذ عقوق از عق گفته بسیار ... است و جلس رسول الله
صلی الله علیه وسلم وکان متکیا و این دال است بر آنکه اتکا در حضور مسلمانان
جایز است و منافی رعایة حق ایشان نیست و آنکه ذکر فوائد و افاده علوم و بیان
... حال جایز نیست قال و شهادة الزور او قول الزور ...

بعضم را کذب و بهتان و بعضی را بی عقل است پس تفسیر او نزد سیل بسیل تهدید است و ظاهر
این است که منکر از عدول است نه از صحابی که بعید است صحابی لعقد فرا موش کند او وجود
حضرت نکرار و بحدیث بسیار و صحیح مثل الزهری ما تعالیه کریم قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم لیقعل ما خیر راجع است باین جمله یا کلمه کردن از ان شهدت الزور
حتی قلنا لیته سکت و این قول بنابر ترحم بعضی با حضرت که مکرر کردن این کلمه موجب
انتعاب نفس شریف ایشان میشود و انکه چون تکلم میکردند بغیر غضب از ان حضرت
شد تمنا سکوت میکردند از اشفاق بر او حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا
شریک عن علی بن الاقمر بن عمرو الهمدانی بسکون میم و بی نقطه است و در کوفه ...
بوده و در محدثین حدیث او را اخراج کرده اند عن ابی جحیفة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اما انا فلا اکل متکئا اما در اینجا از برای تحقیق و تاکید است
و این ترکیب از قبیل انما ما قلت است و مفید حصر نفی است در مسند الیه و فایده است
که ماعدا ما برحق الله الکریم فی رسول الله صلی الله علیه وسلم اسوة حسنة با سیکه چنین باشد
و نفی مذکور را از خصایص شمرده و مراد از اتکا و معنی عرفی مشهور است نه تمکن در جلوس
مقعود که معنی لغوی است چه معنی مشهور شیوه حرصاست و منافی اهل و گاه و عمل
و در حدیث سابق بمعنی مشهور مستعمل است و استعمال قرینه است چنانکه در آن زمان
این اطلاق شایع بوده سبب سمعی یکی از فضلا تصحیح نمی کرده با آنکه استعمال عرف
اکثر است و تمکن در اکل شیوه متکبران است بنابراین که گفتم مرد برای ... که ... بر این
کان یاکل مقعیا مؤید این است و این ممنوع است چه آن بر سبیل ندرت و قوع در بعضی
حدثنا محمد بن بشار اخبرنا عبد الرحمن بن مهدی اخبرنا سفیان الثوری
چه دو از علی بن اقمر روایة میکند عن علی بن الاقمر قال سمعت ابا جحیفة ...
یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا اکل متکئا حدثنا یوسف
بن عیسی حدثنا وکیع حدثنا اسرائیل عن سماک بن حرب عن جابر بن
سمرة قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم متکئا علی وسادة
قال ابو عیسی لم یذکر وکیع و در بعض نسخ لم یذکر فیه وکیع علی یساره
و هکذا اشارت است بعدم ذکر علی یساره بطریق اخذ وکیع ...

مشواست بسماع با غیر روی او در بعض نسخ ذکر غیر و احد عن اسرائیل نحو
حدیث ابن وکیع اشارت است باسناد اسرائیل که متصل می شود بر و   بد بود که سوکن
یکذا بالله و شیبا بالله بعد مذکر علی یساره ولا نعلم احد ا روی فیه علی یسار غیر فی
الاسناد الاما روی اسحاق بن منصور عن اسرائیل یا عبارت از اسناد است
(9) مستثنی است از اسناد منقد یعنی در اسناد مقدم یعنی در اسناد اسحاق کسانی هستند
که روایت عن یساره کرده اند در این حدیث و بنا بر این معلوم شد که چرا الا اسحاق نگفته او
مرتکب شد و لیکن اسحاق زیادت ثقه است و منافی روایت او ثق نیست و زیادتی چنین مقبول
است حکم حدیث مستقبل میگیرد و این ثقه منفرد است بدان و بیان از شارحان حکم مقبول
زیادتی کرده بی قید مذکور و آن نیک نیست [illegible]
حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن اخبرنا عمرو بن عاصم اخبرنا حماد بن سلمة
عن حمید عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان شاكيا از شکوی است
بمعنی مرض فخرج يتوكأ على اسامة وعليه ثوب قطري بدون وارو نوشته
بود و قد توشح به فصلى بهم حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن اخبرنا محمد
بن المبارك الصوري و صوری در دمشق می بود از قریش است و حدیث او در کتب
سته است حدثنا عطاء بن الخفاف الحلبي و هو كوفي الاصل است در حلب
می بود صدوق می بود و خطا بسیار از و سرزده و نسائی و ابن ماجه در سنن خود
تخریج حدیث او کرده اند اخبرنا جعفر بن برقان بضم باء موحده و سکون راء
مهمله و قاف و نون صدوق بود بخاری حدیث او را در تاریخ اخراج کرده و باقی ائمه
در صحاح خود آورده اند عن عطاء بن ابی رباح بفتح راء مهمله و باء موحده مخففه
و حاء مهمله نام ابی رباح اسلم بود عطاء از کبار تابعین است مولی او حبشی بود در رنگ
سیاه [illegible] بود و آخر اعمی شد امام نووی گفته که عطاء در آخر خلافت
عثمان متولد شده و در مکه نشو یافت و از صحابه حدیث شنیده و مفتی مکه بوده
و در زمان بنی امیه منادی میکردند که غیر عطاء بن ابی رباح کسی فتوی ندهد و اکراد
[illegible] عبد الله بن ابی نجیح و اسمعیل بن امیه گوید که عطاء اطاله صمت کردی
مدت خیال میکردیم که مؤید من عبد الله است و از ذکر [illegible] شده

و در بعض کتب فقه منقول است که وی را اباحت وطی جواری باذن صاحبان ایشان
قایل بعضی و بعضی ... سبب این گفته شد که وی ... مهمان فرستادی ولیکن بعضی علما حنفیه
گفته اند که این بعضی باطل است ... تقدیری که ناجهت قایل به ... و غیره ... اولاد
ازان و وی یکی از شیوخ شافعیه است و مسایل فقه ... منقول به رسول الله صلی الله علیه
وسلم وی را در فقه مسایل غریبه است الا ان محل آنست که چون عید روز جمعه باشد واجب
است نماز عید و بعد از ان نه جمعه واجب و نه ظهر و بعد از نماز عید تا نماز مغرب نیست
تا نماز عصر و از ان جمله یکی دیگر آنست که چون کسی اراده سفر کرد وی را قصر ... تا ...
شود از بلد و در این مسئله طایفه از اصحاب ابن مسعود با او موافق اند مسلم بن ... گوید
کرندیدم کسی که توجه اراده این علم میکرده باشند الا سه کس عطا بن ابی رباح و طاوس و مجاهد
اوزاعی گوید که ... وفات یافت در روزی که اهل ارض از مجلس ... تر نبودند ... و وفات
یافت او سنه خمس عشر ومائة و اربع عشر ومائة نیز گفته اند و وی را هشتاد ...
سال بود عن الفضل بن عباس بن عبد المطلب الهاشمی ابن عم رسول الله صلی الله
علیه وسلم وی از اجل پسران عباس ... و اکبر اولاد عباس ... در غزوه حنین با حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم بود و ثبات ورزید شهود حجة الوداع یافت وی از آنها بود که
در غسل آن حضرت آب بر دست امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه میریختند مرویات
او بیست و چهار حدیث است دو متفق علیه وفات یافت در ثمان و عشر در ناحیه
اردن در طاعون عمواس و بیست و یک سال داشت و بعضی گویند که در روز یرموک
مقتول شد و در صحیحین بثبوت رسیده که رسول الله صلی الله علیه وسلم وی را در گشت
من دلفه ردیف ساخته بودند قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
وی را در روشت مزدلفه ردیف ساخته بودند فی مرضه الذی توفی و در بعض نسخ
فیه هست توفی یعنی قبض کرده شد روح او و علی راسه عصابة صفراء بعض آنچه
آنچه سر را بان بندند فسلمت فقال ... رد سلام آن حضرت کرده چنین تقدیر باید کرد
سلام فقال و اگر یکی از حاضران رد سلام کرده احتیاج بتقدیر نیست ... فضل قلت لبیک
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اشدد بهذه العصابة راسی
قال فشددته ثم قعد فوضع کفه علی منکبی ثم قام و دخل فی المسجد

نزد سیبویه شاذ است ونزد بعضی دیگر از نحاة طایفه اهم است و استعمال اصح تکرار فی
است چنانچه در بعض نسخ واقع است که فقال اسمع وفی الحدیث قصة و در بعض نسخ
قصه طویله و مقصود ازین عبارت آنست که حدیث تتمه دارد پس تتمه را دیده
چیزی بیند حمل بر زیادتی راوی نکند و بقصه اش رد است با آنکه معنی ان لا جمع بلغ
است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از منبر بر آمد بود و امر کرد بطلب مردم و حدود شما و (٨٥)
حقوق بجا آورید و از مسلمانان درخواست کردند که حقوقی که در زمه آنحضرت دارند
طلب نمود یا خود ببخشند و درین معنی مبالغه فرمودند و چون مردم طلب حقوق
کردند یکی بعد از دیگری و تفصیل این در مبسوطات مذکور است

باب ما جاء في صفة اكل رسول الله صلى الله عليه وسلم

و در بعض نسخ اکل النبی صلی الله علیه وسلم و اکل عبارت از رسانیدن امر لیست بجوف
که ... جاویدن و شکستن کنند و بعضی شارحان تفسیر کرده اند بادخال چیزی از دهن
بمعده بقصد اغتذاء و گفته اند که بیرون میرود شرب آب چه ادخال آن جهت اغتذا نیست
و یکی از فضلا گفته که درین بحث چه اکل فواکه خارج می شود و چه اکل آنچه تفکه است فاغتذ
داکل بعض گران برای تغییر حال است بر وجه مخصوص بنا اغتذا پس صحیح آنست که اکل و حال
غیر مایه است این است سخن او هر یک از تفسیر اول و ردان و تفسیر ثانی بحث است
وان اول بنابر عدم مانعیه و جامعیه اما مانعیه بجهت دخول شرب آب زمزم بقصد اغتذاء
چه در حدیث واقع است که آن غذا می شود و اما جامعیه بنابر خروج جمیع ماکولات بقصد تلذذ
خورده شود نه اغتذا و همچنین خارج می شود ساير ادویه محضه که غذائیت در آن نیست و بقصد
اغتذاء نمیخورند و تعقلین بعض از آن جمله که معترض کرده وجه او آن از اسرار خفیه نیست
و اما رد مردود است بانکه مراد قصد اغتذا است فی الجمله پس هر چه صلاحیة اغتذاء داشته
باشد و در بعضی اوقات که قصد او میکنند و باین مندفع می شود نقض اکل بقصد
تلذذ که ذکر کردیم و اداره بجهة الکه منتقض می شود با دخال هوا از دریافتن تنفس

حدثنا محمد بن بشار حدثنا عبد الرحمن بن مهدی عن سفیان بن عیینه عن
سعد بن ابراهیم شیخ الدین گفته که صواب سعد است که در بعض نسخ است
بن عبد الرحمن بن عوف وی از تابعین است قاضی مدینه بعام و حدیث

وغير وشنيده • وفات او بعد العشرين ومائة بوده و هفتاد ودو سال داشت
عن ابن لكعب بن مالك و در بعضي النسخ است كه نام او عبد الرحمن بود يا
عبد الله و عبد الله بن كعب بن مالك ثقه بوده و بعضي گفته كه ديار روئيت حاصل شده بود
حديث او را غير ترمذي ائمه ست در صحاح خود اخراج كرده اند ليكن وي را از تابعين معدود
شمرده اند و شيخ ابن حجر او را در رواية كرده اند عن ابيه كعب بن مالك كعب بن عمرو بن القين الخزرجي
الانصاري از كبار صحابه است در عقبه ثانيه حاضر شده و در مشاهد بدر و غزوات ديگر
غير تبوك را حاضر است وي از شعراي ثلثه رسول الله صلى الله عليه وسلم وي است حسان
و ابن رواحه و كعب يكي است از ثلثه متخلفين در غزوة تبوك كه خداي تعالى توبه ايشان
قبول كرده بود در احد يازده زخم خورده بود در سنه خمسين در مدينه وفات يافت و ثلث
خمسين نيز گفته اند عمر او هفتاد و هفت سال بود و مرويات او در كتب معتبره هشتاد
حديث است ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يلعق اصابعه ثلثا لعق [illegible]
است قال ابو عيسى و روى غير محمد بن بشار هذا الحديث قال كان يلعق اصابعه
الثلث و ظاهر اين است كه مراد مصنف رواية غير اين اسناد است چه بغير اين
اسناد عبارات مختلطه مروليست وشيخ عفيف الدين گفته كه اصابع ثلث ابهام سبابه
و وسطي است اول وسطي را لعق ميفرمودند زيرا كه وي بين اقرب است و وقتي كه براي ليسيدن
دست را بدين رسانند و طعام با وي بيشتر ميرسد بعد از آن سبابه پس ابهام حدثنا علي
الخلال و در بعض شروح است كه وي سركه فروش بوده حلوائي حافظ
ثقه بوده و وي را تصانيف است حديث او را غير اخراج كرده اند حدثنا عفان
حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا اكل طعاما لعق اصابعه الثلث و مراد بطعامي خواهد بود كه اثر آن بر اصابع
جا بد حدثنا الحسن بن علي بن يزيد الصدائي البغدادي صدوق بوده حدثنا
يعقوب بن اسحاق يعني الحضرمي نسبة بحضرموت بن قيس بن حمير است كه جد
قبيله است و نام بلده است اخبرنا شعبة عن سفيان الثوري عن علي
بن الاقمر عن ابي جحيفة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اما انا فلا آكل
متكئا رواية از ابي جحيفه بلفظ لا آكل متكئا گذشت و اين رواية شاهد كه

سمع ابي جحيفة باشد چه نقل بالمعني اين جا نيست كه تفاوت بين است حدثنا محمد بن بشار
حدثنا عبد الرحمن بن مهدي اخبرنا سفيان عن علي بن الاقمر نحوه يعني اسناد
محول است كه حديث متصل باشد حدثنا هرون بن اسحاق الهمداني حدثنا عبدة
بن سليمان ترجمه او بنظر نرسيده عن هشام بن عروة عن ابن لكعب بن مالك
عن ابيه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ياكل باصابعه الثلث ويلعقهن
حدثنا احمد بن منيع حدثنا الفضل بن دكين حدثنا مصعب بن سليم
مصعب بصيغه اسم مفعول وسليم بصيغه تصغير وي مولي زبير بوده كوفي است
صدوق بعيه حديث او را مسلم و ابو داود و نسائي اخراج كرده اند قال سمعت انس
بن مالك يقول اتي بصيغه مجهول رسول الله صلى الله عليه وسلم بتمر فرايته ياكل
وهو مقع من الجوع مقعي اسم فاعل اقعا را تفسير كرده بتكيه زدن به مادرا خوليس اين
وضع بنا بر ضعيف بوده كه از همه جوع عارض بعيهم والجزا داب اكل نيست و در بعضي
شروح تفسير اقعا درين حديث بيان كرده كه مقعد را بزمين چسپانند و ساقين افراشته كرده اند
ولپشت بچيزي مسند سازند اما اقعا كه نهي از ان در نماز وارد است فقها را دران چند
قول است يكي انكه بر جلوس بر وركين است و نصب فخذين و ركبتين برانكه كلب
چنين مي نشيند و در حديث است لا تقعوا اقعاء الكلب و ابو عبيدة در تفسير وضع يدين
بر زمين زيادت ساخته و دگر انكه طرفين مقعد بر دو پاشنه پا مانند و در صحاح تفسير
ان نقل كرده ديگر انكه هر دو دست بر زمين مانند و بر اطراف اصابع بنشينند امام نووي
گفته كه صواب تفسير اول است و تفسير ثاني غلط است چه در صحيح مسلم ثابت است
كه اقعا سنت انبياء است و علماء تفسير همچنين كرده اند و ازينجا معلوم شد يكي از
فضلا كه گفته كه در اقعا و صلوة مرجح معني جلوس بر عقبين است طريق سخن
او مبتني بر قلت تصفح و تفحص است باب ما جاء في صفة خبز رسول الله صلعم
حدثنا محمد بن المثني ومحمد بن بشار قالا حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة
عن ابي اسحاق قال سمعت عبد الرحمن بن يزيد در بعضي شروح است كه وي
برادر اسود بن يزيد بن قيس نخعي است و از كبار تابعين است حديث او در كتب
ستة هست و عبد الرحمن بن يزيد بن حارثه انصاري نيز از تابعين ولادت او

در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده و بعضی گفته‌اند که بالبیتی که صحبت
مبارک دریافت امتیاز وی متوجه نیست چه روایت اند اسود وی نیز با امتیازی مخصوص
حدیث عن الاسود بن یزید از محضرین است ادراک زمان جاهلیت و اسلام کرده
از بزرگان تابعین است و فقیه بعهم فصیح بود در کتب سته هست روایت از امیر
المؤمنین علی و ابن مسعود و ابی موسی و عائشه کرده عن عائشه رضی الله عنها
انها کانت ما شبع آل محمد من خبز الشعیر یومین متتابعین حتی قبض رسول الله
صلی الله علیه وسلم مراد از آل اہل بیت است حدیث او ابی امامه و ابن عباس و جابر
این است و کثرت غنائم و فتوح ما فی بیت النبوة چنان حضرت ان قدر جهت اہل بیت
نگاه میداشته اند که بعد طرفه دیگر رسد حدثنا عباس بن محمد الدوری
حدثنا یحیی بن ابی بکر وی فقیه بعهم و حدیث او در کتب سته هست و وی غیر
یحیی بن ابی بکر است که از مشایخ بخاری است حدثنی حریز بفتح حاء و کسر را
مهملتین و با در آخر حرو بعث و زاء معجمه بن عثمان ابو عثمان حمصی ثقه و ثبت است
و او را نسبت کرده‌اند ائمه حدیث او اخراج کرده‌اند عن سلیم بن عامر
بصیغه تصغیر و سین مهمله کلاعی وی ابو یحیی حمصی است و جماعه گویند که بحبوب
مدرائنی ثقه بعهم از صغار تابعین است و بعضی گویند لنسبته او
حلال کرده‌اند بلکه از سلیمان بن عامر است ائمه سته حدیث سلیم را اخراج کرده‌اند
لیکن بخاری در تاریخ آورده قال سمعت ابا امامة الباهلی نام او صدی است
بضاد مهمله بصیغه تصغیر بن عجلان بفتح عین مهمله در سن او ۱۰۱ سست
یا آنکه در کنیته او و نام او ابو بین اتفاق است ساکن بصره بعهم پس منتقل به حمص
و در آنجا فوت شد و کثیر الروایة است پنج کس از صحابه بهم نام او اند و بعضی گفته‌اند
اند وی آخر صحابی بوده که در شام فوت شد و بعضی گویند که آخر بهم عبدالله بن بسر بود
مرویات ابو امامه صد و پنجاه حدیث است گویند که لحیه را زرد میکرد و از سخنان
او است که امش میلا و عد مریضا و امش میلین و در اصلح بین اثنین و امش ثلثة امیال
و اصلح بین اثنین وفات او سنه ست و ثمانین بوده و قاعده نیز گفته‌اند و بلاد و
یکصد سال عمر او بعهم باهلی منسوب باهل بن اعصر بفتح همزه یقول ما کان یفضل عن

اہل

اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم خبز الشعیر یعنی نبود چیزی زیاده شود از اهل بیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم نان جو بس بود تصدق اینها بغیر خود کردندی حدثنا عبد الله بن
معویة الجمحی ثقه بود و مرسل او از صد متجاوز شده حدیث او را ابو داود و ابن ماجه اخراج کرده‌اند
حدثنا ثابت بن یزید الاحول وی ابو زید بصری است ثقه ثبت صدوق است ائمه اربعه
اخراج کرده‌اند عن هلال بن خباب بفتح خاء معجمه و بائین موحدتین وی ابو العلا
بصری است در مداین می‌بود صدوق است لکن در آخر عمر تغیر یافته ائمه اربعه در صحاح
خود حدیث او اخراج کرده‌اند عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یبیت اللیالی المتتابعة طاویا یعنی چند شب گرسنه بود و در
روز شمار می‌باید طوی جوع است هو تاکید ضمیریست که در طاویا است اعاده این ضمیر
بفصل جهة تصحیح عطف و اهله است بر ضمیر متصل لا یجدون عشاء و نفیه مبین
طعام آخر روز است و ظاهر این است که اغنیا صحابه را برین حال در آن وقت اطلاع نبوده
باشد و از بعد معلوم شده باشد مردم را چه بعید است که اینها با فرط محبت ... اخلاص قادر
باشند بران ذکنند پس قول یکی از فضلا که حدیث را دلیل ساخته بر آنکه جایز است که غنی
طعام جایع نکند ضعف محقق باشد حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن
المجید الحنفی وی ابو علی بصری است حدیث او در کتب ...
هست به بنی حنیفه که قبیله است از ربیعه که بسیار کس تمام بوده
اند در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم حدثنا عبد الرحمن و هو ابن عبد الله بن
دینار روایت از پدر خود و غیره کرده حدثنا ابو حازم سلمة بن دینار وی از ائمه
تابعین عابد و زاهد بود بعد از فجر و عصر قصص گفتی ثقه بود و کثیر الحدیث ائمه ستة از و
حدیث روایت کرده‌اند روایت از ابن عمر و سهل بن سعد و انس بن مالک کرده سلیمان
بن عبد الملک ... نوشت با ابا حازم ما راچیست که موت را مکروه میداریم گفت زیرانکه
آخرت را خراب کرده‌اید و در عمارت دنیا کوشیده‌اید و نمی‌خواهید که از عمران بخراب
نقل کنید سلیمان گفت که راست گفتی سلیمان گفت چه گونه است قدوم بر حق تعالی گفت
که محسن را غایبی است که با اهل خود رسد و مسیء را گریخته است که نخواهد رسد پس
سلیمان گریست و گفت کاش ... دانستمی که حال ما نزد خدای تعالی چیست گفت ان الابرار

لقي نعيم وان الفجار لفي جحيم سليمان گفت حق خداي تعالي كجاست گفت قريب من المحسنين
گفت چه مي گويي كه درين حالي كه در اييم گفت مرا ازين مپرس گفت مطلوب نصيحت است
ابو حازم گفت هر دو سخن كه مرو طاعت را كه هنگام مباشرت مسلمانان در اجتماع
ايشان پس مطلب دنيا خود نهادي گشتند پس از دنيا رفتند كاش دانستمي كه ايشان
چه گفتند و ايشان را چه گفتند بعضي جلسا سليمان گفتند كه بد چيزي گفتي اي شيخ ابو حازم
كه دروغ گفتي خداي تعالي عهد گرفته از علما لتبيننه للناس ولا تكتمونه سليمان گفت
كه مصاحبت ما اختيار كن تا بهره يابي گفت اعوذ بالله من ذلك سليمان گفت چرا گفت
مي ترسم كه بشما اندك ميلي پيدا كنم از خداي مرا بد رسد از آنكه ترا بنهد حالي كه نهي كرده
دنيا بد حالي كه امر كرده وفات او سنه احدي وادبعين ومائة بود عن سهل بن سعد
بن مالك بن خالد بن ثعلبة الساعدي الخزرجي الانصاري نام او حزن بوده
رسول الله صلي الله عليه وسلم تغيير فرموده اند كه پدر او نيز صحابي است در حيني كه
رسول الله صلي الله عليه وسلم مقبوض شد وي پانزده ساله بود وفات سهل
احدي وتسعين وثمان وثمانين نيز گفته اند آخر صحابه بود
كه در مدينه گذشت در شرح عمده مذكور است كه سهل صد ساله بود دوفات يا قدر
حيات او صد و هشتاد و هشت حديث است بيست و هشت متفق عليه
و منفرد است بخاري بچهارده قيل له اكل رسول الله صلي الله عليه وسلم
همزه استفهام در سر اكل محذوف است النقي يعني الحوارى بضم حاء مهمله و واو
مشدده و فتح راء مهمله آرد سفيد خالص است و مراد پاك از سبوس است فقال سهل
ما راي رسول الله صلي الله عليه وسلم النقي حتي لقي الله عز وجل كنايه است از رويت
نسبت بآن حضرت مانع لقاء تعلقات جسماني است بعد قطع آن لقاء حاصل مي شود
و بعضي فضلاء كه حصول لقاء نسبت بهمه كس بعد از قطع تعلق خيال كرده و گفته كه بعضي
حالي با جلاء حصول مي بايد دليل عقلي يا نقلي مؤيد قول و نيست و مقصود سهل
اين است كه در مدة حيوة اين رويت حاصل نشده لهذا موت را غاية نا ديدن
نفي ساخته و بعضي گفته اند كه تعيين غاية بجهة آنست كه بعد از ين در بهشت عدن
ما تشتهيه الانفس وتقر به الاعين ايشان را حاصل است و چون در شأن شهداء بيرون

وحضرت

فرحين بما آتيهم الله من فضله واقع است ودر شان انبيا خصوصا افضل ايشان
چون نباشد وبعضي از فضلا گفته كه اكل از صفت جسم است وحيث را اكل ثابت شد رزق
شهدا روحاني است اين سخن او ومعني نيست كه بعض شراح گفته اند كه حيوة
شهدا مخصوص ارواح است زيرا ارواح الشهداء في حواصل طير خضر در حديث صحيح واقع
است وبعضي گفته اند كه حيوة روح راست با جسم وگفته اند كه سياق آية عند ربهم
يرزقون مشعر بجسمانيت است ومراد از يرزقون اين است كه ايشان را اكل وشرب وتنعم
هست بالجمله انبيا وجود جسد را لازم است انا اكرم على الله من ان يدعني في الارض
اكثر من ثلاث وحاصل آنكه كه اثبات اكل وشرب درباره آنحضرت امريست كه بسيار
دشوار نيست وبقول اهل سنت اقرب اين است واستلزام هيچ محذوري
نيست چه نقول ان دليل نقلي وعقلي نيست پس سخن فاضل مذكور محل عجب باشد ونفي
روئية نقي كه سئوال كرده سائل مترددشده ويا آنكه يا اصحاب را مناخل بوده وازديار
عجم ساخته اند ودرحضرت از آن خطي بحي گرفته اند ويا آنكه متنخل نبوده لهذا سوال كرده
چنانچه راوي مي گويد فقيل له هل كانت لكم مناخل على عهد رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال ما كانت لنا مناخل ومنخل بضم ميم وفتح خاء ارديسه است فقيل
كيف كنتم تصنعون بالشعير قال كنا ننفخه بيشتر في مستعمل است ونادرا بدون في
السؤال مي بايد فيطير منه ما طار ثم نعجنه ليكن حديث منافي آنست كه ابن ماجه در سنن
خود آورده از ام ايمن كه غربلت دقيقا فصنعت للنبي صلى الله عليه وسلم رغيفا فقال
ما هذا فقلت طعام نصنعه بارضنا واحببت ان اصنع منه لك رغيفا فقال رديه ثم اعجنيه
مگر آنكه گويند مراد از هم مخاطبت در لكم عربيان اصحاب اند وايشان را منخل نبوده ام ايمن
در حبشه اين عمل كرده بود چنانچه نصنعه بارضنا برين دال است منخل عجم رسانيده در آن
وقت وارد حبشه حدثنا محمد بن بشار انا معاذ بن هشام قال حدثني ابي عن
عن يونس عن قتادة عن انس بن مالك قال ما اكل النبي صلى الله عليه وسلم
على خوان بكسر خاء فتح واو ولفظ معرب است ولا في سكرجة بضم سين وكاف
وراء مهمله شده وجيم لفظ ابست فارسي است عبارت از ظرفي خورده است كه
در آن نان خورش باشد وبعضي گفته اند ظرفي است خورد كه در آن گوارشها

وامثال آن از بیوالیهم اطعام باشد پس مراد نفی چیزیست که بآن طلب اشتها کنند
و نه خبز له مرقق یعنی نان تنک بفتح و نصب مروی است قال فقلت لقتادة فعلی ما کانوا
یاکلون متفرع است بر نفی اکل الخوان قال علی هذه السفر بضم سین و فتح فاء جمع
سفره است و در عرف اصل طعام مسافر است و اطلاق آن بر پوستی که طعام بران خورند
از باب تسمیة الحال است باسم المحل و دفع منافات که میان این حدیث و حدیث سلمان
که در باب طعام گذشت لبعد مذکور شد قال محمد بن بشار یعنی هذا الذی یروی
عن قتادة هو یونس الاسکاف هل ابدل از یونس است والذی صفة [illegible]
وحمل هذا بر صفة یونس کردن بتاویلات بالیه ارتکاب خلاف ظاهر است بی ضرورت
واسکاف و اشفی بکسر همزه کفشگر است در مهذب گفته که مصباح را اسکاف گویند و در
صحاح گفته که این موزون نیست و الاسکاف صحیح است حدثنا احمد بن منیع حدثنا
عباد بن عباد المهلبی [illegible] بصیغه میان است همچون عداد و مهلبی نسبت به مهلب
است بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل و مهلب ماخوذ است از هلب بمعنی موی
دنبه و از دم اسپ و اسپ مهلب آنرا گویند که هلب او را کنده باشند و عباد از
جمله ارکان دولت روایة بوده حدیث او در کتب سته هست عن مجالد بصیغه
اسم فاعل بجیم و دال مهمله همدانی است بسکون میم وی قوی نیست و در آخر عمر
تغیر یافته بود حدیث او را مسلم و اربعه اخراج کرده اند در صحاح خود عن الشعبی
عن مسروق قال دخلت علی عائشة فدعت بطعام دعا بضم دال خوانده اند
و او از دادن و مراد این است که دعت خادمها فلبیث بطعام لی معنی خواند
یا او داد خادم خود پس آورد طعامی برای من و امثال این کلام در مثل
این مقام یعنی در وقت احضار طعام شایع است و قالت ما اشبع من طعام
فاشاء ان ابکی الا بکیت ظاهر این است که کلام مشتمل است [illegible] اول آنکه
این است که ما اشبع من طعام الا اشاء ان ابکی فبکیت یعنی سیر نمی شوم
بهیچ حال جهت اختصار ازان حال است و یکی از فضلا گفته که نفی مقدر است تقدیر
این است که فما اشاء ان ابکی الا بکیت و بعد ازین تقدیر گفته که او جایز است
که مراد آن باشد که ما اشبع من طعام فاشاء [illegible] الطعام ان ابکی الا وقت [illegible]

پس

پس نیکست بعلت صبر با شد و بهاء مطلق چنین که ذکر کرده بود نظر در دین دو وجه نظر را
در دانستن وجه احتیاج به تعلیم بلکه فقط لبیعو و البعض فضل مذکور که گفته شده بود آنکه
صبر بسبک مشکل بر تنبیه نیکو کلام که از لذا ذکر به صلاحیت کریم و طرق نیست که و در جمیع کلامی موجب
گریه شود که آن صبر اضطراری باشد و موجب حزن شود و در آن غموض و فایده معتد به
که خاطر را بات تعب تمام نباشد و در مقام مذکور چون غرض موافقت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم و علی آله است چنان نیست بلکه سبب گریه تذکر احوال آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم قال قلت لم اسعف و راحت از آنکه چرا شبع و با گریه همراه است
یعنی لم تبکی عند الشبع در فعل مذکور بر علم تعبیر زمان الشبع بهذا الحال حمل کرده و تنبیهات
که بر لم تشبعی الحال حال بر یک ظاهر خواهد شد بر اهل فطنت و ذکاء قال اذکر الحال
التي فارق الدنیا علیها رسول الله صلی الله علیه وسلم انی فارق فارقها علیها
والله ما شبع من خبز ولا لحم مرتین في یوم واحد ایراد قسم جهت تحدید مطلب
است و مضمون آن بنابر تعلیم ملیح مراد از عبارت آنست که سیر نمی‌یک
... آنکه گوشت و نان دو بار واقع نشد و جمع عمر نبی در مدت عمر آنحضرت صلی
الله علیه وسلم دو بار چنین واقع نشده که یک روز سیر شده باشد ذکر ایراد في یوم
واحد جهت آنست که کسی حمل نکند که شاید که در یک بار [illegible] از یک روز بوده باشد و
یکی از فضلا گفته که مراد این است که با غه نشد یکروز را از عمر او که در آن توان
گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو بار سیر شده باشد در عمر خود و مخفی نیست
که این مضمون مدلول این عبارت نیست حدثنا محمود بن غیلان حدثنا
ابو داود الطیالسي حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت عبد الرحمن
بن یزید یحدث عن الاسود بن یزید عن عائشة رضي الله عنها قالت ما شبع
رسول الله صلی الله علیه وسلم من خبز شعیر یومین متتابعین حتی قبض
صلی الله علیه وسلم حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي حدثنا
عبد الله بن عمرو ابو معمر بفتح میمین عطف بیان عبد الله است ثقه بوده لیکن
و بر به قدر نسبت کرده اند و حدیث ... در کتب سته هست حدثنا ابو الوارث
ترجمه و نیظر نرسیده عن ... مید بن ابي عروة عن انس قال ما اکل ... سمل

الله صلی الله علیه وسلم علی خوان قط ولا اکل خبزا مرققا حتی مات صلوات الله وسلامه

علیه [illegible] در حدیث [illegible] که متصل بعد روایة [illegible]

بود [illegible] خوردن [illegible] این حدیث

[illegible]

ادام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا محمد بن سهل بن عسکر وعبد الله بن عبد

الرحمن قالا حدثنا یحیی بن حسان حدثنا سلیمان بن بلال عن هشام بن عروة

عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

نعم الادام الخل قال عبد الله بن عبد الرحمن فی حدیثه نعم الادام او الادم

الخل والادام المثل این شک است از عبد الله یا از راوی که فوق عبد الله است

عائشه [illegible] یا از عائشه رضی الله عنها واحتمال آنکه عائشه لفظ ادام و

ادم هر دو شنیده و روایت هر دو کرده بتخییر و [illegible] بسیار مستبعد است حدثنا

قتیبة حدثنا ابو الاحوص عن سماک بن حرب قال ودر بعضی نسخ یقول سمعت

النعمان بن بشیر بن سعد بن ثعلبة الخزرجی الانصاری اول مولود [illegible] که بعد از هجرت

انصار را متولد شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] تحنیک کرد و [illegible] حضرت

فرمود که انظروا الی الانصار وحبها للتمر [illegible] بشیر در عقبه و ثمانیه بود و شهود بدر

[illegible] با خالد ولید [illegible] اللهم [illegible] سال دوازدهم

از هجرت و والده او عمرة بنت رواحة خواهر عبد الله بن رواحة است از صحابیات است

نعمان والی کوفه بود در زمان معاویة و بعد از آن والی حمص شد و اهل حمص [illegible]

اربع وستین ومائتین مقتول ساختند مرویات او صد [illegible] حدیث است [illegible]

متفق علیه و منفرد است بخاری یک و مسلم [illegible] الستم فی طعام وشراب ما شئتم

لقد رأیت نبیکم صلی الله علیه وسلم وما یجد من الدقل ما یملأ بطنه این حدیث

در باب

در باب عشق کرده است حدثنا عطیة بن عبد الله الخزاعی عن عروة بن فتح فی حملة
انا نبائنا معمره ونالله علیکت ابو سهل است در بصره بوده حدیث او را بخاری
و مسلم تخریج کرده اند حدثنا معویة بن هشام عن سفیان عن محارب بن
دثار بکسر دال مهملة بعد ثاء مثلثه کوفی بوده
و قاضی ثقه است و از ائمه دین و حسن سیرت موصوف بوده و صفیف او در کتب
ستة هست عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم
الادام الخل حدثنا احمد حدثنا وکیع عن سفیان الثوری عن ایوب
السختیانی عن ابی قلابة بکسر قاف ابو موحد ۀ نام او عبد الله بن زید بن عمرو
الجرمی است بفتح جیم و راء منسوب است بجرم بطن از زیان و یکی از فضلاء و اتقیاء
تابعین بوده و هر جا مفقود کرده و گفته که نسبت جهة آنست که در حرم
اسم جستجو شده بامبکی بوده شیخ ابو اسحاق فیروزآبادی ابو قلابه را در طبقات
فقهاء آورده گویند در دیار بنی سعد لشکر کشی عبد الله بن زیاد و بعد ها مدتی بالقضاء ملی
گفت ابو قلابه بصاحب او رفت و گفت اسم چیزی است که خیر تو در آن است
این مرد باید بود و تعجب گفت که ابو قلابه خبر مرا در شکسته شده باید بود
سه روز بگذشت از نسیم او باد رسید که او را بقاتله حسین بن علی رضی الله تعالی عنه
ما تعهد رفته بود پس امر و گفت که ابو قلابه راست گفته بود که خبر من در من بوده
وفات ابو قلابه در سنه اربع و مائة بوده از سال بسیار دارد و عجلی گفته که در دور اینکه
عن زهدم الجرمی بفتح زای معجمه بمعنی جعفر کنیه او ابو مسلم بوده ثقه است
قال کنا عند ابی موسی فاتی یعنی آورده شد ابی موسی بلحم دجاج و دال کسر
و فتح افصح است شامل است خروس و ماکیان را بتمامی پس دور شد رجل من
القوم ... است که این مرد همان باشد که در حدیث آینده مذکور است
و آنکه یکی از بنی رجال معلوم شده که زهدم تعبیر از نفس خود برجل من القوم کرده
... ان ظاهر نیست فقال ما لك قال انی رأیتها تأکل شیئا و در بعض نسخ
سنا است یعنی چیز ردی — مقدر یک شیئا باشد وجه عدم ذکر آن او نفرة
شیئا جهة آن است که — اکل صریح ذکر امر یکه مستکره صباع است نشود

تخلفت ان لا اكلها بعده سوگند خورد و بعد از آن باشد كه اگر در وقتي ميل طعام غالب آيد و شهوه
موجب رغبت گردد و سوگند عاجز آيد يا اگر كسي تكليف كند سوگند را عذر سازد و غالباً
بيني نزديك شاعر است از بعض عجمي قريب و حلوا و نبيذ گول است چنانچه تتمه همين بيت
مباين انه فاني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يا كل لحم دجاج و از حديث
فهم مي شود كه سوگند اگر از سنتي و فضلي مانع آيد شكستن آن جائز است بلكه مستحب است
و دال است بر آنكه نفس را در استكراه امري كه وجه شرعي ندارد متابعت نبايد كرد حدثنا
الفضل بن سهل الاعرج البغدادي وسطا بابي اللاصل است صدوق بعد حديث
او غرائب ماجه از اصحاب كتب سته اخراج كرده اند حدثنا ابراهيم بن عبد الرحمن
بن سفينه لقب بريه بود مهمله و موحده و فقيه را بتصغير بريه بر وزن جهينه است
حديث او را ابو داود و ترمذي اخراج كرده اند عن ابيه عمر بن سفينه مولى ام سلمه
صدوق بوده حديث او را ابو داود و ترمذي اخراج كرده اند عن جده سفينه مولى
رسول الله صلى الله عليه وسلم و بعضي گويند كه مولى ام سلمه بوده رضي الله عنها و برا آزاد
ساخته و شرط كرده كه خدمت رسول الله صلى الله عليه وسلم كند تا زنده باشد و سفينه لقب
اوست و در نام او اختلاف است بعضي رباح گفته اند و بعضي مهران بكسر ميم و بعضي رومان
مي فارسي الاصل است گويند كه در سفر ملازم آن حضرت بود مردم مانده شده بودند شمشير
و نيزه و سپر خود را با وي دادند او آنرا بر داشت و بسيار چيز ديگر را حضرت فرمود صلى الله
عليه وسلم كه انت سفينه از سفينه مرويست كه رسول الله صلى الله عليه وسلم با اصحاب
مي رفتند و متاع برايشان گران بود پس فرمود مرا كه جامه خود را پهن ساز پس پهن ساختم متاع
خود را در آن بماندند بعد از آن فرمود كه احمل انما انت سفينه پس اگر در آن روز بار يك
شتر يا دو يا سه يا پنج يا شش يا هفت بر داشتمي بر من گران نبود و بخاري در تاريخ
خود آورده كه وي تا زمان حجاج باقي بود و گفته كه در اسناد او نظر است ... و در منظوم المذكور
است روايت از سفينه كه در كشتي سوار شدم در بحر و شكسته شد پس نشستم بپاره از آن
تا بجزيره رسيدم كه در آن شير بود پس گفتم يا ابا الحارث من سفينه ام مولى رسول الله صلى الله
عليه وسلم پس سر خود را پيش افكند و مرا رهنموني كرد ... همراه رسيدم آواز داد
كه گمان بردم كه مرا وداع مي كند مرويات او در كتب ... پانزده حديث است قال

اكلت

اكل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] جبارى جار [illegible] زينب [illegible] كسر [illegible]
[illegible] در [illegible] لفظ [illegible] چهار است [illegible] جمع
[illegible] در صحاح گفته [illegible] است و [illegible]
[illegible] با شد [illegible] گفته [illegible] اگر [illegible]
حدثنا علي بن عبد الله حدثنا [illegible] عن أيوب عن القاسم التميمي
و در بعضى نسخ تيمى است كه [illegible] قاسم بن محمد بن ابي بكر صديق است منسوب
است بقبيله تيم [illegible] است [illegible] است [illegible] است
است اما قاسم تميمى ابن عاصم مقبول است حديث او را بخارى و مسلم اخراج كرده [illegible]
[illegible] عن زهدم الجرمي قال كنا عند أبي موسى فقدم طعامه
[illegible] وقدم في طعامه لحم دجاج
[illegible] وفي القوم رجل من بني تيم الله
[illegible] كأنه مولى [illegible] فلم يدن فقال
له أبو موسى ادن فإني قد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم أكل منه
قال إني رأيته يأكل شيئا [illegible] بكسر [illegible]
[illegible] فحلفت أن لا أطعمه [illegible] راجع است [illegible]
[illegible] حديث ضبط [illegible] كرده [illegible] در حديث سابق
[illegible] ابو موسى [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم
[illegible] است [illegible] اين حديث و چون [illegible] حديث [illegible] بوده
[illegible] كلام بطريق استيناف [illegible] ترتيب [illegible]
أبي موسى حدثنا محمود بن غيلان حدثنا أبو أحمد الزبيري وأبو نعيم قالا حدثنا
سفيان عن عبد الله بن عيسى بن عبد الرحمن الأنصاري ثقه بوده لكن
بتشيع منسوب است حديث او در كتب سته است عن رجل من أهل الشام
يقال له عطاء عن أبي أسيد بن ثابت الانصاري در اسيد صحيح فتح همزه است و كسر
سين [illegible] اسيد بن ثابت [illegible] دارقطني گفته كه نام او عبد الله بن ثابت است و بعضي
جزم كرده گفته اند كه [illegible] قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كلوا الزيت وادهنوا

به فانه من شجرة مبارکة یعنی از درختی با برکتست که انبیا علیهم السلام بر وی دعا کرده اند

از جهت کثرت منافع است یا بجهت آنکه در زمین مبارک رسته حدثنا یحیی بن موسی حدثنا عبد

الرزاق حدثنا معمر عن زید بن اسلم العدوی مولی عمر بن خطاب رضی الله عنه و کنیه او

ابو عبد الله است یا ابو اسامه ثقه بود و عالم بود از تابعین ذکر نمود و در روایت علی بن

حسین از زید بن اسلم می نشست و از مجلس قوم خود بر می خاست و آنجا رفته تا به

مجلس قوم میکنند بیش بیند و معرفت ... گفت مرد می کسی که در وقت دین

را کبیر عن ابیه اسلم مولی عمر بن خطاب ... است وحدیث

او در کتب سته است بخاری و تاریخ اوست که اسلم عن یمنی یمن است و گفته

که حکم آن حبشی است که از حبشه بود و گفته که در سنه اثنی

عشر خرید و آزاد کرد و مسلم از حدیث عمر و عثمان و ابی عبیده

و معاذ بن عمر و عبد الله بن عمر و ابی هریره و ... علیهم اجمعین حدیث

شنیده و از وی پسرش و قاسم بن محمد و نافع و دیگران روایت کرده اند

و در زمان عبد الملک وفات یافت و یک صد و چهار ساله بود و عمر بن الخطاب

رضی الله عنه ده سال و نیم خلافت کرد و از مشاهیر قریش بود اسلام او بعد از

سی و نه مرد بود و یازده زن ابن مسعود گوید که اسلام عمر فتح بود و هجرت

نصرت و امارت او رحمت و حذیفه گوید که چون مسلمان شد اسلام در حکم مردی بود

که در مقام اقبال بوده باشد هر چند کرد دورتر شد قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم کلوا الزیت وادهنوا به فانه من شجرة مبارکة قال ابو عیسی وعبد

الرزاق کان یضطرب فی هذا الحدیث فربما اسنده وربما ارسله اضطراب عبارة است

از روایت بوجوه مختلفه بی آنکه راوی ترجیح کند یکی از آن وجوه را حکم بآن باید کرد

و این اضطراب در سند بوده نه در متن لهذا گفته که ربما اسنده ... اسناد را بر سه معنی

اطلاق میکنند یکی رسانیدن برسول الله صلی الله علیه وسلم بر سبیل اتصال دوم رسانیدن

برسول الله صلی الله علیه وسلم خواه متصل باشند و خواه منقطع سوم رسانیدن بغیر

و ربما ارسله دال است بر آنکه عدم اسناد بجهت حذف صحابی بود چه مرسل آنست

که تابعی نقل از رسول الله صلی الله علیه وسلم کند و حذف بعض ... ضعیف است چه دال

[illegible] و سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible] حدثنا عبد الرزاق عن
معمر عن [illegible] عن النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ولم
[illegible]
ايضا حدثنا محمد بن بشار حدثنا محمد بن جعفر وعبد الرحمن بن مهدي
قالا حدثنا شعبة عن قتادة عن انس بن مالك قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يعجبه الدباء [illegible] وصورتش [illegible]
[illegible] و اول [illegible] و این معنی که تعجب می
آورد [illegible] مشهور [illegible] لغت [illegible]
[illegible] واحد آن دبا است فاتی بطعام [illegible]
[illegible] مذکور شد [illegible] فاصله بین
[illegible] بکسر [illegible] بعض نسخ بفتح لام [illegible] اعلم انه یعجبه [illegible]
که [illegible] شریک [illegible] باشد [illegible] و [illegible] شریک را
که از طعام تتبع چیزی کند بجهت شریک خود حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا
حفص بن غياث [illegible] ابو عمر کوفی قاضی است ثقه بوده وحفظ او در آخر عمر
اندکی تغیر یافته حدیث او در کتب سته هست عن اسمعيل بن ابي خالد عن ابي
خالد عن حكيم بن جابر بن طارق ثقه بوده بخاری در غیر صحیح اخراج حدیث او
کرده ونسائی وابن ماجه عن ابيه جابر بن طارق الاحمسي [illegible] قال
دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم فرايت عنده دبا ويقطع در اکثر از نسخ
بصیغه معلوم است از باب تفعیل ودر بعض نسخ از قطع بصیغه مجهول فقلت ما
هذا قال نكثر به طعامنا نكثر از اکثار است بصیغه معلوم ودر بعض نسخ از تکثیر است
بصیغه غایب مجهول [illegible] بنابرین باید که طعامنا مرفوع باشد وسوال جایز است استفسار
غرض از قطع [illegible] جواب آنکه در طعام [illegible] سبب کثرت طعام میشود
ومعلوم نیست که دبای کثیر [illegible] کثیر بوده باشد پس [illegible] بعض [illegible]

از کثرت و ما [illegible]
ابن ابی طالب [illegible] من اصحاب رسول الله صلی [illegible] ولا اعرف له [illegible]
الحدیث الواحد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
با جهاز و روایت کرده [illegible] قتیبة بن سعید عن مالک عن اسحاق
بن عبد الله بن ابی طلحة [illegible] مشکات [illegible] کسی را [illegible]
مقدم [illegible]
[illegible]
انه سمع انس بن مالک یقول ان خیاطا دعی رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم لطعام صنعه فقال انس
ذهبت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ذلک الطعام فقرب الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم خبزا من شعیر ومرقا فیه دبا وقدید [illegible] است قال
انس فرایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یتتبع الدبا من حوالی القصعة ود[illegible]
بعض نسخ [illegible] قصعة [illegible] وموافق بخاری است وحوالی بفتح لام [illegible] ساکنه بمعنی
جانب اسم مفرد است که صورت مثنی دارد وقصعة بفتح قاف است و ظرف گفته اند
که [illegible] القصعة [illegible] بفتح الجواب فلم ازل احب الدبا من یومئذ یعنی پس همیشه ما را
دوست میدارم از همان روز وتنوین یومئذ عوض است از مضاف الیه محذوف یعنی
یوم اذ رایته صلی الله علیه وسلم یتتبع و بنا و اعراب در یوم مجوز است فتح بنابر بنا
وجر بنابر اعراب است ومراد از محبت [illegible] محبت اکل آنست و یکی از شارحان [illegible]
[illegible] اختیاری نیست [illegible] محبت
طبیعی از ان روز باز پیدا شده باشد یا تلذذات بالدبا [illegible] ذات ان بنابر محبت
[illegible] حدیث [illegible] است [illegible] طیب کسب خیاط وجواز [illegible]

وارد شود و بر منفعت و استبدال عین چون داخل در حمام کرد آب را صرف کند و منتفع میگردد
و نیز دلالت میکند بر نهی از اکل از قفا طعام ترید و حدیث نهی محمول است بر وقتی که شریک را
بیاید و مستقذر دارد و این معنی در شأن آنحضرت مفقود است پس اینجا است سخن این بعض
و این از نهایت عجیب و محل تعجب است اما اولا اینکه دلالت حدیث بر طیب کسب صنائع ممنوع است
چه حدیث دال نیست بر اینکه طعام از اجرت خیاطت حاصل شده باشد و بنا بر این دلالت ثانی (۸۳)
تجوز [illegible] غیبت باشد که چون تقدیر کنیم که خیاط یهودی باشد مسلم نخواهیم و ثانیا اینکه استدلال
عین و منفعت بلکه در [illegible] اجارات بر عمل خیاط است بخلاف دخول در حمام و ثالثا اینکه [illegible] دال نیست
بر جواز اکل و شرب [illegible] بلکه دال است بر اینکه چون طعام مشتمل
بر امور مختلفه بود و یکی از شریکان بعض آن امور مرغوب باشد تواند بود که تناول
کند ان چیز را از نزدیک شریک چنانچه درین صورت واقع شده و حدیث نهی مخصوص
غیر امور مختلفه است حدثنا احمد بن ابراهیم الدورقی و سلمة بن شبیب و
محمود بن غیلان قالوا اخبرنا ابو اسامة نام وی حماد بن اسامة است و بکنیت
مشهور است کوفی است [illegible] قریش ثقه [illegible] تدلیس داشته در آخر
از کتب [illegible] حدیث [illegible] حدیث او اخراج کرده اند و از جمله رواة ابو اسامه
[illegible] است که او را تمام گویند و نام زبیر بن علی است عن هشام بن عروة عن ابیه
عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يحب الحلوى والعسل
[illegible] در شرح بخاری [illegible] که حلوا نزد اصمعی مقصور است که با یا نوشته شود و نزد
فراء ممدود است و مکتوب بالف و در قاموس تجویز مد و قصر کرده و خطابی گفته که
اسم حلوا واقع نمی شود الا بر چیزی که در آن عمل دخل داشته باشد و گاهی اطلاق [illegible]
و بعضی گفته اند که مراد اینجا خرما است که [illegible] و بعضی گفته اند که هر شیرینی
حلوا گویند و بنا بر این ذکر عسل بعد از قبیل ذکر خاص بعد از عام است بجهت تنبیه بر
خاص است حدثنا الحسن بن محمد الزعفراني از فقهای شافعیه است
[illegible] قول قدیم [illegible] اوست و در بغداد می بوده و درب زعفرانی
بغداد است منسوب است [illegible] ان درب است شیخ بخاری و ائمه
بروایت حدیث او کرده [illegible] حجاج بن محمد المصیصی در بغداد [illegible]

ازان بسیصد رفته ثقة لیکن بعد آخر خلطی پیدا کرده بود بسبب آن اخراج حدیث او کرده اند
قال قال ابن جریج عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج مکی از شیوخ او بوده وبیشتر
واز جمله مشاهیر علما است که از بزرگان وعلما بود وبیشتر وعطا بوده وعلیه حدیث
شنیده بیک جمله او اول کسی است که در اسلام تصنیف کرده وبعضی گفته اند که اول
کتب مصنفه در اسلام موطا است پدرش عبد العزیز از مشاهیر است وفات
عبد الملک سنة خمسین ومائة بوده ودر بعضی گفته اند که سال او از هشتاد گذشته
اخبرنی محمد بن یوسف بن ... صحیح ... نبی ... بعد او ... کنند
... از حدیث سفیان ...
... حدیث سفیان ... از حدیث او در کتب ستة
هست ... از امهات مؤمنان است ...
... از ابی سعید وابی هریره ...
... وداشته بود
... گفته اند سال او هشتاد وچهار
بود اخبره ان ام سلمة اخبرته انها قربت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
جنبا مشویا فاکل منه ثم قام الی الصلوة وما توضأ تواند بود که مراد وضو
شرعی باشد یا مراد معنی لغوی باشد که نظافت وطهارت است خواه تجدید غسل
یدین ودهن وبینی باشد یا ویدین چنانچه منقول است که آن حضرت از او ضوء ما مست
النار کفتند وبنا برین حدیث دلیل است بر آنکه وضوء مامسته النار موقوف علیه
نیست وبر هر تقدیری حدیث دلیل است بر آنکه اکل مامسته النار سبب حدث
نیست ومراد وضوء شرعی که بعد از اکل مامسته النار که از بعضی احادیث فهم می
شود منسوخ است حدثنا قتیبة بن سعید ثنا ابن لهیعة عن سلیمان بن
زیاد الحضرمی البصری ثقة بوده ابن ماجه حدیث او اخراج کرده عن
عبد الله بن الحارث قال اکلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم شواء
مشوا بکسر شین وضم میم بمعنی مشوی اما ... مراد ... این است وبعضی گفته
... دال است بر جواز اکل در مسجد ... است جز بعد

را ایم میدانند از اکل بد سعید رضی الله عنه بود و کیا اکل ان حضرت و اصحاب در مدینه اعتکاف بعهم
باشد حدثنا محمد بن غیلان حدثنا وکیع عن مسعر بکسر میم و فتح عین مهمله
و کلف بکسر و هو فیما بهمله مضعفه ثقه فاضل بوده و حدیث او در کتب سته هست
عن ابی صخرة به بعضی کتب معتمده ابی صخر و بعضی و غیره در را مهمله واقع است و در
بعض بفتح جیم و میم مهمله جامع بن شداد المحاربی ثقه بوده و حدیث او در کتب
سته هست عن المغیرة بن عبد الله الیشکری الکوفی ثقه بوده و حدیث او را مسلم
و ابو داود و ترمذی و نسائی اخراج کرده اند عن المغیرة بن شعبة قال ضفت مع رسول
الله صلی الله علیه وسلم ذات لیلة یعنی مهمان شدم رسول الله را در حالتی که با رسول
الله صلی الله علیه وسلم بودم مفعول ضفت که رسول الله است چنان مقدر است و مع
حال است و یکی از فضلا گفته که عبارت مساعد این معنی نیست و بیان عبارت چنین
کرده که ضفت اجتماع رسول الله صلی الله علیه وسلم و مخفی نیست که دلالة عبارت بر آنچه
برای مرضی او است و آنچه مذکور شد برابر است و مؤید معنی اول است آنچه در مشکوة مذکور
است در حدیث مغیره که یامر بجنب مشوی یعنی آنحضرت مستعمل است که مهمان دار را
امر فرماید بطعام خاص فاتی بجنب مشوی ثم اخذ الشفرة بفتح شین و سکون فا
کارد بزرگ است فجعل یحز لی بها منه فجعل بمعنی شروع است و حز بریدن است و یحز
مرفوع است که از افعال مقاربه است و اکثر خبر او مضارع می باشد قال فجاء بلال
فیؤذنه بالصلوة ای ایذان است یا تاذین بمعنی اعلام وقت نماز در وقت آن فالقی
الشفرة فقال ماله تربت یداه ترب بکسر عین در ماضی و فتح در غابر است و ترب
درویش شدن است و خاک آلوده شدن یا بی بهره و نا امید شدن و این دعا بسبب
نقضها نا امیدی و لیکن مقصود ازانها در ان عرف زجر است و معنی ان مراد نیست
و بعضی تفسیران بر الصرره کرده اند و این معنی در کتب لغة بنظر نرسیده و بر تقدیر
ثبوت تحسین است بلال را بجهة اعلام وقت نماز چنانچه معنی اول زجر است او را بجهت
زنیت مهمان قال یعنی مغیره و کان شاربه یعنی بلال مغیره یا آنحضرت و فی یعنی
دراز شده بود وفا از وفا است یعنی تمامی است فقال له اقصه لك علی سواك
است شارب را سر بالای مسواك نهاده ببرم تا ذیبی برلب

قطع و بی‌تقدیر یکی ضمیرش ... [illegible] بعضیت باشد نفع سفره [illegible] لفظ آن حضرت
جهت تبرک او قصه [illegible] ... [illegible] ... اقرانست و چنانکه اگر ترتیب
بر اعاده [illegible] بحسب حدیث معلول است چنانکه وقتی که طعام حاضر و حضرت علما
مشغول باشند بیکرار اسلام و وقت نماز [illegible] ... آنست و بعد ... [illegible] اعلام
[illegible] اکل است و بتوجه [illegible] کلی باشد ... [illegible] است بلکه
جوع [illegible] باشد که خشوع [illegible] یا طلب آنچه [illegible] اکل است [illegible] چندان که
سورت جوع [illegible] مستعد است [illegible] حدیث مشعر است یا آنکه ... [illegible]
اکنند که بعد اول وقت مشغول [illegible] باشد ... [illegible] اول وقت ... [illegible]
[illegible] در حدیث وارد است که اول الوقت رضوان الله ... [illegible] عفو الله و از امام
مطلبی رحمه الله مرویست که عفو ... [illegible] تقصیر ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] است [illegible] حدیث معلول است [illegible] ... [illegible]
و حدیث عایشه که لا تقطعوا اللحم بالسکین فانه من صنع الاعاجم محمول است بر آنکه ...
سنت خود نیاوردند و بآن عادت نکنند و بعضی از فضلا گفته که نهی از جهت خوردن
خوراست و جواز نسبت بجهان چه آن پاکیزه‌تر است و مخفی نیست که علت مذکوره را
در حدیث خصوصیت بر آنکه جهت خوردن خود باشد نیست که حکم آن عالم است
حدثنا واصل بن عبد الاعلی بن هلال الاسدی کنیت او ابو قاسم و ابو محمد
است کوفی بوده و از ثقات است و ارباب صحاح غیر بخاری اخراج حدیث او کرده
اند حدثنا محمد بن فضیل بن غزوان بفتح غین معجمه ضبی است به نسبت و ولایت او
ابو عبد الرحمن است صدوق بوده به تشیع منسوب است و حدیث او در کتب سته
هست عن ابی حیان بصورت تثنیه حی التیمی منسوب است به تیم ... [illegible] نام
او یحیی بن سعید کوفی است ثقه و عابد بوده ائمه سته حدیث او کرده‌اند عن ابی
زرعة بضم زاء معجمه و راء و عین مهملتین ابن عمرو بن جریر بن عبد الله کوفی بجلی ... [illegible]
نام او اختلاف است و بعضی عمرو گفته‌اند و بعضی ... [illegible] و عبد الله و عبد الرحمن
بن جریر نیز گفته‌اند حدیث او در کتب سته هست و ابو زرعه رازی که [illegible]
او ... بن عبد الکریم است و امام احمد حنبل از او روایت کرده و طلق [illegible]

ودر میان ثقات نیز هست و ابن مهدی عبدالرحمن بن عمر است از جمله حفاظ است و ابو زرعه شیبانی
نیز هست که حدیث یحیی بن ابی عمرو عن ابیه عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
بلجم فرع اللجام بالانصاریج یکفرن ذم تکوسفشه دیالا ترات یا جه و شتر و اسب و استر
یا انبیم فصل است و لا یعلم الحد الکلام یتطلع فی الذم و کانت فجیمه و اعراب یعنی
جو بختامدن جوتی کیاست که فیحبس منها بفتح در ماضی بفتح در ماضی و غابر و خس بدندان
پیش گرفتن حیحش لیتبی محمه گرفتن که هم دندان ها است حدثنا محمد بن بشار حدثنا
ابو داود و در بعض شروح ابو داود مذکور طیالسی است عن زهیر یعنی ابن محمد زهیر
در روایت یکی از زهیر بن حرب که از مشایخ مسلم است و فوق هزار حدیث از او روایت کرده
و دیگر زهیر بن محمد تمیمی که گفته اند که در وضعیف هست ملغدادر بیان او ابن مهدی روده عن
ابی اسحاق عن سفیان بن عیاض بکسر عین مهمله الثمالی الکوفی صدوق یهم و شانی
حدیث او اخراج کرده و بخاری تابع عن ابن مسعود بن غافر ثقة عبدالله بن حارث
بن شمخ الهذلی کنیته او ابن ام عبد است از سابقان در اسلام است یعنی که ششم کس
و بس است در اسلام سواک رسول الله صلی الله علیه وسلم و نعلین و انگاه میداشت
و آب وضوء آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و در اسلام سفر و حضر حافظ میکرده بحبشه
هجرت کرد بعد از ان بمدینه و در بدر و غزوات بعد از بدر حاضر بود و بقبلتین نماز
گذارده و مرد حبشی او مشابهت آنحضرت بعمه جا و جاز نیکیره پوشیدی و خوشبو بنی
بن مردم بود و کم گوشت بود بسیار گندم گون و کوتاه قد چنانچه چون ایستاده بودی
با لای بلندان در نشستی برابر او بودند و قاضی کوفه بود در ایام عمر و پاره از خلافت
عثمان بعد از ان بمدینه رفت رسول الله صلی الله علیه وسلم او را بصعود جبل امر کرد دید
و اصحاب از باریکی ساق او تعجب کرده خندیدند فرمود صلی الله علیه وسلم چه میخندید
بر پای عبدالله در میزان روز قیامت اثقل از احد خواهد بود مرویات او هشتصد
و چهل و هشت حدیث است شصت و چهار متفق علیه و بخاری منفرد است به بیست
و یک و مسلم به پنج بسیار از صحابه و تابعین از او روایت کرده اند ابو ظبیه گوید که عبدالله
بیمار شد و عثمان رضی الله عنه بعیادت او رفت پرسید که از چه مینالی گفت از گناهان

پرسید چه میل دارد رسول گفت شتر بود و لکن … عثمان بن عفان رضي الله عنه …

طیب بیاورم گفت که … رسول … که … گفت …

گفت … حاجت نیست … گفتند …

ام … سورت … رسول الله صلی الله علیه وسلم …

که هر که هر شب این سورت را بخواند …

و ثلاثین … مدفون …

وحق العبد گفته که … وقال کان النبي صلی الله علیه یعجبه الذراع

قال وسم في الذراع سم اسم است بمعنی … مصدر … امده بود و معنی … مانند

زهر و دیگر زهر … طعام کردن … یک از … معنی محتمل است وضمیر سم راجع است

بان حضرت صلی الله علیه وسلم وکان یری ان الیهود سموه …

یعنی … کان … ابن مسعود که یهودان بحضرت را سم داد … سلیمان

گفته که … صحیح ثابت شده که آنکه طعام مسموم نزد آنحضرت آورده زینب بنت حارث

یهودیه بود زوجه سلام بن مشکم … ابن مسعود دانست که … با …

… ایشان … نسبت فعل … یهود

بان اعتبار … چنانچه … قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم

… گفته که مراد از ناس نعیم بن مسعود الاشجعی است …

که از جنس ناس است چنانچه گویند فلان یرکب الخیل ویلبس البرود … در صحیح بخاری

است از ابی هریره که چون فتح خیبر شد شاة مسموم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

آورده بودند … که یهود اینجا را نزد من جمع سازند پس فرمود که آیا شما در این شاة

… سم کرده اید گفتند آری فرمود که باعث چه بود شما را برین گفتند اگر کاذب باشی

خلاص شویم و اگر صادق باشی ترا مضر نخواهد بود …

… خود را …

نیست که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ذراع بجهت آن …

… حدثنا محمد بن بشار حدثنا مسلم بن ابراهیم

الازدی

الا في ابزاهنذي يفدهنفهيده بودن كلينش ابو عمرو است بصري يضه و از ثقات جمله كثير الرواية است حدثنا ابان بن يزيد العطار انه بر كنيتش ابو يزيد صحت ثقه بوده وحديثها او را ايمه سته بجز ابن ماجه اخراج كرده اند عن قتادة عن شهر بن حوشب عن ابي عبيد بضم عين بصيغه تصغير از جمله موالي رسول الله صلى الله عليه وسلم است و نام و كنيته او يكي است قال طبخت للنبي صلى الله عليه وسلم طبخ بفتح عين مهمله و فتح
و سكون باء و سم مكان از ان مطبخ بفتح ميم و آلة بكسر ميم و طبخ بحائين جز راست اعم از انكه در طعام جوش شده يا بريان كشته قدرا مفعول منصوب است تمعيديه يعني طبخ قدر و كان (٥١)
يعجبه الذراع فناولته الذراع ثم قال ناولني الذراع فناولته ثم قال ناولني
الذراع فنا و له بتقدير خلاصه عين بدرست كسي چيزي دادن و بعضي شارحان تفسير بعطيه
كرده اند و سلام نيست فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم وكم للشاة من
ذراع استفهام اند برا تعجب است و مراد تو و كه حقيقت استفهام مراد باز معنى شاة
را چند ذراع مي باشد بسبب معجزه مبنا بر عدم انطباق جواب بر سوال ظاهر است فقال
والذي نفسي بيده النفس بلغة يعني روح و جسد هر يكي احتمال و بركت محتمل است و مراد
از يد نيز صفتي است كه بان اعتقاد بايد كرد و از كيفيت ان بحث نبايد كرد خلف
بقرينه تاويل كنند لو سكت لناولتني الذراع ما دعوت اي طلبت و انكه تكلم
ظهور اين معجزه شده بنابران است كه نفس اظهر ان حضرت صلى الله عليه وسلم به سماع
سوال و قصد جواب از حق تو جه بحق سبحانه و تعالى باز مانده حدثنا الحسن بن محمد
الزعفراني حدثنا يحيى بن عباد عن فليح بصيغه تصغير بن سليمان بن ابي المغيرة
الاسلمي گويند كه فليح لقب او بوده و نامش عبد الملك است و صدوق است كثير الخطا
و در كتب سته حديث او هست قال حدثني رجل من بني عباد يقال له عبد
الوهاب بن يحيى بن عباد و عباد پسر عبد الله بن زبير است عن عبد الله بن
الزبير عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت ما كان الذراع احب
اللحم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم اسم تفضيل صفت بنا بر عين صيغة
اي اللحم يا جمع معرف باللام و بنا بر ظاهر احب لحم است يا احب اللحوم مكرر

گفته شود که مراد از لحم اللحوم مراد [illegible] حکم ترکیب [illegible] با آنکه لحم [illegible]

کرده [illegible] است و [illegible] لا یصلح اللحم الا [illegible]

آنست که [illegible] بیان [illegible] لیکن در [illegible] الاصول [illegible] این [illegible]

است [illegible] و کان یعجز الیها یعنی [illegible]

[illegible] که احکم اللحوم [illegible] با آنکه اللحوم [illegible] مذکور است فی اللحم

[illegible] است و این حدیث [illegible] که آن حضرت

[illegible]

[illegible] بیشتر [illegible]

جهت برای [illegible] کرده [illegible] امام [illegible]

جهت ابتدا [illegible]

[illegible] مخفی نیست که [illegible] است بر خلاف آنچه از حدیث [illegible]

می شود [illegible] که گفته [illegible] مشتمل [illegible] است

[illegible] حدثنا [illegible] حدثنا ابو [illegible]

حدثنا مسعر قال سمعت شیخا من فهم [illegible] فهم [illegible] قبیله

است. و از بعضی [illegible] قبیله است [illegible] بنی فهم

قال سمعت عبد الله بن جعفر یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه

وسلم یقول ان اطیب اللحم لحم الظهر اطیب اسم تفضیل است از طاب

یطیب [illegible] مصدر آن طیبة و طاب [illegible] و بعضی از شارحان گفته اند که طیب بمعنی

لذت و پاکیزگی است و بر هر تقدیر اطیب است لحم ظهر مستلزم احبیت [illegible]

احادیث ذراع باشد لیکن چنان در اسناد این مجهولی هست احادیث ذراع راجح [illegible]

و مخفی نیست که اگر اطیب از طیب بمعنی پاکیزگی باشد اطیبیت مستلزم احبیت نیست چه او اعم

بود که احبیت باعتبار سرعت هضم و النفع باشد و غیر ذلک از وجوهی [illegible]

[illegible] گفته که الطیب [illegible] اعتراض

کرده که [illegible] لیکن طیب بمعنی حلال اشتهار یافته و مخفی [illegible]

قایل

قال او الطيب بالكما التحويل لفظی ... لکن در مقام این معنی ...
چه انکه وقت ... اشکال ... بنسبت معنی ... حدثنا سفیان
بن وکیع حدثنا زید بن الحباب بضم حاء مهمله و دو باء موحده در باب لباس
مذکور شد لکن ... بدون الف و لام بود و در بعضی معرف بلام آورده و این تحقیق
الف در عبارت ... از دخول الف و لام بنا بر آنست که حباب در اصل مصدر است
بمعنی حب فدخول الف و لام بر اعلام منقوله از مصادر جایز است عن عبد الله
بن المؤمل بصیغه اسم مفعول و در بعضی کتب بتصحیح کرده و در بعضی شروح کتاب
بصیغه اسم فاعل ... عن ابن ابی ملیکة فی عبد الله بن عبید الله
بن ابی ملیکة است بصیغه تصغیر و نام ابی ملیکه زهیر بن عبد الله قرشی اموی است و ابن ابی
ملیکه از ... تابعین است در عهد عبد الله بن زبیر قاضی بود ... ابن عباس و ابن
زبیر و عائشه و غیر ایشان شنیده ... اکثر ... از صحابه ... و از وی
جمیع ... کثیر روایت کرده ... وفات یافت عن عائشة ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال نعم الادام الخل حدثنا ابو کریب ... محمد بن العلاء
است ... حدثنا ابو بکر بن عیاش بفتح عین و یاء مشدده ...
... ثقه عابد بود ... در کتب سته حدیث او هست ... در نام او خلاف بسیار است عن
ثابت بن ابی حمزة الثمالی بضم ثاء مثلثه منسوب است بثماله که بطنی است از عرب و
ابی حمزه کوفی است ضعیف و گویند رافضی بود عن الشعبی عن ام هانی قالت دخل
علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال اعندک شیء شیء فاعل عندک است یا مبتدا
و عندک خبر فقلت لا ای لا عندی شیء و اسم لا محذوف است و مرفوع و ... او ...
است ... الا خبز یابس و ... مستثنی مفرغ است مرفوع است و ... بنا بر آنکه
... لا یقال ان حضرت عندالسنه در اول جواب موجود ... و بعد از نفی استثنا
کرده وجه ... التزام لازم آید فقال هاتی یعنی بیار ... ما اقفر بیت من ادم
... از ادم خانه که در وی سرکه است من ادم بیان صفت موصوف
... متعلق بعامل موصوف است ... جایز است ...
... از ... جایز است ...

با مرزبان و بجهت کر ... حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر
حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن مرة الهمداني بسکون میم نسبت به همدان
شتر اصل ولیکن او را مرة الطیب کویند است جو او را الطیب می‌کفتند بکثرت تقوی و عبادت
و صیت او در کتب صحاح است عن ابی موسی الاشعری عبد الله بن قیس [illegible]
... حدیث مفصل ... عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
فضل عائشة على سائر النساء كفضل الثريد على سائر الطعام این حدیث
دال است بر فضل ثرید بر سائر طعام وجولت ... معنی ... ثرید
نان کرده ... ثرید ... است ... که ... است ... طعام
نان و کوشت باشد و شوربه ... و کوشت است و ... نیست که ... کوشت
بهترین ... بالاتفاق ... کوشت سید الطعام باشد و بعضی کفته
که مراد ... ثرید ... است ... نیست که عبارت ... این
هیچ دلالت نیست و ... این حدیث دال است بر فضیلت عائشة بر سائر ... و این
محتمل است چه مستلزم فضل او است ... مریم و ... و آسیه ... و
موسی و فاطمه با آنکه در شان او سیدة النساء العالمین وارد است ... بر سائر
زمان او کنند اشکال ... فاطمه باقی است ... بر ازواج ظاهرات کفته ... خدیجه
باقی است والتزام فضل عائشة بر فاطمه و خدیجه اکر چه بعضی کرده اند لیکن مرجوح است
و بلقینی در اجوبه مرضیه بر اسوله ثلثه کفته که آنچه مختار است در ترتیب ثلثه آنست که
فاطمه افضل است بعد از و خدیجه و بعد از و عائشة و باحادیث صحیحه تقویت این مدعی
کرده و بعضی کفته اند که مراد از نساء انها اند که در زمان عائشة در سلک ازواج آنحضرت
بوده اند بنا برین هیچ اشکال نیست و در وریست که فضل ثرید و سائر طعام آنست که با وجود
افاده قوت ولذت بی مشقت ... و کلفتی که در ساختن ... نیز ... حدثنا
علی بن محمد حدثنا اسمعیل بن جعفر بن کثیر الانصاری کنیه او ابو اسحاق از
... زرقی ... کفته اند به نسبت بنی زریق که بطنی است از انصار ...
حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر الانصاری معمر بفتح ... در عین
و کنیت ... است بضم طاء ... و ...

محمد بن عبد الرحمن قاضی مدینه بوده و حدیث او در کتب سته هست انه سمع انس
بن مالك يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضل عائشة على
النساء كفضل الثريد على سائر الطعام حدثنا قتيبة بن سعيد اخبرنا عبد العزيز
الحزامي عن سهيل بن ابي صالح سهیل کنیه ابو یزید مدنی است بسیار ثقه است
گو بوده لیکن حفظ او تغیر یافته چنانچه در روایت کرده اند لیکن بخاری حدیث او
تعلیقا آورده عن ابیه ابی صالح ذکوان السمان الزیات المدنی نام او ذکوان
... بوده از موالی جویریة بنت احمس غطفانی بوده حدیث از
بسیار صحابه شنیده و بسیار از تابعین روایت کرده اند از جمله عطاء و ابو حازم
و مسلم بن دینار و زید بن ... دینار و یحیی الانصاری ... احمد بن حنبل گفته که ثقه
بود از اجل ناس ... وثق ... وفات او در مدینه بود سنه احدی و مائه بود عن ابی
هريرة انه رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ من ثور اقط جامع
الاصول گفته که اقط شیری است خشک ... و ثور پاره از آن ... گفته که ثور قطعه
از اقط است و قید عظیمه کرده و ابن مصرام آورده که اعطاه ثور من اقط ما من الاقط
ثم رآه اكل من كتف شاة ثم صلى ولم يتوضأ و آنحضرت صلى الله عليه وسلم امر بالوضوء
مما مسته النار و وضوی ساختند بعد از آن این حکم منسوخ شد بنابرین آنچه ابی هریره او را دیده
تواند بود که پیش از وجوب باشد و ثانیا بنابر نسخ حکم اول با وضوء و استحباب باشد و ترک
آن بجهت بیان جواز و تواند بود که ثور از شیر شتر ما طور است و چون از شتر با گوسفند
فرق است چنانچه از بعض روایات فهم می شود جهت آن اکل کتف شاة وضوء نکردند و
تواند بود که وضوء و ترک وضوء که ابو هریره روایت می کند یعنی لغوی باشد که مراد
طهارت و نظافت است یعنی وقتی از خوردن ثور دست شستن و وقتی دیگر از خوردن
گوشت دست نشستند اما وضوء اول لغوی باشد و ثانی شرعی بسیار مستبعد است
حدثنا ابن ابي عمر حدثنا سفيان بن عيينة عن وائل بن داود التيمي الكوفي
ثقه بود و ... ربعه حدیث او اخراج کرده اند و بخاری در ادب مفرد ... گو
بن وائل صدوق بوده عن الزهري عن انس بن مالك قال اولم رسول
الله صلى الله عليه وسلم على صفية بتمر و سويق امام رائی فرمود

بر وجهی که مستغنی و طیب الطعام ... ذکر کرده اند اطلاق می باید بر نهر جمع

در زمان حدوث سرور می باشد لیکن استعمال آن علی الاطلاق در املاک است یعنی نکاح

و در عرف مخصوص است ... و ... یکی از ... است ... نکاح

را املاک گویند و ولیمه ختان را اعذار ... طعام قدوم ... را نقیعه و طعام

بنا را وکیره و طعام مصیبت را وضیمه و طعامی که از سببی باشد مادبه و در بعضی روایات

واقع است که ولیمه او حیس بود ... بود که ... و در بعضی ... سویق ...

و بعضی را حیس ... روایت کرده حدثنا الحسین بن محمد البصری

حدثنا الفضیل بن سلیمان النمیری کنیت او ابو سلیمان بصری است صدوق بوده

و خطا او بسیار است و حدیث او در کتب سته هست حدثنی و در بعضی نسخ حدثنا

است فاید ... آخر حروف صدوق بوده ... و ابن ماجه

اخراج حدیث او کرده اند مولی عبید الله بن علی بن ابی رافع مولی رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال حدثنی عبید الله بن علی ... امت ترمذی

و ابو داود و ابن ماجه اخراج حدیث او کرده اند عن جدته سلمی مولاة رسول

الله صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته اند که خادمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده و مولاة صفیه

بنت عبد المطلب و زوجه ابی رافع بوده و قابله بنی فاطمه و قابله ابراهیم بن رسول

الله صلی الله علیه وسلم رضی ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الحسن بن علی و در بعضی

نسخ حسین است و ابن عباس و ابن جعفر رضی الله عنهم اتوها فقالوا لها اصنعی لنا طعاما

مما کان یعجب رسول الله صلی الله علیه وسلم و یحسن یعجب و یحسن از باب

افعال و تفعیل ... و در روایت اکل بفتح همزه و جزم کاف و در نسخه که بر سید اصیل الدین

خوانده شده بود اکل بضم همزه و کاف بود فقالت یا بنی و در بعضی نسخ بصیغه

تصغیر است و بنا بر ... یکی از ایشان باشد و ... لا تشتهیه الیوم

و در ... باشد چه ... خصوصیه ... بوده بجهت آنکه مذکور شد

که ... فاطمه بود رضی الله عنها و در بعضی نسخ بصیغه جمع است ... قاله او

مراد از یوم ... حصول فتوح اسلام است که موجب سعه رزق و ... عیش

... مردم بخوردن طیبات رزق و اطعمه لذیذه و مقصود آنکه خوردنها را اختلاف

اجتناب وعادت بعدم تکلف بود [illegible] و مناسب [illegible] در بروایت خود [illegible] بود [illegible]
باشد که باید بتقویت بدن [illegible] و ساختن عبادت و طاعات حاصل [illegible] قال [illegible] لقمت
حتی [illegible] لعقم ظاهر این است که طلب وی باشد اصلحیه لنا قال فقامت فاخذت
شیئا من شعیر یعنی [illegible] الشعیر فطحنته یعنی آرد ساخت ثم جعلت
في قدر وصبت علیه شیئا من زیت و دقت الفلفل والتوابل (96)
جمع تابل یعنی دیگر [illegible] زیره و کشنیز و مانند آن فقربته الیهم فقالت هذا مما
کان یعجب رسول الله صلی الله علیه وسلم ویحسن اکله حدثنا
محمود بن غیلان حدثنا ابو احمد الزبیری حدثنا سفیان عن الاسود
بن قیس العبدی [illegible] کوفی [illegible] گفته یونس [illegible] مقبول است و ائمه اربعه
در صحاح خود حدیث او را [illegible] عن نبیح العنزی عن جابر بن عبد الله الانصاری
قال اتانا النبي صلی الله علیه وسلم في منزلنا فذبحنا له شاة فقال کانهم
علموا انا نحب اللحم [illegible] بود [illegible] کردن حضرت
بود و [illegible] عظیم [illegible] مقصود تطییب خاطر اهل منزل
است [illegible] مهمان [illegible] باشد [illegible]
با آنکه او [illegible] خود [illegible] کند که تکلف و مشقت [illegible] و في الحدیث قصه
[illegible] کفته که اشارت بسوی خندق که در خانه جابر معجزه عظیمه وقوع یافته چه اندک
نان و گوشت همه اهل خندق را سیر ساخت و این قصه مشهور است و بیان او در احادیث
مشهور است لیکن احادیث خندق دال بر تقدیم ذبح شاة بر رفتن رسول الله صلی الله
علیه وسلم بخانه او و این حدیث دال است بر تاخر آن [انا] از آمدن [illegible] آن شارح
[illegible] که ظاهر این است که آن شارح که قصه آن باشد که دارمی روایت
کرده از جابر که رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل شد بر ما پس کفتم زوجه خود را که
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] روز [illegible] با برکت [illegible]
رسول الله صلی الله علیه وسلم درخانه من و [illegible] پس [illegible]
[illegible] پس سر خود [illegible] دو در خواب رفته پس کفتم [illegible]
که ذبح [illegible] بزی بود [illegible] و بتعجیل [illegible]

رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فارغ شدن بود از طهور خود
تا آن مناق بود در برابر او ... فضیلتی ... تلاوت کرد و گفت که بیاورید نشسته ... تا گوشت را
طلب کن ابا بکر را پس آورد ... طعام ... پس دست خود نهاد و گفت بسم الله و کلوا
خوردند تا سیر شدند و گوشت بسیار ماند ... که بعضی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
از چشم شوند ... نزدیک ... و پس خاستند
اصحاب ... رفتند ... بود رسول الله صلی الله علیه وسلم که می‌گفت ...
از برای ملائکه ... جابر گفت ... دیر رسیدم ... سر خود
... پس گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ... مراد ...
صلی الله علیک و علی زوجک پس ... گفتم ... کرده بودم زن
... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... پس گفتم ... خدا ... تعالی ... خود
... پس ... خواسته ... حدثنا ابن
ابی عمر حدثنا سفیان بن عیینة حدثنا عبد الله بن محمد بن الفضل بن ابی طالب
ابو محمد مدنی ... زینب ... امیر المؤمنین علی رضی الله عنه صدوق ... ولکن
در حدیث ... است بخاری در ادب ... حدیث او را اخراج کرده‌اند ابو داود و ترمذی
و ابن ماجه عن جابر قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم و انا معه فدخل
علی امراة من الانصار فذبحت له شاة نسبت ذبح بامراة احتمال حقیقت و
مجاز هر دو دارد فاکل منها فاتت بقناع بکسر قاف و نون و عین مهمله طبقی است
از برگ خرما سازند جمع او قنع بفتح قاف و نون و بعضی گفته‌اند قنع با ضم و یا کسر مفرد است
و جمع ان قناع است و این در کتب لغت نرسیده و نیز ظاهر نیست که ان طبق
متعدد بوده باشد من رطب فاکل منه ای من قناع و رطب ثم توضا للظهر
و صلی و ضوء بجهت تقدم حدث یا بجهت اکل ... تا کند بر وجوب یا استحباب
وضو از ما مست النار ثم انصرف یعنی برگشت از نماز یعنی فارغ شد از ان ... اتته
بعلالة من علالة الشاة بضم عین مهمله بقیه هر شی و ادخال ... تبعیضی
مشعر است بانکه وی را بقیه بوده و از ان بقیه چیزی صرف کرده بود ... گذاشته
... نیست چه برای تقدیر فاتته بعلالة مناسب بود فاکل ثم صلی الله

العص

العصر ولم يتوضا و حديث دال است بر آنكه نه ز دو باید گوشت می بودن خورید
و بر آنكه چیزی از این طعام تناول خورد و این دیگر حدیث نه بعض العلما گفته اند که حدیث
دال است بر آنكه از حال خورد حدیث طعامی است از آن طعامی که اهتمام بیان آن باکلیه جایز نیست
و معنی نیست که این حدیث مفهوم می شود چه بتوانند بود که طعام بدل طعام جایز نبوده باشد 95
و طعام آخر طعام معبود و در این قدر نه باشد یا طعام منهضم می شود و خصوص صدر نیاید
در زبان د ساریب بود و اگر مراد آنست که خوردن ما بین مشهور است این محل بحث است چه اکل
بعد از اکل مثل آن نیست بلکه خوردن گوشت و رطب چون در یک وقت بوده حکم لقمتا
دارد که از پی هم خورده می شود و در آن اوقات این نیست حدثنا العباس بن محمد الدوری
و ترمذی حدثنا یونس بن محمد البغدادی ابو محمد المودب ثقه بوده و حدیث او در کتب
سته است حدثنا فلیح بن سلیمان عن عثمان بن عبد الرحمان التیمی و یکی از شارحان
گفته که عثمان بن عبد الرحمان یافته نشد و می عثمان بن عبد الرحیم تیمی است و ثقه بوده عن
یعقوب بن ابی یعقوب الملی صدوق بوده ابو داود و ترمذی و ابن ماجه اخراج حدیث
او کرده اند عن ام المنذر الانصاریه گویند که نام او سلمی بوده و اخت قیس ابن عمرو از
بنی النجار از صحابیات است ابو داود و ترمذی و نسائی حدیث او اخراج کرده اند قالت
دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ومعه علی ولنا دوال معلقة جمع دالیه
است و آن خوشه خرما نارسیده است انرا می آویزند چون پخته شد و رطب گشت
می خورند و واو آن منقلب است از الف قالت فجعل رسول الله صلی الله علیه
وسلم یاکل وعلی معه یاکل جمل یعنی شرع وعلی عطف جمله است بر جمله و اگر بگفتی
و علی معه اکتفا کردی و یاکل نگفتی عطف بودی بر ضمیر یاکل یا بر رسول الله و بر تقدیر اول
که علی شروع رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل باشد و بر تقدیر ثانی باید که شارع باشد
در اکل رسول الله و این وجه قصور لفظی نیز دارد و وجه جواز آن مذهب کوفیان است
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم و در بعض نسخ لعلی مه مه یا علی
مه مه اسم فعل است یعنی بگذار و مخور که تو ناقه یعنی کسی است که قریب
به صحت ... اگر پرهیز نکند توهم عود مرض باشد قالت فجلس
علی رسول الله صلی الله علیه وسلم یاکل فجعلت لهم در اصول ثلثه و شرح السنه

جنابت است و در بعض نسخ مصابیح منفرد است راجع بعلی چنانکه در بعض نسخ این کتابست
سلقا وشعیرا فقال النبی صلی الله علیه وسلم و در بعض نسخ است لعلی
یا علی من هذا فاصب فانه اوفق لک و جواب اما موقوف است فان هذا اوفق لک
یعنی گفته اند که استعمال تفضیل اینجا از قبیل زید افقه من الحمار است و یکی از شارحان
گفته که شد مثبت در موافقت مطلب و این موافقتر است و در بعض نسخه مطرق
نیست و محقق نیست که مراد موافقت است نظر بمزاج بحسب صحت و این معنی اندر طب
مطلوب بوده و اگر موافقت بحسب میل طبیعت گویند و خفیه طعام ... ظاهر نیست
چه ظاهر این است که گویند و معنی تفضیل در اینجا درین مقام مراد نیست لا وفق بمعنی موافق
است و در عرف شایع است و فلان اجهر و سالم است فیه تفضیل اصلا حدثنا محمود
بن غیلان حدثنا الیشر بن السری کنیتش ابو عمر است بصری است
و ساکن مکه بوده و اعطی ثقه معتمد متقن بوده و در موافقت جهمیه طعن کرده اند
لیکن ازان توبه کرده حدیث او در کتب ستة است عن سفیان گفته اند که ثوری مراد
است عن طلحة بن یحیی بن طلحة بن عبید الله ابو عیسی التیمی المدنی در مدینه
بوده بعد ازان ساکن کوفه شده و از جمله تابعین است که عبد الله بن جعفر کرده اند و اولاد طلحه
که موسی و عیسی و یحیی و عائشه اند روایت کرده او از عروه و حمید الرحمن ... وی را
ثقه دانسته عن عائشة بنت طلحة کنیتش ام عمران بوده ثقه است حدیث او در کتب
ستة است عن عائشة ام المؤمنین اطلاق ام المؤمنین بر ازواج طاهرات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بنا بر قول حق تعالی است وازواجه امهاتهم و علما گفته اند که ام بودن
ایشان در حق ... است وجوب احترام و تحریم نکاح و اطلاق اخوال مؤمنان و خالات مؤمنان
و اخوات مؤمنان بر اخوان ایشان و اخوات و بنات ایشان مختلف فیه است نزد اصحاب ما
شافعیه اصح عدم اطلاق است بنا بر عدم توقیف و ظاهر از قول امام شافعی رحمه الله
جواز است ... قائلان بعدم جواز آنرا تاویل کرده اند و خلاف است در آنکه آیا
... توان گفت یا نی اصح آنست که نتوان گفت و این خلاف مبنی است
... که زنان در خطاب رجال داخل اند یا نه اصح آنست که نه ...
... از عائشه رضی الله عنها مرویست که انا ام رجالکم لا ام نسائکم

حدیث ...

و در آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم را ابو المؤمنین توان گفت اصحاب را دو وجه است
اصح جواز است و مؤنث فی زمین بست و ابوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم باعتبار
حرمت است و ما کان محمد ابا احد نفی ابوت نسبی است قالت کان النبی صلی الله علیه
وسلم یأتینی فیقول اعندک غداء یعنی بفتح غین معجمه و دال مهمله طعامی است
که در اول روز خورده شود فأقول لا قالت فیقول انی صائم یعنی نیت روزه می
کرد بنابرین حدیث دال است بر جواز نیت روزه نافله بعد نیت روز قالت فاتانی
و در بعض نسخ فاتانا یوما فقلت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم انه
اهدیت لنا هدیة قال وما هی قلت حیس در صحاح گفته که خرمایی مخلوط
باشد بروغن و سکه در نهایه گفته طعامی است که از خرما و اقط و روغن فراگیرند
و گاهی عوض از اقط آرد و ... دست قال اما انی اصبحت صائما قالت ثم
اکل فهذا حدیث دال است بر جواز افطار روزه دار روزه نافله و قضا نزد شافعیه لازم نیست
بخلاف حنفیه و حدیث را دلالت بر لزوم و عدم لزوم قضا دلالت نیست حدثنا عبد
الله بن عبد الرحمن الدارمی حدثنا عمر بن حفص بن غیاث الکوفی ثقة ثبت
و ائمه سته اخراج حدیث او کرده اند و ترمذی در شمائل و باقی در صحاح خود حدثنا
ابی عن محمد بن ابی یحیی الاسلمی عن یزید بن ابی امیة الاعور مجهول است حدیث
او در کتب سته نیست عن یوسف بن عبد الله بن سلام ولادت او در زمان
رسول الله صلی الله علیه وسلم بود چون متولد شد و یرا بردند پیش آن حضرت صلی
الله علیه وسلم و یرا برکنار خود نشاند و یوسف نام ماند و مسح سر او کرد و گفته اند که
چون عبد الله از سبط یوسف است بدین جهت پسر او را یوسف نام نهاده اند و این
سخن مخالف آن است که در قصص یوسف آورده اند که و یرا فرزند شد جهت
آن سبطی گویند گویند که این یوسف بن عبد الله را رؤیت بوده و روایت نیست
و بخاری و ... از صحابه شمرده و در بعضی نسخ هست که عن عبد الله بن سلام
و عبد الله ... از بنی قینقاع است و نام او حصین بوده بصیغه تصغیر رسول الله صلی
الله علیه وسلم او را عبد الله نام نهاد و وی حلیف بنی عوف خزرج بوده عن سعد
بن ابی وقاص مرویست که گفت که شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه

که می گفته باشند زنهار که چنین نبین می رفته باشد نه که می زنا بر حقیقت است
الا عبد الله بن سلام با علامات اهل مدینه بود وصحبه ثلثة و در نتیجه ... روایات و حدیث
دیگر حدیث است اند که ... و ... روایة کرده اند و ابو هریره و انس و عبد الله بن
مغفل قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم اخذ کسرة بکسر کاف پاره از نان
من خبز الشعیر و در بعض نسخ من خبز شعیر فوضع علیها تمرة ثم قال در
بعض نسخ فقال هذه ادام هذه فاکل و در بعض نسخ فاکل و حدیث اول دال است
بر انکه ... مشروع است و یکی از فضلا گفته که حدیث دال است
بر انکه مقدار خرما از نان خویش با ... زیاده ممنوع و مستلزم ظلم
بر شریک و مخفی نیست که حدیث را بدین هیچ دلالت نیست حدثنا عبد الله بن عبد
الرحمن الدارمی حدثنا سعید بن سلیمان الضبی ابو سلیمان واسطی نزیل
بغداد است و بزار لقب او است ثقه است حافظ حدیث بود در کتب سته حدثنا
عباد بن العوام عن حمید عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان
یعجبه الثفل قال عبد الله یعنی ما بقی من الطعام و ظاهر مراد آن باشد که در ته دیگ
می ماند ... فی صفة وضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم
عند الطعام مراد از وضو دست شستن است و عند الطعام قرینه است بر آن و شامل
است غسل بعد و قبل را و مراد از طعام آنچه ماکول شود حدثنا احمد بن منیع حدثنا
اسمعیل بن ابراهیم عن ایوب عن ابی ملیکة عن ابن عباس ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم خرج من الخلاء کنایة از قضاء حاجت است فقرب
الیه الطعام و در بعض نسخ طعام فقالوا الا و در بعض الا ناتیک بوضوء
بفتح همزه از برای عرض و وضوء بفتح واو است که آب وضوء می سازند قال
انما امرت بالوضوء بضم واو اذا قمت الی الصلوة یکی از فضلا گفته گویا که
رسول الله صلی الله علیه وسلم مبادره بطعام کرده اند بیش از آنکه آب را تمام سازند
... بنا بر اعتقاد وجوب وضوء بایستی که برای عرض آب می آورده اند که محقق ... ست
... که اعتقاد وجوب داشته باشد بشنید از عرض لایق نیست که آب را ... که
... صلی الله علیه وسلم توجه ظاهر باشد چه احتمال النسخ تغییر نیست بلکه سبب دست شستن ...

حدثنا

97

حدثنا سعيد بن عبد الرحمن المخزومي حدثنا سفيان بن عيينة عن عمرو بن
دينار المكي كنيت او ابو محمد است ثقه ثبت است حديث او در كتب سته است عن سعيد بن
حويرث ترجمه او گذشت عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم
من الغائط غائط در اصل مكاني پست كه از زمين رفته و كنايه از وارد جائي كه بآنجا
قضاء حاجت كنند و معنا از آنجا چنان است كه حاجت سر و كلام اطلاق بر نفس فضله مي باشد
و نيز بدين معنا مشكل است و معنا مقدمه بلفظ حجن من مكان الغائط فاتي بطعام فقيل
له الا نتوضا و در بعضي نسخ نتوضا فقال اصلي و در بعض اصلي و استفهام انكاري است
فاتوضا و فعل واقع بعد از نفي اگر قصد سببيه كنند منصوب است و اگر نكنند مرفوع است
حدثنا يحيى بن موسى حدثنا عبد الله بن نمير حدثنا قيس بن الربيع الاسدي
صدوق صدر بوده و ثقه و پسر او احاديثي كه از وي نبوده باو منسوب ساخته وحدثنا
قتيبة قال حدثنا عبد الكريم الجرجاني بن محمد الجرجاني القاضي مقبول بوده
از ائمه سته غير ترمذي كسي اخراج حديث او نكرده عن قيس بن الربيع عن ابي
هاشم الواسطي نام او يحيى بن دينار است و غير اين نيز گفته اند حديث او در كتب
سته هست عن زاذان بزاء و ذال معجمتين كنيت وي ابو عمر است كندي بزار است
و به ابا عبد الله نيز مكني است صدوق بوده و بخاري اخراج حديث در صحيح كرده و
باقي در صحاح عن سلمان قال قرأت في التوراة نزد بعضي از دري است
بمعنى اخراج الشيء است از الشيء بركت و وجه تسميه آنكه از اين كتاب ظاهر مي شود
امور كه مستور عالم است بعد از آنكه مملو بوده بظلمت كفر و نزد بعضي اصلا او از نور
است يعني سر پوشيدن و وجه تسميه آنكه اكثر ان معاريض است و تعريض كم
است ان بركة الطعام الوضوء بعده فذكرت ذلك للنبي صلى الله عليه
وسلم واخبرته بما قرأت في التوراة غير منسوخ فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم بركة الطعام الوضوء قبله والوضوء
بعده بركت در لغت بمعنى كثرت خير و نمو و زياده آمده و در اينجا مناسب معني آن
و عنايت بسبب آنست و بجهت كمال و درستي محمول شده بر بركت و خير
بسيار شدن است و تقويت بدن و اعانت بر طاعت و خلق نيكو ميگويد بعد

وآنکه برکة بمعنی نمو وزیادت است ... پس از اکل سبب برکت است ... بجهة آن نظافت دو دست ... بجهة آنکه مقصد آن بشستن دو دست ... اکل

یا صریح حضور ... بعد الطعام مستحب است بجهة ازالة آلودگی طعام و قبل از اکل ... آلودگی مستحب نیست ... وجود نظافت بجهت

است ... طلوب باید که غسل ... و بعضی بکراهة غسل قبل از اکل قایل شده اند و بعضی ... باستحباب آن قبل از اکل ... قایل شده اند

و ... حدیث سلمان ... از آنجهت ... ضعیف ... در حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم ...

[illegible]

قلیل ... الطعام ... منها حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا ابو عوانة عن یزید بن ابی حبیب ... و حدیث ... در کتب ستة ... حسل ... یمانی ... بفتح جیم و سکون نون و فتح دال مهمله ... بیا آخر حروف ... ثقه ... در کتب ستة روایت ... حبیب بن ... مقبول است لیکن حدیث او در کتب ستة نیست و ترمذی ... کتاب ... روایة کرده عن ابی ایوب

الانصاری رضی الله عنه نام او خالد بن زید بن کلیب من ثعلبه ... خزرجی است از اهل بدر و عقبه است و در سایر مشاهد بوده رسول الله صلی الله علیه وسلم در حین هجرت که بمدینه رسید ... و فرود آمده اند تا بنای مسجد و منزل فرموده اند که از ابو ایوب مرویست که رسول الله صلی الله علیه وسلم در اسفل نزول کردند و ابو ایوب در مرتبه فوقانی می بود پس بخاطرش رسید که چون بالای سر آن حضرت صلی الله علیه وسلم توان بود ... چون ... رسول الله صلی الله علیه وسلم عرض کرد ... که ... آن ... نمی باشم پس رسول الله صلی الله علیه وسلم به بالا ... ابو ایوب پایین آمد و ابو ایوب در سایر ... با ... بی رضی الله تعالی عنه متعلق بود وفات او در قسطنطنیه بود در سفر ... با ... در لشکر یزید بن معویة در زمان معویة چون بیمار شد وصیة

کرد

بعد که حیات وفات ... [illegible] ... کشید ... [illegible]
کنید ... [illegible] ... بگذشت و احادیث ... [illegible]
... [illegible] ... مسلم ... [illegible]
ابی ... [illegible] ... قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم ... [illegible]
... [illegible] ... طعاما ... الا ان اعظم برکة ... [illegible] 78
روایة ... اعظم ... [illegible] ... طعام ... [illegible]
... [illegible] ... مراد است
اوفی مما اکلنا یعنی اول وقت اکلنا و ما بعد ... ولا اقل برکة فی آخره یعنی
آخر وقت اکل ... طعام ... یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
کیف هذا قال انا ذکرنا اسم الله تعالی حین اکلنا ثم قعد من اکل ولم یسم
الله فاکل معه الشیطان و این حدیث فهم می شود که شیطان را اکل می باشد پس آن
نیست که دیگر کتاب ... سبقی است بر امری که نزد عوام است یا آنکه شیطان ...
باشد موجب اکل باشد و مراد از شیطان ... باشد که بآن شخص بوده و امام در تفسیر
آیة ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه از عطا نقل کرده که هرچه بران ذکر تسمیه نشود
خواه طعام و خواه شراب حرام است و مخفی نیست که درین چند اشکال است اول آنکه روایة
انس در صحیحین وارد است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه ابو طلحه با قرص شعیر
دنان خورشی اطعام جمع کثیر از صحابه کرده بود و در روایة از مسلم است که تا هشتاد نفر
خوردند بعد از آن خود و اهل بیت خوردند و بقیه گذاشته بعد و در روایتی از
مسلم است که باقی را جمع ساخت و دعا برکت کرد پس چنان شد که بود و ایضا در روز
خندق در خانه جابر بطعام قلیل همه اهل خندق را اطعام فرمود و سیر شدند و همچنان
طعام باقی بود و بعد ... در دفع اشکال آن گفته اند که شاید که این حالت پیش از آن بوده
باشد و مع هذا باید که نفی ماضی که لم از برای آن ... است نسبت بآن روز باشد نه نسبت
بزمان تکلم بعنوان کلیت که آنچه حدیث جابر برآن دال است در روز خندق بود آن است
که طعام ... یک بار آن حضرت صلی الله علیه وسلم گذاشتند و هرچند که ...
باقی بوده بنابرین تواند بود که این طعام در ظرفی باشد که از آن نمی خورده باشد

برکت آن بیشتر بوده باشد ... درعایت ... در ظرف ... باشد ... شکا
می شود بانکه امام نووی ... گفته ... که ... الیه ... جهت
از دیدن ... شافعی ... بود ... مقدم ... فعل است ... وقت
دال است بر آنکه تسمیه سلول ... علیه وسلم ... کسانی که ... صلی الله علیه وسلم
می خورده اند ... نبوده ... مقال ... و جواب ... آنکه ...
گفته اند ... که تسمیه یکی از شرکا آن در اکل مجزی است لیکن باقی ... شخص ...
در اکل باکه بعد از فراغ ایشان ... دیگر ... تسمیه ...
که دیگران با هم شروع کرده ... تسمیه ... شیطان لاحق را رد نمیکند بوده ... یک
ازینها در جواب ... نظر است ... جهت ... که ...
بانکه قبل از فراغ ایشان بود ... جهت آنکه تسمیه یکی از قائلین اگر رافع
تصرف شیطان از آن ماکول است مجزی خواهد بود از دیگران واگر رافع نیست
بلکه دفع از لقمه میکند که قائل بسم الله آن است که مجاور ... ذکر ... شود دفع نظر اول
بان است که بر تقدیری که مرجع ضمیر ... طعام باشد ... در نیست ... مرجع ...
نیز ... گوییم که مراد ابتدای ... برکه از ... اکل قابل و شرکا بوده و آن اول وقت
لاحق ... شده بوده اند چنانچه از اول ... مراد حدوث عظم و برکت است
در اول وقت چه برکت در وقت اکل نیز بوده و مخصوص باول وقت نبوده والله بالنبی
معترض وسط نیز شدی و دفع نظر ثانی آنکه در دفع شیطان باید که شروع در اکل ...
بسم الله باشد اگرچه قائل بسم الله یکی از شرکاء باشد و این معنی درباره لاحق مفقود
است حدثنا یحیی بن موسی حدثنا ابو داود حدثنا هشام الدستوائی
بفتح دال و سین مهملتین و تاء مثناة مفتوح و همزه ممدوده بی نون و بعضی بقصر نیز
گفته اند و صحیح مشهور اول است و دستوای قریه است از اهواز شام جامه که بجای
آورده اندی و نسبت بآن منسوب است وی از اکابر بصره است جماعتی از تابعین
را دیده و از ایشان حدیث شنیده از جمله ابو الزبیر و قتاده و یحیی بن ابی کثیر و حماد بن
ابی سلیمان و بسیاری از ائمه اعلام از وی روایت کرده اند از جمله شعبه و یحیی بن قطان
و ابو داود و ابو الولید طیالسی و ابن علیه و پسرش معاذ بن هشام حدیث او در

کتب

كتب ستة جهت منقبت او نفوذ وغيره وفات يافته بود و در سنه ثلث وانين واحدي نيز
گفته اند عن نبيل بن الفضل عن عبد الله بن عتيبة بن عمر الليثي بكر مع عمر
بصير نيفه است صيد اله نفر بوده اين بيت احاديث او را اخراج كرده اند اله بخاري
عن ام كلثوم و هو عقبه بن ابي معيط است وي خواهر مادر عثمان است از مهاجرات
99 است مهاجرات بوده اند و مروي است حضرت محمد بن ابي بكر صديق رضي الله عنه بنام كلثوم نام
داشته و از صحابيات است عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا اكل احدكم فنسي ان يذكر الله على طعامه فليقل بسم الله اوله واخره
يعني هركاهي كه طعام خورد ويكي از شما آن يعني فراموش كرد كه كويد ذكر خداي تعالى را
بر طعام خود پس بايد كه بكويد در چون بيشتر از فراغ متذكر شود و بسم الله متعلق است
باكل مقدر يعني ميخورم من باستعانه نام خداي در اول زمان اكل و آخر آن واين انشاء
استعانه است پس نتوان گفت كه چون استعانه در اول نبوده كذب لازم مي آيد
يكي از فضلاء گفته كه تقدير اكل موجب فوت دعا اول و آخر است و مناسب تقدير
استعين است چه استعانه بنام خداي تعالى در اول تا اخر همراه مي بايد و تحقيق نيست
كه بر تقدير اول چنين باشد يا استعانه حمل كنند چنانچه مذكور شد همان معنى افاده مي
كند حدثنا عبد الله بن الصباح الهاشمي البصري حدثنا عبد الاعلى بن واصل
بن عبد الله على الاسدي الكوفي وي ثقه بوده حديث او را ترمذي و نسائي درج كرده اند
عن معمر عن هشام بن عروة عن ابيه عن عمر بن سلمة او كنيت او ابو عبد الله
است ربيب رسول الله صلى الله عليه وسلم از ام المؤمنين ام سلمه رضي الله تعالى عنها
رسول الله صلى الله عليه وسلم چون مقبوض شد او نه سال بود ولادت او در حبشه
و چون پدر و مادرش آنجا بهم هجرت كرده بودند و در زمان عبد الملك بن مروان
در مدينه وفات يافت سنه ثلث و ثمانين مرويات او دوازده حديث است
انه دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنده طعام فقال ادن يا
بني فسم الله تعالى وكل بيمينك وكل مما يليك يعني داخل شد عمر بن ابي سلمه ربيب
رسول الله صلى الله عليه وسلم بر رسول صلى الله عليه وسلم در حالتي كه نزد او طعام بود
پس گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم نزديك شو اي پسرك من پس نام برخداي تعالى
را و بخور بدست راست و بخور از پيش خود و نقل فرموده براي شفقت اند

بخورد یک طعام راست [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] اکل [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] مقدم [illegible] بخورد یکی [illegible] جهت [illegible]
این حدیث است [illegible] که [illegible] در اکل [illegible]
واحد [illegible] از [illegible] که [illegible] اکل طعام یک
شود [illegible] طعام [illegible] یک [illegible] بر کسی که [illegible] بخورده باشد و این بر تقدیر
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکل [illegible] از اکل [illegible] و اکل از
بیش خود [illegible] بعض این [illegible] بر تقدیر [illegible]
[illegible] است [illegible] بوده [illegible] خود [illegible] بر خوده [illegible]
یا انکه این تعلیم طریق افضل است [illegible] بعضی از فضلاء گفته که استحباب تسمیه شامل جمیع ماکولات
و مشروبات است [illegible] اکل [illegible] که [illegible] مخصوص است بغیر [illegible] که مختلف [illegible]
نیست که استحباب تسمیه [illegible] مخصوص است بغیر [illegible] حدثنا محمود بن غیلان
حدثنا ابو احمد الزبیری حدثنا سفیان و در بعضی نسخ الثوری است
عن ابی هاشم عن اسمعیل بن رباح [illegible] مجهول است [illegible] ابو داود و ترمذی
و [illegible] اخراج حدیث او کرده اند عن رباح بن عبیدة رباح [illegible]
بفتح [illegible] و رباح بن عبیدة [illegible] بوده [illegible] باهلی [illegible] کوفی [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] بوده [illegible] بعضی شروح باهلی و کوفی را [illegible] دو یک [illegible]
عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا فرغ من طعامه قال الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا من
المسلمین یعنی حمد خدای راست که طعام داده ما را و مسلمان کرد ما را و ذکر اسلام [و شراب داده ما را]
بجهت آنست که طعام و [illegible] نعمت است که با اسلام باشد و الا از جمله [illegible] است
و موجب [illegible] بر کفر و ضلال حدثنا محمد بن بشار حدثنا یحیی بن سعید
حدثنا ثور بن یزید بن ابی خالد [illegible] ثقه بوده حدیث او را بخاری
و ائمه اربع اخراج کرده اند حدثنا خالد بن معدان [illegible] الشامی الحمصی
ثقه بوده [illegible] ارسال و حدیث او در کتب سته هست عن ابی امامة قال
کان رسول الله صلی [الله] علیه وسلم اذا رفعت المائدة من بین یدیه
[illegible] بر داشته شدی طعام از پیش او می گفت الحمد لله حمد

کفت

کنیز لطیبا ما از کاسه طیب اندر با دو سه و عجب غلی مقوی و یعنی غیر و کسی یعنی
حیدا بق ولا مستقوی بعض یکی در اینجهت بقا نشست و مزید می شنا بلوسیله شربت
رفع مدنیة بسته در مخزن نشست و نصیب بمدح بابدله وجوه بعضی بسته مفهوم و تبادلیه
و دین حدیث طعام است بطریق اطلاق اسم محل بر حال و در فارسی هم کونه اینست که گویند
بستر کرد است یعنی طعام خوان اکثر ملت طعام باشد و حمل بر خوان است ما فی حدیث نفی حجیه (٢٥)
کرما اکل فی خوان الحدیث حدثنا ابوبکر محمد بن ابان و صرف و عدم آن هر دو مروی است
و محمد بن ابان ملقب بحمدویه ثقه حافظ بوده و حدیث او در کتب سته هست حدثنا
وکیع عن هشام الدستوائی عن بدیل بن میسرة العقیلی عن عبدالله بن
عبید الله بن عمیر عن ام کلثوم عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی
صلی الله علیه وسلم یاکل الطعام و در بعض نسخ طعاما فی ستة من اصحابه
فجاء اعرابی فاکله بلقمتین و در بعض نسخ لقمتین یعنی طعام می خورد با شش کس و فی
معنی مع است پس اعرابی بیعنی یکی از اعراب دیه پس خورد آنرا به دو لقمه یعنی بقیه اینکه آن
طعام لقمه انچه فرو برده بود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو سمی
لکفاکم و در بعض نسخ لکفانا پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر بسم الله گفتی
شما را کافی بود یکفایت بودن طعام قلیل معجزه بوده که بجهت ترک تسمیه ظاهر نشد و این
دال است بر عایت عدم ترک تسمیه که برکت رسول الله صلی الله علیه وسلم و برکت مقام اعجاز زایل
اضر و اطلاع عائشه بر ین حال یا مشاهده بود یا بسماع از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا یکی از
حاضران و یکی از فضلا احتمال دار ر دکر او را نفی کرده و گفته که نظر زن به اجنبی چون
نظر اجنبی است به زن و مخفی نیست که زن را جایز است که بجمیع بدن مرد نظر اندازد
الا ما بین السرة والرکبة بمذهب امام شافعی رحمة الله علیه و ما بین سرة تا رکبه بمذهب
امام اعظم رضی الله تعالی عنه پس نظر زن به مرد از قبیل نظر مرد به زن نیست چه بدن زن تمام
عورت است و لهذا استر آن در نماز واجب است و اگر میان نظرین مساوات بودی
رجال با حجاب مامور شدندی الحجوبان حدثنا هنا دو محمود بن غیلان
قالا حدثنا ابو اسامة حماد بن اسامة کوفی از موالی قریش است و بکنیه مشهور شده
ثقه بوده است و گاهی تدلیس از وی سر می زده در آخر از کتب دیگران حدیث گفتی و مکرود

می بود خواستند وی را نفی کنند [illegible] حدیث

ستة هست عن زکریا بن ابی زائدة عن سعید بن ابی بردة عن ابی موسی الاشعری

الکوفی ثقة بوده روایت او از [illegible] است و مراد ابن عمر [illegible] انس بن

مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لیرضی من العبد ان یاکل الاکلة

کلمة بفتح همزه از برای مرت است [illegible] ذکر [illegible] است [illegible]

یعنی [illegible] فیحمده علیها او یشرب الشربة فیحمده علیها [illegible] تفریع است یعنی بدرستی

که خدای تعالی [illegible] راضی می شود [illegible] بسبب حمد [illegible]

آنکه [illegible] حظوظ النفس است راضی می شود [illegible] در مقام حظ النفس باشد

رضا و بطریق اولی خواهد بود [illegible]

حدثنا الحسن بن الاسود العجلی [illegible] حسن بن علی بن اسود است [illegible]

[illegible] صدوق است و بسیار خطا میکرد و از ائمه [illegible] به اخراج حدیث او [illegible] حدثنا

عمر بن محمد ابو سعید الکوفی ثقة بوده [illegible] بخاری [illegible] ائمه در صحاح

اخراج حدیث او کرده اند حدثنا عاصم بن [illegible] عن ثابت از تلامذه انس

قال اخرج الینا انس بن مالک قدح خشب غلیظا مضببا [illegible]

و آن موافق روایت مصنف است [illegible]

[illegible] وفیه ان ثابت [illegible] رسول الله صلی الله

علیه وسلم [illegible]

یا بعد از آن فقال یا ثابت هذا قدح رسول الله علیه وسلم [illegible] اشارت است

قدح و اوصاف [illegible] داخل نیست [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] است و حدیث دال است بر جواز حفظ [illegible]

[illegible] حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن حدثنا عمرو بن عاصم حدثنا

اخبرنا حمید و ثابت عن انس قال لقد سقیت رسول الله صلی الله علیه [illegible] لم

القدح الشراب کله والله که بتحقیق ساقی شدم رسول الله صلی الله علیه [illegible]

[illegible] آنحضرت بود [illegible] ظاهر از حدیث انست [illegible]

الماء والنبیذ والعسل واللبن ذکر این امور تخصیص بعد از تعمیم بود [illegible] ظاهر است

باب

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
در صحت این قول [illegible] کرده که فاکهه [illegible]
[illegible] نباشد [illegible]
[illegible] و این ضعیف [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
خورند و بینند که [illegible] و طلب [illegible]
[illegible] و صاحب [illegible] بعضی گفته‌اند
که [illegible] حدثنا اسمعیل بن موسی [illegible]
[illegible] ابو محمد و [illegible] ابو
محمد [illegible] لیکن صدوق است [illegible] و [illegible] اخراج کرده
[illegible] سعد بن عبد
الرحمن بن عوف [illegible] حدیث [illegible] عن ابیه عن
عبد الله بن جعفر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یاکل القثاء بالرطب [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] است
[illegible] حدیث [illegible] باشد و مخفی نیست
[illegible] ابو حنیفه [illegible] نمی گویند لیکن حدیث
[illegible] این حدیث [illegible] دال است بر آنکه مذهب وی
خلاف مذهب [illegible] حدثنا سعید بن عبد الله الخزاعی البصری حدثنا معوذ
بن هشام حدثنا سفیان عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ان النبی
صلی الله علیه و سلم یاکل البطیخ بالرطب در جامع الاصول در ذیل این حدیث
مذکور است که و یقول یکسر حر هذا ببرد هذا و برد هذا بحر هذا و مصنف گفته که این
حدیث [illegible] مخفی نیست که بطیخ [illegible] بحسب طبیعت [illegible] مگر آنکه
بطیخ [illegible] حدثنا ابراهیم بن یعقوب بن اسحاق الجرجانی [illegible] ثقه
و حافظ بوده [illegible] منسوب است ابو داود و ترمذی و نسائی اخراج حدیث او
[illegible] حدثنا وهب بن جریر حدثنا ابی قال سمعت حمیدا یقول او قال حدثنی

يقول او قال حدثني حميد و فرق ميان سمعت و حدثني مذكور شد قال وهب
وكان صدقا [illegible] مبالغه [illegible] نبود [illegible]
[illegible] آنست كه [illegible] حدثني [illegible]
[illegible]
[illegible]
عن انس بن مالك قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يجمع بين الخربز
والرطب [illegible] خربزه است [illegible]
كه [illegible] ان [illegible]
[illegible] بين طلا [illegible]
[illegible] آنست كه [illegible] جاويدن [illegible] موافق [illegible]
[illegible] بن يحيى [illegible] بن عبد العزيز [illegible]
بوده [illegible] اوكرده [illegible] عبد الله بن [illegible]
[illegible] حديث اوكرده عن محمد بن اسحاق عن
[illegible] بن رومان [illegible] كتب [illegible]
[illegible] و روايت او از ابي هريره و علي [illegible] عن عروة عن عائشة رضي الله عنها ان
النبي صلى الله عليه وسلم اكل البطيخ بالرطب حدثنا قتيبة بن سعيد عن
مالك بن انس ح وحدثنا اسحاق بن موسى حدثنا معن حدثنا مالك عن
سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة قال كان الناس اذا رأوا اول الثمر
جاؤوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا اخذه رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال بودند مردم چنانكه وقتى كه ديدندى اول ميوه را آوردندى پيش
رسول الله صلى الله عليه وسلم پس چون گرفتى آنرا رسول الله صلى الله عليه وسلم گفتى اللهم بارك
لنا في ثمارنا خدايا بركت ده از براى ما در ميوه هاى ما [illegible] و خير
بسيار و بارك لنا في مدينتنا و بارك لنا في صاعنا و في مدنا و بارك [illegible]
[illegible] بان برسد و باقى ماند و زياده از سابق شود و در وجه خوب صرف شود و در [illegible]
[illegible] موجب مرض نشود و در ان اشوب و جنگ نباشد با قامة [illegible]

و دعا بمثل ما [illegible] اللهم ان ابراهيم عبدك و خليلك
ونبيك [illegible] لمكة واني ادعوك للمدينة
بمثل ما دعاك لمكة [illegible] خدا با [illegible]
[illegible]
[illegible]
١٥٢ [illegible] بنا بر آن [illegible]
چه خلیل [illegible] کمال [illegible] مستلزم کمال محبوبیت است [illegible]
و کمال [illegible] علیهما الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] خلیل [illegible]
[illegible] خلیل الله [illegible] خلیل [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] خلیل [illegible] است [illegible]
مخصوص [illegible] است [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] ابراهیم خلیل الله [illegible]
[illegible] است [illegible] است و چون دعا ابراهیم برای مکه که جای
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] مدینه [illegible] ابراهیم جهة مکه
مخصوص داشت چه هجرتگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و محل ظهور اسلام بود
و حق سبحانه و تعالی زمین [illegible] را جهة مرقد آنحضرت مخصوص ساخته و امام مالک
بر ترجیح مدینه بر مکه قایل شده و این حدیث بظاهر مؤید وی است و جواب آنست
[illegible] زیادتی در دعا دلیل افضلیت نیست بلکه چون مهاجران را محبت مکه وطن بود
بسیار بود جهت تسکین ایشان این دعا فرمود اگر چه مکه افضل است قال ثم
يدعو اصغر وليد له فيعطيه ذلك الثمر گفت ابو هریره [illegible]
[illegible] میوه را و حدیث مشعر است بانکه وقت دیدن
میوه نو دعا مناسب است و بخشیدن آن به طفل بجهة مناسبة است چه هر دو قریب العهد
بوجود [illegible] یکی از فضلاء وجه آن گفته که سرور قلب طفل مقربی اجابت دعاست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عن جعفر بن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زغب [illegible]

جمع زغب [illegible]

معلق از خرما [illegible]

وكان النبي صلى الله عليه وسلم يحب القثاء [illegible] حليا [illegible]

لام آنچه موجب زينت شود ودر بعض نسخ بضم حا وكسر لام ويا مشدده بازيور است

ليكن استعمال ان بنا مشهور نيست قالت قدمت من البحرين فملا يده منها فاعطانيه

وپيغامبر صلى الله عليه وسلم دوست ميداشت خيار را پس آوردم انرا بسوى او ونزد او بود بازيور كه ان وارد شده بود از بحرين پس پر كرد دست خود را از ان پس بخشيد [illegible]

وار [illegible] درست چه معنى حقيقى ان از [illegible] وان حليه از خراج

بحرين بوده حدثنا علي بن حجر حدثنا شريك عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن الربيع

بنت معوذ بن عفراء قالت اتيت النبي صلى الله عليه وسلم بقناع [illegible]

و [illegible] زغب واعطاني ملا كفه حليا بضم حا وكسر لام ويا مشدده او قالت ذهبا

حدثنا ابن ابي عمر حدثنا سفيان بن عيينة عن معمر عن الزهري عن عروة عن
عائشة رضي الله عنها قالت كان احب الشراب الى رسول الله صلى
الله عليه وسلم الحلو البارد [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible] از شربت [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] طعام [illegible] حدثنا علي بن
(١٥٥) حجر حدثنا اسمعيل بن ابراهيم عن علي بن زيد عن عمر هو ابن ابي حرملة
عن ابن عباس قال دخلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم انا وخالد بن
الوليد على ميمونة [illegible] ابن عباس وخالد بن الوليد [illegible]
رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا على يمينه وخالد عن شماله فقال لي
الشربة لك فان شئت آثرت بها خالدا [illegible] فقلت ما كنت
لاوثر على سؤرك احدا [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم
و [illegible] اگر خواهی
اختیار کن بان خالد [illegible] اختیار کنم بر بقیه [illegible] تو کسی را
و حدیث دال است [illegible] حق [illegible] چه خالد [illegible] استحقاق
تعظیم [illegible] ملاحظه اکثر کنند
معنی گفته اند که اگر ابن عباس گفتی که ما کنت لاوثر بسؤرک احدا سابق مطابق می
بودی و یکی از فضلاء گفته که سؤرا احدا مراد است بنا بر این سخن مذکور متوجه نشود
معنی نیست که مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزیدن سؤر خالد بر سؤر خود نبوده
مراد آن بود که سؤر من خالد را [illegible] بلکه مراد آن بود که سؤر من خالد را [illegible]
اختیار کنی اگر خواهی پس مطابق این سخن آنست که هیچ کسی را اختیار نمی کنم بر خود
سؤر تو را انکه سؤر کسی را اختیار نمی کنم بر سؤر تو و سؤر بضم سین بقیه
[illegible] آورده که استعمال آن در بقیه آب و ظرف و حوض حقیقة است و در غیر
آن مجاز قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس شئ يجزي مكان
الطعام والشراب غير اللبن گفت راوی که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم

شده چیزی که جاری شود بحلق طعام و شراب غیر شیر و این حکایت بطریق بیست که تعلق ذات
کرا الذی بوده و بیست که در آن بر آب تقدیم کرده است اند بیان طعام حاجت
نیست چون این قطعه از شمایل رسول الله صلی الله علیه و سلم نقل کرده و بیان کرده شد طعام است
قال ابو عیسی هکذا روی سفیان بن عیینة هذا الحدیث عن معمر عن
الزهری عن عروة عن عائشة و رواه عبد الله بن المبارک و عبد الرزاق
و غیر واحد عن معمر عن الزهری عن النبی صلی الله علیه و سلم و لم یذکروا
فیه عن عروة عن عائشة یعنی بنا بر عدم ذکر صحابی مرسل باشد حدیث معمر
بلکه بین منقطع فکان الزهری یرسل و نجو بعضهم عن الزهری عن النبی صلی
الله علیه و سلم ابلاغا قال ابو عیسی و انما اسنده ابن عیینة من بین الناس
و حمل اسناد حدیث بر مرتبه است بر حکم به این الحدیث انما روایت ضعیف است
که سفیان در اسناد این حدیث متفرد است و روایت دیگران که جماعة اند بر ضعیف
حکم دیگر اشارت است که در جانب وصل او ضعیف اسناد این حدیث در راه ابن عیینه بکرده
و میمونة بنت الحارث زوج النبی صلی الله علیه و سلم هی خالة خالد
بن الولید و خالة ابن عباس و غالة یزید بن الاصم و اختلف الناس فی روایة
هذا الحدیث عن علی بن زید بن جدعان فروی بعضهم عن علی بن زید
عن عمر بن ابی حرملة و روی شعبة عن علی بن زید فقال عن عمرو بن
حرملة و الصحیح عمر بن ابی حرملة هذا الحدیث اشارت است بحدیثی که در اسناد که
اسناد ان علی بن زید مذکور است و درین کلام تخطیه روایة شعبه است از دو وجه
یکی ایراد عمرو دوم ترک لفظ ابی پیش از حرمله و جهة بیان صواب در اسناد حدیث
بعد از لفظ عمر گفت که هو ابن ابی حرملة
شرب بحرکات ثلثه شین روایت بضم مصدر است و بفتح و کسر اسم است و بفتح جمع
شارب نیز هست و مقصود نیست حدثنا احمد بن منیع حدثنا هشیم اخبرنا
عاصم الاحول و مغیرة عن الشعبی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی
الله علیه و سلم شرب من زمزم و هو قائم در شرب در حالة قیام نهی وارد شده
بنا بر آن بعضی بر عدم جواز قایل اند و نهی را ناسخ حدیثی که دلالة بر وقوع جواز
...دانشه

میداند و بعض نسخ بهمین لفظ و بعضی نهی را به نهی نیز نهی حمل میکنند و بهر تقدیر خطا
وزان است که معروفست نمیکنند بلکه میگویند حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا محمد بن جعفر
عن حسین المعلم عن عمرو بن شعیب عن ابیه شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن
العاص عن جده وردی ثنا احتمال اینست که ضمیر جده راجع باب باشد و مراد از جده
جد ابیه باشد دوم انکه راجع بعمرو باشد و مراد جد بواسطه باشد که عبد الله است و ظاهر معنی
اینست و حدیث مرسل باشد و بنابر انکه در عبارت این حدیث احتمال ارسال هست جمع ١٠٦
از مشایخ بتضعیف ان قایل شده و اما نووی در تهذیب گفته که راجح صحیح است چه اکثر
محدثین این را حکم بصحت بر تقدیر نسبت کرده و راوی مراد از عبارت دانند انکه نقل از کتاب کنند
و حافظ صلاح الدین علائی مجلدی بزرگ در معرفت من روی عن ابیه عن جده
عن النبی صلی الله علیه وسلم چند قسم ساخته و در بعضی ضمیر جده راجع بسوی اب است
و در بعضی باب و شیخ ابن حجر این کتاب را ملخص ساخته و بران افزوده قال رایت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یشرب قائما وقاعدا چون ذکر قیام جهت
رد منکران اهم است تقدیم یافته بر قعود که افضل است و بعضی فضلا گفته که مراد از عبارت
این است رایته یشرب قائما ورایته یشرب قاعدا چه بدون این تقدیر افاده مقارنت
شرب واحد بقیام و قعود میکند و این خلاف مقصود است و مخفی نیست
که چند نیست بین ساویة متعلق است بشرب باستمرار بسبیل
شرب بحالة قیام و قعود بحالة افراد متجدده ااه مقصود نیست حدثنا
علی بن حجر حدثنا ابن المبارك عن عاصم الاحول عن الشعبی عن ابن عباس قال سقیت
النبی صلی الله علیه وسلم من زمزم فشرب وهو قائم حدثنا ابو کریب محمد
بن العلاء ومحمد بن طریف قالا حدثنا و در بعض نسخ انا و در بعض نسخ انبانا ابن
الفضیل عن الاعمش عن عبد الملك بن میسرة عن النزال بن سبرة قال اتی
علی رضی الله تعالی عنه بکوز من ماء وهو فی الرحبة اه یعنی آورده شد علی را رضی الله عنه
کوز اب در حالت که در رحبه بود و ان موضعی از وسط مسجد کوفه که امیر المؤمنین
انجای نشست و در قاموس گفته که رحبه محله است از کوفه و در مهذب گفته که رحبه
مسجد فراخی بوده است فاخذ منه کفا فغسل یدیه ومضمض واستنشق و

وجهه و دراعیه و مسح برأسه ثم شرب فضل وضوئه و در بعضی نسخ شرب سور وضوئه ثم
قال هذا وضوء من لم یحدث هکذا رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم
فعل ظاهر این حدیث آنست که مضمضه و استنشاق و مسح صورت بود را بیک
کف باشد و معنی و مسح وجهه و ذراعیه و مسح برأسه ظاهرا مسح علی طریق وضو شرعیه
انکه از لازم امر مذکور یعنی بیت ثم بجهة تراخی رتبی است بلکه شرب و هذا بیت
است بما قبل شرب چه شرب و رد وضوء داخل نیست و این حکم دراست بر انکه این حکم دال
است بر انکه این طهارت مخصوص من لم یحدث باشد و لازم نیست که تقدیم مسند حضرت
مسند باشد مسند الیه تا لازم اید که تجدید وضو نیز مخصوص باشد و بعضی فضلا گفته که
تجدید وضو و وضوء من لم یحدث نیست بلکه وضو کسی است که حدث کرده
وضو ساخته و این سخن نیست چه اگر استعمال طهارت مذکوره مخصوص محدث باشد
ان وضوء من لم یحدث نخواهد بود و اگر در صحت وضوئها شبه لیس چنانچه گفته ان وضو
کسی است که حدث کرده و وضو ساخته بود وضوء من لم یحدث نیست و از حدیث
فهم می شود که شرب آن بعد از غسل و مسح اعضاء مذکوره اولی است حدثنا
فدیه بن سمعیل ابو سفیان حماد العمی المنسوب است عمی بفتح لغت و نون
ابهم مشهور و در لاتر تانیث است باتفاق مصحح است و این جری است جمع
نهی و ابلح است و از مفتوح که معنی ان نهی است حدثنا محمود بن غیلان حدثنا
ابو داود الحفری بفتح ... بن سعید بن عبد الله و حفری بحاء مهمله موضعی از
از کوفه که ابو داود و ما بجا بوده و بآن منسوب است وی ثقه است و مسلم و اربعه
اخراج حدیث او کرده اند عن سفیان و در بعض شروح بشو رب تغییر کرده
عن الجریری عن ابی نضرة عن رجل و در بعض نسخ عن الطفاوی است
بضم طاء مهمله و فاء و در تقریب مذکور است که طفاوی شیخ ابی نضرت است مجهول
نیست و در قاموس گفته که طفاوت قبیله است عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم طیب الرجال ما ظهر ریحه و خفی لونه و طیب النساء
ما ظهر لونه و خفی ریحه طیب چنانچه بمعنی ... بمعنی بوی خوش نیز
... و این جا مراد این است و اگر بمعنی اول محمول باشد در ما ظهر تقدیر مضافی نیز

باید کرد

باید کرد بعض طیب ما ظهر ریحه گفته اند که تخصیص طیب نساء بمزوده مخصوص است بزمانی که از خانه بیرون روند و بیرون رفتن ایشان بطیب نبوده شد کرده بعض فضلاء گفته اند که چون بیرون می آیند از خانه بیرون رفته در احتمال اعراض دیستند بی حرام شده و مخفی نیست که بجهت از صحبت مردان نیست مطلق ریحه است باینجا احسن وادوی است چه هر چند زنان بیرون نروند مختلط است که مرد بجهت مهمانی یا بجهتی بمنازل ایشان روند و احتمال است وهست حدثنا علی بن حجر حدثنا اسمعیل بن ابراهیم عن الجریری عن ابی نضرة عن الطفاوی عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله بمعناه حدثنا محمد بن خلیفة البصری مقبول است از ثقات ترمذی اخراج حدیث کرده و عمرو بن علی ابوحفص الفلاس الصیرفی از علماء اعلام است از معمر و یزید بن زریع روایت کرده ابو زرعه گفته که در بصره احفظ از و ندیده ام وفات او سنه تسع و اربعین و مائتین بوده قالا حدثنا یزید بن زریع حدثنا حجاج بن صواف ابن ابی عثمان کنیه پدر او میسره بوده یا سالم و کنیه حجاج ابوالصلت است کندی بصری ثقه است و ائمه سته اخراج حدیث او کرده اند عن حنان بفتح حا مهمله و تشدید نون مقبول است ابوداود و ترمذی تخریج حدیث او کرده عن ابی عثمان النهدی منسوب است به بنی نهد نام او عبدالرحمن بوده و از مخضرمین است در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم شرف اسلام یافته اما صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل نگشت به بعضی از صحابه رسیده صد و سی سال عمر یافت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعطی احدکم الریحان فلا یرده فانه خرج من الجنة در نهایه گفته که ریحان هر گیاه خوشبوی است و در قاموس گفته که گیاهی است خوشبوی یا هر گیاه خوشبوی و لفظ فلا یرده بفتح و ضم دال مرویست و قاضی فتح بغلط رواة منسوب ساخته چه از فصاحت خارج است زیرا که فتح آخر مضارع مجزوم گاهی است که ضمیر غائب مذکر با و متصل نباشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم افصح اعرب است و حدیث بآن متواتر است و اتصال بر تقدیر ضم ابلغ است چه نهی درجه بلیغتر است و خروج از جنت علة عدم رد داشته و وجه عدم علت این چند چیز تواند یکی آنکه تیمناً اخذ و استشفاء حظ از آن مناسب است دوم آنکه نجز شود و محظوظ گردد دوم آنکه نعمت و اجزاء آن مظهر رضاء است

خازن انکه رضوان اسم خازن بهشت است و مستدرک است بر مطالب زمخشری در مطالب ایکه گفت انست که بانکه مذکور است بهشت است که یکی از نصیب چشمه است و ذکر آن بسیار میکنند قال ابو علی ابن عدی لا یعرف لحنان طریق هذا الحدیث در بعض نسخ بصیغه متکلم است و در بعض بصیغه غایب مجهول و در بعض نسخ بعد ازین کلام چنین دیگر که متعلق باین حدیث باشد نیست و در بعض این است که و قال عبد الرحمن بن ابی حاتم فی کتاب الجرح و التعدیل حنان الاسدی من بنی اسد بن شریک و هو صاحب الرقیق عم والد مسدد و هو روی عن ابی عثمان النهدی و روی عنه الحجاج بن ابی عثمان الصواف سمعت ابی یقول ذلک و قال عطا است بر ولد بغوی و کتاب مذکور کتابی است که ابن جوزی از آن احادیث نقل کرده و در حق مذکور صحیح الاسناد است و بعضی مذکور بصیغه مجهول و بعضی بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل و شاید که بخاری [illegible] است

[illegible] بعضی تصحیف کرده بر قال حدثنا ابراهیم [illegible] بن سعید عن ابی عاصم عن [illegible] عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه و سلم [illegible] الا انا [illegible] اذا [illegible] یقول هو امرأ و ارادتی [illegible] یعنی شود که تنفس و هذا [illegible] است که تنفس کم درین حدیث است محمول است بر آنکه [illegible] و استعمال ظرف [illegible] و خارج از ظرف و امرأ بمعنی گوارنده تر یا موافق تر و اول بر تقدیر [illegible] که با صفت از مرؤ الطعام بضم [illegible] چنانچه در صحاح آورده و ثانی بر تقدیر از مرئ الطعام اصلا و امرئ است و بجهت از دواج هنانی تغیر یافته و اسم تفضیل از غیر ثلاثی مجرد بنا مدره و مخفی نیست که ان مذهب بعضی نحاة است و مختار شیخ ابن حاجب لیکن سیبویه بر آنست که بنام اسم تفضیل از باب افعال قیاسی است و زمخشری در کشاف بسیار استعمال کرده و بنابرین ان امرئ الطعام محتمل است و این احتمال دیگر انسب است چه ظاهر این است که اروی مشتق از رواء بمعنی اکثر رواء چه اگر از ری باشد معنی او سیراب تر است و ان صفت شارب است نه آب مگر آنکه اسناد مجازی باشد یعنی صاحب آن اروی است حدثنا علی بن [illegible] اخبرنا یونس عن عیسی عن [illegible] بن کریب رشد بکسر راء مهمله و سکون شین معجمه و در تقریب باشد که ضعیف است

[illegible] بذکر ... و بخاری گفته که [illegible]

[illegible] الاسود ... بن [illegible]

[illegible] ابن عباس ان النبي صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] ضعیف است لکن ... [illegible]

[illegible] اکثر ... النبي ... تنفس في ثلث ... و ... دوبار [illegible]

هم سنت است لکن احادیث ... در بخاری و مسلم مذکور است اصح [illegible]

[illegible] که نهی از شرب ... مخصوص است ... بر ... جمع ... باب

[illegible] که اگر ... مرتفع شود ... تنفس ... حدثنا ابن

ابي عمر حدثنا سفيان عن يزيد بن جابر ... بوده از ستة بخاری

و ابن ماجه ... عن عبد الرحمن بن ابي عمرة الانصاري

گویند ولادت وی در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده ... ابو حاتم گفته [illegible]

صحبت نیافته حدیث ... کتب ستة است و عبد الرحمن بن ابي عمرة که ... مالک

است برادرزاده ابن عبد ... بوده و منسوب است [illegible]

[illegible] عن جدته كبشة ... دختر ... [illegible]

صحابی ... قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم

فشرب من في قربة معلقة قائما فقمت الى فيها فقطعته ... در صحیحین نهی از شرب

[illegible] شک واقع است و امام نووی بر نهی تنزیهی حمل ... و این شرب جهت بیان

جواز ... گفته اند که نهی مخصوص قربه کبیره است و قطع [illegible]

[illegible] کرده جهت ... بود ... حدثنا محمد بن بشار حدثنا

عزرة بن ثابت الانصاري عن ثمامة بن عبد الله قال كان انس بن مالك

يتنفس في الاناء ثلثا ... يتنفس ... و ... [illegible]

حکم ... حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن حدثنا ... در بعض نسخ ابانا

ابو عاصم عن ابن جريج عن عبد الكريم معلوم نيست كه ابن عبد الكريم جرجاني است

[illegible] مذکور گشته یا عبد الکریم جزری ... مالک حضرمی ... ثقه بود

حدیث او در کتب ستة هست [illegible]

(106)

ابیه انس بن مالک [illegible] است [illegible]
عن انس [illegible] ان النبی صلی الله علیه [illegible]
من [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] است
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] بوده [illegible] بوده [illegible]
[illegible] کرده لیکن [illegible] است و گفته که [illegible]
[illegible] [illegible] و برا
و ثقات [illegible] [illegible] بود
و چندان عمر یافت که [illegible] [illegible]
فاسد است [illegible] [illegible]
و اخر عشره مبشره [illegible] وفات در حیات حضرت رسول الله صلی الله علیه
و سلم بوده و یکی است از اصحاب شوری اسلام او [illegible] بوده او را
فارس اسلام گفتندی مرویات او در کتب معتبره [illegible] حدیث
است و بیست و پنج متفق علیه و [illegible] بخاری [illegible] و مسلم [illegible]
و جابر بن سمره و سائب بن یزید و غیر ایشان روایت کرده اند ان النبی صلی
الله علیه و سلم کان [illegible] [illegible] [illegible] است
[illegible] قال ابو عیسی و قال [illegible] [illegible]
[illegible] اورده [illegible]
سن [illegible] العشره [illegible] بوده [illegible]

جابر

باب من اخراج حديث اذكر [illegible] قالوا انا ابو احمل [illegible]
و هو ابن فروخ [illegible] موضع ملام شده منسوب است [illegible]
از [illegible] بوده و در [illegible]
[illegible] عن عبد الله بن [illegible]
عن انس بن مالك [illegible] عن ابيه قال كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم مسكة يتطيب منها [illegible] بيان نوعي است از بوي خوش [illegible]
97 است معروف [illegible] ذكر [illegible] مي نمايند و در صحاح و قاموس
سك مذكور بدون تا [illegible] است و در قاموس [illegible] تغير كرده [illegible] كه ماخوذ
است از مسك [illegible] چيزيست كه با مسك [illegible] كوفته و بيخته
با [illegible] حل كنند [illegible] بسيار [illegible] ميسك [illegible]
نمايند و قرص سازند [illegible] كنند و هر چند كهنه شود خوشبوي كند حدثنا
محمد بن بشار حدثنا عبد الرحمن بن مهدي حدثنا عزرة بن ثابت عن
ثمامة بن عبد الله قال كان انس بن مالك لا يرد الطيب وقال انس ان النبي
صلى الله عليه وسلم كان لا يرد الطيب يعني در وجه عدم رد گفته اند كه طيب
بحسب خلقت نفع ان [illegible] مالك [illegible] است بجز تحمل ان مخصوص نيست پس
گرفتن ام از غير تحمل منت [illegible] است [illegible] ظاهر است چه خاصه مالك منحصر در
نيست بلكه وي قادر است كه در خلا و ملا از ان انتفاع [illegible] بخلاف [illegible] گشت
كه در وجه عدم رد اين گويند كه بمقتضي حبب الي من دنياكم ثلث الحديث طيب را
با ان حضرت صلى الله عليه وسلم مناسبتي خاص بوده بنابران بان مايل مي بوده اند حدثنا
قتيبة بن سعيد حدثنا ابن ابي فديك [illegible] قال بمهمله و صيغه تصغير نام او محمد بن
اسمعيل بن مسلم بن ابي فديك است ثقه بوده و صدوق بوده و از مشايخ امام شافعي
است عن عبد الله بن مسلم بن جندب بضم جيم و سكون نون و ضم و فتح دال
مدني است قاضي و ثقه و فصيح و قاري بوده بخاري حديث او را در خلق افعال اخراج
نموده عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث لا ترد الوسائد
و الدهن و الطيب يعني ثلث اشياء اشياء ثلثة بر تقدير [illegible]

است بتقدیر بنا بر مذهب [illegible] است که عدم [illegible] این امر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] است که [illegible] اجتناب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بن [illegible] البجلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث [illegible] بیان [illegible]
وتقریر [illegible] در کتب [illegible] است [illegible] مسلم [illegible] است عن عمر بن
بن ابی حازم البجلی [illegible] است [illegible]
[illegible] بوده [illegible] حدیث [illegible] و در کتب [illegible]
[illegible] عبدالله البجلی
از مشاهیر صحابه است [illegible] است [illegible] علیه [illegible]
است مرویات او در کتب معتبره [illegible] متفق علیه بخاری [illegible]
بیک و مسلم [illegible] قال عرضت بین یدی
عمر بن الخطاب فالقی جریر رداءه و مشی فی ازاره و در بعضی نسخ فی ازاره
فقال خذ رداءک [illegible] لعمر للقوم ما رایت رجلا احسن من صورة جریر
الا ما بلغنا من صورة یوسف علیه السلام عرض له وعلیه متعدی امده
بمعنی اظهر و اراده اراده و لازم امده از باب علم و ضرب بمعنی ظهر و ظاهر درین مقام
متعدی است بمعنی اراده و ظاهر این است که این عرض هنگام عرض لشکر بوده باشد و هم
فالقی جریر ظاهر آنست که عطف بر مقول جریر باشد پس ظاهر التفات است و اتیان ضمیر
متکلم بدل از غائب و بنا برین بعضی برانند که کلام مشتمل بر التفات است و بعضی گفته
که این کلام منقول است بالمعنی از آنچه جریر کرده است و احسن مسند است بر تقدیر
مبتداء که صورت است بتقدیر صورت رجل و الا ما استثناء منقطع است
بر هی که تقدیر رجل کنند استثناء متصل می تواند بود و برین تقدیر رایت [illegible]

ظاهر بود

مشهور و در هر دو نسخه ثابت خضوب و این جزبیست یعنی بی و دلیع بیست ازجمله
که تعیین آن ترمذی است حدثنا محمود بن غیلان حدثنا ابو داود الحفری عن سفیان
عن عبد الله [illegible] ابو داود هم آنکه بوده ثقات منسوبه
تقریب و مسلم و بعد از حدیث او کردانه عن سفیان و در بعض نسخ و [illegible]
کرده عن الجریری عن ابی نضره عن رجل و در بعض نسخ عن الطفاوی [illegible]
(108) بفتح طا مهمله و فا در تقریب مذکور است که طفاوی که ابی نضره است معروف نیست
و در نسخه کفته که طفاوه قبیله است عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم طیب الرجال ما ظهر ریحه وخفی لونه وطیب
النساء ما ظهر لونه وخفی ریحه طیب چنانکه بمعنی مصدر آمده بمعنی خوشبو
نیز آمده و در نسخه اول است [illegible] محمول است در ماظهر بعد به مضاف [illegible]
یعنی طیب ما ظهر و بعضی گفته اند که [illegible] طیب [illegible] مخصوص است بزنانیکه
که از خانه بیرون [illegible] و در خانه استعمال هر طیب [illegible] و بعضی فضلا گفته اند
که چون [illegible] که از خانه بیرون [illegible] احتمال [illegible] برو حرام شد و مخفی
نیست که حرمت از حدیث مفهوم نمیشود و [illegible] طیب [illegible] این
تا آنکه احسن و اولی است [illegible] که [illegible] و [illegible] است که مردم [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] است حدثنا ابن حجر حدثنا
اسمعیل بن ابراهیم عن الجریری عن ابی نضره عن الطفاوی عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله بمعناه حدثنا محمد بن خلیفة
البصری مقبول است از ائمه سنه ترمذی اخراج حدیث او کرده و عمرو
بن علی ابو حفص الفلاس الصیرفی از علما اعلام است از معتمر و یزید بن زریع
روایت کرده ابو زرعه گفته که در بصره احفظ از و دیده نشد وفات او سنه
تسع و اربعین و مائتین بوده قالا حدثنا یزید بن زریع حدثنا
حجاج بن الصواف ابن ابی عثمان که نام او میسره بوده با سالم و کنیت
او ابو الصلت است کندی به نسب و لا ثقه است و از ائمه سته
در کرده اند عن حنان بحا مهمله مفتوحه و نون مفتوحه است
[illegible]

در اسناد این حدیث [illegible] و عن ابی عثمان النهدی
منسوب است به بنی نهد [illegible] و عبد الرحمن [illegible] است و در زمان
رسول الله صلی الله علیه و سلم مسلم شد و بشرف ملاقات آنحضرت مشرف نشد با آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] بعضی از صحابه [illegible] است قال عن ابی عثمان
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعطی احدکم الریحان فلا یرده
فانه خرج من الجنة [illegible] تعالی گفته که ریحان هر گیاه خوشبوی است و در
قاموس گفته که ریحان نبتی است خوشبوی یا هر گیاه خوشبوی و در لفظ [illegible]
فتح و ضم دال مروی است [illegible]
[illegible]
[illegible] و آنحضرت صلی الله علیه و سلم افصح عرب [illegible] و حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار میکنند قال ابو عیسی و لا نعرف لحنان غیر
هذا الحدیث لا نعرف در بعض نسخ بصیغه متکلم است و
در بعض بصیغه غایب مجهول و در بعض نسخ بعد از این کلام چیزی ذکر
که متعلق باین حدیث باشد نیست و در بعض این هست که قال عبد الرحمن
بن ابی حاتم فی کتاب الجرح والتعدیل حنان الاسدی من بنی اسد [illegible]
وهو صاحب الرقیق عم والد مسدد و روی عن ابی عثمان النهدی و روی عنه
الحجاج بن ابی عثمان الصواف سمعت ابی یقول ذلک [illegible]
و لا نعرف و کتاب مذکور کتابی است [illegible]
مذکور و رجوع الیه است رقیق [illegible]
بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل از مشایخ بخاری است [illegible]

از [illegible]

[illegible] بوده و صحابیان [illegible] ظاهر نیست [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible] تقدیر [illegible] جواب کیف کان [illegible]

[illegible] و بالفظ [illegible] تقدیر [illegible]

است که [illegible] و نزد [illegible]

[illegible] چنین [illegible] سلم [illegible]

[illegible] کلام [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] نیست [illegible]

[illegible] عن [illegible]

[illegible] الکلام [illegible] یکی [illegible] مقام [illegible]

است حدثنا [illegible] الاسود [illegible]

ابو [illegible] ابن ماجه [illegible] و [illegible]

[illegible] الشیء [illegible] است [illegible]

[illegible] صحاح [illegible] حدیث [illegible] الزهری عن عروة عن

عائشة رضی الله تعالی عنها قالت ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسرد

سردکم هذا ولکنه کان یتکلم بکلام بیّن فصل [illegible] یکون [illegible] واقع

است [illegible] فصل [illegible] فصل [illegible]

[illegible] واقع است فصل یحفظه من جلس الیه [illegible]

[illegible] در صحاح [illegible] فلان یسرد الکلام اذا کان جید الکلام و سرد بمعنی [illegible]

[illegible] و اینجا [illegible] داشته اشارت است بآنکه کلام

حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] و کلام [illegible] آنست که مخاطب [illegible] روشن داند [illegible]

[illegible] آن [illegible] ملتبس نشود و فصل یعنی فاصل میان حق و باطل یا مفصول که مخاطب [illegible]

از هم [illegible] حفظ [illegible] اشارت است با اختصار آن و [illegible] اگر [illegible] باشد

عرض [illegible] از ظواهر بود که کلام [illegible] مختصر نیست اگر [illegible] نیکو است و کلام

[illegible] مختصر بود و اگر [illegible] باشد این نیز محتمل است که کلام [illegible] کدام از [illegible]

[illegible] کلام آنحضرت داشته [illegible] حدثنا محمد بن یحیی حدثنا ابو [illegible]

بن قتیبه الشعری بفتح شین معجمه [illegible]

عن عبد الله المثنی عن ثمامة عن انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

يعيد الكلمة ثلاثا لتعقل عنه [illegible] کردن [illegible] اعاده و [illegible]

[illegible] بجهت [illegible] و مراد از کلمه مطلق سخن است

چنانچه گویند [illegible] متعلق [illegible] و [illegible] بود

[illegible] کلام [illegible] و حاصل [illegible]

و تقریر این است که [illegible] و [illegible]

حدثنا سفیان بن وکیع حدثنا جمیع بن عمر بن عبد الرحمن العجلی حدثنی رجل

[illegible] قال [illegible] رجل من تمیم [illegible] ابی هالة [illegible]

ابا عبد الله عن ابن لابی هالة عن الحسن بن علی رضی الله تعالی عنهما قال سالت

خالی هند بن ابی هالة وكان وصافا قلت صف لی منطق رسول الله صلى الله

عليه وسلم قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم متواصل الاحزان دائم الفكرة

ليست له راحة متواصل الاحزان یعنی پیوسته بود [illegible] و [illegible]

[illegible] این عالم [illegible] و عدم [illegible] الا ان اولیاء الله

لا خوف عليهم ولا هم يحزنون [illegible] و [illegible] واقع شده [illegible]

[illegible] امور است بجهت معاش و معاد و عدم راحت بنا بر آنست که

راحت فرع [illegible] و دائم الفكرة طويل السكت سکت و سکوت و سکات

خموشی و مراد طول زمان سکوت است و طول سکوت بنا بر دوام فکرت بوده لا يتكلم

في غير حاجة سخن نمیکرد بی حاجتی که او را بوده و ذکر اوصاف [illegible] بجهت آن است

که معلوم این خبر است والا مسئول عنه نیست يفتتح الكلام ويختمه باشداقه

ويتكلم بجوامع الكلم اشداق جمع شدق بکسر شین طرف دهن است یعنی تمام دهن

را در تکلم دخل میداد و بطریق متکبران اکتفا بتحریک لب نمیکرده و در بعضی نسخ بجای

باشداقه باسم الله واقع است و مراد بجوامع کلم کلامیست که جامع معانی کثیره باشد

و بعضی گفته اند که تکلم ایشان بمضمونات قرآن بود [illegible] الا آنچه از قرآن

[illegible] فرموده اند [illegible] این سخن مضمون [illegible] است ما ينطق عن الهوى الآیه

کلام

موصول بمعنی فصل و منفصل یعنی هیچ گونه گسستگی و فصول و لا ینقص [illegible]
از قبیل ترکیب کلام [illegible] و حدیث و روایة [illegible]
یعنی [illegible] بالبیت بنوده بلکه [illegible]
[illegible] سئل عنه درین مقام [illegible]
[illegible] استیعاب اوصاف مذکوره [illegible]
[illegible] حضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] و مراد از جافی [illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] بمعنی [illegible] مهین بفتح میم [illegible] (۱۱۵)
[illegible] بمعنی ضعیف [illegible] است چه نفی [illegible] از نفی جافی [illegible] می شود
[illegible] که جافی بمعنی غلیظ الخلق باشد و مهین بمعنی ضعیف [illegible]
خلق [illegible] غلیظ و ضعیف هیچ یک نبوده بلکه معتدل بوده و تواند بود که از نفی جافی و مهین
نفی غلیظ و ضعف کلام مراد باشد یعنی سخن ایشان درشت نبوده و ضعیف هم نبوده
بلکه معتدل بوده و در [illegible] را اول داشته [illegible] الکنون مخفی بوده یعظم
النعمة وان دقت مراد از [illegible] وجملة لا یذم منها شیئا [illegible]
[illegible] غیر انه لم یکن یذم ذواقا ولا یمدحه و ذواق بمعنی ما یذاق [illegible]
چنانچه [illegible] مقصود آنست که بعد انکه مدح کند
چیزی [illegible] کنند [illegible] استحقاق [illegible] بعد از چند
[illegible] سخ کنند [illegible] از خوردن [illegible] واقع
و مخفی نیست که این منافی است با آنکه در حدیث ابو الهیثم بن تیهان مذکور شده که بعد از خوردن
رطب [illegible] طیب و دور نیست که گفته شود که مراد نفی مدحی است
که [illegible] رغبت طبع باشد و ترغیب غیر ان مقصود باشد و در ضیافة ابو الهیثم مراد
[illegible] قوم بوده [illegible] ولتسئلون یومئذ عن النعیم شامل آن حال است پس منافی
[illegible] لا تقصر به الدنیا ولا ما کان لها یعنی غضب نمی کرد او را دنیا و آنچه از برای دنیا
[illegible] هیچ التفات نداشت و مراد از اغضاب دنیا امور دنیویست که در اعتبارات
[illegible] باشد مضر باشد [illegible] کان لها آنچه ما سور دنیوی که مترتب الحصول [illegible]
[illegible] عطف [illegible] که بعض فضلا تصور کرده نباشد فاذا الحق [illegible]

نزدیکی تصلب در حق کسی از خلق خدا ذکر میکند بر وقت شیکرو با مغضب او
تا آنکه انتقام کشید و باز رحزی مغ ولا یغضب لنفسه ولا ینتصر لها الا فی
نفس خود غضب نمیکرد مگر بحق تعالی غضب میکرد بلکه عفو میکرد فاذا اشار اشار
بکفه کلها بعضی وجه این گفته اند که بسیار است صحیح و منکر این است و بعضی گفته
که تعیین نکرد انگشت را زیرا که اشارت و تعیین آن زیاده بر انگشت است بصحابه الیست
هیچ میل ازین دو وجه ظاهر نیست اما اول نیز خفا ازین ظاهر است و اما ثانی پس جهت آنکه موید
در ثقیف نام کف بیشتر است که در اصبع و او فی آنست که این اشارت مبنی بر عادت و طبیعة
تابع عادت است واذا تعجب قلبها و کاهی که تعجب کردی کف را گردانیدی چنانچه مقتضی
طبع است در وقت تعجب واذا تحدث اتصل بها و قرب براحته الیمنی بطن ابهام
الیسری لتصل بضرب شدیدا علة ذریول چنانچه و مفعولیة لبطن ابهام تنازع است و اتصال
باقی شده و بعضی نسخه علی و لعل چنانچه رای بصر را نیست بعض حدیث کردی متصل بحق
بطن ابهام یسری که بآن متصل بود و بانکه ضرب مذکور مستلزم اتصال است ذکر اتصال
جدا شده چه اتصال استمرار بود بقیة غدد ضرب واذا غضب اعرض واشاح
اعراض از مغضوب کرد و اشاح را مرادفی تفسیر کرده بر مبالغه فی الاعراض و در صحاح
گفته که اشاح بوجهه اعرض بنابرین عطف تفسیر نیز محتمل است و در بعض نسخ بسبب
واذا فرح غض طرفه چون فرحی یافتی چشم خود را فکندی در نطکه خوابانیدی و غرض آنکه
کرفرح در وی خیلی از دیار بکرد جل ضحکه التبسم جل شئی معظم شئی است و مراد از
تبسم ان شئی است بی آنکه تا تیر در هیئة دهن ظاهر شود و قید جل بیان کرده که مرویست
که گاهی ضحک فرمود چنانچه دندان پیش ظاهر شد و اطلاق ضحک بر تبسم مجاز است و در بعض
است که بفارق عن مثل حب الغمام افترار نیکو خندیدن و بنا بر تضمن معنی کشف مستعمل
به عن شده و حب غمام قطره باران است و مقصود تشبیه دندانهای آنحضرت است در صفا
و سفیدی و آبداری باران و بعضی گفته اند که توانند بود که از حب غمام مروارید
همان از قطره باران حاصل می شود.
در بعض نسخ باب ضحک واقع است و در بعضی باب. بهمین است و ضحک بر بقیه ماضی
احمد بن منیع حدثنا عباد بن العوام اخبرنا الحجام الحجاج وهو

[illegible] شکوفه [illegible] از علم [illegible] حدیث [illegible]
ورشته [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] شده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] قلت [illegible]
111 [illegible] روایت و اصحاب [illegible]
[illegible] تشبیه [illegible]
[illegible] استغفار تبسم
[illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] حالست [illegible]
[illegible] قتیبة بن سعید
[illegible] المغیرة [illegible]
[illegible] عن عبید الله بن الحارث
بن جزء [illegible] بوده [illegible]
[illegible] قال ما رأیت احدا اکثر تبسما من رسول الله صلی الله علیه
وسلم [illegible]
[illegible] ثنا احمد بن خالد الخلال ابو جعفر بغدادی فقیه ثقه بوده [illegible]
[illegible] ثنا یحیی بن اسحاق السیلحینی بفتح سین مهمله و سکون یا و بکسر [illegible]
[illegible] منسوب [illegible] کنیة او ابو بکر است یا ابو زکریا در بغدادی
بوده صدوق است حدیث او غیر بخاری [illegible] ستة اخراج کرده اند ثنا اللیث
بن سعد [illegible] یزید بن ابی حبیب عن عبد الله بن الحارث الهاشمی از جمله
[illegible] قال ما کان ضحک رسول الله صلی الله علیه
[illegible] الا تبسما [illegible] حضرت [illegible] غالب است [illegible] نادر [illegible] بمنزله معدوم [illegible]

آنست که راوی [illegible] و حسب علم خود [illegible]
هذا حدیث [illegible] بن سعد [illegible]
و لیث بن سعد [illegible] نیست [illegible]
ابن اسناد [illegible] حدثنا [illegible]
حدثنا وکیع حدثنا الاعمش عن المعرور بن سوید [illegible]
و لیث [illegible] اوزکتیب [illegible]
نام او جندب بن جناده [illegible]
و غفار قبیله است از [illegible] اسلام او [illegible]
صلی الله علیه و سلم او را [illegible] اسلام [illegible]
اسلام [illegible] و در روایات [illegible]
و [illegible] متفق علیه [illegible]
[illegible]
یافته در سند [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی
لاعلم اول رجل یدخل الجنة و آخر رجل یخرج من النار یؤتی بالرجل یوم
القیمة فیقال اعرضوا علیه صغار ذنوبه و یخبأ عنه کبارها فیقال له عملت
یوم کذا و کذا کذا و کذا و هو مقر لا ینکر و هو مشفق من کبارها فیقال اعطوه
من کل سیئة عملها حسنة فیقول ان لی ذنوبا ما اراها ههنا قال ابو ذر
فلقد رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم ضحک حتی بدت نواجذه
نواجذ جمع ناجذ
چنانکه بیان کردن اشفاق [illegible] در فلقد [illegible]
یعنی که چهار دندان آخرین است و آنرا دندان عقل گویند چه بعد از بلوغ ظاهر
می شود و در قاموس گفته که نهایت دندانها یا دندانهای پیشین یا [illegible] همه دندانها
و بدانکه مقصود ازین حدیث بیان اول داخلین درجه است از عاصیان و متعرض
آخر خارجیان از نار جهت آنست که [illegible] اعتماد [illegible] اول داخلین [illegible] شود
[illegible] است به اطلاع بر احوال عصات مؤمنان [illegible] اول داخلین [illegible]
خارجیان از نار و بعضی از شارحان درین مقام ازین معنی غافل شده سخن

آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(112) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رقنا [illegible]

احمد ابن [illegible] حدثنا [illegible] عن قيس بن ابي

حازم عن جرير بن عبد الله قال ما حجبني رسول الله صلى الله عليه وسلم

منذ اسلمت ولا رآني الا تبسم [illegible] . نداشت

مرا رسول الله صلى الله عليه وسلم از آن زمان كه مسلمان شدم [illegible] و نديد مرا الا تبسم فرمود

و ظاهر آنست كه [illegible] اسلام بوده باشد و تبسم مخصوص [illegible]

زمان [illegible] مراد از عدم حجب [illegible] و حصول [illegible] رسول

الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] است و بعضى [illegible]

گفته [illegible] است [illegible]

[illegible] شود [illegible] باشد كه ما ذكر كرديم حدثنا احمد بن

حدثنا معوية [illegible] عن اسمعيل بن ابي حازم عن

جرير قال ما حجبني رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا رآني الا تبسم

و در بعض نسخ [illegible] ... [illegible]

و در [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ستثناء تا آخر

[illegible] بين السبعين [illegible] ... عكس عن

الاحقفي [illegible] ... الرشني [illegible] واقع است [illegible]

كه [illegible] عن [illegible] ... و كبير [illegible]

[illegible] ... ابن عمر است [illegible]

نيز گفته [illegible] ... مشكلات [illegible]

[illegible] ... و كيفية اوكو [illegible] ابو مسلم [illegible]

[illegible] ... بلاوسال [illegible]

[illegible] بن ابي [illegible] ... عن عبد الله بن مسعود قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لاعرف آخر اهل النار خروجا و در

بعض نسخ من النار رجل يخرج من النار زحفا فيقال له انطلق فادخل الجنة

قال فيذهب [illegible] فيجد الناس قد اخذوا المنازل فيرجع فيقول يا رب

قد اخذ الناس المنازل فيقال له اتذكر الزمان الذي كنت فيه فيقول نعم

فيقال له تمن فيتمني و در بعض نسخ قال فيتمني فيقال له فان لك الذي

تمنيت وعشرة اضعاف الدنيا قال فيقول اتسخر بي و در بعض نسخ با موحده

است بجاء نون وانت الملك قال ولقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم

ضحك حتى بدت نواجذه زحفا بفتح زاء معجمه و سكون حاء مهمله و فاء يعني مشي

است و در صحاح گفته كه زحف اليه زحفا اي مشي والصبي يزحف على الارض قبل ان

يمشي انتهى اطلاق بر مشي مطلق و مشي صبي قبل از آنكه استاده شود مي باشد و [illegible]

حتى [illegible] است و بر زبان كشيدن مقعد كه بعضي گفته اند قريب است بآن و [illegible]

[illegible] بعضي گفته اند كه ضعف از مواهب بود بسبب عذاب نار و نتواند بود كه [illegible]

نفسه

[illegible] گفته شد [illegible]
[illegible] ست که ملایک [illegible]
[illegible]
[illegible]
اظهار [illegible] است [illegible] منزله [illegible] آنکه [illegible] است که منزل [illegible]
(113) از اهل [illegible] که [illegible] است که کسی [illegible] منزل نیست
محتاج است که [illegible] اهل [illegible] محذوف است جهة آنکه هم [illegible]
[illegible] الملائکة [illegible] بآنکه [illegible]
از [illegible] است بآنکه [illegible] که [illegible] کند [illegible] رسول الله
صلی الله علیه و سلم [illegible] تعجب [illegible]
او بر [illegible] حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا ابو الاحوص عن ابي اسحاق عن
علي بن ربیعة [illegible] قال شهدت علیا رضي الله
تعالی عنه اتي بدابة لیرکبها فلما وضع رجله في الرکاب قال بسم الله فلما استوی
علی ظهرها قال الحمد لله ثم قال سبحان الذي سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی
ربنا لمنقلبون ثم قال الحمد لله ثلاثا والله اکبر ثلاثا سبحانک اني ظلمت نفسي فاغفر لي
فانه لا یغفر الذنوب الا انت دابة در اصل لغة ما یدب علی الارض [illegible] استعمال
[illegible] و چهارپا است که مرکوب شود بسم الله متعلق با رکب [illegible] بسم الله
حدیث کل امر ذي بال است [illegible] گفته [illegible] از قول نوح [illegible] سواری کشتي
[illegible] امیر المؤمنین علي رضي الله تعالی عنه قول عام رسول الله [illegible] صلی الله علیه
و سلم [illegible] نوح علیه السلام نیز [illegible] گفته [illegible] نعمت
قدرت بر تسخیر او است و لفظ سبحان الذي مفید تعجب است [illegible] مذکوره و آنکه
[illegible] است [illegible] معنی مطیقین
[illegible] طاقت آورنده [illegible] وانا الی ربنا لمنقلبون [illegible] است و از [illegible]
[illegible] یعني قول [illegible] و تحمد [illegible] مشاهده قدرت حق است و عجز خود [illegible]
[illegible] در بعض نسخ بجای الحمد لله الله اکبر است و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال [illegible]

[illegible] يعلم انه لا يغفر الذنوب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عن عامر بن سعد [illegible]

كتب ستة [illegible] بدر [illegible] و عثمان بن عفان و ابن عمر و ابو هريرة و غيرهم [illegible]

اند و بپرسش [illegible] روايت كرده اند و وفات او در مدينه بوده سنه

ثلث و مائة و ربع نيز گفته اند قال قال سعد لقد رأيت رسول الله و در بعض نسخ النبي

صلى الله عليه وسلم ضحك يوم الخندق حتى بدت نواجذه قال قلت يعنى گفت عامر

كلتم سعد را كيف و در بعض نسخ كيف كان قال رجل معه ترس وكان سعد راميا وكان

الرجل يقول كذا وكذا بالترس يغطي جبهته فنزع له سعد بسهم فلما رفع رأسه رماه فلم

يخطئ هذه [illegible] يعني جبهته وانقلب وشال [illegible] و در بعض نسخ فشال

[illegible] در بعض نسخ هست برجله فضحك النبي صلى الله عليه وسلم حتى

بدت نواجذه قلت من اي شيء ضحك قال من فعله بالرجل خندق معرب كنده

[illegible] در كلمه عربيه جمع نمي باشد [illegible] از باب افعال بصيغه مضارع [illegible]

باب [illegible]

[illegible] شعر بعض [illegible] نسخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
غرابت [illegible] النعل [illegible]

(114) [illegible] مزاح

[illegible] بعض [illegible] کرده است [illegible]
[illegible] است [illegible] بود [illegible] بار استداد [illegible] و
مزاح [illegible] است [illegible] بود [illegible] و مزاح
مناسب است [illegible] کنم [illegible] کم
رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
و باب کیف کان کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] مزاح ظاهر
است و مناسبت [illegible]
ظاهر است چنانچه [illegible] مخصوص باشد عمل بحق
است حدثنا محمود بن غیلان حدثنا ابو اسامة عن شریک عن عاصم الاحول
عن انس بن مالک قال ان النبی صلی الله علیه و سلم قال له یا ذا الاذنین قال
محمود و در بعض نسخ قال ابو عیسی قال محمود قال ابو اسامة یعنی یمازحه این خطاب
بسه احتمال دارد یکی آنکه ستایش انس باشد بحسن استماع و حفظ مسموعات یا القیاد او امر
مسموعه یا آنکه تحریص و انگیز او باشد بر حسن استماع بهار بعد و اله اسمع و برین سه احتمال
معارضه ظاهر نمی شود لهذا انس معارضه کرده [illegible] و اظهار کرده چنانچه را و رگفته یعنی یمازحه
و فاعل یعنی انس است و معنی [illegible] است چه [illegible] انس با این طریق
که نام [illegible] مذکور شد تکلف مرتفع باشد [illegible] آن باشد که غرض از استماع ندارد [illegible]
[illegible] ملاطفت است حدثنا هناد بن السری حدثنا وکیع عن شعبة عن ابی
[illegible] مبالغه [illegible] فتاح [illegible] ثالث حروف [illegible] ابو بریده [illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

الطائر لیطلب به [illegible] و از فقرا این حدیث [illegible] ...

[illegible] ... نیست و انکه تصغیر طیر کرا ان مخلوقات

[illegible] ... النبی صلی الله علیه و سلم [illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ... است کہ [illegible]

معلوم می شود [illegible] ...

می شود گاه [illegible] ...

سخن مصنف چنان [illegible] می شود که حدیث دال [illegible] جائز است [illegible]

هر چند که موهم کذب است [illegible] کنیت نتواند بود که از برای تفال باشد [illegible] بعضلا [illegible]

ایراد کرده و گفته که این سخن گاهی تمام است که مراد از عمیر شخص [illegible] باشد با ان اما

اگر از قبیل ابو الفضل باشد [illegible] تصغیر عمر و تعدیل آن بتصریح [illegible] گفته دال است

[illegible] نیست که [illegible] است که مصنف گفته که حدیث دال بر جواز تکنیه صغیر است

[illegible] آنست که کسی توهم کند که تکنیه صغیر درست نباشد [illegible] کنیت [illegible] تعظیم

[illegible] و خطاب بکنیت در مقام تعظیم مستعمل می شود [illegible] سبب [illegible]

و اطفال مناسب است و حدیث دال است بر جواز آن بنابر قصد تفاول [illegible] [illegible]

[illegible] فضلا دخل داده رفع این سخن [illegible] سخن آن شارح [illegible]

ایضا

[illegible] عالم است [illegible] في نفسه بعيد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] تعذيب [illegible] و [illegible] اين نوع [illegible] اعضاء [illegible]
رجحان [illegible] و كفته [illegible] آن كنند و از فوت [illegible]
[illegible] تعذيب [illegible] طيران تعذيب [illegible]
[illegible] چون غضب آنست كه رسول الله صلى الله عليه
وسلم [illegible] استفهام [illegible] فرموده بدانكه استفهام نيست
بلكه تسليه و تلطف است [illegible] و كفته اند [illegible] از روى [illegible] ذكر كرد
[illegible] غضب [illegible] است [illegible] اين سوال [illegible] ذكر كرده كه [illegible] رسول الله
صلى الله عليه وسلم [illegible] تسليه
[illegible] بيان كرده [illegible]
[illegible] اى عمير ما فعل النغير [illegible]
[illegible] وقع [illegible]
المغضب [illegible] اى [illegible] از غضب [illegible] و چون فوت
نغير [illegible] است كه موجب حزن است نه غضب كه اراده انتقام است و اين احتمال فاسد
و بر تقدير صحت [illegible] در مرتبه است كه محتاج بذكر نيست حدثنا عباس بن محمد
الدوري اخبرنا علي بن الحسن و در بعض نسخ حسين است بن شقيق ابو عبد الرحمن
المروزي حافظ ثقه است حديث او در كتب سته هست حدثنا عبد الله بن المبارك
عن اسامة بن زيد عن سعيد المقبري عن ابي هريرة قال قالوا يا رسول الله
انك تداعبنا قال اني لا اقول الا حقا مداعبه ممازحه است يعني اصحاب گفتند كه يا رسول
الله صلى الله عليه وسلم تو با ما مزاح ميكنى [illegible] كه من [illegible] الا حق [illegible]
[illegible] با [illegible] دال است بر سبق انكار [illegible] گفتند [illegible] نيست

صاحب سنة ... [illegible]

علیه وسلم ... [illegible]

آنست که ... [illegible]

دیگر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

مزاح ... [illegible]

جواب داد که من ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

گزارش ... [illegible]

که تاکید ... [illegible]

اکرم این ... صادر نمی شود ... [illegible]

[illegible] ... مزاح که خلاف

مظنون ... [illegible]

در مسلمان قوی کذب بودن گفته اند و اگر مقصود استقصار باشد بطریقی که وی مرضی ...

نکته ایراد آن و تاکید جمله نمی شود و آنچه نظر به بعضی ... جان گفته منظور ... است

چه توان بود که مقصود درین مقام بیان حقیقت جنس مزاح باشد و تفصیل آن درین

جا فهم نمی شود چنانچه در بیان که وی مرضی دانسته بیان مداعبه ... فهم نمی شود

چه مطلق مزاح صدق مرضی نیست بلکه مشروط است بآنکه از اعتدال متجاوز نشود و مستلزم اذیت

غیر و سلب مهابت و وقار مازح نشود چنانچه در اذکار مذکور است حدثنا قتیبة بن

سعید حدثنا خالد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن یزید الطحان الواسطی

وی منفی است به نسبت ولا ثقه بوده و حدیث او در کتب سته هست ... حمید

عن انس بن مالک ان رجلا استحمل رسول الله صلی الله علیه و

سلم فقال انی حاملک علی ولد ناقة فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم

ما اص

(116)

ما صنع بك الجفات فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم و صل الله الا بل
الا الشوق فسمعوا طلب عمل كه در بينت [illegible] باشتراك اسم جنس [illegible] مذكر
مونث چنانچه [illegible] مذكر با عمل كه بينه [illegible] واحد انست و [illegible]
جمع است چرا كه [illegible] كشته شده [illegible] كنند و چرا كه در [illegible] نظر مفهوم گردد [illegible]
[illegible] است كه از [illegible] عدم [illegible] و عداوت كرد بانك [illegible]
بهم بود كه [illegible] الله [illegible] اسحاق بن منصور حدثنا عبد الرزاق
حدثنا معمر عن ثابت عن انس بن مالك ان رجلا من اهل البادية كان اسمه زاهرا
وكان يهدي الى النبي صلى الله عليه وسلم هدية من البادية فيجهزه النبي صلى
الله عليه وسلم اذا اراد ان يخرج فقال النبي صلى الله عليه و
ان زاهرا باديتنا ونحن حاضروه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يحبه وكان رجلا دميما فاتاه النبي صلى الله عليه وسلم يوما وهو يبيع متاعه
واحتضنه من خلفه ولا يبصره فقال من هذا ارسلني و در بعض نسخ بعبارة ارسلني من
به تكرار [illegible] فالتفت اين لفظ در بعض كتب صحيح نيست فعرف النبي صلى الله
عليه وسلم فجعل لا يالو ما الصق ظهره بصدر النبي صلى الله عليه وسلم حين عرفه
فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يقول من يشتري العبد فقال يا رسول الله
والله اذا تجدني كاسدا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكن عند الله لست
بكاسد او قال انت عند الله غال و در بعض نسخ لكن عند الله غال زاهر بن حرام بصيغه
ضد حلال است بادية در مقابل حاضر و مراد از حاضره شهر و ده است و حاضر مقيم حضر
چنانچه بادي مقيم بادية است تجهيز اماده كردانيدن جهاز سفر و جهاز بفتح جيم يا كسر ان
ان زاهرا باديتنا يعني زاهر بجاى بادية است مارا يعني مقصود ما از بادية اگر بادية كنيم
وسيل بادية داشته باشيم او ست يا انكه اگر ميل بادية داريم بر بيرون [illegible] ولتكلين يابيم يا انكه هم
از بادية ميخواهيم از و حاصل شود و بجهت او از رفتن بادية فارغيم و نحن حاضروه يعني
مقصود او [illegible] رسيدن مائيم يا انكه انچه از شهر ميخواهد ما بهم ميرسانيم و بعضي فضلا رد اين
اين [illegible] زيرا انكه لائق نيست كه شعر ذكر العام اينه واين رد مردود است كه ذكر
[illegible] روستي امثال مذموم است ليكن اگر عرفي مناسب ملائم باشد [illegible] تصور [illegible]

چنانچه در بیان کلمه مداعبه که مختصر در این [illegible] آنکه [illegible] کرده [illegible]
آن حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] و کلامی نیست و الله [illegible]
او را ذکر نمود [illegible] بجنب [illegible] کلامه [illegible]
ربوع [illegible] بیان حضرت و [illegible] ذکر فرموده [illegible]
است و حقیقت [illegible] النبی صلی الله علیه
وسلم [illegible] بعض [illegible] است [illegible]
لا یتزوج ما الصدق بمعنی الصادق [illegible]
و [illegible] اهل سوق [illegible]
جهت [illegible] ظاهر [illegible]
علی ارند و کفایت [illegible] حضرت صلی الله علیه
وسلم [illegible]
[illegible] چنان است [illegible] عبارت
مبیع مذکور مداعبه بطور استفهام باشد و [illegible] این حدیث بیان آن بوده که [illegible]
می بوده و بعضی از شراح [illegible] کرده اند [illegible] معنی
مستلزم کذب است توجیهات غریبه که مناسب [illegible] نسبت کرده اند و از توجیهی که بعضی افاضل
اثرا او جه دانسته آنست که مراد بنوا استفهام از مشتری سیلبه است که مثل او باشد و در
و تجدید کاسه را تفسیر کرده به تجدد مثلی تا مداعبه او نیز کذب نشود و مخفی نیست
که با وجود تکلف تقدیر غیر ظاهر که درین توجیه است موجه نیست زیرا که در مقام
مداعبه استفهام از مشتری مثل او در دوام نیز مقصود نیست چه ظاهر است که مقصود
آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن نبوده که اهل سوق خبر دهند که مشتری سیلبه مثل او
در دوام چه کسی است و اگر قطع نظر از مقتضیات عرف و ظاهر کلام کنند چرا شاید
که بظاهر نشود محمول باشد و مقصود استفهام از مشتری باشد و غرض ازین استفهام
حصول مبیع نبود بلکه مراد آن بوده که معلوم شود که کسی رغبت میکند [illegible]
معنوی تا آنکه بنظر مشتری از مقصود بر ظاهر حال است و در سخن ظاهر
حاجت بتقدیر مثل نیست و بظاهر خود صادق است و فضل الله لیست [illegible]

سعة

یعنی اگرچه نزد اهل سوق که با ظاهر نظر دارند و از حقایق امور بی‌خبر و غافل‌اند کاسد است لیکن نزد
خدای تعالی گرم و اشرف و اعلی قیمت است و به احوال قلوب است کاسد نیست و بعضی گفته‌اند که حقه
این حدیث بنیاد دوستی است با اهل بوادی و جواز ممازحات و دخول با زار یا آن و در
علت کسی را گرفتن و انقیاد را بنده خواندن و در مقام عرض بیع او ببرد اشتن و بعضی
بر این افزوده‌اند جواز آنکه در مقام مداعبه عبد مادر ز مبالات نکند و جواز مداعبه
اعجابا دل و اختیار آنکه جزیه مدد بر عیب است و این استفاده دلنشین ازان را ابرا
با میثاق و اضبار بدانست بحسب محبت هو مصطفی نیست که استفاده امور ذکر مثل جواز (۱۱۷)
ذکر عیب کسی بجهت عرض نه مجرد اثبات عیب و جواز مداعبه اشراف بطریق احتضان
دیدار از در و جواز ذکر رفع صوت در بازار نظر با اشراف حدثنا عبد بن حمید حدثنا
مصعب بن المقدام بصیغه آلة و در بعضی شروح است که صواب مصعب بن مقدام
است که خثعمی است بنسبه و الکنیتش ابوعبدالله و بیرانو نام بوده حدیث او در مسلم
و ... ثنی ابن ماجه اخراج کرده‌اند حدثنا المبارک بن فضالة بفتح فا و ضاد
معجمه صدوق بوده و تدلیس داشته ترمذی و ابن ماجه اخراج حدیث او کرده‌اند
عن الحسن البصری و چون وی تابعی است حدیث او مرسل باشد قال اتت عجوز
النبی صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ادع الله
ان یدخلنی الجنة فقال یا ام فلان ان الجنة لا تدخلها عجوز قال فولت
تبکی فقال اخبروها انها لا تدخلها وهی عجوز ان الله تعالی یقول انا انشأناهن
انشاء فجعلناهن ابکارا و در بعضی نسخ عربا اترابا عجوز زن پیر و عجوزه
مستعمل نیست الا نزد عوام و در بعضی شروح است که ان عجوز صفیه بنت عبد
المطلب است که عمه آنحضرت بوده صلی الله علیه وسلم و والده عبدالله زبیر کنیة او را
راوی فراموش کرده بود و این قدر را متذکر بوده که حضرت بکنیة او را ذکر کردند پس
بکنایه ادا کرده لفظ فلان و فلانه کنایت است هر دو معرب اند و کنایه را بر سبیل اطلاق
مبنی داشته‌اند مبنی بر مسامحه است و لیت یعنی پشت را دو داد اسم عن
... بید یعنی دور شد و آن نیز مناسب است بلکه انسب است با خبر ها و مراد از
اخبار اعلام است و جمله لا تدخلها قائم مقام مفعول ثانی و ثالث اوست

بر علما راجع است عطف [illegible] ان [illegible] ضمیر [illegible] و جمله [illegible]
و این ترجیحست باستثناء و بر دخول ببعدا النساء با عدم دخول [illegible] قرائة
فرموده اند وان یا من معشر تخلفنا بین طلاق صبیرا [illegible] و به [illegible] الکار را
مسیب بن شریک گفته که سبکه از ازواج ویت ان با یشان نزدیک [illegible] بیشد
و سیم مسیب نقل کرده [illegible] احمد و العین [illegible] باشند بنا بر [illegible]
کذارده باشند و هر سبب سکون [illegible] قراءت نافع و ابو بکر است [illegible] قراءة جمع [illegible]
و [illegible] شده به عدا الشق [illegible] ازواج و بعضی تفسیر ان بجسات الکلام کرده اند [illegible]
[illegible] رساله [illegible]
حدثنا علی بن [illegible] عن المقدام بن شریح بن هانی بن یزید الحارثی الکوفی
ثقه بوده حدیث او را بخاری در ادب مفرد آورده و بواقی [illegible] عن ابیه شریح
از محضرمان است ثقه بوده و در سجستان مقتول شده [illegible] روایت کرده اند و بخاری
در ادب مفرد و شریح قاضی غیر این است و ان ابو امیه شریح بن حارث بن قیس [illegible]
نخعی است و گویند که او را صحبت بوده [illegible] نقل کرده بخاری در ادب مفرد [illegible]
حدیث او کرده و [illegible] عن عائشة قیل لها هل کان النبی صلی الله علیه و سلم یتمثل
بشیء من الشعر قالت کان یتمثل بشعر ابن رواحة و یتمثل بقوله و یاتیک
بالاخبار من لم تزود عبدالله بن رواحة انصاری از کبار صحابه بوده در سال
اول از هجرت مسلمان شده و در سائر مشاهد حاضر بوده الا فتح مکه چه پیش از ان
بعد از زید بن حارثه و جعفر امیر لشکر شده و شهید گشته تمثل داستان زدن و
حمل تمثل درین مقام بر آنکه در قاموس گفته که تمثل بضرب مثلا و مثل سخنی است
که در مورد خاص وارد شده باشد و شائع شده استعمال آن در معنی که در امثال [illegible]
رو نتوان آورد باعتبار درین مقام مناسب نیست و یاتیک بالاخبار از تفسیر ابن کثیر
و معالم التنزیل فهم می شود که قائل ان طرفه است و در معالم نقل کرده بروایت
معمر از قتاده که گفته [illegible] رسیده [illegible] از عائشه رضی الله تعالی عنها پرسیده [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم متمثل شد بچیزی از شعر عائشه گفته که [illegible]
[illegible] گفته که متمثل شده بچیزی از شعر الا به بیت [illegible]

ستبدي لك الايام ما كنت جاهلا ويأتيك بالاخبار من لم تزود و ميگفت ويأتيك من
لم تزود بالاخبار پس ابوبكر گفت رضي الله عنه كه چنين نيست يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
پس گفت اني لست بشاعر وما ينبغي لي وعلما بر اين سوره آنست كه تمثل بتمام بيت
شعر بليغ مگر آنكه مراد ازين عدم تمثل بجميع آن شعر بعدم تمثل بشعر تمامه چنانچه
مصرع بيت هر دو مانع نيست تمثل ببعض بيت چنانچه بعضى فضلا ذكر كرده اند
و بعضى گفته اند كه حضرت بنحو مستقيم تمثل نمى نمود زيرا كه مقتضى آيات استعمت
همين است پس آنكه حادث شود چنانكه تمثل بعضى كسى برا مردى كسى كه برای تو خبر بيارد
و بعضى برآنند كه حضرت بنحو مستقيم تمثل نمى نمود چنانكه تمثل بقول شاعر شكسته
مروى است از ابن حارث كه بعضا اين تقرير كرده اند در مجالس او ديده از حسن
رضي الله تعالى عنه آنكه پيغامبر صلى الله عليه وسلم متمثل مى شد بدين بيت كه كفى بالاسلام
والشيب للمرء ناهيا ابو بكر گفت يا نبى الله گفت كفى الشيب والاسلام
للمرء ناهيا پس گفت ابوبكر رضي الله عنه اشهد انك رسول الله يقول الله تعالى
وما علمناه الشعر وما ينبغي له حدثنا علي بن حجر حدثنا عبد الرحمن بن
مهدي حدثنا سفيان الثوري عن عبد الملك بن عمير حدثنا ابو سلمة
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اصدق كلمة قالها
الشاعر كلمة لبيد الا كل شيء ما خلا الله باطل وكاد امية بن ابي الصلت ان
يسلم لبيد بن ربيعه از اكابر شعرا بوده گويند كه عمر وى صد و پنجاه يا صد و چهل سال شد
ادراك جاهليت واسلام كرده و چنين كس از مخضرمين گويند ساكن كوفه بوده و امام نووى
در تهذيب الاسماء نسبت او به نزار كه از اجداد رسول الله صلى الله عليه وسلم است رسانيده
و گويند بعد از اسلام شعر نگفت و ميگفت كه خداى تعالى مرا بجاى شعر قرآن داده و گويند
كه عمر رضي الله تعالى عنه از وى شعر طلبيد گفت نيستم من كه شعر گويم بعد از آنكه خداى تعالى
مرا البقرة وآل عمران تعليم كرده و عمر در عطاء او پانصد افزود و گويند كه نذر كرده بود
[illegible] ما كه صبا وزد بشتر كشد جهت اطعام مردم و مراد بكلمه لبيد بار داشت از كلام
حتى اصدقا بكلمه مفيد استغراق است و همچنين لام شاعر يعنى اصدق بر دگر
بلند اثرا هر شاعر كلمه لبيد و ما در ما خلا مصدريست كه تقدير كلام آنست كه كل

سنی بعل و وقت [illegible] غالب [illegible]

من [illegible] ثابت باطل [illegible] گرفتی [illegible] نبحث [illegible]

[illegible] کو [illegible] فصلا و راست [illegible]

[illegible] مشکل [illegible] نیست [illegible]

بخلاف [illegible] تفسیر [illegible]

و [illegible] ابن ابی [illegible] جاهلیت [illegible]

اسلام [illegible] مسلمان شده [illegible] و قرب [illegible] اسلام

[illegible] حدثنا [illegible] المثنی حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن

الاسود بن قیس عن جندب بن سفیان البجلی [illegible]

[illegible] ابن [illegible] بن سفیان [illegible]

[illegible] است [illegible] صحبت یافته و در کتب سته

حدیث او هست قال اصابه حجر [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم فدمی

فقال هل انت الا اصبع دمیت وفی سبیل الله ما لقیت [illegible] المؤده [illegible]

و جراحت [illegible] دامیه گویند [illegible] و قصه [illegible] بوده چنانچه

در مشکوة آورده کان فی بعض المشاهد [illegible] کلام بخاری دال است

بر آنکه [illegible] الود کی [illegible] رسیدن [illegible]

آورده و در روایتی که این در غار بود و دست به صیغه خطاب مؤنث است

و بعضی روایت بصیغه غیبت را ترجیح کرده اند و این روایت را به غفلت منسوب ساخته

اند و بنا بر این از وزن شعر که لا ینبغی له در شان او واقع است خارج شود و بعضی

گفته اند که لا ینبغی له رد قول کفار است که گفتند شاعر است [illegible] از یک بیت [illegible]

شاعر لازم نیاید چه شاعر آن است که عارف [illegible] و راعی قواعد شعر باشد

و بعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قصد شعر نبوده و بحسب

اتفاق جاری شده [illegible] و جهی مناسب نیست با آنکه در [illegible]

[illegible] اند که وزن شعر آن حضرت را درست نمی آمده و فی سبیل الله ما لقیت

[illegible] خاطر است و در [illegible] مضمون است [illegible]

وحل

و حمل ما بر استفهام جهت تحقیر ان جماعت کرده و طلب فوق آن مناسب نیست
چه اول ما صدر است کلام است و در ثانی صرف و فعل را وجهی نیست حدثنا ابن
عمر حدثنا سفیان بن عیینة عن الاسود بن قیس عن جندب بن عبد الله البجلی
[illegible] حدثنا محمد بن بشار حدثنا یحیی بن سعید [illegible]
[illegible] بصری است از کبار علما [illegible] تابعین است
[illegible] بوده حدثنا سفیان الثوری حدثنا ابو اسحاق عن البراء
[illegible] قال قال له رجل [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عمارة
فقال لا والله ما ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم ولکنه ولی سرعان الناس تلقتهم
هوازن بالنبل ورسول الله صلی الله علیه وسلم علی بغلته و ابو سفیان بن
الحارث بن عبد المطلب اخذ بلجامها و رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب کنیه مشهوره براء رضی الله تعالی عنه ابو عماره
است و ابو الطفیل نیز [illegible] مستعمل می باشد پس نظر بکلام چنین
[illegible] عن رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی فضلا گفته
که در سؤال [illegible] من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته بظهور ان فرار بعض
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] رسول الله [illegible] فرار و در صحاح
[illegible] مستعمل می باشد [illegible] الضحی غیر منطوق عن التفصیل
[illegible] حدیث از قبیل باشد و مراد استفهام باشد از کیفیة فرار
[illegible] بعد و بنا برین جواب برای مطابق سؤال است و بر تقدیر اول مطابقت
آن با سؤال ظاهر نیست و بعضی در دفع آن چنین گفته اند که جواب عدم فرار است
که از کلام [illegible] عدم تولیه رسول الله صلی الله علیه وسلم مؤکد و مقرر گشت و
[illegible] که رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت باشد از باب [illegible] اختیار
[illegible] چنان نیز گفته که سؤال سایل [illegible] کشف و رفع [illegible] رسول الله گردید
[illegible] تولیه رسول الله صلی الله علیه وسلم است [illegible] است که آنحضرت
[illegible] علیه وسلم تنها در مقابله [illegible] ثبات ورزد [illegible] جواب [illegible]
[illegible] امام نووی این جواب را [illegible] سرعان [illegible]

عطشان در قاموس گفته که جمع ... صحاح ... [illegible]
است و هوازن قبیله از قیس عیلان و هوازن جد قبیله است که قبیله بوی منسوب
شده و آن هوازن بن منصور بن عکرمه بن خصفه بن قیس عیلان است و بنی
قبیله به تیر انداز ... [illegible] ... است که بود
... لم جد ... آنحضرت ... [illegible] ... از حدیث عباس ...
شود ... [illegible]
گفته و ابو سفیان بن الحارث ... رسول الله صلی الله علیه وسلم بود ...
دلالت ... [illegible]
ونسبت به عبد المطلب ... [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم به عبد المطلب ... [illegible] ... عبد المطلب
بود ... [illegible] ... شده ... گفته که عبد المطلب ...
... دیده بود که تعبیر ... [illegible] ... و شهرت تمام
یافته بود و این نسبت جهت ... [illegible] ... حضرت ... شود
و گفته که ... [illegible] ... آنحضرت ... نسبت جهت
تفاخر نبوده بلکه تذکر ... [illegible] ... مخصوص غیر مقام
حرب است ... [illegible] ... روایت کرده ولسنا اخذ لجام
بغلة رسول الله صلی الله علیه وسلم اكفها ارادة ان لا تسرع وابو سفيان اخذ بركاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... واقع شود ... حدثنا
اسحاق بن منصور حدثنا عبد الرزاق اخبرنا جعفر بن سليمان حدثنا ثابت
عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل في عمرة القضاء مكة وابن رواحة
يمشي بين يديه وهو يقول خلوا بني الكفار عن سبيله اليوم نضربكم على تنزيله
ضربا يزيل الهام عن مقيله ويذهل الخليل عن خليله مراد از عمرة القضاء
است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم بجا آورد ... آن عمره که در سال حدیبیه ...
ممنوع ... شده ... در سال ... قریش ... رفتند و مکه را خالی گذاشتند
عن سبيله ... امر به ... است و نضربكم بسكون باء واقع ... الخ

[illegible] ضرورت شعر [illegible] منطق است [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] بر [illegible] است [illegible]

[illegible] زیرا که [illegible]

[illegible] فقال له عمر یا ابن رواحة بین یدی رسول الله صلی الله علیه

وسلم وفی حرم الله تقول الشعر فقال له النبی صلی الله علیه وسلم خل عنه یا عمر

[illegible] فلهی اسرع فیهم من نضح النبل [illegible]

[illegible] در جواب [illegible] زیرا که [illegible]

[illegible] رضی الله تعالی عنه [illegible]

[illegible] تا بلا [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

ما جمع با شعار [illegible] ابیات مذکوره و اسم جمع ابیات باعتبار تاثیر است یعنی تاثیر آن ابیات

باعتبار تاثیر است یعنی [illegible] از [illegible] نبل که انداختن تیر است

یعنی چون [illegible] و علیه النبل [illegible] است [illegible]

خاطر [illegible] باشد مثل انداختن تیر و امثال آن مناسب است که تاثیر این ابیات

از آن زیاده است پس مناسبت تمام داشته باشد و این موافق است با امر که در آن

حدیث [illegible] اهجوا الکفار فانها اشد علیهم من رشق النبل و در حدیث دیگر که

[illegible] جواب مذکور جواب حضرت را بران حمل کرده چون تاثیر ابیات

زیاده بیشتر است از جهت آنکه شنوند بیشتر [illegible] از آنکه [illegible]

[illegible] باعانت خدای تعالی [illegible] و در روایتی دیگر عبارت ابن رواحه

کعب بن مالک است و این اصح است زیرا که [illegible] عبد الله بن رواحه [illegible] با جعفر

[illegible] شهید شده باشد پیش از فتح مکه حدثنا علی بن حجر حدثنا شریک عن سماک

[illegible] عن جابر بن سمرة قال جالست النبی صلی الله علیه وسلم اکثر من

[illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] اشیاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

اول بابیات [illegible]

میکرده باشند [illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

است [illegible] نیست که مقصود [illegible] این است که چون حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

با خلق بوده اند [illegible] که این [illegible] و باطن [illegible]

[illegible] از تعلق باطن [illegible] مذکور [illegible] مشتمل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] داشت [illegible]

[illegible]

و بعد از ان بار و نزدیکی کرده [illegible] جهت [illegible] وضع کرد این قصه در

مجلس حضرت و اصحاب [illegible] و کیفیت آن میرسیده اند حدثنا علی بن حجر

حدثنا شریک عن عبد الملک بن عمیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة عن النبی

صلی الله علیه وسلم قال اشعر کلمة تکلمت بها العرب کلمة لبید الا کل شیء ما

خلا الله باطل نسبت اشعر بکلمه لبید از قبیل نسبت [illegible] مفید کمال [illegible] حدثنا

احمد بن منیع حدثنا مروان بن معاویة بن الحارث بن اسماء، فارس کنیتش

ابو عبد الله کوفی است اما در مکه و دمشق بوده حافظ بوده و در اسماء شیوخ تدلیس

در سنه حدیث او در کتب سته هست عن عبد الله بن عبد الرحمان الطائفی [illegible]

بوده و خطا میکرده بخاری در ادب مفرد و ترمذی در شمائل و باقی ائمه در صحاح حدیث

او روایت کرده اند عن عمرو بن الشرید عن ابیه [illegible] بفتح شین معجمه و کسر را [illegible]

[illegible] سوید از مشهورین صحابه است در بیعت رضوان بوده کنیت او ابو عمرو [illegible]

هر دو روایت صحیح ... [illegible] ... ابن ماجه ... [illegible] ... و در بخاری ... [illegible] ... اخراج کرده

و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی روایت کرده اند قال کنت مع رسول الله

صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... عن قول ... [illegible] ... الصلت ... [illegible]

[illegible] ... قال النبی صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... حتی ... [illegible]

و در بعضی نسخ ... [illegible] ... قال النبی صلی الله علیه وسلم ان کاد لیسلم

... [illegible] ... و در بعضی ... [illegible] ... عبارت ... [illegible]

... [illegible] ... بعد ... [illegible] ... است ... [illegible] ... جزو ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible] ... و در بعضی کتب

کسر و سکون ... [illegible] ... ضبط کرده ... [illegible] ... کسر ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible] ... کذا ... [illegible]

است ... [illegible] ... بعضی ... [illegible] ... لیکن ... [illegible]

بمعنای ... [illegible] ... ثنا اسمعیل بن موسی الفزاری

بیعنی ... [illegible] ... علی بن حجر والمعنی واحد قالا حدثنا عبد الرحمن

بن ابی الزناد عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت کان رسول الله

صلی الله علیه وسلم یضع لحسان ... [illegible] ... المسجد یقوم و در بعضی نسخ

است یقف علیه ... [illegible] ... علیه قائما یفاخر عن رسول الله صلی الله

علیه وسلم او ینافح عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ویقول رسول الله

صلی الله علیه وسلم ان الله یؤید حسان و در بعضی نسخ حسانا بروح القدس

ما ینافح او یفاخر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... در مثل

تمت علیه ... اما استعمال میکنند و ... [illegible] ... ویقول ... [illegible] ... لیست مفاخرة ... [illegible]

تاج المصادر ... [illegible] ... فخر ... کردن ... دفع کردن از کسی است و مراد از مفاخرة

از رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... و لفظ او

در حدیث ... [illegible] ... روح القدس جبرئیل است و تایید بروح القدس

... [illegible] ... حدثنا اسمعیل بن موسی و علی بن حجر

... ثنا ابو الزناد و در بعض نسخ عبد الرحمن بن ابی الزناد است عن ابیه

عن عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم مثله [illegible]

[illegible]

[illegible] کفته

کر [illegible] [illegible]

روی [illegible] [illegible]

جعفر حدثنا الحسن بن الصباح البزاز حدثنا [illegible] علي [illegible] بن [illegible]

[illegible] مفتاح [illegible]

[illegible] و دیگران حدیث [illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا ابو النضر [illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا ابو عقيل الثقفي حدثنا عبد الله

[illegible] حديث [illegible] عن مجالد عن الشعبي عن

مسروق عن عائشة قالت حدث رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات ليلة

نساءه حديثا فقالت امرأة منهن كأن الحديث حديث خرافة فقال أتدرون

ما خرافة ان خرافة كان رجلا من عذرة اسرته الجن في الجاهلية فمكث فيهم

دهرا ثم ردوه الى الانس وكان يحدث الناس بما رأى فيهم من الاعاجيب فقال

الناس حديث خرافة ظاهر اندرین است چنانچه در بعض نسخ [illegible] است و وجه [illegible] آنکه بعضی

چنان گفته اند که شاید که بعضی رجال در مجلس بوده باشند و در خطاب به تغلیب ایشان واقع

شده باشد و بعضی گفته اند که ازواج طاهرات را بخطاب رجال مخاطب داشته اند بنا بر

تنزیل ایشان در کمال عقل در منزله رجال مخاطب داشته اند و توان گفت که خطاب

مخصوص ازواج نیست بلکه مخاطب کسانی اند که این لفظ را استعمال میکنند از رجال

و [illegible] و در این خطاب تغلیب رجال [illegible] و [illegible] بعض [illegible] مذکوره [illegible]

و بنا [illegible] قبیل است که قبیله ان اسم مشهور شده [illegible]

[illegible] قبل اسلام است و در ان زمان مثل ان [illegible] بوده [illegible]

جه

وجمع آن به ولسبت حدیث خرافه باعتبار غرابت است چه خرافه سخنان غریب نقل کرده ومردم
او را تکذیب میکردند وسخنان غریب وعجیب را حدیث خرافه گفتند وحضرت صلی الله علیه وسلم
بیان نمودند که خرافه در حدیث صادق بوده تا کسی سخنان لغو را حدیث خرافه نگوید
در صحیح حدثنا علي بن یونس عن هشام بن عروة عن اخیه عبد الله بن
عروة جمع بنیز الصنعانی انتهی این کلام است نقل و وجه نقل بوده از جامع است که او آخر حدیث
بنوا ابیه بصیغه بود دوا ام سته جز ابو داود حدیث او را آورده اند عن عروة عن
عائشة رضي الله تعالى عنها قالت جلس احدى عشرة امرأة ... ازنا بعضی استدلال
صیغه مشمول است ... از افاده از جهه دگر خلاف است
... حدیث مرفوع است ... قالت جلست بود ر بعضی نسخ جلس بوده و در
بعضی ... بلیسه ان باشد که ... مذکر ... سیبویه حکایت
کرده ... اند مستفاد ... از علامت تا نیت در فعل اگر
اسم ... امرأة ... مؤنث غیر حقیقی ...
... شرح ... قامه اند ... و مراد از ... متعاهدات
در قاموس تفسیر ... جمعی زنان ... بوده ... بعض گفته اند
تعاقدن ان لا یکتمن من اخبار ازواجهن شیئا قالت الاولی و در بعضی نسخ
قال وموافق روایة صحیح ... است که مراد اولی است و ... مراد یا تکلم یا اولی در حلوس
زوجی لحم جمل غث علی راس جبل وعر لا سهل فیرتقی ولا سمین فینتقل و غث
رفع و جر ... مرویست بوصفیة لحم و غث لاغر قابل النقی و وعر یعنی صعب که صعود
بران ... باشد یعنی آنکه او لحم نقع است متمرد و بد خلق است ... سهل و سمین
... رفع و توجیهش آنست که شبیه به لیس باشد و مستعمل باشد بمذهب بنی تمیم
یا لا نفی جنس باشد بمذهب بنی تمیم و مسند الیه چون معرفه است مرفوع است
تقدیر کلام لا الجبل سهل است و فتح با انکه لا نفی جنس باشد وجر بوصفیت جبل وجمل و تقدیر
کلام والا سهل فی الجبل ولا سمین فی اللحم یا غیر سهل و غیر سمین و انکه جر سهل بسبب معطوفیت
بر وعر باشد مناسب نیست چه عطف ... بران محتاج است بتکلف ... و انتقال الی الازم
... و وجه مجهولیت ... است و در بعضی نسخ فینتقی از انتقا ... گزید

او زن معز انا استخوان و نام این زن مهدد بوده بنت ابی مرد هم [illegible] قالت الثانية
زوجی لا ابث خبره انی اخاف ان لا اذره ان اذکره اذکر عجره وبجره [illegible]
عمره بوده بنت عمر [illegible] بعضی گفته
اند که [illegible] است [illegible] از زم
یعنی [illegible] شود و بعضی گفته اند که [illegible] است [illegible]
واگر شروع در [illegible] کنم [illegible] بترسم که [illegible]
[illegible] مترو [illegible] است که [illegible]
خیر اتمام [illegible] را [illegible] شنیده باشد [illegible] از عهده [illegible]
و [illegible] است که [illegible] بعضی این جهت [illegible] که تمام [illegible]
و موجب نقض عهد شود و بعضی گفته که [illegible] باشد که [illegible]
[illegible]
[illegible] نیست [illegible]
آن [illegible] آنکه [illegible] نیست [illegible] که هیچ [illegible]
بعد از آن عهد چون [illegible] بترسم که [illegible] آنکه [illegible]
عهده عهد [illegible] و [illegible] آنکه [illegible] باحکم [illegible]
ذکر [illegible] که از ذکر عجره و بجره [illegible] شود و عجر [illegible] مهمله و فتح جیم عجره است [illegible]
در [illegible] نیست که در [illegible] شود و بجر [illegible] لکن [illegible] است
و در [illegible] گفته که بجره [illegible] ناف است و عقد [illegible]
و بجر [illegible] عیوب [illegible] است و تمامی احوال [illegible] و بعضی گفته اند که عجر [illegible]
و اگر ناف بود بجره است و این اعتبار کنایت است از [illegible] کنایت است از [illegible]
و این عبارت صریح در مذمت زوج نیست بلکه احتمال مدح و ذم هر دو دارد و بعضی
گفته اند که سخن این [illegible] نقض عهد نیست که بیان حال زوج کرده با آنکه [illegible]
معاشره است یا در نهایت نقصان و [illegible] که عهد مقتضی آن بود که هیچ از خبر
پوشیده ندارد و این محل منافی آن است قالت الثالثة زوجی العشنق ان انطق
اطلق وان اسکت اعلق نام ثالثه [illegible] بوده بنت [illegible] کعب [illegible]

العشنق

نيز بمعنی بسيار طول و عرض است ايشان بعضی به معنی و بعضی به معنی سنگدل و بی رحم
از نسبت اصلی بسيار و بعضی بسيار گفته‌اند و بعضی بی خلق گفته‌اند و ابن الانباری بمعنی بيکار
نادان بسيار ... و بعضی بسيار مطلق شوم و اگر ساکت باشم معلق يعنی ... دارم
چه بيم دارم اگر عشق بعضی بمعلق است پس ... بمطلق آورده و اگر بعضی طويل است
عشنق گفتن مؤيد اين معنی است تا است که طول قامت او بسط است و اين امور از
افعال سفها است قالت الرابعة زوجي كليل تهامة لا حر ولا قر ولا
مخافة ولا سآمة يعنی شوهر من همچون شب تهامه است ... و تهامه در صحاح
گفته که نام بلادیست از عرب گفته که او را تهامه ... عرب است و در حيره و حافظ
بوموسی گفته که تهامه مکه است و اعور ... و ذکر او است و بعضی گفته‌اند که تهامه
بمعنی ذات حرارت است تا آنجا که مرحله از ... و غيران از زبان عرب ... غور
گويند زيرا که تهامه است و ... مقصود از تشبيه بيان اعتدال است چه تهامه
باعتدال مشهور است و کشف مقصود کرده بقولها لا حر تا آخر يعنی نه حرارت است
بفتح قاف و ضم آن برودت يعنی نه گرمی است و نه سردی بلکه معتدل است
و اين وصف اوست بنا بر اخلاق حميده چه اصول فضائل حکمت است و عفت و شجاعت
و يک اعتدال و توسط است ميان افراط و تفريط و جانبين آن رذائل اخلاق است
ولا مخافة ولا سآمة نيز تتميم بيان اعتدال است چه حرارت منشأ غضب است و کج خلقی
و تندی که موجب مخافت اهل منزل است از صاحب آن و برودت منشأ جمود و افسردگی
و ملال سآمت است و بر تقديری که تهامه مکه باشد در وجه شبه بليل تهامه عدم مخافه
و سآمه در ... است زيرا که در مکه که بلد امين موصوف است مخافت است و بنا بر
شرفی که دارد در سآمه منتفی و ترکيب لا حر تا آخر از قبيل لا حول ولا قوة الا بالله
در وجوه جائز است ليکن روايت غير رفع و فتح وارد نيست قالت الخامسة
زوجي ان ... فهد و ... شبه ... گفته که ... است ... زوجي ان دخل فهد وان
خرج اسد ولا يسأل عما عهد ... و ... و در عبارت ... بمعنی کثرت
خواب ... است ... و مراد در حديث وصف اوست بکثرت
... مدح است بانکه ... نيست با اعتراض بر تفحص احوال و معايب ايشان.

کرد و م را اصطلاح آن [illegible] است که در [illegible] باشد و بعضی از کلف [illegible]
بلکه از عدم [illegible] [illegible] و ذکر مراد و صفت [illegible]
با [illegible] [illegible] در منزل [illegible]
واگر بیرون صفت [illegible] منزل [illegible] میکرد و [illegible]
ذم او بود و بندی و غضب [illegible] که [illegible]
و تعیین [illegible] در منزل احتمال مدح [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] احتمال ذم دارند [illegible] و [illegible]
و حمل بران [illegible] قالت [illegible] و [illegible] دان [illegible]
وان اضطجع التف ولا یولج الکف لیعلم البث نام [illegible] ۱
[illegible] المصادر [illegible] کسی [illegible] کلام [illegible]
ذم زوج است و [illegible] خوردن اصناف طعام [illegible] و این معنی
مناسب است [illegible] بیان [illegible] و عدم اکتفا [illegible] قسم از طعام
استیفا [illegible] که تمام را
میکند و ذخیره [illegible] و جهت عیال باقی نمی
گذارد و الفاظ دستاج المصادر گفته که خود را در جامه پیچیدن و مراد بر تقدیر
آنست که خود را در جامه پیچد و با من ملایمتی و مفارقتی ندارد و بر تقدیر مدح آنکه مرا
حکم جامه خود دید و مضمون هن لباس لکم ظاهر [illegible] ایلاج فرو بردن و در
الوصول آورده که بث مرض سخت است و در اصل شدت حزن است و مراد آن است
که وی قلیل الشفقة است در شأن او و اگر او را بیمار یابد [illegible] در جامه [illegible] از جهت
استکشاف حال چنانچه عادت مردم است هر چند [illegible] باشند خصوصا از واج [illegible]
و [illegible] نقل کرده که مراد آن است که وی قلیل التفتیش است از [illegible] امور او [illegible]
و همچون کسی که دست در باطن امری در [illegible] جهت استکشاف و حاصل آنکه او را
مدح میکند بتغافل و قلت بحث [illegible] اخفاء آن مراد است و مخفی نیست
که این معنی مناسب معنی بث نیست قالت [illegible] ام [illegible] اشیاء
[illegible] عیایاء او غیایاء طباقاء کل داء له داء [illegible] او فلک

و در جامع الاصول در معنا چنین نوشته که عیایا و معنوه تملی عنایه مستعد کردیدن ایمان لیسه
العجز است و بعضی گفته عیایا بمعنی عنین است و معنی آنکه از غیایت باشد بمعنی ظلمت
دیوانه بود که عاجز است هر کار از غیر و چون کسی که در ظلمتی باشد که هیچ راه
نبیند و در صحاح آورده که جمل عیایا در ابلیسته مصراب شده عیایا و رفاعی
فی المنطق ملالم و غیایا بحبیں مہملہ از غیابت بمعنی ظلمت و هر چه سایه اندازد و
مقصود آنست که راه نمی برد بمکانها چون شخصی که در ظلمت باشد و این معنی
یا آنکه بیچون سایه کثیف مظلم است که در شهرات و خیر نفعی نیست و بعضی تجویز
کرده اند که ماخوذ باشد از غی بمعنی خیانت یا خیبه یعنی عیان العفری و اول است
و بران تقدیر عیایا با مناسب است و وجه قلب ظاهر نیست و در صحاح گفته که یقال
جمل طباقاء للذی یضرب و رجل طباقاء للرجل الذی و نیز گفته که طباقاء و عیایا
بمعنی احمق و بعضی گفته که مراد از طباقاء آنست که امور وی بر وی پوشیده بود
مرحمتی و بعضی گفته اند که فی احمق است و بعضی گفته اند که مراد از طباقاء آن
است که بهنگام جماع بر وی صحیح است آنکه سینه را بر سینه معشوقه می سازد
بجز سینه و صفت آلتش کو ... و مراد ثقل است ظاهر نمی شود. و کل داء
له داء را بچند طریق تفسیر کرده اند یکی آنکه هر دردی از دردها که مردم دارند
در وی موجود است یعنی هر عیبی که در رجال می باشد در وی هست و برین تقدیر
جمله له داء خبر کل است و دیگر آنکه هر دوائی که در وی است آن داء است یعنی درد
کامل است و برین تقدیر له صفت داء است و داء ثانی خبر کل و شجک تا آخر تفصیل
یعنی اشور ذمیم او است و شج زخمی است که استخوان از آن نماید و فل شکستن
استخوان ... و معنی آنکه از وی ضرب شدید مادری شود که منجر بزخمی شود
که پوست و گوشت را بشکافد و استخوان نماید یا استخوان را شکند یا بجز هر دو
شود قالت الثامنة زوجی المس مس ارنب والریح ریح زرنب
ارنب خرگوش است و بنرمی جد معروف است زرنب گیاهی است خوشبو
یا نوعی از انواع طیب یا زعفران و مراد مدح زوج است بنرمی بدن و
خوشبوئی و تواند بود که مدح باشد از نرمی طبیعت و حلم و حسن خلق و طیب

احسن و نسب و بعضی گفته اند که جهت بدان کنایت باشد از بی‌سستی در حاشیه
و غرض مدیث نهم قالت التاسعة زوجی رفیع العماد عظیم الرماد طویل
النجاد قریب البیت من الناد نهم ام کلثوم بنت سمو [illegible] می گویند بیت
در بعضه ان [illegible] بنا هر علو و طول باشد که جهت از علو نسب و حسب
چه عرب وضع بیت در موضع شرف حسب و نسب می کرده اند و ما کثر
است و عظم آن کنایت است از کثرت ضیف و کثرت طبخ از جهت اطعام ایشان بجهت
حمایل شمشیر است و طول آن کنایت است از طول قامت که نزد عرب دلیل شجاعت
است و ناد مجلس و مجمع قوم است و حق النادی بوده یا بجهت رعایت سجع
محذوف شده و قرب بیت بواد مدح اوست به مهمان دوستی و سخاوت چه غرض
از بیت قرب آن است که مردم بیشتر بوطن او آیند و مکان او معروف متعین
باشد یا آنکه اهل نادی در اطعمات بمنزل او رجوع کنند و بعضی گفته
اند که شاید وصف او بعد بر بیت و تقدم چه مجلس و مجمع قوم نزدیک خانه
رؤسا می باشد و مخفی نیست که مناسب این معنی اضافت قرب به نادی است
قالت العاشرة زوجی مالک و ما مالک مالک خیر من ذلک له ابل کثیرات المبارک
قلیلات المسارح اذا سمعن صوت المزهر ایقن انهن هوالک نام
عاشره کبشه بنت ارقم است مالک احتمال علم و وصفیت دارد ما در ما مالک
۷ استفهامی است و کنایت است از رفعت شان او گویا که بنا بر رفعت شان
و مالک دوم وصف بود یعنی نیست هیچ مالک نام ذی ملکی بجهت از آن که له ابل
که بیان ملک است مناسب این معنی است و مرجع تقدیر ثانی ذلک زوج است
و بر تقدیر اول تواند بود که راجع بزوج تاسعة باشد [illegible] که مذکور شد
و از توجیهات یازده است آنکه اشارت باشد با وصافی که از جهد عذرا و رمی شود بمناقبی
که مستفاد می شود از ما مالک بجملا چه این توجیه محتاج است بتقدیر مضافی در ما مالک
یعنی صفة کدام مالک و منقبة که بهتر از این صفات و مناقب و همچنین بعد تمام
[illegible] از آنکه ما نافیه باشد و مالک دوم تاکید مالک اول [illegible] مبارک جمع مبرک
بفتح میم و در [illegible] گفته که مبرک آنجا که شتر خسبد و مسارح جمع مسرح بمعنی

چراگاه

[illegible] است [illegible] که شتران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابل است و [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت ابل باشد [illegible]
[illegible]
این [illegible] است [illegible] شتران [illegible]
[illegible] ابل [illegible]
[illegible] است [illegible]
ما لک [illegible] عبدالله و بعضی [illegible] این گفته اند [illegible]
[illegible] مشهور است [illegible] جواب [illegible] نموده اند و
بعضی گفته اند که جواب [illegible] که ثابت نشود که مزهر در اشعار
اهل بادیه که حضر را ندیده اند [illegible] جواب بران موقوف نیست
چه آنکس که توجیه معنی [illegible] مانع است [illegible] درین قوت است که مزهر
نوازند و دیگر آنکه در اشعار عرب هست و آنکه نفی مزهر میکند مدعی است و بیان آنکه
در اشعار اهل بادیه نیست و نزد اهل بادیه مستعمل نیست بر و قالت الحادیة عشر
زوجی ابو زرع و ما ابو زرع اناس من حلی اذنی وملأ من شحم عضدی
وبجحنی فبجحت [illegible] ما ابو زرع استفهامی است و کنایت است از
رفعت شان چنانچه پیشتر در ما مالک مذکور شد اناس از نوس بمعنی تحرک است فعل
در اصل اذنان بوده بجهت اضافت بیاء متکلم نون ساقط شده ملأ فعل است
متعدی یعنی پر گردانید و عضد بازو است و مراد ازین بیان آنست که احسان
چندان کرد بمن که فربه شدم [illegible] تمام [illegible] نه عضد و ذکر عضد جهت

تنها دان است که قصد بعلاطف کسی باشد بخلاف حفظ که بتقدیم کرده تکرار کند
قریب او باین اشعر کیا بعض بعضی از عشا الوارد و کرد از جهت قرب
بدر انسب بعضی زحم بها کرد نسبید بجهت روایه مشهور تصدیق تکلیم است
معهود بود جمله الی بعثتی متعلق است بحاظره معدد معنی شکر کن بنیه مطالب خاطر
ستم او دو طلق که اثر بعضی طرف بود معنی موجب ... از جهت تکلیف بود چنان
طلب حاصل و فوة بنصوحه حال است کیا بمطلب احسان للعبد بر تیج است یا سخن و حسب
حجابی که دلیق بود بوجه وجدانی ... بل عنیمه بشر تحقق فی اصل صحتهم
الحفظ و بالیقین و منتق عندیت ... عنم است ... تعلیل و در لفظ نیز
بقیستان بجهت کسر بود و منو است و گفته اند بر تقدیر بود متوجه است
معنی لبعض گفته اند که بکسر بمعنی مشقت است و بفتح بمعنی ... کرده معنی عار
کوه و مقصود ... احوال ... مراحل کرده با خود
کرد ... اهل الحب و شتر و ... بود ... است
و لحیط او از پالان شتر بجهت نقل ... است
حرص کو قتی و متعلق اسم ... است ... بعنی ... منیه ... است
از ... و منفق و اسم فاعل است الا الاتفاق ... و ... چنانکه
و مراد از اهل منفق طارد ... طیور است از زراعت و دور نیست که مراد اهل دو جام
باشد یعنی قبیله که ماکیان را نگاه میدارند یعنی اصافت ... ماکیان و غیره
و تجارت و زراعت دارند و از صحاح فهم می شود که نقیق در دجاج و صفدع ... است
مستعمل می باشد و بنابرین تواند بود که موضعی باشد که بجهت آن محل صفدع بود و
بجهت کثرت طعام که باشد و ماکیان و نعامه نیز داشته اند فعلی اقول فلا اقبح
وام قد فا تصبح و اشرب فا تقیح اقول درین مقام متعلق ... بلکه مراد
مجرد صدور قول است یعنی از من قول صادر میشود متعلق به معقولی که باشد
پس تقبیح کرده می شود یعنی من ... ورا جر نمیکند ... است
است و جمله وار قد فا تقبیح ... عنده است و در ... بعضی چنان گفته اند که نزد
روم می خواهم پس تمام میکنم خواب خود را و بعضی گفته اند که استصبح یعنی خواب می کنم

تاصبح

بیچه بیدار از صباح است چه بهتر آنست که در شود خواب شب باشد و التصبح اسارت با شب بستند
بخواب اول روز چه بضم صاد و بهم فتح خواب اول روز است و غرض بیان تحسین زوج
است نسبت با او که بخواب مستطاب ... و رنج را دیکنه و بدبکی ... بپرورد و در بیان فراغت
به جهت آنکه خدم و لوازم بسیار هستند که حاجت ترک خواب روز نه بهر ... بیست
تقنح ... است که ... سیراب شدن ... بعد از سیرابی ... است
بهیات ... سیری است ام ابی زرع فما ام ابی زرع عکومها رداح و بیتها
فساح جمع ... از مدح ام ابی زرع منتقل بمدح ... شده و ... ام ابی زرع را دال
است بر کمال خلق ام ابی زرع چه عادت ... ما در ... نیکبختی باشد عکوم
بضم ... جمع عکم است بکسر عین ... بار است که در آن متاع باشد و رداح
بفتح را و کسر ... بمعنی ثقیل است یعنی جوالها او پر متاع است و بجهت آن ثقیل است
و فساح بفتح فا یعنی فراخ و بعضی ... ابن ابی زرع فما ابن ابی زرع مضجعه
کمسل شطبة وتشبعه ذراع الجفرة مسل بفتح میم و سین مهمله و تشدید
مصدر ... بمعنی مسلول و شطبة بشین معجمه مفتوحه و طا مهمله ساکنه و با موحده
نزد بعضی بمعنی شمشیر است و نزد بعضی شاخ سبز ... است یعنی خوابگاه وی
شمشیر است برهنه یا همچون برگ سبز است از نخل و بر هر تقدیر غرض بیان باریکی
... مقصود وصف اوست بکم گوشتی و نزد عرب این وصف در رجال پسندیده
است و بعضی گفته اند که تواند بود که مسل اسم مکان باشد و مراد از مسل سیف غلاف
شمشیر بود و مقصود تشبیه مضجع باشد و آنکه تشبیه مضجع مسل با عبارت ... باشد
مناسب نیست چه وجه شبه باید که ظاهر باشد و از تشبیه مفهوم گردد و بر این تقدیر
ظاهر است که درین تقدیر ... نیست و جفرة تانیث جفر است و جفر بزغاله چهار ماه
است که از مادر جدا شده و شروع در چریدن کرده بنت ابی زرع فما بنت ابی زرع
طوع ابیها وطوع امها وملء کسائها وغیظ جارتها طوع فرمانبرداری است
و غرض مبالغه است در اطاعت والدین ... که گویا عین اطاعت است و ملاء
بکسر میم بمعنی پر ... کسا جامه است و غرض بیان فربهی اوست بر وجهی که جامه
را پر ... و ... بجای ملائی ... واقع است

یعنی خلو رداء او

یعنی خلو رداء او در بیان او بعضی گفته اند که مراد کم گوشتی اعالی بدن است و از جنبی
است و مذا ازار او نه کرد. بعضی روایات است مؤید آن است و قاضی گفته که اولی در
بیان مراد آنست که دوش او پر گوشت بوده و سینه برآمده بر وجهی که رداء بر
غاتی بدن منطبق نمی شد یعنی جنب خالی می ماند و از جارست بعضی گفته که مراد کم موی
است و بنابر عفت فعال او از جمله خشکین جهش. و در بعضی روایات عظم جار
رمد و عقر بلا کارست یعنی از جمله آنکه نمی گوید جار رطا بود و در بعضی روایات عبر
بفتح عین مهمله و با موحده آمده و معنی است بانکه غیب اعتبار جار مطور است
و با آنکه جاره او را غیرت میکیرد از غیرت یعنی پکاه جا مرحته بنی دمرع لاتبث
حدیثنا تبثیثا و لاتنقث میرتنا تنقیثا و لاتملاء بیتنا تعشیشا
بث از باب فعل یفعل بفتح ماضی و ضم غابر بمعنی اشاعت اظهار است و تبثیث
مبالغه در بث است و غرض آن است که سخن بلکه سخن پوشیده مید ارد
راجع است به نفی تنقث بمعنی تنقث از باب اول و تنقث از باب تفعیل هر دو مرویست
خیانت و اسراف است در میره طعام است و لاتملا تعشیشا بغین معجمه
مثلثه مرویست و معصر شد به لا تغشه تغشیشا بعین مهمله و دو شین معجمه
کردن مرغ و غرض عدم خیانت است یعنی خیانت نمی کند که در هر گوشه چیزی پنهان
کند همچون مرغ که در هر گوشه آشیانه دارد یا آنکه خانه را از نظافت بیرون نمی برد
و همچون آشیانه که چرک نمی سازد و تواند بود که از عشش الخبز باشد بمعنی فسد یعنی طعام
نمی شود از مراعات طعام بر وجهی که فضله منجر بف دشود و بعین معجمه نیز مرویست
از غش که در طعام با غیم با غیم در تاج المصادر آورده از ابن السکیت که تغشیش غیم
است قالت ابو زرع والاوطاب تمخض فلقی امرأة معها ولدان لها کالفهدین
یلعبان من تحت خصرها برمانتین فطلقنی و نکحها او طاب جمع وطب
بفتح واو و سکون طاء مهمله و آن مشک شیر است و تمخض بیرون آوردن مسکه
از شیر بتحریک در روایت مسلم وطاب است جمع وطبه و آن نیز بهمین معنی است
و مراد از خروج سفر است و جمله والاوطاب حال است یعنی سفر کرد در حال کثرت
بی که تابستان است و تشبیه ولدان بفهدان در جهت و بازی کردن است و خصر بفتح

حشاو

خاء معجمه و سکون حاء مهمله میان است و مراد از آنکه بازو پیکر دو راز بعضی میان او
به صدد ما آنست که کفل عظیمی داشت چونانکه اگر به پشت خسپیدی به جهت کفل گنبدی
بودی که زنان از آن مرد می بر فتی و فرزندان آن زن انار کشادی رمانها می انداختند
و اشاره است این لعب خصوص میان عرب که تکلفی چندان ندارد بعید نیست و استبعاد
قاضی این لعب بنابر بعضی از این ملاعب از اولاد نسبت به امهات مستبعد است
و بعضی از فضلا گفته که این حکایت زمان جاهلیت است و عادت و عادت آن زمان معلوم
نیست و قاضی این لعب به بنیان اولاد نسبت داده [illegible] بنا بر آن عبارت این زمان از زنان داشته
و ظاهر است که این از بعد مستبعد داشته ابعد است فنکحت بعده رجلا سریا رکب
شریا و اخذ خطیا و اراح علی نعما ثریا و اعطانی من کل رائحة زوجا و قال
کلی ام زرع و میری اهلک و لو جمعت کل شیء اعطانیه
ما بلغ اصغر آنیة ابی زرع نکحت ای تزوجت سری فعلی است بمعنی فاعل
از سرو بعضی جلالت و بزرگی و بعضی گفته اند که سرو بمعنی سخاوت یا مروت است
و [illegible] را گویند که بسیار رود و تند باشد و بعضی گفته اند که فاتو کریم است و مراد
از خطی [illegible] منسوب به خط بفتح خاء معجمه و کسر و آن قریه است از ساحل
عمان و نزدیک بحرین و چوب نیزه آنجا خوب می بوده و اراح علی یعنی داخل ساخت
در مراح که چراگاه است در حالتی که عرضه کرده شده بر من نعم که شتر است و گاو و گوسفند
و قاضی عیاض گفته که مخصوص به ابل است نزد اکثر اهل لغت و در جامع الاصول نیز تفسیر
[illegible] نعم به ابل کرده و ثری بمعنی کثیر است از ثروة بمعنی کثرت مال و رائحة مالی است که شبانگاه
بخانه می آید از ابل و بقر و غنم و عبید مراد از زوج اثنان است و محتمل است که صنفان
باشند و دعوی استعاره [illegible] بر عموم نعم ابل و غیره را که بعضی فضلاء کرده ممنوع است
میری [illegible] ای زراست یعنی ضیافت و مراد از اهل شاید که اقارب ام زرع باشد
و تواند بود که [illegible] ایشان [illegible] باشند و ما بلغ اصغر آنیة ابی زرع مفسر شده بانکه نمی رسد
آن عطاء او به خوردترین ظرفهای عطاء ابی زرع و آنکه ابی زرع او را اناثی داده باشد
یاد داشته باشد که آنچه او بخشیده برابری بان نکند لذا بعید است قالت عایشة فقال
لی رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت لک کابی زرع لام زرع

و در بعضی روایات غیر صحیحین وارد است که عند ابی زرع طلقت و در بعضی روایت
غیر صحیحین وارد است که کنت لک کابی زرع فی الالفة والوفاء لا فی الفرقة والجلاء و
رفا والالفة و سوالفت است و از امام نووی رحمة الله علیه منقول است که کان در کنت
لک زاید است و مقصود انا لک است یا انکه از برای دوام است چنانکه کان در غفورا
رحیما بمعنی در ماضی و مستقبل و حال ثابت است و بنی بعضی بر این سخن از چند وجه
ایراد کرده اند یکی انکه کان زاید عمل نمیکند بلکه ما بعد او یا بتداییت و خبریت باقی است
ثانیا انکه اگر مستقبل داخل بوده در این حکم لایق آن بودی که انحضرت صلی الله تعالی علیه
و سلم ان شاء الله تعالی فرمودندی چه در اخبار مستقبل استثنا واجب است الا انکه
ظاهر این است که اراده جز از ماضی یا حال کرده باشند و مستقبل بعلم خدای تعالی گذاشته
باشند و در این سخن از دو وجه نظر است اما وجه اول بجهت آنکه زاید بودن کان منافی
عمل نیست لهذا در صحاح لغة مثال کان زایده که برای تاکید مطلق او را دو ... مطلق گفته
که معنی این زید منطلق و کان الله غفورا رحیما نیز مثال کان زایده ساخته و سیبویه و
ابو علی فارسی گفته اند که کان زایده عمل میدارد و کان در شعر ... فکیف اذا ... بالمنا
کانوا کرام زایده و لها خبر هستم و بکر انکه آنچه واجب است در اخبار مستقبل نسبت به
آن حضرت آن است که مقید باذن الهی باشد چنانکه و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا
الا ان یشاء الله مفسر شده نزد بسیاری الا وقت ان یشاء الله ان یقول ای بمعنی
ان یاذن فیه و لهذا در بسیاری از اخبار مستقبله ذکر ان شاء الله تعالی نیست چنانچه در حدیث
فتح خیبر که فرمود لاعطین الرایة غدا الی رجل یحبه الله و رسوله و غیر ذلک و بهم سؤال
باین است و ایضا تواند بود که کلام مذکور خبریه نباشد بلکه انشا از ... تعالی لوقه موافقة
باشد و ایضا تبادر معنی که ذکر کرده خلاف ظاهر است بلکه اسم معنی که تا زمان تکلم
از قبیل ابی زرع بودم نسبت بتو و این زمان نمیدانم که حال چون شد بسیار بعید است
چه جانی آنکه ظاهر باشد و در مقام تشبیه با ابی زرع ایراد لک که مشعر به نفع است نسبی
مناسب است و گفته اند که حدیث دال است بر استحباب حسن معاشرت نسبت با اهل خود
و منع از اخبار از ازام ماضیه و عدم وقوع طلاق بکنایه ... نیت نداشته باشد طلاق
واقع نشده و این بنا بر روایتی که بدون عبارت غیر ... است و بعضی دال

است

است برانکه ذکر معائب انسان مجهول غیبت نیست وانا حضرت عایشه را از ان منع فرمودی وبعضی برین ایراد کرده که عایشه ذکر معائب مجهول نکرده بلکه از آن باد مجهولیست نقل معائب رجال مجهولین کرده پس جواب این ایراد ایست متعلق بعبارت وساقه زنده بالفظی گویا که میگوید که متبادر از ذکر آن اینست که بر سبیل نقل حکایت شان لیکن چون مقصود از ان نیست که غیبت محرم متعلق بعباد می باشد خواه بر سبیل نقل حکایت باشد یا مباشرت پس ایراد مذکور محل نیست وفایده آخر متفق است مرانکه لام الکل از برای مجرد اختصاص باشد و تنبیه باعتبار نفی که از شوم ه و بعضی مقام مقصود نیست مفقود ناشار (128)

اوردن باب نوم بعد از سمر مناسب است حدثنا عبد الرحمان بن مهدي حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عبد الله بن يزيد بعضی علما گفته اند که وعبد الله بن یزید است یکی شیبانی او را ضعیف میدانسته ودیگری خود که از شیوخ مالک است چه در کتب ستة حدیث او هست ودرینجا مقصود او تکه او از طبقه سادسه است که صحابه ندیده اند پس حدیث منقطع باشد ومراد از ابی ... باید که ابو اسحاق شیبانی بود زیرا که سبیعی رویت صحابه کرده وبنابرین مشکل می شود آنچه بعضی رجال گفته اند که در سند اسرائیل از ابی اسحاق مطلق سبیعی مراد است این است سخن و وحق عبد الله یزید در رد و قائله تتبع است ودور نیست که این عبد الله بن یزید خطمی باشد کنیته او ابو موسی است در جنگ خوارج با امیر المؤمنین علی رضي الله تعالى عنه بود و والی کوفه بود در زمان او از عمر وحذیفه وابن مسعود و زید بن ثابت وغیرهم از صحابه رضي الله تعالى عنهم روایة کرده و او ابو اسحق وابن سیرین وشعبی وجماعتی روایة کردند و در صحبت وی خلاف است عن البراء بن عازب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اخذ مضجعه وضع كفه اليمنى تحت خده الايمن وقال رب قني عذابك يوم تبعث عبادك ومضجع درینجا مصدر میمی است بمعنی ضجع وضجوع یعنی پهلو بر زمین نهادن وچون خواب نوعی ... از حظوظ نفسیة ... واقع شده وبعث احتمال

معنی ... روز ... چون ... دیعنی خوابگاه خود از عذاب خود در روز یکه احیا بعث خود
نبی یار و زیب کرد رسول که ... مرا از عذاب نگهدار یعنی ارسال مرا بنا بر ... حدثنا
حدثنا محمد بن المثنى حدثنا عبد الرحمان حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن
ابي عبيدة عن عبد الله مثله وكان يوم ... عبدالله و ... اسناد حدیث ... وجه
انقطاع مرسل است مگر آنکه ... دارد ... روایت عبدالله از ... بلفظ مذکور است
حدثنا محمود بن غيلان حدثنا عبد الرزاق اخبرنا سفيان عن عبد الملك
بن عمير عن ربعي بن حراش ربعی بکسر را مهمله و سکون باء موحده و حراش بحاء
مهمله و شین معجمه و درست در صحیح بخاری هم جا ... الا الدارمی کنیتش ابو مریم است
از مخضرمین است ثقه و در کتب سته هست حدیث او هست عن حذيفة قال
كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اوى الى فراشه قال اللهم باسمك اموت
واحيي واذا استيقظ قال الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور
او ... مروی است متعدی لازم آمده و افصح و متعدی ... و در لازم هم
و در اینجا لازم است ... بکسر ... ... و با در باسمك ... مقارنة
است و مراد از اسم مسمی است یا صفة اماتة و احیا و مراد ... ت واحیا موت
مقدر است و حیوة بعد از آن و این منافی است با احیانا بعد ما اماتنا چه از آن نیز همان
اراده توان نمود و نکته و تعبیر بماضی ثانیا بعد از تعبیر بصیغه مستقبل آنست که بنا بر
دلالت خواب بر ظهور تحقق در نظر حکم ماضی میکرد و شاید که مراد از موت خواب
باشد بر سبیل تشبیه زیراکه در خواب عقل و حرکت میرود چنانچه در موت و بعضی گفته اند
که موت در کلام عرب اطلاق بر سکون می یابد میگویند در وقت سکون باد ... الریح
همچنان اطلاق می یابد بر زوال عقل مثل ومن كان ... فاحييناه و بر سبیل استعاره
مستعمل می شود در احوال شاقه چون فقر و ذل و پیری ... و امثال ... و
درین مقام ... محتمل است ... حیوة بعد ... است و طیبی گفته
که انتفاع آدمی ... طلب رضای الهی است و اجتناب از موجب عقاب ... و نوم
ان انتفاع زایل می شود ... حکم میت میگیرد ... بیدار ... الحمد لله ...

شکر عبد آن سنت است و سوال آنست مانع اجابت درین مراد ازین شکر ... بحق
است در ستن ... مکتوب شده بر صورت حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا
المفضل بن فضالة بصیغه مفضل بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل و فضالة بفتح فا ...
عدل ثقه بوده حدیث او در کتب سته هست و بعضی تضعیف او کرده‌اند
واقع نیست عن عقیل بصیغه تصغیر بن خالد بن عقیل بفتح عین ثقه بوده در مدینه
می بوده و بعد از ان بشام و مصر منتقل شده حدیث او در کتب سته هست جد او عقیل
ابو امویه مولی ... عثمان رضی الله عنه ... بود و یحیی بن معین گفته که عقیل
بن خالد اثبت رواة از زهری است ... وفات او در مصر بود فجاة در سنه
اربع و اربعین و مائة و کان بایلة سنه احدی و اربعین گفته اند عن الزهری یعنی
ابن شهاب که روایت از زهری کرده عن عروة عن عائشة قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه کل لیلة جمع کفیه فنفث
فیهما وقرأ فیهما قل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب
الناس ثم مسح بهما ما استطاع من جسده یبدأ بهما راسه ووجهه
وما اقبل من جسده یصنع ذلک ثلث مرات. نفث دمیدنی است که ممزوج
شد با ریق و تقدیم نفث بر قراءة بعضی گفته اند که جهت مخالفت سحرة است
که ایشان عکس میکنند ما در ما استطاع موصوله و عائد محذوف یعنی ما استطاع
مسحه من جسده و غرض آن است که مسح میکرد آنچه دست بران میرسید یبدأ بهما
عطف استینافی است جهت بیان مسح حدثنا محمد بن بشار حدثنا عبد الرحمن
بن مهدی حدثنا سفیان عن سلمة بن کهیل بصیغه تصغیر ابو یحیی حضرمی
کوفی است ثقه بوده حدیث او در کتب سته هست عن کریب عن ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نام حتی نفخ وکان
اذا نام نفخ فاتاه بلال فاذنه بالصلوة فقام وصلی ولم یتوضأ وفی الحدیث
قصة مراد از نفخ آواز است که از بعض نائمان ظاهر می‌شود و ایذان اعلام است
و ظاهر این است که مراد از صلوة اداء صلوة است که بلال اعلام آن کرده و قصه
که در حدیث هست در باب عبادت رسول الله صلی الله علیه وسلم حدثنا اسحاق بن

منصور حدثنا عفان حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت البناني عن انس
بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اوى الى فراشه قال
الحمد لله الذي اطعمنا وسقانا وكفانا واوانا فكم ودر بعض نسخ
وكم ممن لا كافي له ولا مؤوي شيخ ابن حجر گفته كه [illegible]
[illegible] عموما [illegible] شايد اين [illegible] جایز
است وكفايت بسنده كردن [illegible] وهمچنين خداى تعالى بس است
كه كفايت ميكند [illegible] ماوى [illegible]
از خلق اين انعام ظاهر [illegible] فرمايند [illegible] بشر كرفته [illegible] ميسازد [illegible]
كردانيده مى اند [illegible] جهت آنست كه اين انعام شامل [illegible] طيبى گفته كه كم
مقتضى كثرت [illegible] كه [illegible]
و [illegible] كافي [illegible] حمد [illegible]
معرفة [illegible] تفصيل [illegible] نيست [illegible]
مذكوره [illegible] عليهم است ليكن [illegible] كثرت [illegible]
ظاهر را [illegible] تخصيص اين حديث [illegible] خواب [illegible]
سيرى وسيرابى وعزاعنت بى عجمى است حدثنا الحسين بن محمد الجريرى
در بسيار نسخ جيم است ابو سعيد ماليني در كتاب انساب آورده كه صواب حا
وغير ترمذي كسي اخراج حديث او نكرده حدثنا سليمان بن حرب ابو ايوب
سليمان بن حرب بن بجيل بباء موحده مفتوحه وجيم مكسوره الازدي الواشحي
البصري وواشح البطني است از ازد در مكه نزول كرده وقاضي مكه بوده از جرير
بن حازم وشعبه وحماد حديث شنيده واز وخلقي بسيار [illegible] از جمله احمد بن حنبل
واسحاق بن راهويه برامانت وجلالت وحفظ وورع وسيادت وديانت او اجماع
است ابن ابي حاتم گفته كه از پدر خود شنيدم كه گفت حاضر شدم در مجلس او
در بغداد اهل مجلس او را [illegible] هزار مردم قياس ميكردند بخاري گفته كه
ولادت او در سنه اربعين ومايه بوده ووفات او [illegible] ربيع الاخر سنه اربع وعشرين
ومائتين حدثنا حماد بن [illegible] عن حميد بن [illegible] كنيت او ابو

نفر بوده

ثقه بود و فقیه و عابد بوده و بعضی گفته مقبول و در رجال سلاطین منسوب توقف کرده‌اند
حدیث او در کتب سته هست عن عبد الله بن رباح بارای مهمله انصاری است کنیتش
ابو خالد است ساکن بصره بوده و ثقه است و بعضی گفته‌اند حدیث او با مسلم و اربعه اخراج
کرده‌اند و سید ابن حجر گفته است که رباح به فتح رای مهمله و موحده است اما ابو قیس که
بکسر است عن ابی قتادة الانصاری که از کبار صحابه است ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان اذا عرس بلیل اضطجع علی شقه الایمن واذا عرس
قبیل الصبح نصب ذراعه ووضع رأسه علی کفه در صحاح گفته که تعریس فرود
آمدن مسافر است آخر شب استراحت را فرود آیند پس مرحل شوند و شیخ عفیف الدین
گفته که تعریس خواب آخر شب است و اینجا مطلق خواب مراد است و مراد از لیل
اکثر آن است یا جزء معتد از آنچه خواب ایشان در تمام شب نبوده و در قبیل صبح تعیین
آن وضع بنا بر آن بوده که اقرب است به بیداری و خفیف مشعر است بالکلیه چون وقت
نماز نزدیک بود لهذا استقرار در خواب اجتناب مناسب است و اگر ضرورت باشد
حتی اختیار کنند که مقتضی سرعت انتباه باشد

عبادت در شرع عبارت است از اموری که مشروع باشد بنهایت خضوع مثل نماز
و روزه و امثال آن و در لغت نهایت خضوع است و از این عبادتی که عنوان این
باب است اعظم عبادات مراد است که صلوة است لهذا صوم در باب دیگر مذکور
گشته و چون خواب اهل کمال وسیله عبادت است ذکر این باب بعد از نوم مناسب
است اما آنکه بعضی فضلا گفته که نوم آن حضرت بر وفق نوم العالم عبادت
است ذکر این باب بعد از نوم مناسب است اما آنکه بعضی فضلا گفته که نوم
آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر وفق نوم العالم عبادت قسمی از عبادت است
وجه ترتیب لازم نبود عبادت نمی‌شود بلکه نکته اگر عکس باشد انسب است حدثنا
قتیبة بن سعید وبشر بن معاذ العقدی بفتح مهمله مفتوح و قاف ...
... قبیله‌ای است از ... بوده ترمذی و نسائی و ابن ماجه اخراج حدیث
او کرده‌اند قالا انا ابو عوانة بفتح عین مهمله نام او وضاح بصیغه نسبة ابن عبد

شکری مکنه کود واسطی بغیر شکر سینه ... بن عطا و واسطی ابو بشر حسین حر ...
بوده حسن و ابن ... بن ... ابو ... حدیث ...
طرائق بسیار از تابعین و غیر حدیث شنیده و از ... اعلام حدیث شنیده ...
شعبه و ابن علیه ... گفته که ابو عوانه را حدیث اصح است از شعبه
وفات او در سنه ست و اربعین و مائة ... بیز گفته اند ... یا دین
علاقه بکسر ... بن مالک ... از بعض صحابه ... ابن سعد
و مغیره بن شعبه که ... حدیث شنیده و از ... تابعین ...
و ... حدیث او در کتب ستة
عن المغیرة بن شعبة قال صلى رسول الله صلى الله علیه و سلم حتى
انتفخت قدماه فقیل له اتتکلف هذا وقد غفر الله لك
ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال افلا اکون عبدا شکورا
انتفاخ و رم کردن تکلف استعمال عمل بمشقت فاء و فلا اکون عطف است
بر محذوف یعنی اذا انعم الله علی بهذه الانعام فلا اکون ... بنام از بهای
انکار ... این انعام است ... عدم بودن او بنده شکور و ذکر عبد از برای آنست
که ملاحظه معنی بندگی با ان نعمت بیشتر باعث بر شکر می شود و تواند بود که اختیار
لفظ عبد بنا بر آن باشد که موافق است با آنچه درایة الاسرى بعبده است که مرتبت
مرتبه عبودیت که فوق مراتب است و ... نعمتها است که مقتضی کمال شکر است
و بنابرین تقدیر سخن بعض فضلا مدفوع شد که گفته که آنکه اختیار عبد است
بنا بر اشعار بمرتبه عبودیت بود نیک نیست چه اتصاف بعبودیت کاینه ...
شود که خطاب از مولی بود نه آنکه بنده خود ذکر کند و تواند بود که مقصود از
جواب آن باشد که مغفرت مقارن علم است با آنکه من بنده شکور خواهم بود اما ...
مغفرت این حال دارد بس نباشم بنده شکور بعضی گفته اند که حدیث مشعر
است بآنکه جایز است که آدمی اختیار سختیها کند بر نفس خود در عبادات
اگر چه مضر باشد به بدن و اگر چه اخذ برخصه جایز است افضل اختیار شده ...
... آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل اختیار میکند حد ... ابو عمار الحسابی

بن حريث اخبرنا الفضل بن موسى عن محمد بن عمرو بن عطاء والقسمي
بقا مري الدني نقيه بوده محدثت سته حديث روايت عن محمد بن عمرو بن
ابي سفيان ... بنت عن محمد بن عمرو بن السواعي بلخي است
مسموع بوده عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم يصلي حتى تتورم قدماه قال فقيل له اتفعل هذا وقد جاءك
ان الله تعالى قد غفر لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال افلا اكون
عبدا شكورا ... حتى تورم ... و... محذوف الملاهور
و... مستقبل ... تفسير ... حتى ترم ...
مصابيح است حدثنا عيسى بن عثمان بن عيسى بن عبد الرحمن الرملي
منسوب است برمله که ... و... کیان ... ضبیث است
ابجا است صدوق بوده ... ترمذی ... کسی اخراج حدیث او نکرده
حدثنا عمي يحيى بن عيسى الرملي در رمل نازل شده ... بوده صدوق
... ... در احادیث ... و... ...
صحاح اخراج حدیث او کرده اند عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة
رضي الله تعالى عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم يصلي
حتى تنتفخ قدماه فيقال له يا رسول الله صلى الله عليه وسلم و در بعض
نسخ این ... تفعل هذا وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما
تأخر قال افلا اكون عبدا شكورا اخبرنا محمد بن بشار حدثنا محمد
بن جعفر حدثنا شعبة عن ابي اسحاق عن الاسود بن يزيد قال سألت
عائشة عن صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالليل فقالت كان
ينام اول الليل ثم يقوم فاذا كان من السحر اوتر ثم اتى فراشه فاذا
كان له حاجة الم باهله فاذا سمع الاذان وثب فان كان جنبا افاض
عليه من الماء والا توضا وخرج الى الصلوة مراد از اول الليل بعد ... عشاء
حقيقت است چه نوم الليل قبل ... مکروه است و مراد در قيام نماز است چه قيام
... در نماز ... از ... ومن السحر تبعيض است و در ين تقدير است اي اذا

كان الوقت من السحر ملتفت نشده كه چون آن حضرت صلى الله عليه وسلم در سحر
بيدار شده اند و بعض فضلا ثبوت اين قائل شده و تقدير قريبا من السحر كرده چون
غريب است و اما نزد ما است مراد وقت صبح است بسبيل كنايه و قرينه بر صحت توجيه
برعايت تقدم صحبت و ذلك وقت حتى عمر مفهوم لغة و لغة و اسم جهت
تعقيب الام نيست چه مراد باو زمان حتما نيست بلكه جهت تفصيل است و تقرير
كلام اين است مما ذكرت ما ذكرت اسم لمن تحقيق در نظم الكلام مشهور است
باجتناب شد بنظر دل و اصلا تقليل و الا تو صل يعني هر آنكه ممكن مثل يسمى
گفته اند كه حديث دال است بر انكه مس مرأت نا قض وضوء است زيرا انكه نبي
آنحضرت صلى الله عليه وسلم نقض نيست تا حاجت بوضوء باشد و نفي نيست
كه وضوء نبوده كه آن وضوء تجديد باشد زيرا انكه محتمل است كه مس واقع نشده باشد
و بعض فضلا گفته كه احتمال آن هست كه در ايشان فرش مس واقع نشود ليس
محتمل است كه وضوء نيست زيرا كه مس عائشة رضي الله عنها احتمال است لغة ثابت
عدم وقوع مس حاصل شده و مخفي نيست كه مقصود ما نيل نا بعد چون طائر از جا
بما نيست حصر بدا احتمال را تجويز تقديرا حقوق اين توجيه خبر مس مرأة موجب ما شد
مستحق شود نيست پس عمل بآن بايد كرد و درين توجيه خبر انكه محتمل است كه توجيه
بر سبيل وجوب نباشد چنانچه بيان كرديم نيست و مخفي نيست كه حديث مشهور است
بانكه جنب را وضوء لازم نيست بلكه غسل كافي است زيرا انكه در شق جنابت متعرض
توضي نشده حدثنا قتيبة بن سعيد عن مالك بن انس رضي الله تعالى عنه
وحدثنا اسحاق بن الموسى الانصاري حدثنا معن عن مالك عن مخرمة
بن سليمان عن كريب عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما انه اخبره انه
بات عند ميمونة وهي خالته قال فاضطجعت في عرض الوسادة
واضطجع رسول الله صلى الله عليه وسلم في طولها فنام رسول الله صلى
الله عليه وسلم حتى اذا انتصف الليل وقبله بقليل او بعده بقليل فا
ستيقظ رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل يمسح النوم عن وجهه ثم
قرأ العشر الآيات الخواتم من سورة آل عمران فقام الى شن معلقة

منها

منها فاحسن الوضوء وجعل يخفف وضوءه ثم قام يصلي قال ابن عباس
فقمت الى جنبه فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده اليمنى على رأسي
ثم اخذ باذني اليمنى يفتلها فصلى ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين
ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين قال معن ست ركعتين مرة ثم اوتر
ثم اضطجع ثم جاءه المؤذن فقام فصلى ركعتين خفيفتين ثم خرج فصلى
الصبح بشوية شبه بعرض عرض بفتح [illegible] روايت يكم معنى و بعضي [illegible] جانب
(132) تفسير كرده اند وليكن ملائم مقابلها بالطول نيست واضطجعا ابن عباس [illegible]
ليست كه [illegible] بوده باشد كه سر بمقدم حضرت صلى الله عليه وسلم [illegible]
جهت [illegible] او و [illegible] شده است از ابن عبد البر [illegible]
[illegible] ثم جمع [illegible] است [illegible] بصيغت ايات [illegible]
مضاف اليه [illegible] تركيب از قبيل لثلثة الاتراب [illegible] ضعيف است
[illegible] شين [illegible] حلق او [illegible] تعليق جهت تبريد بوده يا انكه [illegible]
ومراد از قيام ابن عباس بعد از وضوء است و در صحيح بخاري [illegible] فقمت
[illegible] ودين از روايت [illegible] بوده [illegible] كه رسول الله صلى الله عليه
وسلم ميان هر دو [illegible] ركعت [illegible] چنانچه از عطف ثم فهم مي شود
واختيار [illegible] صلى ركعتين است مرتبه بر كفاف صلى ركعتين است مرة مبني بر افاده
اين معني است [illegible] است مرة و عدم اكتفا بر مرة سته مذكوره بنابر احتياط
است و عدم اعني در ضبط سامع تعداد را تا او تردد است برانكه و تريك ركعة بوده
واين دليل است شافعية را برانكه وتر يك ركعت بوده بنابرين صلوة ان حضرت
صلى الله عليه وسلم سيزده ركعت بوده باشد و نزد شافعية اصح انست كه وتر يازده
ركعت است و دو ركعت ديگر را حمل بر سنت [illegible] ميكنند و حنفيه ميگويند كه وتر از سه
ركعت [illegible] بوده وصلوة ان حضرت صلى الله عليه وسلم يازده ركعت بوده وبعضي گفته
كه حديث مشعر است بر جواز قراءة در حالة حدث واين اشعار كافي است كه حدث [illegible]
[illegible] حال انكه نوم [illegible] حضرت صلى الله عليه وسلم ناقض وضو نبوده و قول صحيح از
مذهب شافعية اين است و وجه غريب آنست انكه درين حكم [illegible] امة بوده [illegible]

نوز بود که تهجد سه چیز باشد و بعضی گفته اند که حدیث دال است ... این انکه جا ...
تنبیهی که مرد ... نشب ... باشد ... انکه ... و ... ... الزلزلة
... است ... اند ... که ... بن عباس ...
... و ... است ... علیه ... و ... د ... و ...
... بن ... و ... آخر ... عمران ... و ...
بالعفو ... و ... نصر ... حدثنا ابو
حکریب محمد بن العلاء حدثنا وکیع عن شعبة عن ابی
جمرة بجیم مفتوحه ... کویند ... شعبه روایت کرده ... کتاب
از روایت ابن عباس ... ابو جمرة ... و ...
... ابو جمرة ... و ... جیم ... و ...
بخلاف غیر ان که ... نصر بن عمران ... است ... است
... است ... کفته اند ... تضعیف
کرده ... کفته اند ... حدیث او در کتب سته هست عن ابن عباس قال
كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل ثلث عشرة ركعة حدثنا
قتيبة بن سعيد حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن زرارة بن اوفى زرارة
بضم زا و معجمه و را ... مهمله ... ابو حاجب ... بصری قاضی بصره بوده و
روایت از مغیره و عمران بن حصین کفته کرده حدیث او در کتب سته هست
کویند که امامت میکرد ایة فاذا نقر في الناقور ... صیحه زد و وفات یافت
و فوت او در سنه ثلث و تسعین بوده عن سعد بن هشام بن عامر
الانصاری روایة از پدر خود و عائشة کرده و از و زرارت و حسن و حمید
بن هلال حدیث او در کتب سته هست در مکران شهید شد عن عائشة
رضي الله تعالى عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا لم يصل
بالليل منعه من ذلك النوم او غلبة عيناه صلى من النهار ثنتي عشرة
ركعة او در او غلبة تواند بود که شک راوی شده و محتمل است که مراد
از منع نوم ... شدن فوت رغبت بود بی انکه بمرتبه مغلوبیت رسد

ومكس

وهمچونین معمول است که از منع نوم منع از نماز بالکلیه باشد مراد بر وجهی کرده در نبوده باشد
که با نوم نماز گذارده و مراد از طلب رسیدن نوم بود که رغبت فوق شود و بعضی گفته اند
که حدیث دلیل است بر جواز قضا نافله و مخفی نیست که از حدیث معلق نمی شود که نماز
نها را قضا بوده باشد بلکه تواند بود که ادا باشد جهت تدارک فوت صلوة نماز شب
و مؤید این است آنکه در بعضی کتب وارد است که من نام عن حزبه او عن شیء منه
فقرا ما بین صلوة الفجر و صلوات کتب له کانما قراه من اللیل حدثنا محمد بن العلاء
حدثنا ابو اسامة عن هشام یعنی ابن حسان عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة 133
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح
صلوته برکعتین خفیفتین بعضی گفته اند مراد از این رکعتین شکر
وضو است یا تهجد و اولی حمل بر اول است حدثنا قتیبة بن سعید عن مالک
بن انس ح وحدثنا اسحاق بن موسی حدثنا معن ثنا مالک عن عبد الله
بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری مدنی قاضی ثقه بوده در کتب است حدیث
است عن ابیه ابی بکر مشهور است بابن حزم ان عبد الله بن قیس بن مخرمة
المطلبی او را مدنی میگفته اند وی از کبار تابعین است و بخاری اخراج حدیث او
نکرده و باقی ائمه کرده اخبره عن زید بن خالد الجهنی صحابی است مشهور و
در کنیت او خلاف است ابو زرعه و ابو عبد الرحمن و ابو طلحه گفته اند شهود
حدیبیه یافته و در یوم الفتح لوای جهینه با او بوده مرویات او در کتب معتبره هشتاد
و یک حدیث است بیست متفق علیه وسته و مسلم انه قال لارمقن صلوة رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال فتوسدت عتبته او فسطاطه فصلی رسول
الله صلی الله علیه وسلم رکعتین خفیفتین ثم صلی رکعتین
طویلتین طویلتین ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما
ثم صلی رکعتین دون اللتین قبلهما ثم صلی رکعتین وهما دون
اللتین قبلهما رکعة ثم اوتر فذلک ثلثة عشر رکعة نظر دور
نفی علی معارج ... حکایت حال است یا بنا بر عادة آنکه ان صلوة غایب از نظر
نشده ملک ... منظور است فادر فتوسدت حاجت تفصیل است و ترجمه ... این

فرا ... فان فساط خيمه او فسطاط شكند را روايت نكرده‌اند طويلتين جمعيت كه به مبالغه
در ... چنانكه در فارسي گويند دراز دراز ... مسجد ركعتين اشارت است
باينكه طول ان كمتر از سابق او بوده مبالغه ظاهر اين است در دو ركعت كه صغير
طولي بوده باشد كمتر از طويل سابق پس انچه بعضي فضلا گفته است كه اين سياق از طول
مي شود چه ازدو ركعت سيوم طولي مراد است كه بيان شده بار طويلتين شوده
چهارم انكه از طويلتين تا ان گفت و پنجم انكه طولي در رشته باشد بجهت انكه
طويل صيغه مبالغه است تا ان گفت و ششم بي طول است مي دليل وظاهر كه
است كه ششم مرتبه در مرتبه اول نبوده باشد والا وصف كه گفته مناسب بوده بعد
نظر بان بايد كه طولي داشته باشد حدثنا اسحاق بن موسى حدثنا معن حدثنا
مالك عن سعيد بن ابي سعيد المقبري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن
انه اخبره انه سال عائشة رضي الله تعالى عنها كيف كانت صلوة رسول
الله صلى الله عليه وسلم في رمضان فقالت ما كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم ليزيد في رمضان ولا في غيره على احدى عشرة ركعة
يصلي اربعا لا تسئل عن حسنهن وطولهن ثم يصلي اربعا لا تسئل
عن حسنهن وطولهن ثم يصلي ثلثا قالت عائشة رضي الله تعالى عنها
قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اتنام قبل ان توتر قال يا عائشة
رضي الله تعالى عنك ان عيني تنامان ولا ينام قلبي صحابه را اتفاق
بوده برانكه انحضرت را صلى الله عليه وسلم نماز مخصوص رمضان بوده در
كيفيت آن خلاف داشته اند تا امير المؤمنين عمر رضي الله تعالى عنه بر نماز تراويح
قرار داده وظاهر از جواب آنست كه عائشه رضي الله تعالى عنها بران بوده كه
انحضرت را صلى الله عليه وسلم نمازي كه مخصوص رمضان باشد نبوده و تواند
بود كه مراد نماز بعد از جواب باشد پس انكار تراويح لازم نيايد و دلالت جمله
... مفيد مدح است رد است بانكه تقرير از وصف ان عاجز است پس منع
از سوال كنايت از عجز از جواب است يا منع از سوال ... استثناء از سوال
چه ... ان ظاهر است و محتاج به بيان نيست وظاهر از اربع انكه ... تسليم باشد

لیکن

لیکن جهت توفیق با حدیث زید بن خالد باید که محمول شود بر دو تسلیم وجمع چهار
با هم بنا بر اختتام بتسلیم نباشد بلکه بنا بر قرب وبیان وحسن حال باشد یا بنا بر ترجیح میان
جمع را اول بود دوم چنانچه از ثم فهم می‌شود و [illegible] است جمع چهار رکعت آخر چون در حدیث
سابق چون منفرد بسیر دو رکعت بود مذکور شد که دو رکعت محمول بر نشسته خواند است
یا شکر وضو این حدیث منافی آن نبود و [illegible] را وجه بطول نکرده چه توانند بود که
امرا سبک گذارده باشند وبعضی فضلا گفته‌اند چون وتر بر آن حضرت واجب بوده باید
که مزید اهتمام بآن متعلق باشد وجه عدم توصیف بطول آنست که کیفیت آن معلوم سائل
بوده ومخفی نیست که مذهب شافعی در باب حدیث آنست که وتر بر آن حضرت واجب
نبود ومطلقا چه وتر را [illegible] شمرده اند وامام اعظم رحمه الله علیه با این استدلال
نموده بعدم وجوب وتر بر امت وبعضی گفته که تهجد یکسال تمام بر آن حضرت وبر امت
واجب بود وبعد از آن منسوخ شد در حق آن حضرت وامت تطوع شد پس بنا بر این
لفظ وتر مقتضی زیادتی اهتمام باشد معلوم نیست با آنکه از تخفیف. قلت اهتمام لازم نباید
از اهتمام متعلق است بتوجه قلب وتخفیف منافی آن نیست وسوال عائشه رضی الله تعالی عنها
از رسول الله صلی الله علیه وسلم بنا بر آنست که چون فریضه عشا در مسجد میگذاردند پس
پیش عائشه مشغول بوده و وتر را اینجا میگذارده یا شنیده استفسار از آن جهت بوده که معلوم
کند که تاخیر بنا بر اولویت است یا نه جواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشعر است بآنکه
تاخیر بنسبت بکسی که اعتماد بر بیدار شدن دارد اولی بود چه عدم نوم قلب مشعر است
بآن اعتماد در این اشتباه وبعضی اشکال کرده اند با آنکه چون نماز صبح از حضرت صلی الله
علیه وسلم فوت شده در لیلة التعریس ونووی بدو وجه جواب داده یکی آنکه طلوع
شمس از مبصرات است وقلب مدرک امور نیست متعلق به بدن دوم آنکه عدم نوم قلب
در اکثر واغلب اوقات بوده وآنچه غالب است آن موجب اعتماد می‌شود وآنها که بیدار
خود را [illegible] دارند گاه است که بیدار نمی‌شوند با وجود این در شان ایشان بهتر
تاخیر است [illegible] وخیالی از ضعف نیست اما اول بنا بر آنکه چون طلوع [illegible] سبب
[illegible] بعدم نوم قلب مدرک نمی‌شود [illegible] وتر بنا بر اعتماد در آن معین
توان بود. اما دوم بنا بر آنکه بعد روایات حدیث بنوم قلب مطلق واقع شده تخصیص با

فرض نیست واگر اکثری بوده باشد نه دائمی پس سؤال کفت که نوم آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مطلقا ناقض وضو نیست بلکه احتمال ناقض بوده باشد و بعضی فضلا گفته اند
که عدم نوم قلب آن است که صواب حکم بیدار را داشته باشد چنانچه در بیداری جهت
نسیان نماز فوت می شده باشد بنا بر حکمتی و این سببی بعید است که با وجود بیداری
فاذکر فوت یعنی فی الصلوة مدتی آن وارد است فراموش شود حدثنا ابراهیم
بن موسى حدثنا معن حدثنا عن بن شهاب عن عروة عن عائشة رضي الله
تعالى عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي من الليل احدى
عشرة ركعة يوتر منها بواحدة فاذا فرغ منها اضطجع على شقه
الايمن حدثنا ابن ابي عمر حدثنا معن عن مالك عن ابن شهاب نحوه حدثنا
قتيبة عن مالك عن ابن شهاب نحوه و در بعض نسخ نحوه تنبيها است و در بعض
نسخ تنبيها نیست و در نسخه که بر سید اصیل الدین خوانده بوده اند و خط ایشان
بر آن بوده نیز همچنین بوده لیکن عدم ایراد تحویل در حدیث ابن عمر نیز اولی است ثنا هناد
ابو الاحوص عن الاعمش عن ابراهيم بن يزيد النخعي عن الاسود بن يزيد که
خال ابراهيم عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم يصلي من الليل تسع ركعات مقصود عایشه در حدیث بیان آنست
که البته نه رکعت میگذارد یعنی از آن کمتر نبوده مگر به سبیل ندرت چنانچه در روایتی
ذکر هفت رکعت نیز آمده و از ادای زیادت درین حدیث ساکت است و اکثر باشد
منافی نیست حدثنا محمود بن غيلان حدثنا يحيى بن آدم حدثنا سفيان الثوري
عن الاعمش نحوه حدثنا محمد بن المثنى حدثنا محمد بن جعفر اخبرنا شعبة
عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة در تهذیب آورده که ابو حمزه انصاری کوفی
طلحة بن يزيد مولى انصار است روایت از حذیفه بن یمان کرده و بعضی گفته اند
روایت از حذیفه بواسطه مردیست و در کاشف و در کتاب ثقات گفته که روایت
او از حذیفه مرسل است و در تقریب نام او را در باب کنی طلحة بن يزيد گفته
و در اسامی تزید عن رجل من بني عبس بفتح عين مهمله و سکون باء موحده
و سین عن حذيفة بن اليمان انه صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

من الليل قال فلما دخل في الصلوة قال الله اكبر ذو الملكوت
والجبروت والكبرياء والعظمة قال ثم قرأ البقرة ثم ركع فكان
ركوعه نحوا من قيامه وكان يقول سبحان ربي الأعظم سبحان ربي العظيم
ايراد صيغه بمعني صفت جهت آنست كه توهم صرف تفاضل نشود و در اكبر
بعضي گفته اند كه مفضل عليه محذوف است يعني من كل شيء و بعضي گفته اند از جميع
من حيث الجمع اولي است و از امام غزالي رحمة الله عليه منقول است كه تفضيل الله اكبر
كه اكبر من ان يقال اكبر من شيء و اين اولي است زانكه بعضي گفته اند كه صيغه جهت تفضيل
نيست چه وي اجل است از آنكه كبريا او را قياس كنند بغير بلكه صاحبي در ذكر
مراد است ملكوت مبالغه در ملك است و جبروت مبالغه در جبر بمعني اصلاح يا قهر
و اكراه يا تعالي و منيع متعالي است از آن ذات كه فكر بكنه او رسد و ادراك ابصار
محيط او گردد و كبريا كمال ترفع و مبالغه در عظمت چنانكه از حديث الكبرياء ردائي
والعظمة ازاري فهم ميشود بعد ظاهر از قراءة بقره تمام است و من قيامه متعلق
است به نحوا بتضمين معني قرب يعني نحوا قريبا بقيام و عظيم مبالغه در عظمت است
هم عظمتي است كه مدرك عقل بشر نيست و تكرار سبحان ربي العظيم بعضي شارحان گفته
اند كه از جهت آنست كه دال باشد بر آنكه كه دو بار ميگفته اند و بعضي مي كشيده اند
بعد از آن دو بار گفته اند و ظاهر آنست كه تكرار از براي كثرت باشد چنانكه در عرف
ميگويند كه فلان الله الله ميگفت يعني اين لفظ را پي در پي هم ميگفت ثم
رفع راسه وكان قيامه نحوا من ركوعه وكان يقول لربي الحمد لربي الحمد
ثم سجد فكان سجوده نحوا من قيامه وكان يقول سبحان ربي الأعلى
سبحان ربي الأعلى برابر اعتدال كه ركن قصير است با ركوع كه ركن طويل است
نزد شافعيه ممنوع است ليكن بنا بر تقضي قرب اشكال مرفوع است وچون در
سجود خضوع و تواضع بيشتر است مبالغه در ثنا بايد كه بيشتر باشد لهذا در ركوع
ربي العظيم وارد است و در سجود ربي الاعلى ثم رفع راسه فقعد بين
السجدتين نحوا من السجود وكان يقول رب اغفر لي رب اغفر لي
حتي قرأ البقرة وآل عمران والنساء والمائدة والانعام شعبة الذي

الذي شك في المائدة او الانعام حتى متعلق است بمحاودني ولقد وحق اين است
كه صلي مع النبي حتى قراءه عليه صلواتي باشد كه حضرت كذارده اند و معني نيست
كه قراءه سوره مذكوره غايت ونهايت صلوة نيست چه بعد از قراءه مانده ازاركان بسيارا
باقي است و دور نيست كه غايه كيفيه نماز باشد اي كذا صلي حتى قرا يعني تمام صلوة نماز
ميكذارده چون كيفيه مد قراءة و ركوع و قيام و سجود دمكث مي فرمود حتى اين سوره قراءة
كرده وبعد از قراءه اين سوره كه در سجود و ركعت چهارم است تا ميكه مكث بهمان طريق
فرمود و ساخته بعضي نسخ شك في المائدة او الانعام محدد تعليق الشك است صريح
حفا و نيست چه در حديث يكي ازين و لفظ بود و بيوشك در يكي ازان دو لفظ بود
است كه در حديث بوده حدثنا ابو بكر محمد بن نافع البصري محمد بن احمد
بن نافع است و بكنيه مشهور بود و صدوق است روايه از عند مروقطان كرده وحديث
او را مسلم وابو داود و ترمذي و نسائي اخراج كرده حدثنا عبد الصمد بن عبد
الوارث بن سعيد العنبري صدوق بوده كنيه او ابو سهل حديث او در كتب ستة
هست روايه از هشام دستوائي و والد خود عبد الوارث كرده وفات سنة سبع ومائتين و
عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت قام رسول الله صلى الله عليه وسلم باية
من القرآن ليلة قام باية كنايه است از مداومة و محافظة برانا چنانچه كويند قام
بالامر و مفسر شده اين مداومة بانكه شب تمام در ركوع و سجود و قيام يك ايه مي خوانده
اند و در بعضي كتب روايه ابي ذر است كه بها يقوم و بها يركع و بها يسجد و ابو ذر كفته
كه ايت ان تعذبهم فانهم عبادك الاية بوده و در مسلم حديثي كه دال است بر نهي
قراءت در ركوع و سجود هست و بعضي كفته اند كه وجه توفيق ظاهر نيست مكر انكه
بنسخ قايل شوند و توان كفت كه منع حديثي مبني است بر انكه بقصد قراءه باشد
و تواند بود كه قراءه حضرت در ركوع و سجود باعتبار دعا و طلب مغفرت باشد
حدثنا محمود بن غيلان حدثنا سليمان بن حرب حدثنا شعبة عن
الاعمش عن ابي وائل الاسدي نام او شقيق است ابن سلمه كوفي از مخضرمين
تابعين است حديث از خلفاء راشدين و بسيار از اصحاب كبيره وانده بسيار
روايه اين حديث شنيده اند وفات او در خلافت عمر بن عبد العزيز بوده سنه اثنين

وثمانين

ذکر یعنی تا نور اتصال بوده عن عبد الله بن قال صليت ليلة مع
رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يزل قائما حتى هممت بامر سوء
فقيل له وما هممت قال هممت ان اقعد وادع النبي صلى الله عليه
وسلم همت اراده است و استعمال او بیشتر در کار بد است و رده کرده سوء بضم
و بفتح از سا ماخوذ است و یک معنی است چنانکه ضعف و ضعف وضم وکره وکره نفخ
لکن مفتوح غالب است شده و در اغلب ترکیب ذم المراد است بان مضاف شود و
مضموم در ترکیب نقیض خیر است ترکیب امر سوء موصوف و اضافت هر دو مرویست
حدثنا سفيان بن وكيع حدثنا جرير عن الاعمش نحوه حدثنا
اسحاق بن موسى الانصاري حدثنا معن حدثنا مالك عن ابي النضر
عن ابي سلمة عن عائشة رضي الله تعالى عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم
كان يصلي جالسا فيقرء وهو جالس فاذا بقي من قراءته قدر ما يكون
ثلثين او اربعين اية قام فقرأ وهو قائم ثم ركع وسجد ثم
صنع في الركعة الثانية مثل ذلك مراد از یصلی یشرع فی الصلوة
است چه صلوة عبارت از تمام افعال مخصوص است و آن مقارن جلوس نبود
و مؤید این است قول عائشة رضي الله تعالى عنها يقرأ في شيء من صلوة الليل جالسا
حتى اذا بقي عليه من السورة الحديث وگویند که این در آخر عمر آن حضرت بود
صلى الله عليه وسلم و در بخاری و مسلم بروایت عائشة رضي الله تعالى عنها تصریح بان آمده
و ایضا در حدیث وارد است که انه كان اكثر صلوته صلى الله عليه وسلم في آخر
عمره جالسا فيها ومنشا ضعف بوده از کبر سن شیخوخت و بعضی که بر کثرت لحم
و ثقل بدن حمل کرده اند درست نیست و منشا آن تصحیف سخن عائشة است
رضي الله تعالى عنها که لما بدن رسول الله صلى الله عليه وسلم و نقل كان اكثر صلوته
جالسا بدن بتشدید است بمعنی است یعنی دخل في السن وی را بدن خیال کرده
از بدانت که کثرت لحم است و از این حدیث فهم می شود که تواند بود که ... بعض
ابتداء گذارده شود و بعض نشسته حدثنا احمد بن منيع حدثنا هشيم
حدثنا خالد الحذاء عن عبد الله بن الشقيق العقيلي بتصغير بصري ...

و نقد جست مسلم بسبب بوده که بخاری ازو روایت نکرده و در عراق در صحاح لاخراج حدیث او کرده
اند ابن عمر و الهیثم رضی الله تعالی عنهم روایت کرده و داود و ابو داود و نسایی ایضا حدیث
گفته که ثقه است قال سألت عائشة رضي الله تعالى عنها عن صلوة رسول
الله صلى الله عليه وسلم عن تطوعه فقالت كان يصلي ليلا طويلا قائما
وقاعدا فاذا قرأ وهو قائم ركع وسجد وهو قائم واذا قرأ وهو
جالس ركع وسجد وهو جالس مراد سوال از كيفيت صلوة تطوع
آن حضرت است صلى الله عليه وسلم چنانچه متقدم مي شود و عن تطوعه بيان آن
از صلوة با عاده عامل جهت تنبيه بر آنكه مقصود اوست و طويلا صفت صلوة است
و مقصود ليلا ست و بعضي در وجه تذكير گفته اند كه چون حذف موصوف كردند صفت
تذكير دادند و اين نيك نيست چه حذف موصوف مؤنث مقتضي اظهار تا است و صفت
جهت منع الالتباس چنانچه در قتيله بني فلان گفته اند و بعضي صفت زمان گرفته
داشته اند ای دهرا طویلا از ليلا داشته بدل بعضي از كل و بعضي فضلا گفته كه صلوة
آن حضرت صلى الله عليه وسلم طويله نبوده بلكه مختلف بوده در طول و
و تفصيل آن همان است كه در حديث زيد بن خالد بروايت قتيبه مذكور شده و اين
نيك نيست چه اگر از اختلاف بوده باشد و لهذا در حديث عائشه و احاديث ديگر
سيزده از ان باب استحباري بوده و بر تقديري كه بوده باشد محتمل است كه نماز شكر وضو
باشد و اين خصوصيت بشب ندارد و سوال از تطوع است چنانچه تخصيص ليل
در جواب بان مشعر است و اگر عائشه مراد مطلق نماز شب است قطع نظر از اين دو
ركعت بر تقدير تسليم آنكه در آن اختلافي بوده همه در اصل طول شريك بوده اند
اگر چه متفاوت بوده و لهذا در آن حديث توصيف بخفت را مخصوص به دو ركعت
اولي ساخته و ركع و سجد و هو قائم مفسر شده بنتقل من القيام اليها و تورد بود
كه و هو قائم بمعني خود بود و مراد از ركع و سجد اراده ركوع و سجود ... باركع
در ... و اين اظهر است كما لا يخفى حدثنا اسحاق بن موسى الانصاري حدثنا
معن حدثنا مالك عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد عن المطلب بن ابي
وداعة السهمي و داعة بفتح واو است و سهم قبيله است از قريش و مطلب ...

زاده حضرت عبد المطلب است عمه او و مادر او زهري نام داشته مسلمان شده روز فتح و در مدينه
نازل شده و تبشير یافت باحاديث او مسلم و از بقيه اخراج كرده عن حفصة زوج النبي
صلى الله عليه وسلم بنت امير المؤمنين عمر خطاب رضي الله تعالى عنهما مادر او زينب
بنت مظعون بنت حبيب اولا زوجه خنيس بن حذافه سهمي بود مع او هجرت كرده
و خنيس بعد از غزاء بدر وفات يافت عمر وي را بزوجه ابي بكر و عثمان ذكر كرد ايشان قبول
نكردند پس پيغامبر صلى الله عليه وسلم او را خطبه كرده در سنه ثلث و بعضي سنه اثنين گفته
اند بعد از ان او را يك طلاق داد پس جبرئيل پيغامبر را رجعت كرد و گفت رجوع كن نماز
گذار و زن توست در بهشت و زوجه تو صوام قوام بود و در بعضي روايات تصريح رجعت موجود
وفات حفصه در شعبان سنه خمس و اربعين بوده قالت كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم يصلي في سبحته قاعدا و يقرأ بالسورة و يرتلها حتى تكون اطول
من اطول منها سبحه بضم سين و سكون با اسم نافله است از تسبيح و استعمال ان در
نظم حديث ذكر صلوة بود يعني صلوة مراد است و در استعمال اين حديث يعني مطلق
نفله بسيار است در نهايه اثير گفته كه نافله را سبحه از ان ميگويند كه حكم تسبيح است
در كار داير دون عدم وجوب پس انچه در بعضي شروح است كه مراد نماز نافله است
درست است و نفي ان از درست نيست و ترتيل قرات قراءة است بتاني و تبيين حروف
و اشباع حركات ماخوذ است از ثغر رتل و رتل ان ... و انتظام شيء است حتى يكون اه
يعني تا چنين شدي كه ان سورت با ترتيل دراز شدي از سورتي كه بي ترتيل از ان دراز
تر بودي و انكه در هر سورت را زيادتر دراز شدي و بعضي فضلا گفته اند از عبارت
مفهوم نمي شود حدثنا الحسن بن محمد الزعفراني حدثنا الحجاج بن محمد عن
ابن جريج قال اخبرني عثمان بن ابي سليمان بن جبير بن مطعم قرشي قاضي مكه بوده
از عم خود نافع روايت كرده و از و ابن عيينة و ابن جريج احمد او را ثقه داشته
بخاري بتعليق و بواقي ائمه اخراج حديث او كرده اند ان ابا سلمة بن عبد الرحمن
بن عوف اخبره ان عائشة رضي الله تعالى عنها اخبرته ان النبي
الله عليه وسلم لم يمت حتى كان اكثر صلوته وهو جالس بعض
گفته اند كه واو زائده است هو جالس خبر كان است و زيادتي واو بعد از

كلان بسيار است و مخفي نيست كه جز كله را بدكه برايشان محمول شود و معني چنين نيست
و بهتر آن است كه در اوقات ديگر علما باشد تا مبيت حدثنا احمد بن منيع حدثنا
اسمعيل بن ابراهيم عن ايوب عن نافع عن ابن عمر قال صليت مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم ركعتين قبل الظهر وركعتين بعدها
وركعتين بعد المغرب في بيته وركعتين بعد العشاء
في بيته مراد از معيت همراهي در اين حضرت است صلى الله عليه وسلم در حضور
در جماعت اقتدا چه در روايت اقتدا منسوب نيست و حديث دال است بر آنكه اداي
سنت مغرب و عشاء در خانه افضل باشد بخلاف ركعتي ظهر سنت و مذهب
امام شافعي رحمة الله عليه اداي نفل مطلقا در خانه افضل است الا عيدين واحرام
وطواف و بعضي سنت جمع را نيز مستثني ساخته جهت فضيلت مكور و بنا بر اين
بايد گفت كه اداي ظهر در مسجد با جماعت بود و بايد تا آنكه آن افضل است
حدثنا احمد بن منيع حدثنا اسمعيل بن ابراهيم عن ايوب عن نافع
عن ابن عمر قال ابن عمر وحدثتني حفصة ان رسول الله صلى الله عليه
كان يصلي ركعتين حين يطلع الفجر وينادي المنادي قال ايوب
اراه قال خفيفتين واو حدثتني زائده است چنانچه بعضي ليه حتى اذا جاءها
وفتحت ابوابها گفته اند و اين معقوله است كفتن هذا ذلك در جواب بمعني هذا الثواب
و از ظاهر كلام امام نووي فهم مي شود كه واو عطف باشد بر محذوف چه در شرح
مسلم گفته و اين واو در غايت ملاحت است كان كه گفته كه حدثتني بكذا وكذا و وجه
ملاحتش آن است كه مشعر بان محذوف شود و لهذا بود كه محذوف حدثني غير
حفصه بود و مراد از منادي مؤذن است و از نداء نداء ثاني كه نداء و طلوع
فجر است بمعني ظن و فاعل قال دوم نافع است و مراد گفتن خفيفتين است
در وصف ركعتين و ظاهر اين است كه از نماز سنت صبح باشد و بنا بر استحباب
تو تخفيف در آن حديث فهم مي شود چنانچه مذهب شافعي است و بعضي
مبالغه در تخفيف بقراءة فاتحه اكتفا كرده اند اين را امام نووي تخطيه اين بعضي
كرده و گفته در احاديث صحيح وارد است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم از

فاتحه سورة کافرون و قل هو الله احد می‌خوانده‌اند و در روایتی آنکه آیه وقولوا آمنا
بالله و آیه قل یا اهل الکتاب می‌خوانده‌اند هست و نتواند بود که غیر سنت صبح
با سنت ادا و غیر سنت صبح که مکروه نزد حنفیه بعد از طلوع فجر مکروه است لیکن نزد
امام مالک و معظم اصحاب امام شافعی مکروه نیست و شیخ ابو اسحاق و بعض اصحاب
نقل دو وجه کرده‌اند در کراهت و عدم کراهت لیکن بعد از سنت فجر حدثنا قتیبة
بن سعید حدثنا مروان بن معاویة الفزاری عن جعفر بن برقان از
میمون و غیره روایت کرده و از وی وکیع و ابونعیم ابن معین ثقه گفته و در
ذهن چیزی نبود در سنه اربع وثمانین ومائة وفات یافت عن میمون بن
مهران ابوایوب که اصل او کوفی بوده و در رقه ساکن شده فقیهی ثقه او در روایت
از ابن عباس و ابن عمر کرده و از وی پسر او عمرو و جعفر بن برقان و غیرهما در سنه
اربعین متولد شده در سنه سبع عشر ومائة وفات یافت بخاری در ادب مفرد و
ثمه در صحاح اخراج حدیث او کرده‌اند عن ابن عمر قال حفظت من رسول
الله صلی الله علیه وسلم ثمانی رکعات رکعتین قبل الظهر و رکعتین
بعدها و رکعتین بعد المغرب و رکعتین بعد العشاء
قال ابن عمر حدثتنی حفصة برکعتی الغداة ولم اکن اراها
من النبی صلی الله علیه وسلم ای رکعتی الغداة یعنی الصبح است و مراد
ابن عمر آن است که دو رکعت صبح را ندیده بودم بلکه حفصه نقل کرد حدثنا
ابوسلمة یحیی بن خلف الباهلی البصری الجوباری از نعیم معتمر و عمر بن
علی روایت کرده صدوق بوده مسلم و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه اخراج
حدیث او کرده‌اند وفات او در سنه اثنتین واربعین ومائتین بود حدثنا بشر بن
المفضل عن خالد الحذاء عن عبد الله بن شقیق قال سألت عائشة
رضی الله تعالی عنها عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت کان
یصلی قبل الظهر رکعتین وبعدها رکعتین وبعد المغرب
رکعتین در نسخه بعد العشاء رکعتین وقبل الفجر ثنتین رکعتین
در نسخه حدثنا محمد بن المثنی حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن

ابی اسحاق قال سمعت عاصم بن ضمرة بفتح ضاد و سكون ميم و بالفتحها السلولي
الكوفي ابن مدینی او نقد واثقه و نسائی گفته لیس به بأس و ابن عدی او را ليس کرده
وفات او در سنه اربع وسبعين بود يقول سألنا عليا رضي الله تعالى عنه
عن صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم من النهار فقال انكم لا تطيقون
ذلك قال قلنا من اطاق منا ذلك صلى فقال كان اذا كانت الشمس
من ههنا كهيئتها من ههنا عند العصر صلى ركعتين واذا
كانت الشمس من ههنا كهيئتها من ههنا عند الظهر صلى
اربعا ويصلي قبل الظهر اربعا وبعدها ركعتين وقبل العصر
اربعا يفصل بين كل ركعتين بالتسليم على الملائكة المقربين
والنبيين ومن تبعهم من المؤمنين والمسلمين سائل مستور است با كجا حتى
در مجمع این سوال در امر باشد و مراد امیر المؤمنین انکم لا تطیقون نیست
که شما همه این طاقت ندارید و ابعد بدر بشوانید اید و لهذا سائل ان گفته انه
که من اطاق منا ذلک صلی وبنا بر این وجه او هر لو یتما اطیق منه اصلی بر نه ناید
یعنی کمان برده اند ظاهر بباشد و مراد از فصل بتسلیم تواند که بود که سلام نماز باشد
یعنی السلام علیکم وعلی الملائکة المقربین تا آخر میفرموده اند و محتمل است
که تشهد باشد چه بنا بر اشتمال السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین مشتمل بر تسلیمی
کثیر است و تواند بود که بعد از فراغ از هر دو رکعت بر سبیل ذکر تسلیمی چنان
می فرموده باشند
در صحاح گفته که ضحوة بفتح ضاد بعد از طلوع آفتاب است و بعد از آن ضحی
بضم و قصر و آن نزد اشراق است و تذکیر و تانیث آن هر دو وارد است آنکه
تذکیر کرده او را اسمی دانسته مثل صرد و آنکه تانیث کرده از راه ضحوة میداند
و بعد از آن ضحاء بمد و در است نزد ارتفاع اعلی نهار است و اضافه اینجا یعنی
فی ... اضافت سبب بسبب حدثنا محمود بن غيلان حدثنا ابو داود
الطيالسي حدثنا شعبة عن يزيد الرشك قال سمعت ابي يزيد بن سنان
ضبعي و رشک بلغة اهل بصرة قسام که قسمت خانه میکند و بعضی گفته اند که رشک

برزگ است

که ریش بزرگ است و او را بجهت کبر لحیه ریشک میگفته اند و دمیری در حیوة الحیوان
آورده که ریشک اسم عقرب است بفارسی و گویند که عقرب شش روز در لحیه او بود
و متنبه نشد و بعضی این را مستبعد داشته اند و تردد می محتمل است که او بموضعی بوده
باشد که جای عقارب بوده باشد و بهمان سبب روز نبوده تا اینجاست کلام گذشته باشند نران
و او را گزیده پس معلوم شد که عقرب شش روز بوده تا اینجاست سخن دمیری و محتمل است
که او را عقربی گزیده باشد که سم آن بسیار موذی و مولم نباشد و بنابران متفحص
لحیه خود نشده باشد بعد از شش روز که عقرب ظاهر شده معلوم شده که اثر لدغ عقرب بوده
و زمان لدغ را مبدا زمان در آمدن عقرب ساخته باشد و این عقرب است از آنچه بعضی فضلا
در دفع استبعاد او ذکر کرده که کسی نبوده باشد و جهة امتحان نگفته باشند تا شش روز
یزید رشک از مطرف و معاذه روایت کرده و از و شعبه و ابن عیینه نقل و ثقه بوده در سنه
ثلاثین و مائة وفات یافته مصنف بیان یزید در باب صوم کرده و نگفته ان مذکور خواهد شد
قال سمعت معاذة بنت عبد الله عدویه امام العصرها بصریه ثقه بوده در کتب سته
حدیث او هست قالت قلت لعائشة رضی الله تعالی عنها اکان النبی صلی الله علیه
وسلم یصلی الضحی قالت نعم اربع رکعات و یزید ما شاء الله و مراد از ضحی تواند
بود که صلوة ضحی باشد و محتمل است که وقت مخصوص بود و ما در ما شاء الله مصدر
است یعنی زیاده میکرد و وقت مشیة خدای تعالی و زیاده تا دوازده رکعت ثابت شده
و حدیث که در صراط المستقیم آورده بروایة عائشة رضی الله تعالی عنها که ما رایت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی الا اربع رکعات منافی این زیادتی نیست چه ثبوت زیادتی مستند
بروایة نیست تواند بود که علم با بن [illegible] سماع بوده باشد و مخصوص در اربع صلوة مرتبه
و الا که یصلی از برای دوام و استمرار باشد و حصر بنا بر اعتبار دوام و استمرار باشد که از آن
مفهوم میشود چنانچه بعضی فضلا گفته اند ملک نیست چه مداومت بر چهار رکعت منافی ثبوت
رکعتین است از این اگر کسی دعوی تنافی کند میان این حدیث و حدیث مسلم از عائشه
رضی الله تعالی عنها ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی سبحة الضحی قط و انی
لاسبحها و ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیدع العمل و هو یحب ان یعمل
خشیة ان یعمل به الناس فیفرض علیهم رفع تنافی بدعوی استمرار است و رفع

واخر حدیث مذکور است بالیکن فلا منافی ان است تامل حدثنا محمد بن المثنی حدثنا
حکیم بن معاویة الزیادی و در تقریب مذکور است که روایت ترمذی بن معاویة ظاهری
ست بصیغه تصغیر و در صحیح او خلاف است و صواب آنست که حکیم است لیکن
در نسخه شمائل زیادی حکیم است و در مسلم و در مسند گفته حدیث او و نسب او اخراج کرده
حدثنا زیاد بن عبید الله بن الربیع الزیادی مقبول است و از ائمه ستة جز ترمذی
در شمائل کسی اخراج حدیث او نکرده عن حمید الطویل عن انس بن مالک ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الضحی ست رکعات حدثنا محمد
بن المثنی حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن عبد
الرحمان بن ابی لیلی الانصاری المدنی الکوفی از کبار تابعین است عالم کوفه بود
از پدر خود و معاذ روایت کرده و در روایت او از عمر خلاف است و از وجماعتی
واصحاب او و بر او تعظیم میکرده اند چون تعظیم امرا و صحابه در مجلس او وحاضر
شدندی و مستمع سخن او گشتندی ائمه ستة حدیث او اخراج کرده اند و پدر او صحابی بوده
و در غزوات احد و ما بعد آن حاضر بود و بعد از آن منتقل شده بکوفه و در حرب با امیر
المومنین علی رضی الله عنه بوده و در صفین مقتول شده در سنه ثلث وثمانین
وفات یافته ما اخبرنی احد انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی
الا ام هانی فانها حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل بیتها
یوم فتح مکة فاغتسل فسبح ثمانی رکعات ما رایته صلی صلوة قط
اخف منها غیر انه کان یتم الرکوع والسجود فسبح یعنی یصلی و
اطلاق تسبیح بر صلوة مذکور شده ضمیر منها راجع است بصلوتی که از فسبح فهم
می شود و غیر انه استدراک است جهت دفع توهم ناشی از کلام سابق چه متوهم
می شود از مبالغه در خفت که اتمام شان رکوع و سجود هم مفقود بوده باشند و بدون
اطمینان مفقود شده باشد پس اشاره کرده دفع آن به بیان اتمام یعنی ثبوت اطمینان

وارد است در صحوة دریا اما آن کفار را از ام هانی او در مکه رفتم پیش پیغامبر صلی
الله علیه وسلم در فتح ... فتح مکه پس یافتم او را که غسل میکرد و فاطمه دختر او پوشیده
بود او را بجامه پس سلام ادیم پس گفت که کیست این دختر ابی طالب پس چون از

غسل

غسل فارغ شد ایشان پس هشت رکعت نماز گزارد در حالتی که لحاف خود ساخته بود یک جامه
و چشم در مشکوة است همین حدیث که قالت ام هانی و ذلک ضحی و صاحب مصابیح این منافی
این حدیث صحت وده نیست که گفته شود که حدیث مشکوة دال است بر آنکه مروی است
فتح مکه به روز فتح پس تواند بود که ام هانی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مکرر دیده باشد
که این نماز گزارده یکبار در خانه ام هانی بوده باشد و بعضی دفع تنافی با آن کرده اند که
شاید هم ثانی سوی پیغامبر صلی الله علیه وسلم لازم نیست که در خانه ام هانی نباشد که
بعضی برین رفته اند که ام هانی گفت و ذلک ضحی چه ذهن از عبارت این نمی رود و اشارت بعلو
ضحی آنکه هشت رکعت باستدلال کرده اند مذکور است و قاضی عیاض گفته که و ذلک ضحی
دلالت ندارد بر آنکه نماز ضحی باشد چرا نشاید که نماز شکر باشد و ذلک ضحی اشارة بتعیین وقت
بود و فرموده اند که در سنن ابی داود است که ثابت شده که روز فتح فتح نماز چاشت را
هشت رکعت گزارد عن ام هانی ان النبی صلی الله علیه وسلم یوم الفتح
صلی سبحة الضحی ثمانی رکعات و سلم من کل رکعتین و بنا برین
نمازی که در کتاب مذکور است باید که بصلوة ضحی محمول شود حدثنا ابن ابی عمر
حدثنا وکیع حدثنا کهمس بن الحسن التیمی البصری کنیتش ابو حسن بوده روایت
از ابی الطفیل و جماعتی کرده و در کتب سته حدیث او هست ثقه بوده وفات او سنه
تسع و اربعین و مائة بوده عن عبد الله بن شقیق قال قلت لعائشة اکان
النبی صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی قالت لا الا ان یجیء من مغیبه اسم مغیب
مکان است و درین مکان مراد سفر است و اطلاق مغیب بر سفر ازان است که شخص دران
غائب می شود و در بعضی نسخ بتاء تانیث تصحیح کرده اند و این مخالف اصول صحیحه است
بآنکه تا را وجهی نیست و مراد از یصلی التزام و دوام پس نفی راجع بان می شود و منافی حدیث
سابق نگردد و تواند بود که عائشه از سوق کلام راوی ان فهمیده باشد که سوال از رویت
میکند و نفی راجع برویت شود و هیچ بعد نیست که عائشه را رضی الله تعالی عنها رویت
حاصل شده باشد الا وقت قدوم از سفر و تواند بود که مراد در استثنا در بیان مقصود
این بود که در حضر چنانکه در سفر حدثنا زیاد بن ایوب البغدادی حدثنا محمد بن
ربیعة الکوفی صدوق بود حدیث او در کتب سته هست عن فضیل بن مرزوق الاغر

الرقاشي صدوق بوده متشيع متهم شده اخراج حديث او مسلم و اسلم كرده ابضعي
عتبة بن سعد العوفي ابو الحسن از و پدرش عمرو وحسن ومسعود وقرة سماع كرده اند
ويرا تضعيف كرده اند وبعض گفته اند كه هو صدوق يخطي كثيرا وكان شيعيا مدلس در سنه
احدى عشرو مائة وفات يافته عن ابي سعيد الخدري قال كان النبي صلى الله عليه
وسلم يصلي الضحى حتى تقول لا يدعها ويدعها حتى نقول لا يصليها حديث
دال است بر عدم مداومة و اين مناسب نيست با آنچه مسلم كرده كه انه صلى الله عليه وسلم
اذا صلى صلوة اثبتها ولهذا نقل بعد از صلوة عصر كنا از آن حضرت صلى الله عليه وسلم
مروي است محمول است بر قضا حدثنا احمد بن منيع حدثنا هشيم ودر نسخه عن هشيم
حدثنا عبيدة عمر بن معتب الضبي بكسر مثناة فوقانية وموحدة روايت از ابراهيم نخعي
وشعبي كرده و از وشعبه ووكيع وحسين احمد گفته در شان او كه تركوا حديثه و در تقريب
است كه ابو عبد الرحيم كوفي است بصري ضعيف است ودر آخر مختلط شده در بخاري يكجا
يكجا از و روايت هست در تهذيب عن ابن ابراهيم النخعي كه ذكر او گذشت عن
سهم بفتح سين مهمله بن منجاب بكسر ميم وبعد شد صنفي كوفي و ابن حبان گفته
كوفي بصري شعبي است كه بيزاري است از علماء جبهي عند ثقات اين اعمش عن قرثع
الضبي مجهول المذكور في صدوق مخضرم بوده در زمان عثمان رضي الله تعالى عنه مخضرم
مقتول شده حديث او را ابو داود و دو نسائي حاتم ابن ماجه اخراج كرده اند وعن
قزعة بفتح هم حروف ابي يحيى بصري حديث او در كتب ستة هست عن قرثع عن
ابي ايوب الانصاري ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يدمن اربع
ركعات عند زوال الشمس فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم انك
تدمن ودر بعض نسخ بجاي انك تدمن انك تكثر من هذه الاربع الركعات عند
زوال الشمس فقال صلى الله عليه وسلم ودر بعض نسخ است ان ابواب
السماء تفتح عند زوال الشمس فلا ترتج اربع است در راحتي يصلي الظهر
فاحب ان يصعد لي في تلك الساعة خير قلت افي كلهن قراءة قال نعم
قلت هل فيهن تسليم فاصل قال لا مراد از ين عما ... مجازي است و ايراد
مصنف اين باب از ين جهت است و در ين بعدي بليست جهت عند الزوال

بزوال

بزوال است و تواند بود که از قرب بزوال قبل استوا اراده نماید که وقت ضحی شامل
آن است و مراد از آن عود عمل متوجه گردانیدن ملائکه است آنرا بسوی خدای تعالی و شاید
که تعلق علم خدای تعالی مراد باشد و اول اقرب و انسب است و مراد از قراءتی که سوال
از آن کرده تواند بود که قراءة فاتحه باشد یا قراءة قرآن مطلق چه مذهب بعضی در رد و رکوع
اخیرین مخیر بها یعنی در فرض تسبیح جائز است و سکوت نیز چنانچه گفته اند که آنجا قره
و آن نسبح و ان شئت سکت پس سخن بعضی فضلا حواشی باشد که گفته قراءة غیر
فاتحه مراد است زیرا که تطوع فی قراءة نمی باشد و اصل آنکه ابو ایوب عالم با این مسئله
نبوده باشد و وقت سوال بعید است بعضی گفته اند که این حدیث موید مذهب ابی
حنیفه است در جواز اداء چهار رکعت بی تسلیم در میان و بعضی گفته اند که موید
خلاف آنست زیرا که اگر چنان بودی ابو ایوب سوال نکردی حدثنا احمد بن
منیع حدثنا عبیدة عن ابراهیم عن سهم بن منجاب عن قزعة عن القرثع
عن ابی ایوب عن النبی صلی الله علیه وسلم نحوه حدثنا محمد بن
المثنی حدثنا ابو داود حدثنا محمد بن مسلم بن ابی الوضاح القطاعی
الجزری در بغدادی بوده و برا ابو سعید مودب میگفته اند صدوق بود
و برا وهمی بوده بخاری در تعلیق و مسلم در صحاح خود اخراج حدیث او کرده عن
عبد الکریم الجزری ابن مالک سعلی ابو امیه بوده ثقه بوده و حدیث او در
کتب سته هست عن مجاهد عن عبد الله بن السائب ابن عائذ بن عبد الله
المخزومی وی و پدر وی هر دو صحابی اند و قاری اهل مکه بوده بخاری حدیث
او را در تاریخ اخراج کرده و ائمه در صحاح ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یصلی اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظهر وقال انها ساعة تفتح
فیها ابواب السماء تفتح بضم تا و بعضی بفتح تصحیح کرده اند و احب در بعض
نسخ فاحب ان یصعد لی فیها عمل صالح مناسبت این حدیث بعنوان
باب ظاهر نیست چه وقت صلوة ضحی پیش از زوال است بلکه پیش از استوا و چهار
از زوال ظهر است پس ظاهر آنست که راتبه ظهر باشد و ایراد آن باین احادیث
در این باب مناسب بود مگر آنکه گویند که مصنف ابرار روایت نداشته و باسانید

تطوع نزد ایشان زیاده و چون مشارک ضحی داشته در آنکه از توابع و مکملان فرض نیست گویا که گفته شود که مراد بضحی در عنوان باب اعم است از حقیقی و قریب بآن حدثنا ابو سلمة یحیی بن خلف حدثنا عمر بن علی المقدمی وی عمر بن علی بن عطاء بن مقدم است بصیغه اسم مفعول از تقدیم از موالی ثقیف است از ابی حازم و هشام بن عروه روایت دارد و بسیار ازیشان تخلیط و تدلیس داشته و غلیق مردی صالح و ثقه بوده و تدلیس داشته وفات او سنه تسعین و مائة حدیث او در کتب سته هست عن مسعر بن کدام عن ابی اسحاق عن عاصم بن ضمرة عن علی رضی الله تعالی عنه انه کان یصلی قبل الظهر اربعا وذکر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلیها عند الزوال و یمد فیها مراد از قبل الظهر لازم نیست که راتبه ظهر باید بلکه شاید که صلوة ضحی باشد و عند الزوال محمول است بر قریب بآن چنانچه در حدیث ابی ایوب گذشت و لفظ یمد فیها که مراد ازان تطویل فیها مشعر است بآنکه در صلوة ضحی تطویل قراءه می‌بوده

حدثنا عباس العنبری ابو الفضل البصری ابن عبد العظیم بن اسمعیل حافظ ثقه بوده از حفاظ کبار و عبد الرزاق حدیث شنیده و بخاری در تعلیق و ائمه دیگر در صحاح خود حدیث او اخراج کرده اند و بنی عنبر جماعتی اند از بنی تمیم وی بآنها منسوب است وفات او در سنه ست و اربعین و مائتین بوده حدثنا عبد الرحمن بن مهدی عن معاویة بن صالح ابن حدیر بحاء مهمله و دال معجمه بصیغه تصغیر الحضرمی کنیتش ابو عمرو یا ابو عبد الرحمن قاضی اندلس بوده از مکحول و عبد الرحمن جبیر و راشد بن سعد روایت کرده اند تعدیل و توثیق وی و ابن ماجه اخراج حدیث او کرده اند صدوق بوده وفات او در سنه ثمان و خمسین و مائة بوده عن العلاء بن الحارث بن عبد الوارث الحضرمی ابو وهب الدمشقی روایت از ابی الاشعث الصنعانی و مکحول و جمعی کرده و ازو اوزاعی و هیثم بن حمید و یحیی بن حمزه ابو داود گفته که وی ثقه بوده و عقل او تغیر یافت و بقدر متهم است وفات او سنه ثلث و مائة بوده عن حرام بن معاویة بحاء و راء مهملتین مفتوحتین مشهور بوده بحکیم بن خالد بن سعید الانصاری معاویة بن صالح

وثم

وجه ملقه و از این جهت یعنی توهم منافیه کرده اند که ریه در بعضی از ازواج حدیث او کرده اند عن عم عبد الله بن سعد الانصاری صحابی بوده و از کبار اهل حرام بوده و بعض نزول شده قالت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن الصلوة فی بیتی والصلوة فی المسجد قال قد تری ما اقرب بیتی من
المسجد فلان اصلی فی بیتی احب الی من ان اصلی فی المسجد الا ان تکون
صلوة مکتوبة تری از رویة بمعنی علم است و ما اقرب صیغه تعجب است
و این جمله وارد شده بسبیل اعتراض و نکته در ایراد ان تاکید ترجیح نافله در بیت
است برادای در مسجد و فاء در فلان اصلی تفسیر مرئی متهم است خلاصه معنی انکه میلانی (142)
انکه نماز گذاردن من در بیت دوست تر است نزد من از نماز گذاردن در مسجد
بان قربی که در مسجد دارد در هر وقتی الا در وقتی که نماز مکتوبه باشد یعنی فریضه پس
استثنا از وقت عام مقدر است مشکل می شود بنابرین حدیث انچه اصحاب گفته که از
حکم بر افضلیت نفل در بیت مستثنی است امور مذکوره در مواضع خود از جمله انچه
مشهور است مثل عید و استسقاء و غیر ان و از جمله است رکعتین حرام جهت ادای
ان اگر در میقات مسجد باشد در ان مسجد افضل است و از ان جمله رکعتین طواف
و از ان جمله است نافله روز جمعه چنانچه جرجانی از ائمه شافعیه است در شافی نقل کرده
و عید و امثال ان از امور مشهوره جهت اکتفا و شهرت مستثنی نشده لیکن در
نافله جمعه این عذر مسموع نیست مگر انکه گویند که این رجحان ثواب ادای نماز است
در جمعه اکرم باعتبار ان رجحان دارد ولیکن فضیلت مکور در ضمن اداء
در مسجد حاصل می شود و بنابران راجح می اید

و در بعض نسخ صیام است حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا حماد بن زید
عن ایوب عن عبد الله بن شقیق قال سالت عائشة رضی الله تعالی عنها
عن صیام رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت کان یصوم حتی
یقول قد صام ویفطر حتی نقول قد افطر قالت وما صام رسول
الله صلی الله علیه وسلم شهرا کاملا منذ قدم المدینة الا رمضان

مراد بصوم وافطار در یصوم ویفطر صوم در هر ماه است چنانچه از حدیث مفهوم می
شود وقد صام مراد تمام ایام باقیه آن ماه است وتعبیر از مستقبل بماضی بنابر
جزم بر تحقق است وقید منذ قدم المدینة بنابر آن است که عائشه رضی الله تعالی عنها
را حال مدینه معلوم بوده وحال مکه معلوم نداشته یا آنکه معلوم داشت که حال مکه
چنان نبوده چنانچه از حدیث ام سلمه فهم می شود ودرین حدیث دلیل است مالکیه
بعدم جواز قائل اند ومیدانند که رمضان از اسماء الله است اطلاق بر غیر وی
جائز نیست واکثر اصحاب شافعی میدانند که اگر قرینه بود که بشهر صرف گشته مثل ذکر
صوم چنانچه درین حدیث است جائز است بی کراهتی والا جائز نیست ورمضان
از رمض است که شده حر است واین شهر را رمضان از آن میگویند که ذنوب
سوخته می شود واظهر آنست که وقت تسمیه وقوع آن در زمان حار بوده
حدثنا علی بن حجر حدثنا اسمعیل بن جعفر بن ابی کثیر الانصاری الزرقی
ابو اسحاق القاری زرقی نسبت است به بنی زریق که بطنی از انصار رفته بوده
عن حمید عن انس بن مالك انه سئل عن صوم النبی صلی الله علیه وسلم
فقال کان یصوم من الشهر حتی نری بصیغه غائب یا متکلم مجهول یا متکلم
مجهول انه ودر بعض نسخ الا یرید ان یفطر منه ودر بعض نسخ منه نیست
ویفطر منه حتی نری بهرد و صیغه انه ودر نسخ آن نیز هست لا یرید ان یصوم
منه شیئا وان احتمال ناصبه ومخففه دارد وبنابرین رفع ونصب در یرید روایت
است وکنت لا تشاء ان تراه من اللیل مصلیا الا ان رایته مصلیا ولا
نائما الا ان رایته نائما تقدیر کلام این است که کنت لا تشاء ان ارا تراه مصلیا
من اللیل فی وقت الا وقت ان رایته یعنی مشیت متعلق نمی گشت برویت شب
در حالت نماز شب الا در وقت آن رویت واز ینجا لازم نمی آید که وقت مشیت وقت
رویت باشد تا لازم آید استغراق نماز جمیع شب را که این معنی است فاسد ومنافی امر
با تمم ثبوت پیوسته از حال آن حضرت مگر آنکه کلام محمول شود بر مبالغه بلکه انچه
لازم می آید این است که تعلق مشیت وقت رویت متحقق باشد ومقصود ازین
کلام آن است که مختار آن حضرت طریقه توسط واستقامت بود واجتناب از افراط

وتفريط

والتفريط خواب ميكرد در زماني كه خواب مطلوب است همچون اول شب وغاز
ميكرد در زماني كه لايق بآن بود شب اخر ودين تقرير بر تقدير يست كه اراده متعلق بنده
باشد بنماز در جزئي از شب مطلق وخواب در جزئي مطلق واگر جزئي معين مراد باشد معنو
اين است كه زمان خواب وي را شان معين نبود همچنانكه ابر ورد تعيين كرده اند
زيرانكه بعد از تعيين عادت مي شود وعادت خروج از عبادت است وغرض متعلق
در خواب سائل تنبيه است او را برانكه در سوال متوجه بجانب صلوة مناسب است حدثنا
محمود بن غيلان حدثنا ابو داود وحدثنا شعبة عن ابي بشر قالت سمعت
سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال كان النبي صلى الله عليه 193
وسلم يصوم حتى نقول ما يريد ان يفطر منه ودر بعضي نسخ است ويفطر
منه حتى نقول ما يريد ان يصوم وما صام شهرا كاملا منذ قدم المدينة
الا رمضان حدثنا محمد بن بشار حدثنا عبد الرحمن بن مهدي عن
سفيان عن منصور بن زاذان   ثقة عابد بود وثقه بوده
ودر كتب ستة حديث او هست ابو نعيم در حليه از هشام بن حسان روايت كرده
كه روز جمعه در مسجد واسط مصلون ميشمردم كذاريدم ودستار او دراز دم كر بنهاده
بانكه ترسانيدم وپيش خود نهادم وهم روايت كرده كه ميان شام وخفتن دو بار
قرآن ختم كردي وپيش از اقامت نماز خفتن تا طواسين رسانيدي ودران زمان
در رمضان تا ضرعت كردند تا ربع ليل ودر غير رمضان درميان شام وخفتن
ختم كردي عن سالم بن ابي الجعد رافع الغطفاني الاشجعي ثقه است وكثير الارسال
ودر كتب ستة حديث او هست ليكن در ترجمه سالم ابي الجعد روايت از ابي سلمه
بنظر نرسيده وهمچنين در ترجمه ابي سلمه روايت سالم از وي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن
الزهري عن ام سلمة ما رايت النبي صلى الله عليه وسلم يصوم شهرين
متتابعين الا شعبان ورمضان قال ابو عيسى هذا اسناد صحيح وهكذا
قال عن ابي سلمة عن ام سلمة وروى هذا الحديث غير واحد عن ابي
سلمة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم ويحتمل ان يكون ابو
سلمة بن عبد الرحمن قد روى هذا الحديث عن عائشة وام سلمة

جمیعا و در بعض نسخ هست عن النبي صلی الله علیه وسلم ایراد کرده که
بیان صحت اسناد است و بیهقی گفته علت کرده و روی را بیان و قائل قال
سالم است و چون مخالفت حدیث با حدیث عائشة ظاهر است محتمل است
که کسی اسناد این حدیث بر اضطراب حمل کند بانکه سالم عائشه را با ام سلمه بدل کرده
باشد. و دفع مخالفت بآن کند که این حدیث بنابر اضطراب مردود است پس جهت
بیان دفع اضطراب محتمل آخر ذکر کرده و توفیق بآن است که این محمل غیر مدینه
ما در ظل یا اطلاق باعتبار اکثر بشخص ثنا عبدة بعضی شارحان گفته اند که عبدة
بن عبدالله خزاعی است که ترجمه او گذشت و بعضی گفته اند که عبدة بن سلیمان
است ابو محمد کلابی مقری اسم عبدالرحمان بوده یا عبده هم درین کتاب
مذکور میکرده از عاصم احول و اعمش روایة دارد احمد و صالح احمد گفته
که ثقة بهم بوده و صلاح شده مفتی در سنه وفات او در سنه ثمان یا سبع و ثمانین
و مائة بوده عن محمد بن عمرو بن عطاء القرشي العامري المدني ثقة بوده و حدیث
او در کتب سته هست حدثنا ابو سلمة عن عائشة قالت لم ار رسول
الله صلی الله علیه وسلم یصوم في الشهر اکثر من صیام في شعبان
کان یصوم شعبان الا قلیلا بل کان یصوم کله این حدیث بظاهر مخالف
حدیث عائشه است که در اول باب گذشت و توفیق بآن است که گویند اندکی از
شعبان روزه نمیداشته اند بر وجهي که ظن آن می شده که همه را روزه میداشتند
و بنابرین بل کان مبالغه در قلت است یا انکه این نیز جزا ازما قبل حدیث باشد
محل اضطراب باشد از الا قلیلا و بعضی گفته اند که مراد صوم تمام شعبان است
در چند سال یا انکه سالی از اول آن صائم بوده و سالی از اوسط و سالی از آخر پس
هیچ از آن بی صوم نبوده و درین بحث کرده اند بانکه اضطراب مساعد آن نیست
و مخفی نیست که بهمان قائل را میرسد که حمل اضطراب بر مبالغه بر مبالغه در قلت
کند بطریق مذکور و یکی از فضلا در حمل اضطراب بر مبالغه ایراد کرده بانکه کل
مضاف بضمیر متعین است از برای تاکید و تاکید جهت دفع توهم عدم شمول است
بسبیل مجاز پس چگونه مؤکد به کل را حمل بر شمول مجاز کنند و مخفی نیست

کراکلا

کما نچه وی ذکر کرده وقتی صحت که کل مضاف بطعیر حقیقة مستعمل باشد واستبعاد راجماع
تجوزه دفع توهم عدم شمول منافی نیست بلکه محتمل است در مثل فسجد والملائکة
کلهم زیرا که حق این است که ابلیس حقیقة جنی بوده ودر میان ملائکه می بوده پس
شمول ملائکه باشد مجموع آن چیزی را که مقصود است از ان حدثنا القاسم
بن دینار الکوفی ابو محمد طحان منسوب است بجد خود قاسم چه وی قاسم بن
ذکریا بن دینار است وگاهی وی را به پدر منسوب سازند روایت از وکیع و از
طبقه او کرده مسلم وترمذی ونسائی حدیث او را روایت کرده اند حدثنا عبید
الله بن موسی در باب کحل گذشته وطلق بفتح طا بن غنام النخعی بصیغه
مبالغه ثقه بوده وطبرانی در معجم صغیر از وی بسیار روایت کرده وی ابن عم
حفص بن غیاث است کاتب شریک قاضی بوده وفات او سنه احدی وعشر
ومائتین بوده عن شیبان در باب شرب گذشته عن عاصم بن ابی النجود الاسدی
دارقطنی گفته در حفظ او چیزی بوده وفات او سنه ثمان وعشرین ومائة بود
عن زر بکسر زاء معجمه وتشدید راء مهمله مشدده ابن حبیش بصیغه تصغیر ابو مریم اسدی است
ثقه بوده از مخضرمین است از عمر وعلی حدیث شنیده وعنه عاصم والواسی
شیبانی صد وبیست سال زیست وفات او سنه اثنین وثمانین بوده عن عبد
الله قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصوم من غرة کل
شهر ثلثة ایام غرت بضم غین حال است از ثلثة ایام ومن بیانی است زیرا که
غرت سه روز اول است از ماه چنانچه در صحاح مذکور است وابتدائیه نیز می توان
گفت بر آنکه متعلق ابتدائی باشد چنانچه بعض فضلا بر آن رفته بیک باشد وقلما
کان یفطر یوم الجمعة ما مصدریه است ودر بعض نسخ قلما است بی کلمه ما وان
بیشتر در نفی شئ مستعمل است وبدانکه روزه روز جمعه تنها مکروه است در مظهر
آورده که تا ویل آن است که ما قبل یا ما بعد مضموم میداشته اند یا آنکه این کراهت
مخصوص امت است چنانچه روزه وصال وقاضی بیضاوی گفته محتمل است که مراد
آن باشد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم روز جمعه بناول غزا ابتدا نمی فرموده
باشند واین عدم رشارت بان امثال باشد وتحقیق نیست که اگر مذکور در حدیث

صوم بوده و معنی کشتی مبنی لغوی که امساک است فی الجمله و جهی داشت اما فعلا بلفظ
مذکور است و اراده امساک مذکور بسیار از استقامت دور است و اصحاب با شکال
این امور نیست چه بیهقی نقل کرده از امام شافعی رحمة الله علیه که کراهت افراد
جمعه مخصوص است بکسی که صوم او را از قیام بوظائف آن روز ضعیف می سازد
باشند و غیر را مکروه نیست و ابن صباغ نیز مثل این ذکر کرده و قاضی قضاة ماوردی
گفته که مذهب شافعی این است والله اعلم حدثنا ابو حفص عمرو بن علی
حدثنا عبد الله بن داود بن عامر الخریبی کنیة او ابو عبد الرحمان خریبی بوده
بصیغه تصغیر و خاء و راء معجمتین و باء موحده کوفی الاصل بوده ثقه و عابد
و در آخر عمر ترک روایت و بیان حدیث کرده بود و امر حدیث او شنید و اربعه از او روایت
کرده اند و فات او سنه ثلث عشر و مائتین بوده عن ثور بن یزید عن خالد بن
معدان عن ربیعة الجرشی فقیه ناسی بوده در زمان معاویه و در صحبت
او خلاف است دار قطنی و بعضی دیگر او را ثقه داشته اند و اربعه اخراج حدیث
او کرده اند در صحاح خود و نسبت او بجیم و شین گفته شد عن عائشة رضی الله عنها
قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یتحری صوم الاثنین والخمیس در تاج
المصادر گفته که تحری صواب ترین جستن و مد نظر کردن پس بر تقدیر اول معنی
حدیث این است که سعی میفرمود که صوم این دو روز بر وجه لایق و صفت کمال
باشد و بر تقدیر دوم در نظر میکرد در هر هفته و روزه میگرفت بجهت انتظار
این دو روز و وجه اختیار این دو روز از حدیث لاحق مفهوم میشود حدثنا
محمد بن یحیی حدثنا ابو عاصم بن محمد بن رفاعة مقبول است و حدیث او ...
سته ... عن محمد بن رفاعة بفتح راء مهمله و بعضی بکسر تصحیح کرده اند جز ابو داود
کسی از ورثه روایت نکرده عن سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریرة ان
النبی صلی الله علیه وسلم قال تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس فاحب
ان یعرض عملی و انا صائم حدثنا محمود بن غیلان حدثنا ابو احمد الزبیری
و معاویة بن هشام قالا ثنا سفیان عن منصور عن خیثمة بن عبد الرحمان
عن ابی سبرة الجعفی الکوفی نام پدر او عزیز بوده در سول الله صلی الله علیه وسلم

و وجرا عبد الرحمن نام بنها دو نام ابی سیرین یزید بن مالک است وی از کبار تابعین است
و از جمله ثقات است و ارسال میکرده از علی و ابن عمرو حدیث بن قیس مستفیض
وابو داود و ترمذی و منصور و غیر ایشان حدیث او در کتب ستة هست عن عائشة رضي الله
تعالى عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يصوم من الشهر السبت
والاحد والاثنين ومن الشهر الآخر الثلثاء والاربعاء والخميس شهر
او اعم عرف بلام ذهنی شهر معهود و شیخ رضی لفظه السبت والاحد والا
ثنین را اعلام غالبه است و لام در اعلام غالبه لازم است وکلام ایشان را مجرد از لام
ساخته اند چه نزد سیبویه مجرد و ذی اللام هر دو علم اند بخلاف اصوات و معتقد
بها الیوم الاثنین مبارکه فیه و وجه تسمیه یوم الاحد انست که اول هفته است در ابتدای
آفرینش در او بوده و وجه ثانی آنکه جمع علما بر انست و وجه تسمیه جمعه انست که اجزاء
عالم در آن اجتماع یافته و وجه تسمیه سبت آنکه آفرینش در آن انقطاع یافت
و سبب قطع است و اثنین بکسر نون مرویست بنا بر آنکه است، غالب بر وقف اصل
می باشد و حاجت نیست بانکه تقدیر یوم کنند چنانچه بعضی شارحان کرده و بعض
مرویست بنا بر آنکه اعراب حکایه باشد لیکن مشهور در تثنیه وجه علی کرا اعراب آن بحرکت
واقع شود و استعمال بالف و واو است نه بیاء الا بحرکات و ثلثا بروزن ضحا روایت
موافق رضی این است و در قاموس بروزن شهداء آورده و در رضی اربعاء بکسر
وضم وفتح هرسه نقل کرده حدثنا ابو مصعب بصیغه اسم مفعول المدینی و مدنی
در بعض نسخ وی عبد السلام بن حفص است ابن معین او را ثقه ابو داود و ترمذی
و غیر ایشان ازو روایت کرده اند عن مالك بن انس عن ابي النضر عن ابي سلمة بن
عبد الرحمن عن عائشة قالت ما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يصوم في شهر اكثر من صيامه في شعبان ظاهر از مثل این عبارت
ترجیح تفضیل غیر است لیکن متعارف شده در تفضیل چنانچه در امثال این مذکور
گشت حدثنا محمود حدثنا ابو داود حدثنا شعبة عن يزيد الرشك
قال سمعت معاذة تقول قلت لعائشة اكان النبي صلى الله عليه وسلم يصوم ثلثة
ايام من كل شهر قال نعم قلت من ايه كان يصوم قالت كان لا يبالي من ايه

صام ضمیر اینجا راجع است بایام شهر باعتبار آنکه مکنون للایام است و مقصود از سؤال
باین وقتی که در عمل معروف بیان شود تعیین جزو است از اجزاء آن و مخفی نیست که هم
تبیان که از این حدیث فهم می شود منافی احادیث مشهوره بتعیین است مثل غره و ایام
مجمل و دور نیست که بجهت آنکه بعضی بیزید رشک را که از رواة این حدیث است
تلیین کرده اند کسی ترجیح معارض کند بنابرین مصنف توثیق یزید کرده و ابن اثیر
هم درین کتاب که باحوال رواة معترض شود هذا ابن یزید را ذکر کرده بود بی تعرض
باحوال قال ابو عیسی یزید الرشک هو یزید الضبعی البصری رشک بجر و رشو
تصحیح کرده اند یکی را و بر تقدیر رفع عطف بیان است از یزید و بر تقدیر جر در ز
قبیل سعید کرز است وهو ثقة روی عنه شعبة وعبد الوارث بن سعید
وحماد بن زید واسمعیل بن ابراهیم وعلیه واحد من الائمة وهو یزید
القاسم ویقال القسام والرشک بلغة اهل البصرة هو القسام حدثنا هرون
بن اسحاق الهمدانی حدثنا عبدة بن سلیمان الکلابی ابو محمد کوفی در تقریب
مذکور است که اسم او عبد الرحمن بوده ثقه و ثبت است وفات او در سنه سبع
وثمانین بوده و بعد از آن نیز گفته اند عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة
قالت کان عاشوراء یوما تصومه قریش فی الجاهلیة وکان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصومه فلما قدم المدینة صامه وامر بصیامه فلما
افترض رمضان کان رمضان هو الفریضة وترک عاشوراء فمن شاء صامه
ومن شاء ترکه در شرح السنة آورده که علما را اختلاف کرده در آنکه عاشوراء
دهم ماه محرم است یا نهم و ثانی مرویست از ابن عباس وگویند که ماخوذ است
از عشر بکسر عین که نامی از اوراد است بقول تورپشتی و در مهذب گفته که گفته
گرفته یک روز آب خورد و هشت روز آب نخورد پس روز دهم بر آب برد
و بعضی گفته اند که عرب روز تاسع را از آب خوردن عشر گویند و ثامن را تسع
و همچنین یک روز را از مسمی کم میکنند و این قائل بیان را وجه آن ساخته که
عاشورا تاسع باشد در مهذب گفته که باین معنی بر دهم نشان بجهت ... در نهایه
مذکور است که در کلام عرب فاعولاء غیر از این نیامده و تاسوعاء ملحق است بآن

یکن

لیکن در شرح ابن حجر مجاز بودن مذکور است که ابن اعرابی را خبر را مسموع نشده
و در شرح مذکور گفته که عاشورا معدول است از عاشره و ماخوذ است از عشر
بفتح عین که نام عقد عاشر است و روز مضاف است بان و در اصل صفة شب
و یوم بوده لیکن چون معدول کرده اند از وصفیت باسمیت غالب شده و حاجت بذکر موصوف
نماند و در صحاح عاشورا را نیز ذکر کرده قریش او را در تعظیم کنانیدند با عزت و تمام
و جاهلیه ما قبل اسلام است و خلاف است که امر بصوم عاشورا بجهت ندب است
یا وجوب بعضی گویند که پیشتر از رمضان روزه فرض نبوده حمل بر ندب کنند
و منسوخ شده فضیلت آن است و بعضی بر آنند که او فی الجمله مفروض شده و این را حمل
بر وجوب کنند و اسم رمضان را ناسخ دانسته و سایر حنفیه و جمهور امت حنفیه بر آنند
مطابق تقاسیم مذکوره است که [illegible] صوم عاشورا فرض شد و علی هذا ایام بیض ناسخ
آن شده و رمضان ناسخ صوم ایام بیض و بعضی گفته اند که ایام معدودات اشارة
بر عاشورا و ایام بیض است و رمضان ناسخ آن شده [illegible] بعد هو الوقت [illegible]
بر قصر فرضیت است بر رمضان و ثبوت استحباب بکلمه فمن شاء صامه نیز واقع شده باشد و
بعضی توجیه کرده اند بانکه پیش از رمضان سنت مؤکده بوده و سنت مؤکده در تاکید
شریک است با فرض و مقصود از قصر آن تخصیص کما [illegible] ترک سنت بعمل کرده باستمتاع
و نزد بعضی این توجیه مردود است چه تاکد استحباب و نزد بعضی این توجیه مردود است
استحباب آن باقی است و در بعض احادیث فهم می شود که کفارت سنت است و
در حق یکسال است و شیخ مجد الدین فیروزآبادی در صراط مستقیم آورده که
در باب فضائل عاشورا و استحباب صیام آن هیچ ثابت نشده مگر احادیث
در فضائل آن و فضل صلوة و انفاق و خضاب و اکتحال و دهان و طبخ حبوب
و غیر ذلک موضوعات است قال ائمة الحدیث الاکتحال بدعة ابتدعها قتلة الحسین رض
حدثنا محمد بن بشار حدثنا عبد الرحمن بن مهدی حدثنا شعبة
عن منصور عن ابراهیم عن علقمة بن قیس عن عبد الله النخعی الکوفی فقیه
عابد ثقة بود حدیث او در کتب ستة است روایت دارد از ابن مسعود و بسیار کبراء
از عمر و عثمان و علی و غیرهم رضی الله عنهم سماع کرده قال سالت عائشة

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يخص من الأيام شيئاً قالت كان عمله
ديمة وأيكم يطيق ما كان يطيق و در مهذب گفته که دیم مطر دائمی که در آن رعد و برق
نباشد و این در اصل صیغه نوع است از دوام نام باران مذکور شده و ظاهر آنکه باعتبار دوام
با او تشبیه کنند و ظاهر آنکه سوال از تخصیص صوم بعض ایام بوده و جواب نفی تخصیص
به عبادت است یعنی عمل آنحضرت دائم بود و مقید بیوم نبود و سبب ورود حدیث
در باب صوم این است که سوال از مطلق عمل باشد و مراد آن در حدیث باب نیز
نیست که حال صوم از آن فهم می شود و همچنین است احادیث آتیه حدثنا هارون
بن اسحاق حدثنا عبدة عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
قالت دخل علي رسول الله صلى الله عليه وسلم وعندي امرأة فقال من هذه
قلت فلانة لا تنام الليل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عليكم
من الأعمال ما تطيقون فوالله لا يمل الله حتى تملوا وكان أحب ذلك
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي يدوم عليه صاحبه فلان
و فلانة کنایه از نامها مردم می باشد و حکم ملکی عنه هم دارد که علم است و لام
تعریف داخل او نمی شود و تنکیر فلان جایز پس نشاید گفت که فلان آخر و در
کنایه از کنیت ابو الفلان و ام فلان گویند و ملل از ملال است و مقصود اعراض
یعنی خدای تعالی اعراض نمیکند از شما تا شما را از عبادة ملال شود و از آن اعراض
کنید بعد از آن خدای تعالی از شما اعراض کند یا تا آنزمان که شما را ملال
شود و عمل را از روی ملال بجا آرید پس خدای اعراض کند از عمل شما و قبول
نکند انزام خدای تعالی با ملال قبول نمی شود باید که عمل با نشاط را قبول میفرماید
و احب ذلك یعنی احب عمل حفظ بی گفته که معنی آن است که خدای تعالی ترک نمیکند
ثواب و جزای عمل را ما دام که شما را ملال نشود یعنی ترک عمل نکنید پس ملال کنایت از
ترک است حدثنا ابو هشام بن يزيد الرفاعي یکی را کوفی بوده و قاضی مداین
و هی فوتی نیست و بعضی او را از شیوخ بخاری شمرده اند و خطیب روایة بخاری
از او جزم کرده لیکن بخاری گفته که رایت بن یزید علی ضعف حدثنا ابن
فضيل حدثنا ابن الفضيل عن الاعمش عن ابي صالح قالت سألت

سئلت

سئلت الصمه عائشه و ام سلمة اي العمل كان احب الى رسول الله صلى
الله عليه وسلم قالتا ما ديم عليه وان قل حدثنا محمد بن اسمعيل حدثنا عبد
الله بن صالح ابن محمد بن مسلم الجهني ابو صالح مصري كاتب معاويه بن صالح وموسى
بن علي روايت كرده وابو حاتم وابن معين و حديث او نيكو است ابن عدي گفته
كه وي نزد من مستقيم الحديث است ويرا غلطها بوده ليكن در كتاب خود دكرت
بود بخاري در تعليق وابو داود و ترمذي وابن ماجه ازو روايت كرده اند هشتاد و
شش سال عمر يافت دو رد و ليست و بيست و سه سال وفات يافت حدثني
معاويه بن صالح الحضرمي حمصي قاضي اندلس از مكحول و عبد الرحمن بن جبير
بن نفير بن سعيد روايت كرده امامي صدوق بوده وفات او سنه ثمان وخمسين ومايه بود
عن عمرو بن قيس الملائي بضم ميم و تخفيف لام بجا رسيده ادب مفرد باقي اهل سنن
صحاح حديث او را در ورده اند و يسيرا ابو ثور كنده است روايت از عبد الله بن عمرو و نعمان
بن بشير كرده واوزاعي وغيرهم ازو روايت كرده اند سنه اربعين ومائه وفات
يافته انه سمع عاصم بن حميد ابو عمرو كوفي حمصي صدوق بوده از مخضرمين است
وكوفي نيل است از كنده روايت از معاذ بن جبل و عوف بن مالك و عائشه كرده
قال سمعت عوف بن مالك الاشجعي ابو حماد صحابي است مشهور كنيت وابو عبد
الرحمن يا ابو عمرو يا ابو محمد اول مشاهد او خيبر بوده علم داشت وابن ماجه وابو
هريره و مقدام بن معديكرب روايت كرده اند ساكن شام بود سنه ثلث وسبعين
وفات يافت يقول كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة فاستاك
ثم توضا ثم قام يصلي فقمت معه فبدا فاستفتح البقرة فلا
يمر باية رحمة الا وقف و سال ولا يمر باية عذاب الا وقف فتعوذ
ثم ركع فمكث راكعا بقدر قيامه و يقول في ركوعه سبحان ذي الجبروت
والملكوت والكبرياء والعظمة ثم سجد بقدر ركوعه و يقول في سجوده سبحان
ذي الجبروت والملكوت والكبرياء والعظمة ثم قرأ ال عمران ثم سورة
ثم سورة يفعل مثل ذلك استياك استعمال مسواك است استفتاح ابتدا مراد
از بدا قصد ابتدا است و لهذا استفتح برو مرتب شده و تواند بود كه مراد ابتدا

حتى ابتداء است ولهذا استفتح بر وي مرتب شده ونتوانند بود كه مراد از بيان ابتداء از قراءة فاتحه باشد ولا بد مراعات است از حال معقود اعادة تقدم وتوقف كه بر همه وي يعني تم گذشت الا كه وتوقف سؤال يا وقوف وتعوذ قبل از آن مي بود وعطف كه در ركوع بالكلام ثم كه مفيد تراخي است بنا بر تراخي او از ابتداء قراءة ومعني جبروت وملكوت گذشت وقراءة معطوف بر سجود قراءة بر ركعة دوم است ونيز سورة اشارة بقيام سوم وچهارم است ومثل ذلك اشاره است بوقوف وسؤال وتعوذ وشيخ رحمه گفته كه تكرير مثال اين از براي تكثير است وافادة ازاده فوق اثنان ومخفي نيست كه اين حديث مخالف است با حديثي كه گذشت وبود كه آن حضرت افتتاح نماز بركعتين خفيفتين مي نمودند وبدانكه ايراد حديث در باب صلوة با قراءة مناسب بود ومناسبت آن باين باب ظاهر نيست

حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا الليث عن ابن ابي مليكة در تقريب گفته كه نام او عبد الله بن عبيد الله بن ابي مليكه وشيخ عفيف الدين گفته كه ولد عبيد الله است عن يعلى بن مملك بفتح يا وسكون عين مهمله وبفتح ميم اول وسكون ثاني وفتح لام از ام در زوائد وام سلمه روايت كرده ابن حبان او را ثقه دانسته انه سأل ام سلمة عن قراءة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هي تنعت قراءة مفسرة حرفا بحرف اذا از براي مفاجات است هي مبتدا ودر تاج گفته كه نعت نشان دادن ووصف كردن وفسر تفسير بيان پس ناگاه ام سلمه وصف ميكرد بطريق مبتدا وقراءتي را كه مبين وواضح وروشن بود هر حرف آن واذا مفاجات متعلق است بانكه اين نعت بر سبيل مفاجاة بود بي فكر وبي تامل واين علامت حفظ ام سلمه است وظاهر اين است كه ام سلمه قراءة آن حضرت قراءة كرده باشد نه آنكه گفته باشد قراءة ايشان چنين بوده حدثنا محمد بن بشار حدثنا وهب بن جرير بن حازم حدثنا ابي عن قتادة قال قلت لانس بن مالك كيف كانت قراءة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مدا مد مصدر است ومراد مد ذا مد است ودر بعض نسخ مصابيح مدا است بروزن فعلاء وشيخ جزري در تصحيح المصابيح

را تخطئه کرده و گفته که صواب مصدر است لیکن در مصدر تانیث اصلا نقص کرده
وشیخ عفیف الدین نسخه مشکوة را چنان تصحیح کرده و بر این تقدیر مقصود این است که قراة
آنحضرت مشتمل بر مد حروف بود حدثنا علي بن حجر حدثنا يحيى بن سعيد الاموي
عن ابن جريج عن ابن ابي مليكة عن ام سلمة قالت كان النبي صلى الله عليه
وسلم يقطع قراءته يقول الحمد لله رب العالمين ثم يقف ثم يقول الرحمن
الرحيم ثم يقف وكان يقرؤ مالك يوم الدين ودر بعضی نسخ ملك است ودر
جامع خود اورده که اسناد این حدیث متصل نیست چه روایة ابن ابي مليكة از
ام سلمه بواسطه یعلی بن مملک است ودر تهذیب الکمال گفته که ابن ابي مليكة روایة
از ام سلمه کرده پس ممکن است که بی واسطه باشد ونوربشتی در این حدیث قدح کرده
وگفته که روایة او راست نیست زیرا که محل وقف مالک یوم الدین است وشیخ جلال الدین
گفته که وقف در آخر هر آیة از آن حضرت صلی الله علیه وسلم صحیح پیوسته هرچند متعلق
به ما بعد بوده حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا الليث عن معوية بن صالح
عن عبد الله بن ابي قيس واو را ابن قيس وابن ابي موسى میگفته اند ابو
الاسود مصری است از ثقات مخضرمان است بجای ... وحدیث او
اخراج کرده وابو داود در قدر وبواقی در صحاح خود روایة از ابی ذر وعایشه
کرده واز یزید بن حمید ومعاویة قال سألت عائشة رضي الله تعالى عنها
عن قراءة النبي صلى الله عليه وسلم اكان يسر بالقراءة ام يجهر قالت
كل ذلك قد كان يفعل ربما اسر وربما جهر فقلت الحمد لله الذي
جعل في الامر سعة در کل روایة رفع مشهور است وبحسب روایة النسب ...
بحذف مفعول احتیاج شود ودر مغرب گفته که اسر متعدی بنفس خود است
وبباء متعدی نمیباشد واستعمال اسر به عامه سموات وباذ دراسر بالقراءة بمعنی
في است ومفعول محذوف است یعنی اسر المقرو في وقت القراءة سعة بفتح
سین وذکرچه در مقابل این سعة آن است که دوام اسرار یا جهر موجب
ملال میگردد ونشاط عبادت می بود حدثنا محمود بن غيلان حدثنا
وكيع حدثنا مسعر عن ابي العلاء العبدي هلال بلام مشدده ابن خباب

فاء معجمه و دو با و موحده صدوق بوده و در اطراف تغیر یافته بود از سعید بن جبیر و مجاهد
روایت کرده و از وی هشیم و عباد بن عوام عن یحیی بن حجلة بن ابی وهب المروزی
ابی داود و ترمذی و ابن ماجه اخراج حدیث او کرده اند عن ام هانی قالت کنت
اسمع قراءة النبی صلی الله علیه وسلم باللیل و انا علی عریشی در مغرب
گفته که عریش هر چیزی است که مهیا دارند جهت انکه بالای ان بنشینند و در نهایه
گفته که هر چه در سایه ان در ایند و در صحاح گفته که عریش خیمه است از چوب و علف
و جمع ان عرش است بضمتین و بیوت مکه را عرش گویند بنا بر انکه چوبها ایست که خس
پوش کرده اند تا سایه شود حدثنا محمود بن غیلان حدثنا ابو داود حدثنا
شعبة عن معاویة بن قرة قال سمعت عبد الله بن مغفل یقول رایت النبی
صلی الله علیه وسلم علی ناقته یوم الفتح و هو یقرا انا فتحنا لک فتحا مبینا
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر قال فقرا و رجع قال
وقال معاویة بن قرة لولا ان یجتمع الناس علی لاخذت لکم فی ذلک
الصوت او قال اللحن ترجیع طرب گردانیدن و در نهایه گفته که ترجیع تردید
قراءة است چون ترجیع اذان و شیخ ابن حجر گفته که ترجیع صوت تردید اوست
در حلق و در حدیث دو احتمال است یکی انکه بجهت تحریک ابو ناقه حادث شده
باشد و دیگر انکه در مد اشباع تمام کرده باشند و سبب حدوث تردید شده باشد
و در روایة ذلک اللحن مشعر بان است چه لحن نغم است و بعضی گفته اند که ترجیع
تحسین است تلاوت نه ترجیع غنا برای انکه ترجیع غنا منافی خشوع است فاقال قال
و سقال فقرا اضمیر عبد الله بن مغفل است و ما علی قال و دوم ضمیر شعبه است اخذت
یعنی شرعت لحن ترجیع صوت و تطریب حدثنا قتیبة بن سعید حدثنا
نوح بن قیس الحدانی بتشدید دال مهمله حدانی بصری بوده صدوق
بوده تشیع را با و نسبت کرده اند مسلم و اربعه اخراج حدیث او کرده اند عن
حسام بن مصک بکسر میم و تشدید کاف و حروف مهمله ازدی بصری است در
تقریب گفته که ضعیف است و نزدیک است که متروک باشد و در میزان الاعتدال
اورده که احمد گفته که وی مطروح است و دارقطنی گفته که وی متروک است

ثنا ازهر ابو

و از مناکیر اوست ما بعث الله نبیا عن قتادة و این حدیث مرسل است قال ما بعث
الله نبیا الا حسن الوجه حسن الصوت وکان نبیکم صلی الله علیه وسلم
حسن الوجه حسن الصوت وکان لا یرجع در رفع ما فات بیان این حدیث و
حدیث سابق که مشعر بوقوع ترجیع است آنست که مراد از ترجیع اینجا ترجیع دعایان
بنا بر عارضی بوده مثل تحریک ناقه و اینجا ترجیع بسبیل عمد مراد است حدثنا عبد
الله بن عبد الرحمن حدثنا یحیی بن حسان حدثنا عبد الرحمن بن ابی الزناد
عن عمرو بن ابی عمرو مولی مطلب بوده روایت از انس و عکرمه کرده و از و مالک
و دراوردی و جمعی صدوق بوده احمد گفته در شان او که لیس به باس و ابن معین
و ابو داود گفته اند که لیس بالقوی عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
قال کانت قراءة النبی صلی الله علیه وسلم ربما یسمعها و در بعض نسخ یسمع من
فی الحجرة وهو فی البیت در بیت که مراد از بیت سرای باشد و حجره خانه که در صحن
سرای حجره تعبیر بنا بر آنکه منع کرده میشود از دخول دران و اطلاع بران و مقصود
آن است که کسی نزدیک نمی بود بان حضرت صلی الله علیه وسلم قراءة ایشان می شنید
چه قراءة ایشان میانه بود و حدیث و حدیث دلیل است بر جواز قراءة بسبیل جهر نافله

بکا یعنی زندن است یا خروج اشک و عدم رفع صوت است حدثنا سوید بن نصر
حدثنا عبد الله بن المبارک عن حماد بن سلمة عن ثابت عن مطرف وهو ابن
عبد الله بن الشخیر مطرف بحروف مهمله بصیغه اسم فاعل از تفعیل ابو عبد الله بصری
ثقه عابد فاضل بوده و حدیث او در کتب سته هست روایت از پدر خود و ابی علی
کرده و از و برادرش یزید و قتاده و ابو التیاح وفات او سنه تسعین بوده
عن ابیه از بنی کعب است و شخیر بمعجمتین مصغر است بشین و خاء معجمتین در سال
فتح مسلمان شد و در زمره اصحاب مندرج گشت حدیث او در کتب سته
هست و اخراج کرده اند قال اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو یصلی ولجوفه ازیز کازیز المرجل من البکاء ازیز بزاء معجمه در منتخب
گفته که بانگ جوشیدن دیگ روئین و در روایتی از اصمعی نقل کرده که هر دیگی باشد

و ابن حجر ترجیح ثانی کرده و حدیث دلیل است بر آنکه گریه مفسد نماز نیست اگرچه مشتمل
بر صوت باشد و این محل تامل است چه ظاهر است که گریه آن حضرت بجهت امور
اخروی است مثل ذکر بعث و نار پس حدیث دلیل بر عدم افساد مطلق گریه نکند
و در بعض کتب حنفیه است که گریه بصوت مفسد نماز است الا بجهت امر آخرت
حدثنا محمود بن غیلان حدثنا معاویة بن هشام حدثنا سفیان
ظاهر این است که ابن وکیع باشد چه ثوری و ابن عیینه از مشایخ اعمش اند عن
الاعمش عن ابراهیم مسمی بابراهیم از مشایخ اعمش متعدد اند و درین مقام مراد
معلوم نیست عن عبیدة السلمانی از کبار تابعین است از عمر و علی و ابن مسعود
و ابن زبیر رضی الله تعالی عنهم حدیث شنیده عن عبد الله بن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأ علیّ فقلت یا رسول الله صلی الله علیه
وسلم اقرأ علیک و علیک انزل قال انی احب ان اسمعه من غیری فقرأت
سورة النساء حتی بلغت وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا قال فرأیت
عینی النبی صلی الله علیه وسلم تهملان اقرأ علیک استفهام است و همزه
محذوف است و محبت سماع از آنحضرت دور نیست که از آن جهت باشد که در وقت
قراءت بنا بر مشغولی با حداث الفاظ و اخراج اصوات توجه بمعنی کمتر است
و در حین سماع بیشتر حصول و حال آن وصول و تحمل اشک دویدن است بفتح عین در ماضی
و کسر ضم در غابر و حدیث متواتر است بجواز اطلاق سورة النساء و خلاف مرانکه گفته
که باید که گفته شود سورتی که مذکور شده در وی النساء حدثنا قتیبة حدثنا جریر
عن عطاء بن السائب ابو محمد یا ابو سائب ثقفی کوفی صدوق بوده بخاری و اربعه
اخراج حدیث او کرده اند عن ابیه سائب بن مالک بن زید الکوفی بخاری در تاریخ
و اربعه در صحاح اخراج حدیث او کرده اند عن عبد الله بن عمرو بن العاص
قال انکسفت الشمس یوما علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی حتی لم یکد یرکع ثم رکع ولم یکد
یرفع راسه ثم رفع راسه فلم یکد ان یسجد ثم سجد فلم یکد ان یرفع
فجعل ینفخ و یبکی و یقول رب الم تعدنی ان لا تعذبهم و انا فیهم

رب الم تعدنی ان لا تعذبهم وهم یستغفرون ونحن نستغفرون
فلما صلی رکعتین انجلت الشمس فقام فحمد الله واثنی علیه ثم قال ان الشمس
والقمر اٰیتان من اٰیات الله فان انکسفا فافزعوا الی ذکر الله عند ہر کسوف زمان
وجود روا است مراد از حتی لم یکد برکع تطویل تام است و ہمچنین در سوالی ینفخ دمیدن
واین نفخ دران مرتبه بنوده که بدن حرفی ظاهر شود یا آنکه غالب شده بود بر وجهی که دفع
آن مقدور نبوده چه اگر یکی ازین دو وجه نباشد مبطل نماز است ولستغفر که شوایست
به استغفار امت یا زیادتی استغفار آن حضرت صلی الله علیه وسلم و دور نیست که
/ 150 مراد از حمد و ثنا خطبه کسوف باشد که نزد شافعیه مستحب است خلاف مر حنفیه اٰیتان
من اٰیات الله یعنی دو نشان اند از نشانهای قدرت و دو دلیل حکمت الهی اند و در اضافه انواع
وی اندو حکم و اوصاف مؤید نفع معتدیه است پس چون منکسف شود دنیا بر جرم و جنایت
عباد است. لهذا برانگ فه متفرع شد امر بفزع که پناه بردنا است بذکر الله و چون
فزع متعدی بالی است یعنی پناه بردنا است و چون متعدی نمی باشد یعنی ترسیدن
حدثنا محمود بن غیلان حدثنا ابو احمد عن سفیان معلوم نیست که کدام سفیان
است عن عطاء بن السائب عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم ابنة له تقضی بصیغه معروف یا
مجهول و معروف از قضا بمعنی موت است یعنی مشرف بود بر موت فاحتضنها احتضان
چیزی بر بغل گرفتن ماخوذ است از حضن بکسر حا، و آن از زیر بغل است تا تهیگاه فوضع
بین یدیه مفعول بجه قرف است یعنی پس نهاد آن ابنه را در برابر خود فماتت وهی
بین یدیه وصاحت و در بعض نسخ فصاحت ام ایمن و در مجولات رسول الله
صلی الله علیه وسلم بود و زوجه زید بن حارثه که از موالی آن حضرت است صلی الله
علیه وسلم و مادر اسامه از عبدالله بمیراث بآن حضرت صلی الله علیه وسلم رسیده بود
و حاضنه آن حضرت بوده و بعد از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه به بیست روز وفات
یافت از و پسرش ایمن روایت کرده وانس و طارق بن شهاب فقال یعنی ان النبی
صلی الله علیه وسلم اتبکین عند رسول الله صلی الله علیه وسلم د عند زنفو...
چه این عبارت در منع و زجرا و از صیحة دخل بیشتر وارد و خورد اسلوب

که کسی توهم کند قایل آن حضرت بود نه غیر او فاعل مذکور شد مقالة الست ام ایمن اتبکی
یعنی آیا نمی‌دانم ترا که گریه میکنی چه این از عندالله زکریه است و مقصود گفت که در بعضی نسخ
مشا بعت تو میکنم پس چه گریه مستحق زجر و منع باشم و بعضی شراح گفته‌اند که مراد ام ایمن آنست
که تو چون در این امر خود از شریعت خارج شده و مرا منع میکنی و بعضی فضلا این معنی را حمل
بر غفلت عظیمه این معنی کرده بنابرانکه شان ام ایمن فوق آنست بوده که چنین سخن گوید و دور
نیست که بر این تقدیر مراد از شریعت مطلق شریعت نباشد بلکه آن باشد که امت بادم مکلف‌اند
و خصائص خارج باشد قال لست ابکی یعنی نیستم من که گریه کنم بقصد اختیار و گریه
گریه ام ایمن بقصد بوده یا مشتمل بوده بر اختیار زیرا امور اختیاری مثل صیحه و جزع انما
هی رحمة یعنی گریه رحمت است به سبب ترحم و تابیت با عتبار رحمت است یعنی نیست این گریه الا از
رحمتی که الله سبحانه و تعالی دل مرا بان مخصوص داشته و درآن بی اختیارم ان المؤمن
بکل خیر علی کل حال این جمله مؤکد و مبین آنست که آن گریه رحمت است و جزع و اضطراب
نیست یعنی مومن مقارن است به هر چیزی که مامور است بآن در هر حال چه نعمت باشد و چه بلا
بیان مضمون این جمله است جمله ان نفسه تنزع من بین جنبیه و هو یحمد الله
تعالی یعنی در این حال حمد مشغول است و او را غفلت و شکوت و اضطراب نیست
چون موت رسد و در بعض روایات است که آن ابنته دختر زینب بنت رسول الله صلی
الله علیه و سلم بوده از ابو العاص حدثنا محمد بن بشار هبکارکه در بعض نسخ است
درست نیست زیرا که وی از روات عبدالرحمن بن مهدی شیخ ترمذی نیست حدثنا
عبدالرحمن بن مهدی حدثنا سفیان عن عاصم بن عبیدالله بن عاصم بن
عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخاری و ابن حبان وی را تضعیف کرده‌اند و دیگران
منکر الحدیث گفته‌اند بخاری در ادب مفرد و اربع در صحاح اخراج حدیث او کرده‌اند
عن القاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنهم وی در باب ادام بلفظ تام بیتمی
مذکور شد عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل عثمان
بن مظعون و هو میت عثمان بن مظعون بظاء معجم از قریش است و چهاردهم
از رجال سابقین باسلام صاحب هجرتین است و از اهل بدر است و در زمان جاهلیت
... و ... و اول مهاجری که در مدینه وفات یافت وی بود
و نقید

: بعد از دفن وی آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ند نعم السلف هو لنا و در بقیع
مدفون شدها به بجنته و از فضلاء صحابه است باین طریق مذکور است در جامع
الاصول در هو شکّ او قال عبد الله لا یفزلن از راوی حدیث ماضی است و در وی
دو لغت است یکی بسکون ها و دوم بتقدیر ها زائده است و اصل ماضی ازال است
منکر مع ها مصدر بتقدیر ما مخصوص است از جمزه و ماضی برای است و حدیث دلیل
است بر ... مییت و جواز تقبیل و حدثنا اسحاق بن منصور حدثنا
ابو عامر و در تهذیب مذکور است که ابو عامر العقدی عبد الملک بن عمرو در
... گفته که وی علی را دیده بود و از جزء صغیره و عثمان بن لشیه سماع کرده
از و بهرد و سفیان روایة کرده اند و ابو حاتم گفته که وی صالح الحدیث است
و حافظ نیست و نسائی ذکر او در ثقات او گفته که لیس به باس و وفات او
سنه ست ومئتین ومائة بود حدثنا فلیح وهو ابن سلیمان کنیة فلیح
ابو المغیره است و فات او سنه ثمان وسبعین ومائة بوده عن هلال بن علی
القاری المدنی وی بلال بن اسامه است منسوب است بجد خود و حدیث
او در کتب ستة هست عن انس بن مالك قال شهدنا ابنة لرسول الله
صلی الله علیه وسلم شیخ ابن حجر گفته که این ابنة ام کلثوم بوده زوجه امیر
المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه ورسول الله صلی الله علیه وسلم جالس
علی القبر فرأیت عینیه تدمعان فقال افیکم رجل لم یقارف اللیلة و معنی
تفسیر لم یقارف به لم یذنب کرده اند یعنی گناه نکرده باشند و از طحاوی منقول است
که لم یقارف تصحیف ... صواب لم یقاول است یعنی منازعت نکرده باشد
به کلام با غیر و دگر این بنا بر کراهت کلام بعد از عشاء است و بعضی گفته اند که
این کلام تعریض است بعثمان رضی الله عنه زیرا که او در ان شب مخالطة امراة
واقع شده بود قال ابو طلحة انا قال انزل فنزل فی قبرها

فراش بکسر فا آنچه انرا فراش سازند فعالیست بمعنی مفعول همچون لباس
بمعنی ملبوس حدثنا علی بن حجر حدثنا علی بن مسهر بصیغه اسم فاعل

بصری مکرم ابو الحسن کوفی حافظ روایت از هشام و اعمش کرده و داود بها[illegible]
و علی بن حجر فقیه محدث ثقه بوده و حدیث او در کتب سته ثبت و وفات او سنه تسع وعشرین
و مایة بوده عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت انما کان
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی ینام علیه ذکر موصول بجهت آن است
که فراش بحیثیت ملبوس هم باشد من ادم جمع ادیم است و مراد بهیمه از ایج کنند
حیوان رغیف و از صفت و مراد پوستی است که دباغت تمام یافته و در بعض نسخ
ادما است و در بعض ادم برفع و بر این تقدیر کان تامه است و این خبر مبتدا است محذوف
و مراد حصر فراش بیت عائشه است پس منافی نباشد با وجود فراش دیگر که از حدیث
لاحق فهمی شود حشوه لیف و در مهذب گفته حشو آگین بالش و جز آن و در قاموس
که پوست مدبوغ یا سرخ یا پوست مطلق ولیف ریشه که در بیخ شاخ خرما باشد حدثنا
ابو الخطاب زیاد بن یحیی البصری حافظ بوده از ابن عیینه و معتمر روایت کرده وفات
سنه اربع وخمسین و مائتین بوده حدثنا عبد الله بن میمون حدثنا جعفر بن محمد
عن ابیه قال سئلت بصیغه مجهول عائشه عائشه ادراک محمد باقر رضی الله تعالی عنه
عائشه را رضی الله تعالی عنها محتمل است چه وفات عائشه سنه سبع وخمسین بوده و وفات
محمد باقر بقول اکثر سنه اربع عشر و مائة بوده و بقول واقدی عمر او هفتاد و سه
سال بوده پس در شش سالگی ادراک عائشه کرده باشد پس حدیث متصل باشد بعدم [illegible]
که بعض شارحان گفته اند ثابت نیست ما کان فراش رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی بیتک قالت من ادم حشوه لیف من ادم متعلق است بمحذوف ای
مصنوعا پس متوجه نشود که سوال از فراش است نه [illegible] پس ادم مناسب است
وسئلت حفصة ما کان فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتک قالت
مسحا بکسر میم پلاسی نثنیه ثنیتین ثنی بکسر یای جامه و در بعض نسخ ثلیثه
[illegible] تا روحیت به تقدیر مفعول مطلق نیست زیرا که موجب آن است که چهار طاق بوده
باشد بلکه ثنی است که موجب دو طاقه شود فینام علیه فلما کان ذات لیلة در
ذات رفع و نصب مروی است با آنکه کان تامه باشد یا ناقصه و ضمیر باشد و در و راجع
[illegible] و بعضی گفته اند و [illegible] و تقدیر ذات صحیح است و این لازم نیست چه لیلة

صاحب

جا نب این اسم است یعنی او را دوش لیله تو ان گفت قلت لو ثنیناه امر بع
ثنیات و این نیز مفعول مطلق نیست و جوجهان نشیر انچه مذکور شد ظاهر است
کان او طاء له یعنی نرم تر بشد او را فثنیناه له بار بع ثنیات فلما اصبح قال
ما فرشتمونی اللیلة قالت قلنا هو فراشک استفهام سوال از حقیقه و حال
بر یکی ره الا انا ثنیناه بار بع ثنیات قلنا هو اوطاء لک قلنا استیناف است
جواب صدب سوال ناشی از اشارت تغیر فراش قال ردوه الی الحالة الاولی
فانه منعتنی وطائه صلاتی اللیلة و مراد صلوة تهجد است

تواضع و ترک کردن حدثنا احمد بن منیع و سعید بن عبد الرحمان المخزومی
و غیر واحد سعید ثقه بوده و ترمذی و نسائی اخراج حدیث او کرده اند قالوا
انا سفیان بن عیینة عن الزهری عن عبید الله بن عبد الله بن عباس
عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تطرونی
اطراء بتفسیر صحاح مبالغه در مدح و بتفسیر قاموس تجاوز حد در مدح و دروغ در آن
و ابن حجر در شرح بخاری گفته که اطراء مدح بباطل است کما اطرت النصاری
عیسی بن مریم و این تشبیه نه در نحو قول بابوت است یا بنوة بلکه در آن
محال است که واقع نباشد پس در اسنادات نسبات واقع مثل سید ولد آدم و خیر
البریة و امثال آن اطراء نیست انما انا عبد الله این حصر باضافه عدم معبودیت
است بطریق قصر قلب پس منافی سایر اوصاف کمال نباشد و در بعض عبد است
بی اضافه بالیه فقولوا عبد الله و رسوله و تواضع باعتبار اند راج در سایر
عبادات حدثنا علی بن حجر حدثنا سوید بن عبد العزیز ابو محمد دمشقی قاضی
... از اعاظم اصول ... روایت کرده بخاری گفته که در حدیث وی نظر است ولادت
او سنه ثمان و مائة بوده و وفات سنه اربع و تسعین و مائة عن حمید عن انس
بن مالک ان امراة جاءت الی النبی صلی الله علیه و سلم فقالت ان لی الیک
حاجة فقال گویند که این زنی بوده که بواسطه تغیر مزاج در راه نشسته بعد از آن
حضرت در قبول حاجت او این عبارت فرمود اجلسی فی ای طریق المدینة

شیث اجنس الیک یعنی اگر حاجة تو باشد من ساختہ شو ...
بنشیم و اضافت طریق بمدینه بمعنی فی است چه اضافت لادنی ملابسه است کذا فی
طریق موصل بمدینه باشد و اما مراد نیست بلکه مراد طریقی است که در مدینه موصل
بمقاصد باشد و آن مراد نیست بلکه عبارت فی ای طریق المدینة مقامی دارد و مقصود
یعنی ای طریق من طرقها و ای بمعنی مع است لوصیت و دلالت بر جواز جلوس با ذن
اجنبی در موضعی که مظنت تهمة باشد مطلوب ... بجهت قضا حوائج و لغی
که از جلوس در طرقها واقع شده مخصوص است بآنکه مفسد باشد نسبة بمردم و بجهت
قضاء حاجتی باشد حدثنا علی بن محمد حدثنا علی بن مسهر عن مسلم
الاعور ابن کیسان ضبی مدنی بزار اعور کوفی کنیتش ابو عبدالله است وی ضعیف
است ترمذی و بیهقی حدیث او اخراج کرده اند عن انس بن مالک قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یعود للمریض و یشهد الجنازة واحتمال
آنکه در عیادت مریض و شهادت جنازه ثواب بسیار باشد و بجهت تحصیل این ثواب متوجه
می شده باشد منافی تواضع نیست چه متحمل این لوازم جاه و رفعت منزل حاصل است
هر چند امور اخروی در آن تنزل منظور باشد جنازه بفتح جیم و کسر آمده و کسر افصح
است و بعضی گفته اند که بفتح میت است و بکسر نعشی است که میت بر آن باشد
و عکس آن نیز گفته اند و یرکب الحمار و یجیب دعوة العبد دعوة اعم
اعم است از آنکه بجهت ضیافت باشد یا غرض دیگر و کان یوم بنی قریظة علی
حمار مخطوم بحبل من لیف و در بعضی نسخ اکاف لیف و اکاف پالان است
و روز بنی قریظه که روز اجتماع لشکر و ظهور رفعت ... طغیان حشمت است
بدین طریق ظاهر شدن کمال تواضع است حدثنا واصل بن الاعلی الکوفی حدثنا
محمد بن فضیل عن الاعمش عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یدعی الی خبز الشعیر و الاهالة السنخة فیجیب اهاله روغن
است و بعضی گفته اند که روغن دنبه است و سنخ بسین مهمله و خاء معجمه طعام متغیر
است یقال سنخ الدهن ای تغیر ریحه و بعضی بکسر با موحده تصحیح کرده اند

این باب حدیثی است که امام در تواضع پیغامبر صلی الله علیه وسلم عن عمر بن الخطاب
رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تطرونی کما
اطرت النصاری عیسی بن مریم مرویست از امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی
که گفت پیغامبر خدای تعالی علی سبیل صلی الله علیه وسلم تجاوز مکنید شما در مدح من چنانکه تجاوز
کردند نصاری عیسی علیه السلام یعنی گفتند بعضی که خداست و بعضی گفتند که پسر خداست انما
انا عبد الله فقولوا عبد الله ورسوله جز این نیست که من بنده خدایم پس بگوئید شما مرا
بنده خدا و رسول خدا علیه السلام عن انس بن مالک رضی الله عنه ان امرأة جاءت الی
النبی صلی الله علیه وسلم مرویست از انس رضی الله عنه که گفت بدرستی که زنی
آمد بسوی پیغامبر صلی الله علیه وسلم و در شرح آورده که عقل آن زن فتوری بود فقالت
ان لی الیک حاجة پس گفت آن زن که بدرستی مرا بسوی تو حاجت است فقال
اجلسی فی ای طریق المدینة شئت اجلس الیک پس فرمود پیغامبر بنشین تو برای
من در هر کوچه مدینه که خواهی تو تا بنشینم من با تو حاجت تو روا کنم عن انس بن
مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعود المریض مرویست از انس
که گفت بود پیغامبر خدای تعالی که می پرسید بیمار را ویشهد الجنازة و حاضر
می شد جنازه را و یرکب الحمار و سوار میشد مرکب را و یجیب دعوة
دعوة العبد و اجابت میکرد دعوت بنده را و کان یوم بنی قریظة و بود در
روز فتح بنی قریظه با وجود محل ظفر و غلبه و بعزت بر اعدا سوار بود علی
حمار مخطوم بحبل من لیف مهار کرده بر ریسمان از لیف خرما علیه اکاف من لیف
بر او مرکب پالان از لیف خرما عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یدعی الی خبز الشعیر والاهالة السنخة فیجیب
مرویست از انس که گفت بود پیغامبر خدای تعالی که خوانده شد برای نان جو و چربی
بوی گرفته پس اجابت فرمود مراد آنکه با وجود عظم شان و رفعت مکان برای
طعامی اندک اجابت دعوت فرموده ولقد کان له درع عند یهودی فما
وجد ما یفکها حتی مات و سوگند بخدای تعالی تحقیق بود آنحضرت صلی الله علیه و
سلم را زره که گرو بود نزد یهودی پس نیافت چیزی که خلاص سازد و بگشاید آنرا

رحمت فرمود عن انس بن مالك رضي الله عنه قال حج رسول الله صلى الله عليه
وسلم على رحل رث وعليه روايت است از انس رضي الله عنه که گفت حج کرد پيغامبر
خداي تعالى صلى الله عليه وسلم در آن حال که بود بر شتر که پالان کهنه بر آن شتر
بود وعليه قطيفة لا تساوي اربعة دراهم وبر آن پالان بود قطيفه يعني
چادري که ريشه برد رشت نميکرد در قيمت چهار درم را فقال اللهم اجعله حجا لا
رياء فيه ولا سمعة پس پيغامبر گفت اي بار خداي گردان اين را حج مقبول که
ريا نباشد در آن ونباشد در آن سمعه در شرح آورده که ريا چيزي است که عمل کنند تا
ببينند او را مردم وسمعه آنست که عمل کنند که تا مردم بشنوند آنرا ودر اين اظهار خوف
وخشيت پيغامبر صلى الله عليه وسلم وتضرع بحضرت حق سبحانه وتعالى است واثبات
ريا وسمعه بغايت بعيد است از حال آنحضرت صلى الله عليه وسلم واين از غايت تواضع است
که شکر نفس نفيس خود را در سايه ... حدثنا عن انس بن مالك رضي الله تعالى عنه
قال لم يكن شخص احب اليهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است
از انس که گفت نبود شخصي دوست تر بسوي صحابه کرام از پيغامبر عليه الصلوة
والسلام قال وكانوا اذا راوه لم يقوموا لما يعلمون من كراهيته لذلك
گفت انس وبودند صحابه هرگاه ميديدند آن حضرت را صلى الله عليه وسلم را
برنمي خواستند از جهت چيزي که مي دانستند از کراهت آن حضرت صلى الله عليه وسلم
يعني تعظيم را مکروه ميداشتند از جهت تواضع وشفقت بر صحابه مراد آنکه مصاحبه
با ايشان بتکلف نبود وميفرمود که اين معني ... حيا است ومشتمل است
عن الحسن بن علي رضي الله تعالى عنهما قال سالت هند بن ابي هالة
وكان وصافا عن حلية رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است از امير المؤمنين
حسن رضي الله عنه که گفت پرسيدم من از خال خود هند که برادر مادري بي بي فاطمه
رضي الله عنها بود در بيت حضرت پيغامبر صلى الله عليه وسلم وآن هند بسيار وصف
حليه پيغامبر صلى الله عليه وسلم ميکرد وانا اشتهي ان يصف لي منها شيئا من
... خواستم اين وصف ميکند مرا از آن حليه پيغامبر چيزيرا فقال كان رسول
صلى الله عليه وسلم فخما مفخما اين گفت هند که بود پيغامبر صلى

بزرگ

بزرگ داشته شده بود چشمها بود لهه مردمان بتلالو وجهه تلالو القمر ليلة البدر
یعنی درخشنده بودی چهره مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماه در شب چهاردهم من كل الحليه
بطوله پس ذکر کرد همه حدیث را تا آنکه قال الحسن فكتمها الحسين زمانا گفت
امیر المؤمنین حسن پوشیده داشتم این حدیث را از حسین زمانی ثم حدثته فوجدته قد سبقني اليه پس گفتم
همه این را بحسین پس یافتم او را که تحقیق پیشی گرفته بود در پرسیدن سوی پدر فساله عما
سالته عنه پس پرسیده بود امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه از پدر از آنچه که پرسیدم
من او را از آن یعنی حلیه پیغامبر صلی الله علیه وسلم ووجدته قد سال اباه یافتم من
او را یعنی امیر المؤمنین حسین رضی الله تعالی عنه را که تحقیق او پرسیده او پدر خود را
یعنی علی مرتضی کرم الله وجهه را عن مدخله ومخرجه وشكله از درآمدن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخانه و افعال او و از برآمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از خانه و افعال او و هیئت او و حسن سیرت و صورت طریقه و روش فلم يدع منه
شيئا پس ترک نکرد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از آن سوال چیزی را یعنی همه اینها
با امیر المؤمنین حسین گفت قال الحسين فسالت ابي عن دخول رسول الله صلى
الله عليه. گفت امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه پس پرسیدم من از پدر
خود از درآمدن پیغامبر بخانه فقال كان اذا اوى الى منزله پس گفت امیر
المؤمنین علی کرم الله وجهه هرگاه آمدی پیغامبر سوی منزل خود جزا دخوله
ثلثة اجزاء بخش کردی زمان دخول را برسه بخش جزء الله تعالى عز وجل
وجزء لاهله وجزء لنفسه بخش برای رب عز وجل یعنی برای عبادت و طاعت
و ذکر و فکر و در آن بخش از اجزای خود را فارغ مجرد ساخته مشغول می شد
و بخش برای اهل خود یعنی معاشرت و مخالطت و الفت با ایشان می نمود و تفقد
احوال ایشان میفرمود و بخش برای نفس خود یعنی در آن استراحت میکرد یا به بعضی
مصالح امور اخروی یا دنیوی می پرداخت ثم جزء جزءه بينه وبين الناس
پس بخشی برای نفس خود داشت میکرد آنرا نیز بخش کردی میان خود و میان مردمان
فيرد ذلك بالخاصة على العامة پس میگردانید آن بخش را بخاصه یعنی
اصحاب یا خاصه مراد از جمعی است که در حضور آنحضرت می بودند و استفاده ع

دین و احکام اسلام می‌شنوند پس می‌رسانند به عموم آدمیان یا مراد از نعامه امتی
که بعد از صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین می‌باشند تا قیام قیامت توفیقیه
سعادت عظمی و دولت کبری سبب خاصه سعادت سیده و لا یمل حنه عنهم شیئا
و یغفلون نمیه است از انصار دین اند ایشان را جزا یعنی در تبلیغ افاده و افاده علم
و عامه برابر بودند چه در نصایح و مواعظ برابر و کان من سیرته فی جزء
الامة ایثار اهل الفضل باذنه و بود از روش و طریقه حضرت در بخش
امت برگزیده اهل فضل یعنی اهل صلاح و علم و شرف و مقدم داشتن میداشت
ایشان را به حضور ساختن استفاده و استفاضه کردن و رسانیدن احوال و حاجات
عامه مردمان باذن پیغامبر و قسمه علی قدر فضلهم فی الدین و بود قسمت
حضرت یعنی تفضیل و تلطف متوجه حضرت بر قدر فضل و صلاح ایشان در
نه به حسب انساب و احساب ایشان بلکه بملاحظه تقوی و پرهیزکاری و علم فمنهم
ذو الحاجة و منهم ذو الحاجتین و منهم ذو الحوائج پس بعضی بود از ایشان حاجتمند یک حاجت
و بعضی صاحب دو حاجت و بعضی حاجات بسیار متعلق امور ظاهره و باطنی حوائج اینها از مبالغه و تراکم بجد کمال
رسیده از این جهت صیغه منتهی الجموع اختیار نموده فیتشاغل بهم و یشغلهم
فیما یصلحهم و الامة من مسئلتهم عنه پس اشتغال مینمود پیغامبر با صحابه
و اشتغال میکرد ایشان را بحضرت یعنی خود ایشان را مشغول میکرد و التفات با
ایشان و انجاح مقاصد و مطالب ایشان میفرمود و مشغول می‌ساخت ایشان را در چیزی
که صلاح و معاش و معاد ایشان در آن می‌بود و به اصلاح امت تعلیم میفرمود
اصحاب را از سوال کردن امور ضروریه دین [illegible] و به مردم رسانند و بگویند
و تعلیم دهند مردم را و اخبارهم بالذی ینبغی لهم و باخبار احوال ایشان
که سزاوار باشد مر ایشان را یعنی احوال و اخبار مردم آنچه شایسته لایق و سزاوار آنها
باشد بعرض اشرف رسانند و مدعیات و حاجات اینها را معروض داشته باز بند
یقول لیبلغ الشاهد منکم الغایب و میفرمود پیغامبر که هر آینه برساند
هر کسی که حاضر است از شما کسی که او غایب است یعنی از بقیه امت من که بعد از
من باشند احادیث مرا و احکام دین مرا و بلغونی حاجة من لا یستطیع

ابلاغها

ابلاغها ثبت الله قدميه يوم القيمة يعني بدرستي شان اين است كسي كه برساند
سلطاني را يعني صاحب جاه وقدر وشوكت را كه روا كنند حاجتي كه باو برسد
ويا اعانت مظلوم وغور رسي او نمايد بانكس كه استطاعت ندارد رسانيدن آن
حاجت را سلطان ثابت واستوار دارد حضرت حق جل وعلا دو قدم او را روز
قيامت بر صراط كه قدمها ومردم دران روز مي لغزند او ثابت ميكند روز
لا يذكر عنده الا ذلك وذكر كرده نميشد نزد آنحضرت مگر اين يعني ذكر اهل حاجت
واهل سوال بود نزد آنحضرت ولا يقبل من احد غيره وقبول نكرد از كلام احدي
چيزي را كه محتاج اليه واقبال بغير موجود ومستقبل نمي شد مگر بدانكه محتاج اليه بود يدخلون
روادا ولا يفترقون الا عن ذواق درمي آمدند صحابه كرام جوينده مر منافع را
يعني پيش ميامدند خواص صحابه از جهت استفاده گرفتن از آنحضرت وجدا نميشدند
ومتفرق نگشتند از ملازمت آنحضرت مگر از چشيدن وخوردن طعام ظاهر وباطن
از علوم ومعارف وادب ويخرجون ادلة يعني على الخير وبيرون ميرفتند از
صحابه دلالت كنندگان بر امور خير قال فسألته عن مخرجه كيف كان يصنع
فيه يعني امير المومنين حسن رضي الله عنه پس پرسيدم از پدر خود از حال بيرون آمدن
آنحضرت كه چگونه بود كه ميكرد در ان بيرون رفتن قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يخزن لسانه الا فيما يعنيه گفت امير المومنين علي كرم الله
وجهه كه بود پيغامبر كه نگاه داشت زبان مبارك خود را از چيزي كه فايده مند نبود
ويولفهم ولا ينفرهم والفت ميداد ايشانرا ونفرت نميداد ايشانرا ويكرم
كريم كل قوم ويوليه عليهم وگرامي ميداشت بزرگ هر قوم را واقدام واعزاز واحترام ميفرمود
ويوليه عليهم ووالي ميساخت آن بزرگ قوم را بر قوم ويحذر الناس ومي
ترسانيد مردمانرا از عذاب خداوي بر علانيه ايشانرا بر طاعت وعبادت وصدقه
ويحترس منهم من غير ان يطوي على احد منهم بشره وخلقه ومحافظت
ميكرد با ايشان ونگاه ميداشت خود را از آنكه سقوط هيبت وجلالت شود از
ايشان وآميزش ميكرد آميزش كردني بكشاده روئي وصفائي باطن وخوش خلقي
ويتفقد اصحابه وباز ميجست اصحاب را وقت غائب شدن ايشان از

الناس عما في الناس و می پرسید مردمان از آنچه بود مردمان را میگذشت از نیک و بد
ویحسن الحسن ویقویه و تحسین میکرد نیک و خوب را و تقویت میفرمود آنرا
ویقبح القبیح ویوهیه و مذمت میکرد بد را و سست میکرد آنرا یعنی در نظرها بی‌قدر میکرد
اعتبار وی از ملاحت و مذمت میکرد فاعل آنرا معتدل الامر یعنی باعتدال بود کار
او و مراد آنست که جمیع افعال و اقوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتدال بود و این بجهت
اعتدال لازمه ذات شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و منفک نگشت از آنسان
غیر مختلف یعنی محفوظ بود از آنکه صادر شود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اختلاف در افعال و اقوال چه آن از عدم مروت است لا یغفل مخافة ان یغفلوا
او یملوا غافل نمی‌شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از تذکیر و ارشاد و نصیحت و تعلیم
ایشان از جهت خوف این که غافل می‌شوند یا ملال کیرند ایشان لکل حال عنده
عتاد من همه حال نزد او چیزی که باصلاح می‌آورد مر هر چیز را که واقع می‌شد از کار
یعنی کارساز و آماده بود هر امری او را و لا یقصر عن الحق و لا یجاوزه تقصیر نمیکرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حق و در نمیگذشت از آن حق یعنی تقصیر نمیکرد از حق
در تبیع احوال خود و ما یلیه نمیفرمود و تجاوز نمیکرد از حق الذین یلونه من الناس
آنکسانی که نزدیک و پیوسته بودند با او از مردمان خیارهم افضلهم عنده
برگزیده ایشان و بهتران نزد آنحضرت آنکه صلی الله علیه وسلم بسیار نفع بعلم و عمل
آراسته و بهترین جمیع اصحاب خلفاء راشدین اند بترتیب خلافت رضی الله عنهم
واعمهم نصیحة واعظمهم عنده منزلة احسنهم مواساة ومؤازرة
اعم ایشان یعنی مخصوص از روی نیک خواهی و اعظم ایشان از روی منزلت و قرب
نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیکوتر ایشان که بذل مینمود به نفس و مال و امداد
و اعانت میکرد در مهمات برادران دین به نفس و مال قال فسألته عن مجلسه
گفت امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه پس پرسیدم من از پدر خود از مجلس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یعنی از احوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت جلوس او با مردمان
این ذکر بجهت تخصیص بعد تعمیم ضرور است از اظهار نکتت و از سوق این عبارت
... م و ایشان مفهوم نیست خاص است بعد از عام فقال کان رسول الله

صلی

صلى الله عليه وسلم لا يقوم ولا يجلس الا على ذكر الله پس گفت امير المؤمنين
علي رضي الله عنه که بود سيد عالم محمد صلى الله عليه وسلم نمي برخاست و نمي نشست مگر بذکر
حق جل وعلا واذا انتهى الى قوم جلس حيث ينتهي المجلس ويأمر بذلك
و هر وقت که منتهي شد يعني رسيد بقومي يعني بجمعي حضور ميداد بجانب قومي که
نشسته بود منتهي مي شد پایان صحبت صلى الله عليه وسلم آن مجلس يعني از کرايم خلاق
و کمال تواضع آنحضرت صلى الله عليه وسلم بود که ملاحظه صدر مجلس بواسطه حظ نفس
و تکلف نميکرد و امر ميفرمود اصحابه را باين يعني که هي بي تکلف باشند و در منتهاي
مجلس بنشينند يعطي کل جلسائه بنصيبه و مي بخشيد و عطا
ميفرمود همه همنشينان را آنحضرت صلى الله عليه وسلم بنصيبي يعني هر يکي را اکرام
و التفات و پرسش احوال بنوازش ميفرمود لا يحسب جليسه ان احدا اکرم عليه
منه نميدانست از همنشينان آنحضرت صلى الله عليه وسلم که هر يکي از ما گرامي تراست
سرور يعني همه يکي اين معني را نمي پنداشت که من گرامي ترم نزد او از ديگري من جالسه
او فاوضه في حاجة صابره کسي که نشست با آنحضرت يا تفويض کرد او از ديگري
براي انصرام و اتمام حاجتي صبر ميکرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم و مستمع کلام او مي شد
حتى يكون هو المنصرف تا کي بود آن جالس يا مفاوض حاجت از آن عرض حاجت
و سخن خود منصرف و متنفر يعني ساکت مي بود تا و سخن خود ميکرد و اين از خلق عظيم
و تواضع و کرم آنحضرت صلى الله عليه وسلم بود ومن ساله حاجة لا يرده الا بها
و کسي که خواست حاجتي را رد نميکرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم مگر آن روايتي حاجت
اکر ميسر مي بود نزد او او بميسور من القول يا بسخن نيکو وعده ميکرد مکه بتوي
د هم انچه تو خواسته و اين از کمال سخاوت و مروت آنحضرت صلى الله عليه وسلم و حضرت
علماي از جانب مي آوردند به کسي که وعده کرده بود آن مبلغ را عطا مي فرمود قد وسع
الناس بسطه وخلقه تحقيق وسيع دل ساخت مردمان را گشاده روي و خوش خلقي
آنحضرت صلى الله عليه وسلم به امداد ظاهر و باطن يعني ديني و اخروي فصار لهم
ابا وصاروا عنده في الحق سواء پس گشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم از ...
و رحمت مر ايشان را پدر گشتند ايشان نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم د ...

مجالسه مجلس علم و حلم و حیا و صبر و امانة مجلس شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم
مجلس علم و حلم و حیا و صبر بود که ... بود و بر ... و ایذا و اتباع و مجلس آن سرور
امانت بود یعنی ممکن نبود که کسی کم و زیاده گوید آنچه در آن مجلس واقع میشد لا ترفع
فیه الاصوات بلند کرده نمیشد در مجلس شریف آوازها زیرا که همه کسانی صحابه بودند
برعایت خضوع و ادب چشم دوخته بر زمین نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم می نشستند
در کمال هیبت گوئیا که بر سر ایشان مرغ است در اختیار سکوت و عدم حرکت و عدم
التفات باطراف و لا تؤبن فیه الحرم و یاد نمیکردند در آن مجلس شریف عیبها و قبیح را
و حرام مذکور نمی ساختند و لا تنثی فلتاته و شایع و منتشر نمیکردند مطالب زلات و چیزی
که لایق ادب و احترام نبود اگر کسی را بوقوع می آمدی پوشیده و طی بر و فاش نمیکردند
متعادلین در عدالت و راستی برابر بودند یتفاضلون فیه بالتقوی تفاخر
می نمودند یکدیگر را در آن مجلس به صلاح و پرهیزکاری و امانت و دیانت متواضعین
تواضع میکردند و اکرام و احترام می نمودند یوقرون فیه الکبار توقیر و تعظیم
و احترام میکردند در آن مجلس کلان سالان را یا کسی که بلند قدر بود در زیور علم و تقوی
و یرحمون فیه الصغیر و ترحم و تلطف و رأفت بر خوردان میکردند در آن مجلس
خوردان را و یؤثرون ذا الحاجة و بر میگزیدند و اکرام می نمودند صاحب حاجت را
بر نفسهای خود در تقریب بآن حضرت صلی الله علیه و سلم و در تکلم نمودن با او یعنی ساعی
جمیله در انجاح حاجت تقدیم میرسانیدند و یحفظون الغریب و نگاه داشت میکردند
غریب را یعنی از فوائد او را بهره مند میکردند و خاطر جوئی او می نمودند یا نموده
و اکرام خاطر او میکردند و از تواضع آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم که مران
حضرت را اجابت در بان نبود عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لو اهدی الی کراع لقبلت مرویست از انس
بن مالک که گفت پیغامبر خدا اگر هدیه کرده شود سوی من پاچه هر آئینه بپذیرم
و دعیت علیه لاجبت اگر خوانده شوم من بران یعنی اگر مرا بین پاچه بخوانند
... اجابت میکنم و فی روم عن جابر رضی الله عنه قال جاءنی رسول
الله علیه ... ... لا برذون مرویست از جابر رضی الله عنه

که گفت

که گفت امد مرا پیغامبر صلی الله علیه وسلم نبود سوار بر استر و نه بر اسپ یعنی پیاده
بخانه ما تشریف حضور ارزانی فرمود که این کمال تواضع و خلق کریم آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بود که بزیارت اصحاب را تشریف میداد و حیث عن ابی الهیثم قال سمعت
یوسف بن عبد الله بن سلام قال سمانی رسول الله صلی الله علیه وسلم
یوسف مرویست عن ابی الهیثم که گفت شنیدم من از یوسف که گفت نام نهاد
(156) مرا پیغامبر صلی الله علیه وسلم یوسف واقعدنی فی حجره ومسح علی راسی و نشاند
مرا در کنار مبارک خود کشید بر سر من عن انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم حج علی رحل رث وقطیفة کنا نری ثمنها اربعة
دراهم مرویست از انس رضی الله عنه که گفت بدرستی که پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
حج گذارد یعنی مناسک حج بجا آورد در حالتی که سوار بود بر شتر و پالان آن شتر کهنه بود
و بر آن پالان چادری بود که ما گمان بردیم که بها آن چهار درم باشد فلما استوت به راحلته
قال لبیک بحجة لا سمعة فیها ولا ریاء پس آن هنگام که راست نشست بر شتر
گفت خدایا تلبیه میکنم ترا بحجی که در آن سمعه و ریا نباشد عن انس بن مالک
رضی الله عنه ان رجلا خیاطا دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست
از انس که گفت بدرستی که مردی درزی خواند پیغامبر خدا را یعنی طلبید آنحضرت را
بخانه خود و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمنزل او تشریف فرمودند فقرب له
ثریدا علیه دباء وکان صلی الله علیه وسلم یاخذ الدباء پس نزدیک ساخت
مرا آنحضرت را نان و گوشت که بران کدو باشد وکان یحب الدباء پس بود پیغامبر
صلی الله علیه وسلم که دوست میداشت کدو را قال ثابت فسمعت انسا فیقول
فما صنع لی طعام اقدر علی ان یصنع فیه دباء الا صنع گفت ثابت شنیدم از زوجات
است پس شنیدم انس را که میگفت پس ساخته نشود مرا طعامی که قدرت داشته باشم
من بر آنکه ساخته شود در آن طعام کدو و مگر که ساخته شود یعنی بواسطه دوست داشتن
پیغامبر کدو را عن عمرة قالت قلت لعائشة رضی الله تعالی عنها ماذا کان
یعمل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیته مرویست از عمره که گفت گفتم
من بی بی عائشه را رضی الله عنها بر چه چیز بود که ...

در خانه خود قالت کان بشرا من البشر یفلی ثوبه و یحلب شاته گفت بی بی
عائشه رضی الله تعالی عنها بود پیغامبر خدا آدمی از آدمیان می جست جامه خود را و شیخ
ابن حجر نور الله تعالی مرقده در شرح شمائل آورده که قمله در جامه آنحضرت نبود
و اگر بوده ایذا نمی رسانید و می دوشید بز گوسفند خود را و یخدم نفسه و خدمت میکرد
نفس خود را

این باب در میان حدیثی است که آمده در خلق و سیرت پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
عن خارجة بن زید بن ثابت قال دخل نفر علی زید بن ثابت رضی الله عنهم
فقالوا له حدثنا حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست از خارجه
بن زید که گفت در آمد جماعت بر زید و ایراد نمودن لغزوا قع می شود بر رسته کشاده
کس پس گفتند این مرا بن زید را که سخن گو با ما سخن رسول خدا صلی الله علیه وسلم یعنی
از احوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اخلاق کریمه او و قال ماذا احدثکم
گفت زید از چه چیز سخن کنم من با شما یعنی ممکن نیست که اوصاف جمیله و اخلاق پسندیده
او را بیان دید ملکه از شیمه آن نتوانم آمد یک شمه بشما بگویم گفت کنت جاره
فکان اذا نزل علیه الوحی بعث الی فکتبته له بودم من همسایه او و مراد آنکه
در قرب جوار آنحضرت صلی الله علیه وسلم منزل داشتم پس بود پیغامبر صلی الله علیه وسلم
که هر وقتی که بر وی آمد وحی و آیات قرآنی فرستادی یکی را طلب من پس نوشتم من آیات
منزله را برای او و زید بن ثابت از جمله کاتبان وحی بود فکنا اذا ذکرنا الدنیا
ذکرها معنا پس بودیم ما چون ذکر کردیم ما امور دنیا را ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
با ما دنیا را و اذا ذکرنا الآخرة ذکرها معنا و چون ذکر کردیم ما امور آخرت را ذکر کردی
با ما امور آخرت را و اذا ذکرنا الطعام ذکره معنا و چون ذکر کردیم ما طعام را ذکر
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با ما طعام را فکل هذا احدثکم عن النبی صلی الله
علیه وسلم پس همه این مذکورات حدیث میکنم شما را از احوال و اخلاق پیغامبر صلی
الله علیه وسلم یعنی خلق او بغایت عظیم بود و سیرت او کریم عن عمرو بن العاص
رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل بوجهه وحدیثه
عمرو بن العاص که گفت بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم

که اقبال

که اقبال میکرد و ملتفت می شد بروی مبارک خود و سخن خود نیز مقبل می شد بدان حضرت خوش روی و خوش طبعی و سخن مربد کرده بینی که دل ایشان بدست می اورد تا الفهم بذلک و الفت اسید قی ایشان را یعنی میکرد تا که اسلام ایشان تا نه بود فکان یقبل بوجهه وحدیثه علی پس پیغامبر که اقبال و التفات میفرمود بروی مبارک خود و سخن خود بمن حتی ظننت انی خیر القوم تا انکه گمان بردم من که بدرستی من بهترین قوم ام فقلت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم انا خیر او ابو بکر فقال ابو بکر عمرو بن عاص گوید پس گفتم ١٥٧
من ای پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم من بهترم یا ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم ابو بکر فقلت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم انا خیر ام عمر فقال عمر پس گفتم من ای پیغامبر خدا یا عمر فقلت یا رسول الله انا خیر ام ام عثمان فقال عثمان پس گفتم من ای پیغامبر خدا من بهترم یا عثمان ذی النورین پس فرمود پیغامبر خدا که عثمان فلما سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم فصدقنی فلوددت انی لم اکن سالته پس ان هنگام که سوال کردم من از پیغامبر صلی الله علیه وسلم جواب کرد سوال مرا بجواب حق پس پشیمان از سوال شدم سوگند است که دوست داشتم بدرستی که من هرگز نبودم که این سوال کردم از ان حضرت عن انس بن مالک رضی الله عنه قال خدمت رسول الله صلی الله علیه عشر سنین فما قال لی اف قطه مرویست از انس رضی الله عنه که گفت خدمت کردم پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم ده سال پس نگفت مرا اف هرگز و این کلمه ایست که گفته می شود برای هر چیزی که زجر کرده می شود از ان و ثقیل می باشد وما قال لشئ صنعه لم صنعته و نه گفت برای چیزی که ترک کردم چرا ترک کردی انرا و این در اموری که متعلق بخدمت است نه در چیزی که متعلق به تکلیف شرعی است زیرا که ترک فرض در ان جایز نیست وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم من احسن الناس خلقا و بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم نیکوترین مردمان خلق او کرم و حلم و وقار و لامست خیرا قط ولا حریرا قط ولا شیئا کان الین من کف رسول الله صلی الله علیه وسلم و مساس نکردم من ...

زابرشم وابریشم می باشند و تشبیه آن از آن مباح است زیرا که ابریشم و شیخ حریر کهنه رم تر باشد از کف دست مبارک پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مراد از کف دست انحضرت

است که بغایت نرم وملایم بود ولا شممت مسکا قط ولا عطرا کان

اطیب من عرق رسول الله صلى الله عليه وسلم و نه بوئیدم مشک را هرگز و نه هیچ

خوشبوئی دیگر را که خوشبوتر از عرق پیغامبر صلی الله علیه وسلم انه کان عنده

رجل به اثر صفرة مرویست از انس رضی الله عنه در آن حال که نشسته است نزد حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مردی که آن اثر زعفران بود نزد آن حضرت مردی بود

بعد اثر زردی زعفران قال وکان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يكاد

يواجه احدا بشيء يكرهه گفت انس رضی الله عنه حال آنکه بود پیغامبر خدا که نزدیک

نمی بود که مقابل شود بکسی بچیزی که مکروه میداشت آن حضرت یعنی مواجهه

نمیفرمود بچیزی ناخوش فلما قام قال للقوم لو قلتم له يدع هذه الصفرة پس آن

هنگام برخواست آن مرد گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم اگر بگوئید شما مر او را که

بگذارد این خوشبوئی زرد که زعفران دارد و این از کمال خلق و حلم و کرم آنحضرت

[illegible] بطریق ملاطفت امر کرد و ظاهر آنست که اثر زرد معلوم نبود از حرام

می بود منع نمیکرد و نفی نمیفرمود او را امر از سود و فرمود از ننگ درشت

و درستی او میکرد عن عائشة رضي الله عنها انها قالت لم یکن رسول الله

صلى الله عليه وسلم فاحشا ولا متفحشا مرویست از عائشه رضی الله عنها

که بدرستی که او گفت نبود در کلام پیغامبر صلی الله علیه وسلم فحش طبعا و نه تکلفا و

لا صخابا في الاسواق و نبود بلند آواز در بازار یعنی در کمال حلم و وقار و تمکین

بود ولا یجزی بالسیئة السیئة و جزا نمیداد و مکافات نمیکرد به بدی بدی را

ولكن يعفو ويصفح و لیکن بود که عفو میکرد و اعراض مینمود یعنی روی مبارک از آن

نمیگردانید [illegible] اعراض و غضب نمیشد عن عائشة رضي الله عنها

قالت ما ضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده شيئا قط

[illegible] از عائشه رضی الله عنها که گفت نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] هرگز [illegible] نه آدمی را نه دابه را و مراد آن است که خواه

بجوب

بیده الا ان یجاهد فی سبیل الله مگر آنکه جهاد میکرد در راه خدای تعالی
میزد و زدن در وقت محاربه کفار بود ولا ضرب خادما ولا امرأة و نمیزد خادم را
از رجال و نساء که در ملازمت و خدمت بودند و نه زن را مراد ازواج مطهرات
اند پس معلوم شد که زدن خادم و دابه و زن اگرچه مباح است برای ادب ولیکن
ترک ادب اولی است عن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت رسول الله صلی
الله علیه وسلم منتصرا من مظلمة ظلمها قط مرویست از عائشه صدیقه رضی الله
عنها که گفت ندیدم پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم را انتقام کشنده یعنی طلب کرده
[illegible] ندیدم او را آنکه اگر ایذای بدنی و مالی از کسی با نحضرت میرسید در صدد انتقام
و کینه کشیدن میبود بلکه از آن کس عفو میفرمود چنانچه در حق لبید یهودی سحر کرد و زن
یهودیه زهر در طعام آنحضرت کرد از آنها عفو نمود ما لم ینتهک من محارم
الله تعالی شیء فاذا انتهک من محارم الله تعالی شیء مادامی که ارتکاب حرام
نکرده شود چیزی از محارم الله تعالی یعنی تا زمانی که از حدود شرعی تجاوز نکرده شود
پس در زمانی که ارتکاب کرده شد از محارم الله تعالی چیزی کان من اشدهم
فی ذلک غضبا بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم از سخت ترین ایشان در آن هنگام
اندر وی غضب و قهر مراد آن است که آن حضرت را تجاوز نمودن حدود الله
و انتهاک آنهم میشد غضب او سخت تر از انتهاک محارم و اگرنه خلق کریم و حلم و عفو
عمیم آن حضرت چنان بود که انتقام نمیکرد برای نفس خود و احتمال می نمود حق الله
را در آن وقت مغضب و منتقم بود و اعانت مظلوم میفرمود و ظالم را بدانکه
مستحق بود اجرای امر شرع شریف میکرد و ما خیر بین امرین و اختیار داده
نشد آن حضرت را میان دو کار الا اختار ایسرهما مگر که اختیار میکرد و میگزید
آسانترین را ما لم یکن مأثما مادامی که نمی بود مأثم و ارتکاب آن در آن آسان
مادام که نباشد آن آسان حرام یا مکروه در آن زمان جایز نبود عن عائشة
رضی الله عنها قالت استأذن رجل علی رسول الله صلی الله علیه و[سلم]
وانا عنده مرویست از بی بی عائشه رضی الله عنها که گفت اذن طلب کرد
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی اذن طلبید که در آید بملازمت بعضی

وحال آنکه من نزد آنحضرت بودم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بئس
ابن العشیرة پس گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم بد مردیست این قبیله
او اخو العشیرة یا گفت بد مرد است از برادران این قبیله شک راویست و شیخ
ابن حجر شرح این مرقوم درست آورده که نام این مرد عیینه بود و در ایام مسلمان
شده بود اگرچه اظهار اسلام میکرد پس بیان کرد آنحضرت حال او را تا بشناسند
مردمان و مغرور نشوند بسخن دلفریب او و درین دلیل است که ذکر فاسق نمودن
بچیزی که در وی است تا بدانند مردمان و پرهیز کنند نباشد غیبت و شاید که امر د اسلام
میکرد در افعال بدرا و نیست غیبت برای وی ثم اذن له فالان له القول
پس اذن داد حضرت صلی الله علیه وسلم این مرد را که عیینه نام داشت پس نرم
گفت با وی کلام یعنی ملاطفت و نرمی با وی سخن کرده و گشاده روی نمود فلما
خرج قلت یا رسول الله قلت ما قلت ثم النت له القول پس وقت
که بیرون آمد آن مرد گفتم من ای پیغامبر خدا گفتی تو آنچه گفتی با زگشاده روی
پیش آمدی پس نرم نرم گفتی سخن را بالطف فقال یا عائشة ان من شر الناس
من ترکه الناس او ودعه الناس اتقاء فحشه پس گفت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم ای عائشه از بد مردمان کسی است که ترک کنند مردمان او را یا گذارند
مردمان او را پرهیز کرده از فحش وی الحسن بن علی رضی الله عنه سألت
ابی عن سیرة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جلسائه مرویست
از امیر المؤمنین حسن پسر امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما که پرسیدم از پدر خود
طریقه و روش پیغامبر خدا در همنشینان خود فقال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم دائم البشر سهل الخلق لین الجانب پس گفت علی مرتضی رضی
عنه که بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم همیشه خوش روی خوب خلق متواضع
نرم طبع لیس بفظ ولا غلیظ ولا صخاب ولا فحاش ولا عیاب ولا مشاح
نبود بدخلق و درشت خوی و نه درشت آواز و از برای خصام او و نبود فحاش
هم خود افعال نه عیب کننده و نه جوینده و نبود بخیل یعنی صفات ذمیمه
ذات کریم آنحضرت نبوده و همه اوصاف حمیده را حضرت واجب تعالی

درداز

نزدوات سعادت نبوی جمع ساخته يتغافل عما لا يشتهي تغافل ميكرد ودروی
ميكرد انچه از چيزی که نمی خواست وازروی تجنيد بشتابانکه بسزاوار نبود وصدور
از فاعل و نمیديد عزيزا کمالايق بنود دبرسبب ان ولا يؤيس منه فلا ملاح
دنا امید نميکرد کسی را که امید داشت ازو ولا يجيب فيه وجواب نميکرد دران
طلب يعنی کرسی او ارعيد لنت جواب بان ملک صبر وسکوت ميکرد از ان از
روی عفو وکرم فقد ترک نفسه من ثلث تحقيق ترک کرد ومنع نمود
نفس خود را از سه چيز المراء والاکثار ومالا يعنيه از جدال وطلب بسيار
مال ومشغول بودن وشدن بما لا يعنی نمی شد ودر بعض نسخ شمايل بجای الاكثار
الاكبار است يعنی بزرگ داشتن خود ومراد تکبر وترفع است چنانکه درست اطلاق
رما نشت بر خود عظمت و شانی می کنند وترك الناس من ثلث كان لا يذم
احدا ولا يعيبه ولا يطلب عورته ولا يتكلم الا فيما رجا ثوابه
وترک کرده مردمان را از سه چیز چو پیغامبر صلی الله علیه وسلم کم مذمت نمیکرد کسی را
کشف حال مردم که پوشیده بود وانظر نمی نمود وتکلم نمی فرمود مگر انچه
دران امید ثواب بود انست او اذا تکلم اطرق جلساؤه كانما علی رؤوسهم
الطير چون تکلم میکرد پیغامبر صلی الله علیه وسلم سر فرو میکردند وساکت
می شدند هم نشينان او مراد صحابه عظام کرام اند گویا که بر سر ایشان مرغ
نشسته است [illegible] ساکت وعدم التفات سوی جوانب فاذا سکت
تکلموا لا يتنازعون عنده الحديث پس اگر خاموش می شد انحضرت
صلی الله علیه وسلم تکلم میکردند صحابه ونزاع نمیکردند واز بلند بر نمی داشتند
ایشان نزدیکان حضرت در حکایت واین دلیل است بر کمال ادب و علو شان
حضرت صلی الله علیه وسلم ومن تکلم عنده انصتوا له حتی يفرغ وکسی که
تکلم میکرد نزد انحضرت ساکت می شدند اهل مجلس شریف تا آنکه تکلم
میکرد دیگری از ایشان ومی شنیدند حکایت متکلم را تا انکه فارغ نمی شد متکلم
کلام خود وسخن دران میان نمی گفتند واین دلیل بر کمال ادب [illegible]
[illegible] که حاصل کردند از شرف صحبت پیغامبر صلی الله علیه وسلم حا

حدیث ولهم سخن هم ایشان نزدیک اولنا حضرت سخن اول ایشان است
مراد آنکه سامع وسائل مرتبه بسط سماع سخن میکند و چون آن سخن بسیار گوید
ملول شود واین حضرت صلی الله علیه وسلم چنین نبود بلکه سخن هم ایشان را مثل
سخن اول ایشان می شنید واین از کمال خلق ووسعت این حضرت بود واگر
نمی بود سخن لایق شنیدن باشد توجه نمیکرد والتفات نمی نمود ویضحک مما یضحکون
یضحکون منه خنده میکرد از چیزی که خنده میکرد بدیشان از آن و یتعجب
مما یتعجبون منه و تعجب میکرد از چیزی که تعجب میکردند اصحاب او از آن
واین از کرم اخلاق و عموم اشفاق آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم ویصبر
للغریب علی الجفوة فی منطقه ومسئلته وصبر میکرد وتحمل میفرمود آن
حضرت صلی الله علیه وسلم بر جفا وغریب در تکلم او و سوال او حتی ان کان اصحابه
لیستجلبون هم تا که بودند اصحاب کرام او که می بردند غریب را و نگاه میداشت
حاجت میکرد و یقول اذا رایتم طالب حاجة یطلبها فارفدوه و میفرمود
میراث حضرت صلی الله علیه وسلم که چون ببینید طالب حاجت که طلب میکند آن حاجت
پس یاری کنید او را بعطا و احسان ولا یقبل الثناء الا من مکافئ و قبول
نمیکرد ثنا را مگر از مقارب عینا و زکیتش از حد و غیر مقصر از مرتبه عالی و این
دلیلست میکند بر کمال اخلاق و رفق این حضرت صلی الله علیه وسلم ولا یقطع
علی احد حدیثه حتی یجوز فیقطعه بنهی او قیام قطع نمیکرد آن حضرت
صلی الله علیه وسلم بر کسی حکایت او را مگر که تجاوز میکرد از حق پس قطع میکرد سخن
او را به نهی کردن یا قیام از مجلس عن محمد بن المنکدر قال سمعت جابر بن
عبد الله رضی الله عنهما یقول ما سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم شیئا
قط فقال لا روایت از محمد بن منکدر که گفت شنیدم از جابر که میگفت سوال
کرده نشد پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزی را هرگز پس گفته باشد که نی یعنی سائل را
ان میکرد حاجت را رد نمیکرد مگر بدان حاجت یا بقول حسن که ان وعده عطا
بود و انرا وفا می فرمود عن ابن عباس رضی الله عنه قال کان رسول الله
علیه وسلم اجود الناس بالخیر روایت از ابن عباس بالبذم

دگر

که گفت بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم جوانمردترین مردمان بخیرات وکان اجود ما یکون
فی شهر رمضان حتی ینسلخ و بود جوادتر از انچه بود در اوقات دیگر که می بود در رمضان
تا که تمام میشد رمضان فیأتیه جبرئیل فیعرض علیه القرآن ای پس می آمد او را
جبرئیل پس میخواند بر انحضرت قرآن را یعنی هر سال رمضان و در شرح اورده که در
رمضان آخر دو بار [illegible] انحضرت صلی الله علیه وسلم دو بار عرض کرد و در روایت آمده
که انحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند قرآن را و جبرئیل می شنید و در روایتی دیگر که جبرئیل
میخواند و حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم می شنید فاذا لقیه جبرئیل کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اجود بالخیر من الریح المرسلة پس چون ملاقی می شد او را
جبرئیل بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم بخشنده فیض وعطا بخشنده تر از باد روان بوزیدن
رحمت و نفع عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یدخر شیئا لغد مرویست از انس رضی الله عنه که گفت بود پیغامبر
خدا صلی الله علیه وسلم که نمیکرد ذخیره چیزی برای فردا جهت نفس خود ذخیره و در حدیث آمده
که پیغامبر برای نفس نفیس خود ذخیره حدیث آمده نمی ساخت تا آنکه قوت دیگر ...
ولکن از برای عیال قوت یکسال میداد عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان رجلا
جاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فسأله ان یعطیه مرویست از
امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه که گفت آمد مردی بسوی پیغامبر خدای صلی الله علیه
وسلم پس سوال کرد آن حضرت را این که عطا کند او را چیزی فقال النبی صلی الله
علیه وسلم ما عندی شیء پس گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که نیست نزد من
چیزی ولکن ابتع علی فاذا جاءنی شیء قضیته ولیکن بخر چیزی را در بهای آن را بر ذمه
من بگذار پس که چون در آید مرا چیزی از مال ادا میکنم من آنرا فقال عمر یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم قد اعطیته فما کلفک الله ما لا تقدر علیه پس گفت امیر
المؤمنین عمر فاروق ای پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم تحقیق عطا کردی او را یکبار
پس تکلیف نکرد ترا خدای تعالی چیزی که تو قادر نیستی بران فکره النبی صلی الله علیه
وسلم قول عمر پس مکروه داشت پیغامبر صلی الله علیه وسلم سخن
عمر را فقال رجل من الانصار یا رسول الله انفق ولا تخف من

پس گفت مردی از اهل مجلس که پیغامبر خدا هرگز [illegible]
را دانسته [illegible] فرمایند [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
[illegible] قالت
[illegible]
بنت معوذ بن عفراء رضی الله عنهما قالت اتیت النبی صلی الله علیه وسلم
بقناع من رطب واجر زغب روایتست که ربیع گفت که آوردم برای
پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم طبقی پر از خرما تر و خیارها که بر آن پرزی بود
فاعطانی ملء کفه حلیا و ذهبا [illegible] دست خود زیور
طلا عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقبل الهدیة
ویثیب علیها روایتست از عائشة رضی الله عنها که گفت بدرستی پیغامبر صلی الله
علیه وسلم بود که قبول میکرد هدیه را و عوض میداد و در آن مقابله هدیه [illegible]
میداد

باب [illegible] حیاء من العذراء [illegible] باب در بیان حدیثی است که آمده در صفت حیای رسول
الله صلی الله علیه وسلم عن ابی سعید الخدری رضی الله تعالی عنه قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد حیاء من العذراء فی خدرها روایتست
از ابی سعید خدری رضی الله عنه که گفت بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم سخت‌تر از روی حیا
از دختر بکره که باشد در پرده از آن هم سخت‌تر و زیاده‌تر و بود
کان اذا کره شیئا عرفناه فی وجهه و بود آنحضرت چون مکروه میداشت
چیزی را میشناختیم ما اثر را در روی مبارک او عن موسی عن مولی لعائشة رض
الله تعالی عنها قال قالت عائشة ما نظرت الی فرج رسول الله صلی الله
علیه وسلم روایتست از موسی در آن حال ناقل بود از مولی عائشه
نظر نکردم یعنی ندیدم اندام نهانی پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
ما رأیت فرج رسول الله صلی الله علیه وسلم قط یا گفت که
اندام نهانی پیغامبر صلی الله علیه وسلم هرگز [illegible]

باب

عن حميد قال سئل انس بن مالك رضي الله عنه عن كسب الحجام مرويست از حميد كه
گفت سوال كرده شد انس بن مالك رضي الله عنهما از كسب حجام يعني از حاصل حرفه او و مزد او
و اين بيان حل و حرمت است فقال انس احتجم رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت
انس رضي الله عنه حجامت كرد پيغامبر خدا صلى الله عليه وسلم حجمه ابو طيبة فامر له بصاعين
من طعام حجامت نمود او را ابو طيبه پس امر كرد آنحضرت مر او را بدو صاع از غله
و چون آنحضرت صلى الله عليه اجره حجامة داد پس ظاهر است كه اجره حجامت حلال است
و تعليل [illegible] است و كلم اهله فوضعوا عنه من خراجه و سخن كرد پيغامبر صلى
الله عليه وسلم اهل او را يعني موالي او را و ايشان استدعا نمودند كه از خراج او چيزي
كم كنند وقال ان افضل ما تداويتم به الحجامة او ان من امثل دوائكم الحجامة
و گفت پيغامبر صلى الله عليه وسلم كه بدرستي بهترين چيزي كه مداوي كنند بآن حجامة
است يا بدرستي كه بهترين دواي شما است حجامة شك راويست عن علي رضي الله عنه
ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وامرني فاعطيت الحجام اجره مرويست
از امير المؤمنين علي كرم الله وجهه كه گفت بدرستي كه گفت بدرستي كه پيغامبر خدا صلى الله
عليه وسلم حجامت كرد و امر كرد مرا پس دادم حجام را اجره او عن ابن عباس رضي الله
عنهما قال ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم في الاخدعين وبين الكتفين
واعطى الحجام اجره ولو كان حراما لم يعطه مرويست از ابن عباس رضي الله عنهما
كه گفت بدرستي كه بدرستي كه پيغامبر صلى الله عليه وسلم حجامت كرد از اخدعين كه دو رگ اند
هردو جانب گردن و ميان دو شانه و داد حجام را اجره او و اگر بود اجر حجام
حرام نميداد او را عن ابن عمر رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم
دعا حجاما فحجمه وساله كم خراجك فقال ثلثة اصع فوضع عنه صاعا
واعطاه اجره مرويست از ابن عمر رضي الله عنه كه گفت بدرستي پيغامبر خدا
صلى الله عليه وسلم طلب نمود حجام را پس حجامت كرد او را
كه چند است خراج تو يعني چه ميدهي پس گفت حجام كه سه كاسه پس بنهاد
كم ساخت از وي يك كاسه را و داد او را مزد او عن انس بن مالك رضي الله

عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحتجم في الأخدعين والكاهل
وكان يحتجم لسبع عشرة واحدى وعشرين مرويست از انس رضي الله عنه كه
رسم بود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم که حجامت میکرد از دو رگ گردن و دوش
سر [illegible] و آن حضرت که حجامت میکرد در هفدهم و نوزدهم و بیست یکم ما وعن انس
بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم احتجم وهو
محرم بملل على ظهر القدم مرویست از انس رضي الله عنه که گفت بدرستی که پیغامبر
صلی الله علیه وسلم حجامت کرد در بالای قدم که آنحضرت محرم بود یعنی احرام بسته بود و موضع
ملل که واقع است میان مکه و مدینه
ان لي اسماء وانا محمد وانا احمد وانا الماحي الذي يمحو الله بي الكفر مرویست
از جبیر بن مطعم که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بدرستی که مرا نامها [illegible]
محمد و من احمد نام نهاده شد باین نامها از جهت کثرت خصال محموده و نام عبد
المطلب مرا باین نامها بالهام الهی و امید داشت عبد المطلب ستایش کننده
محمد را اهل آسمان و اهل زمین و حق سبحانه چنان کرد او امید داشته بود و
ابو نعیم آورده که در حدیث قدسی واقع شده الله تعالی عز شانه فرموده بعزت
و جلال من عذاب نکنم احدی را که نامیده شود بنام تو یعنی محمد و احمد و منهم
ماحی آنکه محو میکند یعنی الله تعالی کفر را یعنی به موجب من کفر را محو و باطل
کرد از مکه و مدینه و دیار عرب و اکثر بلاد و انا الحاشر الذي يحشر الناس
على قدمي و منهم حاشر حشر میکنند یعنی برمی انگیزاند خدای تعالی آدمیان را
بعد از من یعنی اول من حشر میشوم و انبیا و دیگر بعد از آنکه تا آنکه مرا و را ط
زمان نبوت من قایم میشود وانا العاقب والعاقب الذي ليس بعده نبيا
و منهم آخر همه انبیا و عاقب آنکسی است که بعد او نبی نیست یعنی خاتم انبیا است
عن حذيفة رضي الله تعالى عنه قال لقيت النبي صلى الله عليه وسلم في
المدينة فقال محمد وانا احمد وانا نبي الرحمة ونبي التوبة
مرویست از حذیفه که گفت ملاقات کردم پیغامبر را صلی الله علیه وسلم در بعضی
مدینه طیبه پس گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که منم محمد و منم احمد و منم

پیغامبر

فامرحمة وهم بجزي كه قبول توبه بركنند من است وانا المقفي وانا الحاشر
ونبي الملاحم عن حذيفة عن النبي صلى الله عليه وسلم نحوه بمعناه هكذا
قال حماد بن سلمة عن عاصم عن زر عن حذيفة ... از پي در انيم وهم حاشر
يعني حشر ميكند خداي تبارك وتعالى اهل را بعقب اول ... بر خيزم روز حشر

اين باب در بيان حديثي است كه آمده در باب عيش پيغامبر صلى الله عليه وسلم و در اين
كتاب دو باب در عيش واقع شده اول باب كوتاهي است مشتمل بر دو حديث دوم
باب طويل و عيش را تفسير كرده به حيات و طعام و آنچه بدان طعام زيست كنند و در
دو باب اتحاد هر يك از حيات و طعام محتمل است و وجه آنكه مصنف بيان عيش را تفسير
كرده شد دو باب اورده ظاهر نيست مگر آنكه اين باب محمول شود بر طعام و اين باب
بزيستن يا آنچه بدان زيست كنند عن سماك بن حرب قال سمعت النعمان
بن بشير رضي الله عنه يقول الستم في طعام وشراب ما شئتم لقد رأيت
نبيكم صلى الله وما يجد من الدقل ما يملأ بطنه مرويست از سماك رضي
الله عنه كه گفت من از نعمان كه ميگفت ايا نيستند شما در طعام و شراب آنچه ميخواهيد
تا ما دام كه ميخواهيد قادر بدان خوردن و آشاميدن والله كه تحقيق ديدم پيغامبر شما را
صلى الله عليه وسلم حال آنكه نمي يافت از بدترين خرماي جانبي خرما نيك آن قدر كه
پر كند شكم خود و مقصود آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم با وصف ضيق
معيشت هرگز از شكر خالي نبود بايد كه شما با وجود اين بسيار نعمت از شكر خالي نباشيد
و حق نعمت بجا آريد يا آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم هرگز چيز ميرانكيد اشت و حالا
همه مال و ذخيره و قوت ... شما را بايد كه با و اقتدا كنيد و طريق جمع مال
و ادخار را رها كنيد عن عائشة رضي الله عنها قالت كنا آل محمد نمكث شهرا
ما نستوقد بنار ان هو الا التمر والماء مرويست از عائشة ... عنها كه گفت
ما كه آل محمديم ميگذرد ماه كه افروخته نشود در خانه پيغامبر صلى
آتش بجهت چراغ و نه غير آن يعني براي طبخ طعامي اين كه نبود مگر خرما و آب
عن طلحة رضي الله عنه قال شكونا الى رسول الله صلى الله عليه

الجوع ورفعنا عن بطوننا عن حجر حجر فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن بطنه عن حجرين روايت از ابی طلحه که گفت شکایت کردیم ما گرسنگی را بسوی
پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم پس برداشتیم از شکمها جامه و سنگ سنگ یعنی هر یک
سنگ بسته بودیم پس برداشت پیغامبر صلی الله علیه وسلم جامه را از
شکم خود از دو سنگ معلوم میشود که شد بطن نزد جوع مباح است و حدیث
دال است بر اظهار شکوت از مکروهات نزد غیر مذموم است و منافی مقام شکر
و رضا نیست قال ابو عيسى هذا حديث غريب من حديث ابي طلحة لا
نعرفه الا من هذا الوجه ومعنى قوله ورفعنا عن بطوننا عن حجر حجر
كان احدهم يشد في بطنه الحجر من الجهد والضعف الذي به من
الجوع عن ابي هريرة رضي الله عنه قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم
في ساعة لا يخرج فيها ولا يلقاه فيها احد فاتاه ابو بكر فقال ما جاء بك
يا ابا بكر فقال خرجت القى رسول الله صلى الله عليه وسلم وانظر في
وجهه والتسليم عليه فلم يلبث ان جاء عمر فقال ما جاء بك يا عمر قال
الجوع يا رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت از ابو هريره رضی الله عنه
که بیرون برآمد پیغامبر صلی الله علیه وسلم در ساعتی که عادت نبود که بیرون آید در آن
ساعت و ملاقات نمیکرد هیچکس در آن ساعت او را پس آمد پیش آنحضرت صلی
الله علیه وسلم ابو بکر صدیق پس گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم چه چیز آورده است
ترا ای ابوبکر پس گفت صدیق رضی الله عنه بیرون آمدیم برای دریافت دیدار
[illegible] درنگ نکرده [illegible] تا آمد عمر رضی الله عنه یا آنکه درنگی نداشت آمدن عمر پس
[illegible] پیغامبر صلی الله علیه وسلم چه چیز ترا آورده است ای عمر گفت گرسنگی ای پیغامبر خدا
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا قد وجدت بعض الجوع وانطلقوا
الى منزل ابي الهيثم بن التيهان الانصاري رضي الله عنه وكان رجلا كثير
[illegible] ولم يكن له خدم فلم يجدوه پس گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه
[illegible] من بدرستی که یافته ام بعضی از جوع که موجب خروج از بیت شده چنانچه
[illegible] منزل ابو الهیثم و او مردی بود [illegible] بسیار [illegible]

گوسفند

وگوسفند بود و شیر دار او را فا و مانت پس نیافتند ورا فقالوا لامرأته این صاحبک
قالت انطلق یستعذب لنا الماء فلم یلبثوا ان جاء ابو الهیثم بقربة
یزعبها فوضعها ثم جاء یلتزم النبی صلی الله علیه وسلم ویفدیه بابیه وامه
پس گفتند زن او را که کجا است یار تو یعنی شوهر تو پس گفت که رفت است که طلب
آب شیرین کند از برای ما پس درنگ نکردند ایشان تا آمد ابو الهیثم با مشک آب
(160) که برداشته بود آنرا پس نهاد آن مشک را پس آمد و در بر گرفت آن حضرت را صلی
الله علیه وسلم و گفت پدر و مادر من فدای تو باد ثم انطلق بهم الی حدیقته
فبسط لهم بساطا ثم انطلق الی نخلة فجاء بقنو فوضعه فقال النبی صلی
الله علیه وسلم افلا تنقیت لنا من رطبه فقال یا رسول الله صلی الله علیه
وسلم انی اردت ان تختاروا او تخیروا من رطبه وبسره فاکلوا واشربوا
من ذلک الماء فقال النبی صلی الله علیه وسلم هذا والذی نفسی بیده من
النعیم الذی تسئلون عنه یوم القیمة ظل بارد ورطب طیب وماء بارد
پس برد ایشانرا به بستان خود پس جهت ایشان گسترانید فرشی را پس رفت
سوی درختی از خرما پس خوشه آورد پس نهاد آنرا پس گفت پیغامبر صلی الله
الله علیه وسلم آیا شتاب کردی پس نگزیدی برای ما از رطب او پس گفت یا رسول
الله بدرستی که من میخواهم شما که بگزینید از رطب او و بسر او پس خوردند و آب نوشیدند
از آن آب پس گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم بآن خدای که روح من در قبض قدرت
اوست این چیزی که دیدند از آن نعیم است که پرسیده خواهند شد از آن روز قیامت
سایه خنک و رطب پاکیزه و آبی خنک فانطلق ابو الهیثم لیصنع لهم طعاما فانطلق
ابو الهیثم لیصنع لهم طعاما فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تذبحن لنا
ذات در فذبح لهم عناقا او جدیا فاتاهم بها فاکلوا پس رفت ابو
الهیثم از برای آنکه پخت ایشان طعامی پس گفت پیغامبر صلی الله علیه
وسلم که مکش البته ماده شیردار را پس ذبح کرد از برای ایشان
بزغاله ماده یا بزغاله نر پس آورد آنرا پس خوردند فقال النبی صلی ا
وسلم هل لک خادم فقال لا قال فاذا اتانا سبی فاتنا فاتی النبی صلی الله

برأسين ليس معهما ثالث فأتاه ابو الهيثم فقال النبي صلى الله عليه وسلم
اختر منهما فقال يا نبي الله اختر لي فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان
المستشار مؤتمن خذ هذا فاني رأيته يصلي واستوص به معروفا
پس گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که آیا ترا هست خادمی گفت ابو الهیثم که نی گفت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون گاه که آرند برای ما بندی پس بیا تو بسوی ما پس آورده شد
بندی بخدمت پیغامبر صلی الله علیه وسلم دو کس نبود با آن دو کس سوم یعنی نبود دو
کس بندی بود پس آمد ابو الهیثم بملازمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که اختیار کرد
ازان دو پس گفت یا نبی الله تو اختیار کن برای من پس گفت پیغامبر که بدرستی
که من دیدم که نماز میگذارد و نماز علامت صلاح است بوصیت فاکبر سلوک خوب
با او فانطلق ابو الهيثم الى امرأته فاخبرها بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم
الا ان تعتقه قال فهو عتيق فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عفو
لهم ان الله تعالى لم يبعث نبيا ولا خليفة الا وله بطانتان بطانة تأمره
بالمعروف وتنهاه عن المنكر وبطانة لا تألوه خبالا ومن يوق بطانة
السوء فقد وقي پس رفت ابو الهیثم بسوی زوجه خود پس خبر داد او را بقول
پیغامبر صلی الله علیه وسلم پس گفت زنی که تو نمیرسی بحق آنچه پیغامبر گفت صلی الله
علیه وسلم الا آنکه او را آزاد کنی زیرا آنکه حق معروف ورشان عبد بنا آنی است پس
گفت ابو الهیثم بنا برین او آزاد است پس گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
بدرستی که خدای تعالی نه برانگیخته پیغامبری را و نه خلیفه را مگر جائی غیر الا آنکه او را
دو صاحب سر بودند که در امور دخل میکردند یکی امر میکرده اند یکی امر میکرد
او را بمعروف و نهی میکرد او را از منکر و دیگری ترک نکرده است مراد هیچ فسادی را
مگر بعمل کرده او را از فساد و هر کس نگاه داشته شود از صاحب بد بدین بدرستی که
نگاه داشته و درین حدیث دلالت است برآنکه جائز باشند برای جائز باشند برای
باری که با او اهتمام و باشد بی طلب بدیند و برآنکه مناسب آن است
مهمان اول حاضری بیارند بعد از آن طعام برند چه شاید که او را حوج فاقه
انتظار دشوار و دیگر آنکه مهمان با هم میسر شود مهمان داری کنند

بن حازم قال سمعت قيسا سمعت سعد بن وقاص رضي الله عنهما يقول اني لاول رجل
اهراق دما في سبيل الله واني لاول رجل رمى بسهم في سبيل الله لقد رايتني اغزو
اغزوا في العصابة من اصحاب محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ناكل
الا ورق الشجر والحبلة مرويست از قيس رضي الله عنه كه گفت شنيدم از سعد رضي الله عنه كه
گفت بدرستي كه من اول مردي ام كه خوني ريخته در راه خداي تعالى وبدرستي كه من
اول مردي ام كه انداخته تيري در راه خداي تعالى والله بدانيد ديدم خود را كه غزو ميكردم
در ميان جماعتي از اصحاب پيغامبر صلى الله عليه وسلم در حالتي كه نمي خورديم مگر برگ
درخت بادیه حتى ان احدنا ليضع كما تضع الشاة والبعير واصبحت بنو اسد
يعزرونني في الدين لقد خبت اذا وضل سعيي تا غايتي كه يكي از ما مي نهاد
وفضله همچنانكه گوسفند وشتر گرديده اند وامروز همه چنانچه مرا تاديب ميكنند در دين
تا رفعي كردنيد در دين هر اينه نوميد شديم وعمل كه خاسر اين بنده كه بعلم خود
عمل نكنم يعني كم گشت عمل ومن از زيان رسيدگان شدم واين گفتار اين عمل بود كه
نكو نمي گذاري ثنا زعن خالد بن عمير وشويشا ابا الرقاد قالا بعث عمر
بن الخطاب رضي الله عنه عتبة بن غزوان وقال انطلق انت ومن معك
حتى اذا كنتم في اقصى بر ارض العرب وادنى بلاد ارض العجم فاقبلوا حتى اذا
كانوا بالمربد وجدوا هذا الكذان فقالوا ما هذه هذه البصرة فساروا
حتى اذا بلغوا حيال الجسر الصغير فقالوا ههنا امرتم فنزلوا فذكروا
الحديث بطوله مرويست از خالد وشويش كه گفتند ابن كه فرستاد امير المؤمنين
عمر فاروق رضي الله عنه عتبه را وگفت برو وهركه با تو است از لشكر اسلام كه تا وقتي
كه تا باشيد در دور ترجايي از زمين عرب ونزديك تر بر شهرهاي عجم پس عتبه وكساني
كه با او بودند رفتند تا مربد كه موضعي است از بصره رسيدند يافتند ان سنگ نرم را
پس بعضي از بعضي پرسيدند كه اين چيست ان بعضي جواب دادند ـت
كه سنگي است سفيد پس سير كردند تا رسيدند به برابر پل خرد پس گفتند كه اين
است كه ما مامور شده ايد شما باقامت ان پس انجا فرود امده اند پس ذكر كرد
اين حديث را درازو مضمون همه حديث ثبت كرد

زبعضی دیا قاین خورستان پس انبان امدند چون امث بن صعف حال کردند دمغاقتل
شدند پس انهارا متفرق ساخته بنا بصره کرده بسبب آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
اورا باحج عتی که بلاد بعوده ما مور باقامت این مکان فرمود و بسبب آنکه بود جزائر
هند استعداد کرده بعقصد حرب متوجه شده بودند و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
خواست که بر سر راه ایشان حجی بوده باشم تا این ترا مانع اند و بنای بصره در هفده هم
سال از هجرت واقع شد قال عتبة بن غزوان لقد رأیتنی وانی لسابع سبعة
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لنا طعام الا ورق الشجر حتی تقرحت
اشداقنا فالتقطت بردة فقسمتها بینی وبین سعد فما منا من اولئك
السبعة احد الا وهو امیر مصر من الامصار وستجربون الامراء بعدنا
گفت راوی پس گفت عتبه که بخدا سوگند که بتحقیق دیده ام خود را در حالتی که بتحقیق
بودم هفتمی از هفت کس که پیغامبر خدا بود صلی الله علیه وسلم نبود ما را طعامی مگر
برگ درخت تا غایتی که گوشهای دهن ما ریش شده پس یافتم برده یعنی چادری
پس تقسیم کردم آنرا میان خود و سعد پس نیست از ما از آن هفت کس هیچ یک الا که
او امیر شهر است و از شهرها و زود بتجربه خواهید کرد امرا را بعد از ما عن انس
بن مالك رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد اخفت
فی الله وما یخاف احد ولقد اوذیت فی الله وما یؤذی احد ولقد اتت
علی ثلثون من بین لیلة ویوم ما لی ولبلال طعام یأکله ذو کبد الا شیء
یواریه ابط بلال مرویست از انس رضی الله عنه که گفت پیغامبر خدا صلی الله علیه
وسلم واله که بتحقیق ترسانیده شدم من در شان خدای تعالی یا از برای او و حال
آنکه ترسانیده نمیشود هیچکس بجهت ایمنی در آن زمان یا آنکه ترسانیده نمیشد
هیچکس واله نه بتحقیق آمده بود در حالتی که گذشت بر من آنکه عدد آن سی بوده
شب و روز بوده یا سی که میان شب و روز بود و مرا و مر بلال را
یاله میخورد آنرا جگر داری مگر چیزی اندک که پنهان بغل بلال آنرا می پوشید
مصنف گفته که این حال وقتی بوده که از مکه شریف و سوده بوده
رفتن هجرت مدینه طیبه چه بلال با تو همراه

بود عن انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
لم يجتمع عنده غداء ولا عشاء من خبز ولحم الا على ضفف قال عبد الله
قال بعضهم هو كثرة الايدي مرويست از انس رضي الله عنه که گفت بود که
پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم جمع نشد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم طعام
چاشت و طعام چاشت شام از نان و گوشت مگر در مهمانی عن نوفل بن اياس
الهذلي قال كان عبد الرحمن بن عوف لنا جليسا وكان نعم الجليس وانا 146
انقلبنا به ذات يوم حتى اذا دخلنا بيته ودخل فاغتسل ثم خرج
واتينا بصحفة فيها خبز ولحم فلما وضعت مرويست از نوفل بن اياس
رضي الله عنه که گفت بود عبد الرحمن ما را هم نشين و بود نيكو هم نشين و بدرستي
که سخن اين است باز گردانيد ما را از راهي که بان متوجه شديم بسوي خانه
خود تا آنکه در آمديم ما خانه او را يعني بخانه او در آمديم و در آمد
عبد الرحمن بخانه پس غسل کرد پس بر آمد و آورد ما را کاسه که هيچکس از ان
پرسند که در ان نان و گوشت بود پس چون ان کاسه نهادند بگريست عبد الرحمن
فقلت له يا ابا محمد ما يبكيك گريست عبد الرحمن پس گفتم مر او را اي
ابا محمد چه چيز ترا در گريه انداخت قال هلك رسول الله صلى الله عليه وسلم
ولم يشبع هو واهل بيته من خبز الشعير گفت رحلت فرمود
پيغامبر خدا صلى الله عليه وسلم در حالتي که سير نشدند حضرت را واهل بيت
او از نان جو فلا اران اخرنا لما هو خير لنا پس گمان نمي بريم خود را
که تاخير کرده شده باشيم از براي آنچه خير ماست زيرا که عيش ما بر خلاف عيش
آنحضرت است صلى الله عليه وسلم چه ما را وسعي است و عيش آن حضرت در
نهايت ضيق بود صلى الله عليه وسلم
اين باب در بيان حديثي است که آمده در سال حياة پيغمبر خدا صلى الله عليه
عن ابن عباس رضي الله عنهما فقلت لابن عباس رضي الله عنه
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في النوم مرويست از
ابن عباس رضي الله عنه و حال آنکه بود که کتابت ميکرد

سوئی برکت عمل و وحلیه پس از انجمه این چنین خواب مبارک بزرگ دید
... یزید که دید پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خواب زمان حیات ابن عباس
رضی الله عنه پس گفتم مر ابن عباس را که بدرستی دیدم من پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در خواب فقال ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال یقول ان الشیطان لا یستطیع ان یتشبه بی پس گفت ابن عباس
رضی الله عنه بدرستی که شیطان استطاعت ندارد اینکه متشبه و مانند بشود بمن
فمن رانی فی المنام فقد رانی پس کسی که دید مرا در خواب پس بتحقیق دید مرا
هل تستطیع ان تنعت هذا الرجل الذی رایته فی المنام گفت ابن عباس
رضی الله عنه ایا استطاعت تو داری تو اینکه صفت بکنی تو این مرد را آنکه دید
تو او را در خواب قال نعم انعت لک رجلا بین الرجلین جسمه ولحمه وسیم
الی البیاض اکحل العینین حسن الضحک جمیل دوائر الوجه قد
ملأت لحیته ما بین هذه الی هذه قد ملأت نحره گفت یزید در
صفت میکنم مر ترا بود مردی میان دو مرد یعنی میان دو مرد یکی دراز یکی
کوتاه مراد آنکه دراز نمایان بود و نه کوتاه یعنی میانه بالا بدن مبارک او و گوشت
او گندم گون بود مایل سفیدی سیاه چشم خوش خنده نیکو گرد روئی بتحقیق پر
بود از موئی ریش مبارک او و میانه این تا این یعنی از این گوش تا آن گوش اشاره
به پهنائی تحقیق پر و انبوه بود مانند آن اشارت بدرازی قال عوف ولا
ادری ما کان مع هذا النعت گفت عوف رضی الله عنه که یکی از روات
... حال آنکه نمیدانم که بود با این صفت یعنی نه دانستم آنکه یافت از صفات
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خارج با این صفت فقال ابن عباس رضی الله
عنهما لو رایته فی الیقظة ما استطعت ان تنعته فوق هذا قال عیسی
رحمة الله علیه ویزید الفارسی هو یزید بن هرمز وهو اقدم من
الرقاشی وقد روی یزید الفارسی عن ابن عباس رضی الله عنه
... ویزید الرقاشی لم یدرک ابن عباس رضی الله عنه وهو
هو یروی عن انس ابن مالک ویزید

وبزيل الفارسي ديز بلي الرقاشي كلاهما من اهل البصرة نخوف
بن جميله وهو عوف الاعرابي پس گفت ابن عباس اكرمه بديدي تو او را
در بيداري استطاعت نداشتي تا نيك صفت مي كردي او را بالاتر قال
ابو قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
رآني يعني في النوم فقد رأى الحق گفت ابن قتاده كه پيغامبر خداي صلى الله تحقيق م
عليه وسلم كسي كه ديد مرا در خواب پس ديد حق را يعني خواب راست و ثابت
عن انس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من رآني
في المنام فقد رآني فان الشيطان لا يتخيل بي قال ورؤيا المؤمن جزء من
ستة واربعين جزءا من النبوة مرويست از انس رضي الله عنه كه گفت بدرستي
كه گفت پيغامبر خدا صلى الله عليه وسلم كسي كه ديد مرا در خواب پس تحقيق ديد مرا
پس بدرستي كه شيطان خيال نمي بي نميكند چو گفت خواب مومنان پاره ايست از
چهل وشش پاره ايست از نبوت قال عبد الله بن المبارك رضي الله عنه
چون گزيده شوي تو بامر حكومت يعني حاكم يا قاضي شوي پس بر تو باد باين كه
رفتار كني با حضرت صلى الله عليه وسلم وخلفاء راشدين رضي الله عنهم
در احكام ايشان و قضايا ايشان يعني حكم كن موافق حكم خدا و رسول خدا
عن ابن سيرين قال هذا الحديث دين فانظروا عمن تاخذون دينكم
مرويست از ابن سيرين رضي الله عنه كه گفت كه اين حديث دين است يعني آنكه
اين فن حديث است يعني علمي كه از آن حضرت صلى الله عليه وسلم ناشي است
و اموخت خلق را از كتاب وسنت پس بنگريد شما كه از كه ميگيريد دين حق را
و خود را يعني بگيريد از رواة عدول وثقات واهل علم وعمل وصلاح و زهد
مرو بيد اهل بدعت را وجميع كه عقيده آنها موافق اعتقاد اهل سنت وجماعة
فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين عنت تمام ... ...